بررسی تاریخی، هرمنوتیک و جامعه شناختی قرآن

جلال ایجادی



بررسی تاریخی، هرمنوتیک و جامعه شناختی قرآن

جلال ایجادی



نـــــــشـــــــرمـــــــهـــــــری

پژوهش * ۲۸

بررسی تاریخی، هرمنوتیک و جامعه شناختی قرآن

نویسنده: جلال ایجادی

|چاپ اول: ۱۳۹۸|

|شابک: ۰-۱-۹۱۶۰۳۴۳-۱-۹۷۸|

|قیمت: انگلستان ۲۵ پوند| اروپا ۲۷ یورو|

|صفحه آرایی و طرح جلد: مهری استودیو|

مشخصات نشر: نشر مهری:لندن

۲۰۱۹ میلادی/۱۳۹۷ شمسی.

مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص.:. مصور.

موضوع: نقد.



www.mehripublication.com

info@mehripublication.com

تقدیم به کوشندگان برای آزادی اندیشه و نقد دین اسلام

فهرست

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم

فصل دوازدهم

«تمام بخش‌های دانش انسان موضوع نقد و وارسی هستند.»

جامعه ما نقد هرمنوتیک قرآن را نمی‌شناسد. در این جامعه در بهترین شکل تفسیر دینی یا تحلیل «دین خو» جای تحلیل علمی را گرفته است. ذهنیت تاریخی ایرانیان با تفسیرهای دینی آغشته شده و قادر نیست تفسیر دینی را از بررسی علمی تشخیص دهد. در تاریخ ما تحلیل هرمنوتیک قرآن هرگز صورت نگرفته است و داستان گویی و روایت گویی جای تاریخ هرمنوتیکی را گرفته است. ذهنیت ما دین خو و دین پرور و تقدس گرا است و این امر از نتایج تربیت کهن و سلطه دین اسلام است که هرگونه روش علمی، طرز فکر علمی و اندیشیدن را نابود می‌سازد. ما در درون فرهنگ تقلید و تعبد و سترون در جا می‌زنیم و به همین لحاظ جامعه روشنفکری قادر نیست فکر کند. این جامعه در تقدس به دین بیمارگونه خفته است. بررسی کردن و به پرسش کشاندن و نظریه جدید ارائه نمودن و دوباره پیشرفتن و ایجاد پرسش تازه کردن و نتایج جدید کشف کردن، همان روندی است که ذهنیت مذهبی یا مذهب زده نمی‌تواند تحمل کند. از نظر علمی هیچ نتیجه قطعی

و نهایی وجود ندارد و سیالیت فکری و انکشاف دورنمای‌های تازه، ویژگی کار علمی است.

زمانی که آیت الله و فعال دینی و مصلح دینی و نویسنده مسلمان متعهد به الله، تاریخ نویس جامعه می‌شوند، زمانی که روشنفکر غیردینی و چپ و جمهوریخواه، چیزی برای گفتن در نقد دین ندارند و یا با خرده شناخت خود سکوت و مماشات می‌کنند، دیگر مطمئن باشیم که جامعه با منطق علمی بیگانه است و یکی از نشانه‌های انحطاط فکری در همین جاست. دینداران نمی‌توانند قادر به تحقیق علمی در باره قرآن باشند، اینان تحقیق نمی‌کنند بلکه تبلیغ می‌کنند. من بنوبه خود در نوشته‌های گوناگون به بررسی جامعه‌شناسانه و تاریخی از اسلام و شیعه گری پرداخته، بشیوه آکادمیک قرآن را تحلیل نموده، مبانی ایدئولوژیک دین را نقد کرده و با صراحت و سادگی، اندیشه تحلیلی و انتقادی خود را مطرح نموده ام. کسانی هستند که شناخت به کار پژوهشی من ندارند و زبان مرا نمی‌پسندند زیرا زبانم شفاف و علمی است، در پی سیاست مصلحت گرایانه نیستم و بلکه حقیقت جوئی و توسعه اندیشه انتقادی جدی را هدف خود قرار داده ام. افزون بر این، کسان فراوانی هستند که بارها مرا مورد توجه و مهر خود قرار داده زیرا همدلی و همسویی فکری انگیزه اصلی بوده است. من با تمام اندیشمندانی که به نقد فلسفی و هرمنوتیک و جامعه‌شناسانه و تاریخی از دین اسلام پرداخته‌اند و تحلیل ارائه داده‌اند همدل و هم پیمان هستم زیرا این نقد یکی از نیازهای برجسته جامعه ماست. در برابر بی‌فرهنگی و فشارهای ایدئولوژیک و سیاسی و دینی نباید عقب نشینی کرد. کار علمی هرمنوتیک در باره قرآن و اسلام باید ادامه یافته و گسترش یابد و من از تمام پژوهشگرانی که تحقیق در باره دین می‌کنند دعوت می‌کنم به کار دقیق و علمی خود ادامه دهند. جامعه آکادمیک و روشنفکرانه ایران این وظیفه سترگ را باید در دستور قرار داده و تمام راههای پژوهش را هموار سازد. هدف من در این کتاب ارائه نظریه‌هایی هرمنوتیک در باره قرآن و اسلام و احادیث است. در ضمن اعلام میکنم که پژوهش هرمنوتیک به داخل متن قرآن و اسلام، با نگاه جامعه‌شناسی و فرهنگی من توام است. من نه تنها خواهان کشف تاریخی قرآن و اسلام هستم بلکه در ضمن به اثرات منفی فرهنگی قرآن و اسلام در تاریخ و جامعه امروز نظر دارم. جهان در برابر یک جعل بزرگ تاریخی قرار دارد. جعل اسلامی، خرد را به پستی سوق داده است.

در این نوشتار پرسش اصلی این است که منشا قرآن کجاست و چگونه قابل فهم است؟ دینداران می‌گویند قرآن کلام الله است، برخی نواندیشان دینی می‌گویند قرآن الهام محمد یا رویای پیامبر است. در غرب تاریخ تحقیقات علمی و دانشگاهی در باره قرآن دست کم صد و پنجاه سال پیشینه دارد. پژوهش‌های جدی متخصصان غربی نشان می‌دهد که قرآن کتاب تاریخی است. برای این اندیشمندان، پس از مرگ محمد پیامبر اسلام، تدوین قرآن طی دویست تا سیصد سال طول می‌کشد. آنچه که در باره قرآن و اسلام و محمد گفته شده است با انبوه دروغ و گزافه گوئی و روایت ضدتاریخی آغشته است. تاریخ نویسی اسلامی ضد تاریخ است. ما باید به نقد تاریخ برگردیم. تاریخ نویسی علمی در باره اسلام در غرب توسط پژوهشگران جدی دانشگاهی آغاز شد و اینان نشان دادند برخلاف اعتقاد دینی، قرآن نوشته تاریخی در جامعه و التقاطی از فرهنگ‌ها و سنت‌ها و آثار دینی پیش و پس از اسلام است. روندی که منجر به ساختار کنونی قرآن شد چیست؟ تغییرات متعدد قرآن و نسخه‌های گوناگون آنرا چگونه تحلیل کنیم؟ چرا قرآن نمی‌توانست در زمان محمد وجود داشته باشد؟ رابطه قرآن با دین یهود و مسیحت و ادیان ایرانی چیست؟ چرا قرآن واژگان غیرعربی با منشا آرامی و عبری و فارسی و آسوری و غیره دارد؟ آداب دینی خاورمیانه چگونه در اسلام و قرآن گنجانده شده اند؟ رابطه تنظیم قرآن با قدرت سیاسی خلفای عرب در سلسله‌های امویان و عباسیان چیست؟ چگونه روند شکل گیری قرآن از یکسو و از سوی دیگر محتوای قرآن را بررسی کنیم؟ در پاسخ به این پرسش‌ها فقط یک نظریه وجود ندارد. از زمان برآمد نظریه‌های انتقادی در بررسی قرآن، مکتب‌های گوناگون نوشته‌اند و تئوری‌های گوناگونی منتشر شده‌اند. این تلاش بسیار متنوع ادامه خواهد داشت. در این زمینه خواننده نباید در انتظار یک پاسخ یگانه و قطعی باشد. علوم انسانی مانند جامعه‌شناسی و تاریخ و فلسفه و انسان شناسی و غیره بستری از اندیشه‌های متغیر و بستری از تجربه‌های اجتماعی و علمی هستند و پیوسته متحول شده و با فرضیه‌ها و پارادایم‌های تازه زندگی می‌کنند.

ارائه کار پژوهشی من در راستای همین تحقیقات می‌باشد. این کتاب به ارائه پژوهش‌های گوناگون می‌پردازد. این کتاب در طول روند نگارشی خود، فکر من را نیز متحول نمود. در سال‌های اخیر نقد متین و علمی از دین اسلام در فضای ایرانی پاگرفته است. بررسی ساختار نسخه قرآنی، بازشکافی هرمنوتیک معنای

آیات قرآنی، بررسی در باره فرهنگ دین خوئی، بررسی در باره شیعه گری، از جمله تحقیقات در باره اسلام است. بدون شک زاویه کار پژوهشی من در این نوشتار، در میان تحقیقات انجام یافته توسط برخی اندیشمندان ایرانی، با نوآوری دیگری همراه است. در این نوشتار روش بکارگرفته شده همانا روش پژوهش تاریخی هرمنوتیکی است تا بتوان به واقعیات تاریخی قرآن نزدیک‌تر شد.

جامعه ایران دین زده و اسلام زده است. جامعه ایران با دینگرایی خود دستخوش ازخودبیگانگی فرهنگی گشته است. هویت تاریخی ایرانی عنصر اسلام را وارد ساختار خود نمود و خلاقیت و هوشمندی را دچار پریشانی بزرگتری نمود. تحلیل فقر فلسفه در ایران، بررسی کمبود پیشرفتهای علمی و مشکل روانشناختی روشنفکران ایرانی، با توجه به دینگرایی و ازخودبیگانگی، باید صورت گیرد. فقدان اندیشه علمی انتقادی در باره قرآن واسلام، نتیجه روان فردی و اجتماعی مصلوب شده در تقدس دینی قرآنی است. جامعه دانشگاهی ایران در تاریخ طولانی خود هرگز قادر نبوده است پژوهش علمی در باره قرآن، ارائه کند. مماشات و سکوت و بی‌فرهنگی و دین پرستی، یکی از شاخص‌های مهم محیط دانشگاهی بوده است. در این محیط، جامعه‌شناسی دین فصلی خالی بشمار می‌آید. یکی از نشانه‌های عقب ماندگی‌های فکری جامعه ما، همین بی‌توجهی و بی‌عملی در عرصه نقد جامعه‌شناسانه اسلام و قرآن است. در چنین جامعه ایی افراد روشنفکر دینی همچون نخبگان برجسته تحلیل کننده دین معرفی می‌شوند، حال آنکه این امر بیان سقوط اندیشه است.

آینده توسعه خردگرایی در جامعه ایران مستلزم توسعه جامعه‌شناسی هرمنوتیک در باره دین است. جامعه‌شناسی مورد نظر من، آن دکترین و بینش باز و همه جانبه‌ای است که از همه رشته‌ها و دانش‌های گوناگون مدد می‌گیرد تا دین را مورد سنجش علمی قرار دهد و بر شعور علمی در باره دین بیافزاید. این جامعه‌شناسی، تمامی تحلیل‌های جهانی در زمینه بررسی اسلام را مورد نظر داشته و با شجاعت فکری و دقت علمی، به مسئولیت خود عمل کرده و تحقیق جدی خود در باره قرآن و اسلام را عرضه می‌کند. البته جامعه‌شناسی دینی فقط به بررسی اسلام بسنده نمی‌کند. تحلیل ادیان باستانی ایران و نیز ادیان دیگر جهان و تمامی پدیده‌های اجتماعی و روانی و فرهنگی و پدیده‌های روزمره دینی، در میدان پژوهشی آن قرار می‌گیرند. ولی از آنجا که دین اسلام آسیب‌های بیشماری

بر جامعه ایران وارد ساخته و هم اکنون دارای نقش قاطع در روند زندگی سیاسی و اجتماعی و روانی می‌باشد، انتقاد علمی از این دین نقش برجسته‌ای پیدا می‌کند. روش این کتاب پیشبرد بررسی تاریخی دین، تحلیل درونی و هرمنوتیک دین، بررسی تاریخی و نیز بررسی اثر دین و آسیب‌های آن در جامعه و اندیشه است. این کتاب، تاریخ و قرآن شناسی آکادمیک و جامعه‌شناسی و روانشناسی و علم سیاست و فلسفه و آنتروپولوژی و جغرافیا را گردهم می‌آورد تا توضیحی علمی و قابل اتکا فراهم کند. این کتاب، پایان بحث نیست بلکه ادامه بحث و ادامه کنکاش فکری است.

فصل یکم

گسترش خردگرایی یا قرآن‌گرایی

برای گسترش خردگرایی و فراهم نمودن شرایط رشد سکولاریسم در جامعه و نیز جهت توسعه افکار فلسفی و تئوری‌های علمی ما باید به تاریخ علمی و هرمنوتیک پدیده دین توجه جدی نمائیم. زمانی که ذهنیت جامعه رازگرا و معجزه پرست و خرافه پسند می‌باشد و ذهن تمام هستی خود را در یک دین خلاصه و محدود می‌کند، ما با پدیده ازخودبیگانگی روانی مواجه می‌باشیم زیرا انسان قدرت فکری و شکوفایی خود را از دست داده و افقهای گسترده آزمون و شناخت را نفی می‌کند. از دلایل این مسخ شدگی، یکی به سبب استبداد و کهنگی جامعه و نبود سکولاریسم روشن و گسیختگی ناشی از هجوم‌های متعدد و وجود روحیه درمانده و دنباله رو و شخصیت سست فاقد فردیت خودمختارانه است، و دیگری، فقدان درک علمی پدیده دین از جانب شخصیت‌های فرهنگی و اجتماعی و نبود تحقیق و بررسی ابژکتیو و دانشگاهی در باره آن در جامعه می‌باشد. روشن است که نتیجه این وضع در جامعه ایران، تولید و تقویت شخصیت‌های دینی و روان دین خو است. جامعه‌شناسی سنت‌ها و روانشناسی رفتارهای جامعه نشان می‌دهند که ایران بطور

ژرف دینی است. در درازای تاریخ، قدرت سیاسی فردی و دین اسلام نقش بزرگی در شخصیت پروری دینی افراد بازی نموده‌اند. منظور ساختن شخصیتی است که روحیه استبدادی و تعصب اعتقادی مذهبی را در خود حفظ کرده است. بطور عموم نقد قدرت‌های کوچک و بزرگ و نقد نظام‌های استبدادی و توسعه پرورش دمکراتیک و فرهنگ بردبارانه، نقش برجسته‌ای در توسعه خردگرایی می‌تواند بازی کند. این امر میسر است ولی مشروط به اینکه نخبگان خود بردبار و دمکرات و همیار خردگرایی باشند. فرهنگ دربرگیرنده تمدن، ادبیات، شعر، فلسفه، معماری، هنرهای بومی، جشن‌ها و رسوم و ارزش‌ها و آرزوهاست. فرهنگ دارای عناصر متضاد است و می‌توان با تکیه بر عناصر بالنده پیشروی فرهنگی را هموار ساخت. اسلام با ساختار توتالیتری خود و معیارهای قبیله‌ای و آرکائیک خود، فرهنگ کهن ما را ضربه زد و ما را از منشور کورش و پیام گاتها تهی نمود. قرآن اعتقادات بدوی و خشونت گوهری آن و تبعیض طلبی را بر ما مستولی ساخت و بشکل وسیع هر تمایل به سوی خرد را مضمحل نمود. البته فرهنگ مجموعه‌ای متضاد است و خود دارای آسیبهای درونی و ناتوانایی نیز می‌باشد. فرهنگ دیرینه ایرانیان در ارتباط با قرآن به تولید پرحجم روندهای ضدخردگرایی کشیده شد. فرهنگ‌ها و تمدن‌ها از یکدیگر می‌آموزند ولی فرهنگ ما در مجاورت با اسلام سستی‌ها و پستی‌های خود را رشد داد. ما خود نیز دارای دین خویی بوده ایم و با اسلام بازنده شدیم و به انحطاط گرائیدیم.

استبداد، انسان دمکرات نمی‌آفریند و دین اسلام نیز فرد با اندیشه باز نمی‌آفریند. یکی از ویژگی‌های این دین مطلقیت اعتقادی است زیرا خود را آخرین دین می‌داند و هر اقدام انتقادگرانه به خود را بشدت محکوم می‌کند. قرآن سرشار از احکام یک جانبه و فرمان‌های الهی است که جایی برای اندیشه انسان باقی نمی‌گذارد. این دستگاه اعتقاد جزمی زمانی که در مغز انسان جای گرفت، رفتار روانی را تابع مطلق خود می‌سازد. شیوه قرآن در هر سوره تکرار این حکم است که الله رحیم است و در هر سوره انسان را به تبعیت الله فرامی خواند و هرگونه سرپیچی را گناه و مستحق عقوبت و جهنم می‌داند. خشم الله سراسر قرآن را فراگرفته است، او همیشه در حال کینه پراکنی و جنگ است. الله رحیم است، اگر بنده اطاعت از او را بطور قطع رعایت کند ولی نسبت به دیگری و غیرخودی بیرحم و سنگدل است. فردی که زیرفشار تبلیغ مداوم قرآنی قرار می‌گیرد، بمرور قدرت تفکر را از

دست داده و خواهان هماهنگ بودن دنیا با فضا و احکام قرآنی می‌گردد. قرآن هم رحیم است و هم مطلق طلب و بی‌رحم است. حکم مطلق گرای قرآنی و «حقیقت مطلق الله» و فضای ایدئولوژیک آن، به تولید روانی متعصب و فلج، افزایش دنباله روی و تنبلی فکری و بی‌مسئولیتی و بالاخره به رشد روش و رفتار پاتولوژیک فرد تبدیل می‌شود. قرآن مدام در پی اطاعت انسان است: قُلْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ فإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الْكَافِرِينَ. (بگو خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند قطعا خداوند کافران را دوست ندارد). فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي. (از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید.). اطاعت از فرمان الله بمعنای اجرای دستور الهی در تمام زمینه‌ها می‌باشد. قرآن می‌افزاید: «کافران را در هرجا که پیدا کردید آن‌ها را گردن بزنید تا زمین از خونشان رنگین شود.»،(سوره محمد – آیه ۴). اینگونه جملات باز تکرار می‌شود تا ذهن به خشونت خو کند: «الله به شما نصرت داد تا آن‌هایی را که کافر شده‌اند گردن زنید و بکشید.»(سوره آل عمران- آیه ۱۳۵). در واقع انسانی که به اطاعت محمد برآید تاریخ خود را باید فراموش کند. بنابراین انسانی که گذشته تاریخی و فرهنگی و اسطوره‌ای خود را فراموش می‌کند، انسانی که فاقد فرهنگ فعال و فاقد خردگرایی استوار است، قربانی قرآن و اسلام است. اسلام با خشونت و کشتار آمد و با تکرار سنگین اقدام‌های گناه آلود ذهن را تابع خود ساخته و باعتبار نظام تبلیغاتی، خود را به یک کلیت مقدس تبدیل نموده و حس پنجگانه انسان و عملکرد مغز را بخود وابسته می‌سازد.

زیگموند فروید می‌نویسد: «دین انسان‌ها را در باره منشااشان و پیدایش جهان آگاه می‌سازد، دین انسان را در برابر پیچ و خم‌های زندگی مطمئن می‌کند و امنیت خدائی و ارضای نهایی تولید می‌کند، دین عقاید و کردار آن‌ها را با اتکا به قواعد ناشی از اتوریته خود جهت می‌دهد.» سپس فروید می‌گوید دین در تضاد با علم قرار می‌گیرد. («کنفرانس‌های تازه در باره پسیکانالیز» ۱۹۱۷/۱۹۱۵). بمعنای دیگر دین قوی است و سیمان همبستگی یک گروه می‌شود زیرا روانشناسی و سیاست به گروه می‌بخشد. دین با اعتقاد و اطاعت رفتار انسانی را جهت می‌دهد. ولی علم خواهان تجربه و دقت است، علم می‌داند که در پی کشف حقیقت باید سازش ناپذیر بود و در این مسیر علمی مسائل گنگ و مبهم را نمی‌تواند تحمل کند. علم تمام زمینه‌های فعالیت انسانی را عرصه مداخله خود می‌شناسد. دین خواهان انحصار و مداخله جوئی است. بطور قطع دین در آنجا که یک قدرت

سیاسی می‌کوشد زمینه‌ای را از این مداخله منع کند، منافع خود را دیده و انتقادی می‌شود. (همانجا).

دین یک مجموعه از عوامل انرژی دهنده و متحد کننده و عناصر شناختی و افسانه‌ای دوران معینی را فراهم می‌آورد تا خود را نیرومند و کامل و جهت دهنده یگانه نشان دهد. دین وانمود می‌سازد که دانش خدایی است و از دانش بشری بی‌نیاز است. دین شیفته می‌کند ولی در پی اطاعت و انحصار است. برای حفظ انحصار، دین به مقابله با علم و خرد فردی برمی‌خیزد زیرا خواهان ابدی ساختن رازها و معماها خود در ذهن و باور انسان است. دین اسلام انسانی قرآن خواه می‌خواهد یعنی انسانی که از خردگرایی دست می‌کشد و به اطاعت الله می‌پردازد.

کلام الله و وابستگی پاتولوژیک روانی

در دین اسلام، معما و راز سرگشتگی و مفاهیم گنگ و احکام تعبدی بسیار است. تمایل این دین برای تولید انقیاد و اطاعت و تسلیم فراوان است و رازداری ارادی یا ناخواسته، گرایش به اطاعت را افزایش می‌دهد. البته بخشی از رازهای ادیان بلحاظ دوری زمانی و کنده شدن از عناصر مشخص تاریخی است، ولی برخی معماها ارادی و افسونگرانه می‌باشند. می‌گویند موسی عصای خود را برزمین افکند و آن عصا مار شد و یا برای گذشتن از آب دریا، آبها کنار رفتند تا قوم او نجات یابد. می‌گویند عیسا فرد نابینا را دوباره بینا ساخت. می‌گویند پیامبر اسلام ماه را دوشقه کرد. می‌گویند امام زمان پس از ۱۲۰۰ سال هنوز زنده است و باز می‌آید. این افسانه گوئی‌ها در پی ایجاد شیفتگی احساسی و روانی و وابستگی پاتولوژیک افراد هستند. این افسانه گوئی دینی درپی بخواب کردن خردانسانی است. بنابراین رازگشایی از ادیان یکی از راه‌های دریافت خرد و توانایی انسان است. البته از نگاه آنتروپولوژیک، افسانه سازی کار ناخودآگاه و ذهنیت و حافظه انسان است و تمایلی برای دوری از واقعیت خشک و سخت است. ولی به گفته روانکاو فرانسوی «ارنست دوپره» در کتاب «پاتولوژی ذهنیت و شورانگیزی»، در موارد زیادی ما با یک پاتولوژی و پرت وپلا گویی ذهنی و هذیان گویی مواجه هستیم. در چنین مواردی جنبه خودبزرگ بینی با فلج بودن عمومی ذهن پیوند خورده است. این عملکرد بیمارگونه ذهنی، پدیده واقعی را جابجا کرده، تمایل به

دروغگویی و غلو دارد، حادثه غیرواقعی و غیر تاریخی می‌آفریند و روایتی مسخ شده دارد.

جامعه‌ای مانند جامعه ایران دین زده است. جامعه دین زده، جادوپرست است، رازپرور است، وهم آلود است، بت پرست و مرده پرست است، به آسمان نگاه می‌کند، از نیروی خود غفلت می‌کند، عاشق معمای دینی است، امامان موهوم را دوست دارد، برای هرکاری بسم الله می‌گوید، به قرآن سوگند یاد می‌کند، فلج کننده اندیشه‌های باز و انتقادی است. اسلام و شیعه گری بطور عمیق جامعه را دین زده نموده‌اند و به افراد آسیب مهلک رسانده‌اند. تمام دستگاه روحانیت آیت الله‌ها و تمامی رسانه‌های حکومتی و نظام آموزشی ذهنیت مردمان را مورد تعرض و دستکاری مذهبی قرار داده‌اند و استقلال فکری را ضربه زده‌اند. روشن است در شرایط جهانی و تکنولوژیکی کنونی، جامعه ایران و اعضای آن در روندهای مدرنیزاسیون حرکت می‌کنند و دارای رفتارهای سکولار هستند. این افراد به غرب مسافرت می‌کنند، رسانه‌های خبری را گوش کرده یا نگاه می‌کنند، نزد پزشک می‌روند، دارای کامپیوتر هستند و از شبکه‌های اجتماعی بهره می‌برند، لوازم آرایش شرکت‌های بزرگ بین المللی را می‌خرند، خودرو سوار می‌شوند، فرزندانشان به مدرسه و دانشگاه می‌روند، دارای کارت و حسابهای بانکی هستند، پول‌های خود را به بانک می‌سپارند تا بهره بانکی بالا بگیرند، با حسابگری دقیق سرمایه گذاری در ساختمان سازی می‌کنند تا رانت کلان بدست آورند، در شرکت‌های خصوصی و اداره‌های دولتی استراتژی دارند و برای شغل و امتیازات خود محاسبه می‌کنند، و این افراد همیشه عقل ابزاری خود را برای مصرف و زندگی روزمره بکار می‌گیرند. ولی همین افراد همه امام زمانی هستند، به خدا و محمد و علی سوگند می‌خورند، برای پلوی امام حسین بسیج می‌شوند، برای امام حسین که تشنه لب کشته شد غمگین شده و ناله می‌کنند. همین افراد به الله امید می‌بندند و آرزو دارند به مکه و کربلا بروند و در برابر آستان قدس رضوی در مشهد و امامزاده قاسم در شمیران احساساتی شده، به یاد گناهان خود می‌افتند و آرزوی بخشش و رفتن به بهشت دارند. بنابراین، این افراد بطور چشمگیر و انبوه خرافه گرا و آسمان گرا می‌باشند. آن‌ها تابو پرور هستند و معماهای غیرعقلانی و هذیان‌های عجیب در روان آنان موج می‌زنند. هویت هستی شناسانه آنان از مذهب و تابوهای دینی و منش‌های اعتقادی بطور عمیق تاثیر گرفته است. آسیب دینی شخصیت‌ها را

ازخودبیگانه نموده و خردگفتاری و اجتماعی را ناتوان ساخته

ایرانیان قرآنی راکه نمی‌شناسند به سر می‌گیرند، در محرم برای حسین بنی‌هاشم و شخصیت‌های خودپسند و اسطوره‌ای و مبهم مانند حسین و ابوالفضل و رقیه گریه می‌کنند، بر سرگور آن‌ها برخود می‌کوبند و آرزوی بهشت و سلامتی دارند، آرزوی رفتن به شهرهای عربی کربلا و مکه دارند، برای مهدی امام غایب موهوم و ندیده خود جشن بازگشت برگزار می‌کنند، دعای امامان عرب می‌کنند، نماز برای الله می‌خوانند و از خواندن آیات عربی قرآن بدون آنکه چیزی بفهمند سرمست می‌شوند، گاه خود در فلاکت اقتصادی قرار دارند ولی برای ضریح امامان که دشمنان ایرانیان بوده‌اند پول خرج می‌کنند، برای روزهای سوگواری عرب‌اش نذری و شله زرد و قیمه پلو تقسیم می‌کنند. این ایرانیان از زرتشت و کورش و فردوسی و رستم و رازی و امیرکبیر و کسروی چیز زیادی نمی‌دانند، ولی برای «حضرت زینب و دوطفلان حضرت مسلم» اشک می‌ریزند و تعزیه می‌خوانند. این ایرانیان و بسیاری از نخبگان دینی شان، تهاجم عرب را برکت می‌دانند و با خشم به پادشاهان هخامنشی و ساسانی حمله می‌برند. همین ایرانیان امروز هر اندیشمند نقاد اسلام سامی و حقیقت جو را به دشنام می‌گیرند. این رفتارها بیان شخصیت دوگانه و آسیب دیده ایرانی است.

روان‌گسیختگی (شیزوفرنی یا اسکیزوفرنی) یک اختلال روانی است که مشخصه‌ی آن ازکارافتادگی فرایندهای فکری و پاسخگویی عاطفی نامناسب است. این پاتولوژی بیان نوعی اختلال در عملکرد روانی و رفتاری و اجتماعی و در حالت‌های شدید بصورت توهم شنیداری و توهم‌های عجیب یا نزدیک به جنون خود را نشان می‌دهد. این پدیده می‌تواند خود را در توهم و آشفتگی‌های فکری و کلامی و ارزشی نشان دهد. روان گسیختگی فرد می‌تواند ژنتیک باشد و نیز در نتیجه شرایط و روندهای اجتماعی و خانوادگی و شخصیتی باشد. از نظر جامعه‌شناسی روند سنگین تاریخ و رویدادهای اجتماعی و تاثیر فشارهای ایدئولوژیک و مذهبی و عوامل شکل دهنده ذهنی، روان گسیختگی را میسر می‌سازد. ایرانیان دچار روان گسیختگی بوده و دستخوش انحراف در احساس و عاطفه و فکر می‌باشند. دین اسلام به دست و پای ایرانی گره خورده است و با مزاحمت مزمن ذهنیت او را بیمار ساخته است. هیچ یک از این رفتارها ربطی به

منش خردمندانه و مناسبات عاطفی خانوادگی و انسانی ندارد. روان ایرانی در بند موهومات و اسطوره مذهبی است و تا زمانی که این روان دچار روانپارگی و مسخ است، ساختن جامعه آزاد و حقوق بشری و متکی بر ارزش‌های انسانی و آزادی کامل فکری ناممکن است.

برای جامعه ما تلاش برای فروافکندن تقدس دین، روند آزادی آفرین است. بسیاری از نخبگان و روشنفکران به رازگشایی نپرداختند زیرا خود زیر نفوذ رازهای دینی باقی ماندند. به گفته آلبرت انیشتن بزرگترین معجزه فیزیک آنست که ثابت کرد هیچ معجزه‌ای وجود ندارد. ما برخلاف گفته انیشتن، زندگی می‌کنیم و زندگی ما با معجزه و توهم مذهبی و رفتار بت پرستانه ترکیب شده است. در غرب مدرنیته و رشد فلسفه و علوم انسانی و تمامی دانش‌های تازه در بستر سکولاریسم جامعه گام به گام دین را به عقب راندند و جادوگری و معجزه جوئی را بی‌اعتبار ساختند. در جامعه مدرن غربی دین و گرایش به آسمان و معجزه‌گرایی و مراسم دینی وجود دارد، ولی مدیریت جامعه و فضای فرهنگی جامعه در سکولاریسم حرکت می‌کند و نفس می‌کشد. تمدن کنونی غرب با اندیشه و ابتکار انسانی اوج گرفت. ما در درون دین ماندیم ولی غرب تجربه دیگری درپیش گرفت.

پژوهشگران و نخبگان اندیشه ورز غرب با نقد از پدیده دین نشان دادند که ذهنیت انسان پهنه‌های گسترده ایی را درپیش پای خود باز می‌کند و خرد و دانش ابعاد شگفت‌انگیزی پیدا می‌کند. بررسی‌های تاریخی علمی در باره قرآن در دو سده اخیر در مراکز دانشگاهی و پژوهشی غرب اجازه دادند تا در مورد دین اسلام رازگشایی شده و باورهای رایج و عامیانه و ایدئولوژیک و دینی مورد نقد قرار گیرد. همانگونه که غرب در نشاندادن اهمیت تمدن و فرهنگ کهن ما مانند تخت جمشید و کیش مانی و زرتشت نقش درجه اول را داشت، در مورد نقد اسلام و باستانشناسی ریشه‌های تکوین قرآن نیز نقش درجه یکم داشت. ایرانیان تحصیلکرده مسخ شدگانی بودند که فاقد نقد تاریخی از دین بودند. بسیاری از آنان زیر عنوان «تمدن اسلامی» و تحت تاثیر اشخاصی مانند محمدغزالی و آثارش مانند «احیا علوم الدین» و «تهافه الفلاسفه» درباره «ارزش‌های اسلام» نوشتند و راه را بر عقلانیت غیر دینی امروزی بستند. غرب کار فلاسفه یونان را پیش گرفت ولی ابوحامد محمدغزالی در تهافت الفلاسفه نوشت «ریشه کفر آن‌ها (گمراهان) شنیدن نامهای بزرگ و دهشتناک است از قبیل سقراط ، بقراط، افلاطون و ارسطو

و امثال آنها». غزالی می‌گوید «رگ کودنی» در «گمراهان» دیدم و برآن شدم تا کتابی بنویسم که «هم بر فیلسوفان پیشین رد باشد» و هم تناقض سخنان فیلسوفان را برملا کنم زیرا «غائله و خلل‌های» اعتقاد آنان «مضحکه خردمندان» است و می‌افزاید که ابونصرفارابی و ابن سینا نیز گمراه هستند و «به ابطال چیزهایی» را گفته اند. (تهافت الفلاسفه برگ ۲ و ۴). غزالی در همین کتاب می‌گوید «از خدا می‌خواهیم که به جلال بینهایت و بخشش بیکران خود انوار هدایت را بر ما فروریزد و تاریکی گمراهی و ضلالت را بر روی ما ببندد» (همانجا). دگماتیسم و ضدیت غزالی با فلسفه و اندیشه انتقادی یکی از ریشه‌های فرهنگ دین خو و ناتوانی خردگرایی در جامعه ما می‌باشد.

یک فرهنگ دین خو و مسخ شده ناتوان از شناخت علمی و دقیق دین است، تاریخ دانان ایرانی دیندار بوده و با دین اسلام کنارآمده و در قبال آن، سیاستی تشویقی و شیفتگی روانی داشته‌اند. آنان ستایش از دین را جایگزین پژوهش علمی و ابژکتیو قرار دادند، آنان گفته دین اسلام را بعنوان «حقیقت مطلق» در نظر گرفته و از آنجا که فاقد متد تحقیقی و روش هرمنوتیک و دیدگاه علمی بودند، اعتقاد دینی را بعنوان بررسی «علمی» نشان دادند.

جلوه‌هایی از حقیقت گوئی در تاریخ ما وجود داشته است. تاریخ طبری، نوشته محمد بن جریر طبری با داده‌های تاریخی و با روش روایتی اجازه داد تا موضع رسمی دینداران شیعه تا حدودی به پرسش کشیده شود. این کتاب که واقعیت و افسانه را بهم می‌آمیزد، تاریخ را از زمان خلقت شروع کرده و سپس به نقل داستان پیامبران و پادشاهان قدیمی و نیز پادشاهان ساسانی می‌پردازد. در تاریخ طبری آمده است که امام حسن و امام حسین در جنگ عمر علیه ایران شرکت کرده‌اند و خشونت حمله اعراب را نشان می‌دهد و اینگونه داده‌های تاریخی گفته‌های رسمی شیعه را مورد تردید و رد قرار می‌دهد. البته منابع تاریخ طبری همیشه مشخص نیست ولی خود یکی از منابع روایتی و نقلی تاریخی است. بعلاوه در زمانی نزدیکتر نوشته‌های انتقادی علی دشتی در «بیست سه سال» و عبدالحسین زرین کوب در «دو قرن سکوت» از جمله تلاش‌های نادر فرهنگی است که خود را از مسیر فرهنگ مسلط اسلامی خارج می‌کند. حال آنکه خیل عظیم روشنفکری و سیاسی و دانشگاهی و روزنامه نگاران در سازش با اسلام قرارگرفته و هرانتقادی به اسلام را منع و سرکوب نمودند. در واقع جامعه پژوهشگران ایرانی

با تاریخ اسلام از نظر علمی تصفیه حساب نکرده‌اند و روشنفکران ایرانی اسیر تابوهای ذهنی و روانی بوده و قادر به انتقاد علمی به دین نیستند. آن‌ها هر چند برای دل خوشی خود گاه حرف کارل مارکس را تکرار می‌کنند و از دین بعنوان «افیون» یاد می‌کنند، ولی در شرایط ایران از نقد مستقیم هراس دارند و انواع و اقسام دلایل را مطرح می‌کنند تا بی‌عملی و تسلیم فکری خود را توجیه کنند. در محیط دانشگاهی ایران نیز به لحاظ استبداد سیاسی آموزشی و فقدان یک ذهنیت آکادمیک و علمی و نبود شجاعت نظری، تحلیل جدی تاریخی و جامعه‌شناسانه و فلسفی در رابطه با دین صورت نگرفته است زیرا پاتولوژی وابستگی دینی و دین خویی آن‌ها را فلج ساخته است.

قرآن یک موضوع تاریخی

جامعه‌شناسی دین در بررسی قرآن و اسلام در میان نخبگان ایرانی و دانشگاهی در سرآغاز کار است. تولید این گونه نوشته‌ها هنوزمحدود است و افراد خواننده این نوشته‌ها نیز معدود می‌باشند. ما نیازمند توسعه فرهنگ نقد دین هستیم. در سراسر دانشگاه‌های غرب تحقیقات تاریخی در باره ادیان و از جمله اسلام بسیار فراوان است. در دو سده اخیر مطالب بسیار جدی و آکادمیک در بررسی ادیان و نیز دین اسلام چاپ شده و متاسفانه جامعه ایران از آن‌ها بی‌اطلاع است. قرآن بعنوان یک موضوع تاریخی و اجتماعی مورد تحقیق و انتشار بوده و مراکز آکادمیک پیوسته کنفرانس و سیمنار برپا ساخته و تابو و تقدس به کنار رفته است.

البته این نقد به یکباره در غرب پدیدار نشده است. بعنوان نمونه در مورد فرانسه ما می‌توانیم سه دوره یا سه گرایش اساسی را تشخیص دهیم: دوره یکم از اواخر سده هیجدهم تا نیمه دوم قرن نوزدهم گرایش بررسی زبان عرب و ساختار زبانی و دستوری مورد توجه محافل علمی است. نهاد معتبر «کالژدوفرانس» یکی از کانون‌های اینگونه تحقیقات بود. دوره دوم تحقیقات بطور عمده بر روی تاریخ جامعه عرب قبل از اسلام و دوره آغازین است. این پژوهش‌ها اجازه داد تا زمینه درک تاریخی و اجتماعی برآمد اسلام روشن گردد و از این دین رازگشایی شود. در این زمینه کتاب «تحلیلی در باره تاریخ عرب‌ها» از «ارماند پیر» نقش اساسی بازی نمود. دوره سوم، تحقیقات بسوی بررسی قرآن جهت می‌گیرند. «پل کازانوا»

در کلژدوفرانس طی سال‌های ۱۹۰۹ تا ۱۹۲۶ نقش مهمی دارد و کتاب او «محمد و پایان تاریخ» یک تغییر بزرگ در خوانش پیام قرآنی است. در این نگاه دین اسلام به یک «ابژه» و موضوع مطالعاتی و تاریخی تبدیل می‌شود.

این پژوهش‌ها از اسلام رازگشایی کرده و کار آکادمیک و هرمنوتیک را به جای تقدس و اعتقاد نشانده است. یکی از رازهای پایدار در اسلام، ماهیت قرآن است. در این زمینه، آثار تئودر نولدکه، فرانسوا دروش، رژیس بلاشر، توماس رومر، ژاکلین شابی، آلفرد لوئی دوپره مار، و دیگران، قرآن را به لحظه تاریخی و تاریخ هرمنوتیک خود کشانده و از حالت ابهام و جادویی آنرا خارج ساخته و بمثابه یک نوشته تاریخی و سیاسی و جنگی و قبیله‌ای معرفی می‌کنند. تمامی این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که قرآن یک مجموعه جمع آوری شده و تنظیم شده و دستکاری شده در طی ۲۰۰ سال است. قرآن، کتاب کنونی، هرگز از ابتدا چنین نبوده و محصول یک تاریخ و دوره‌های تاریخی و ساختار التقاطی و متنوع می‌باشد. همین واقعیت در مورد تورات و انجیل نیز صادق است. قرآن نه نوشته و نسخه آسمانی است و نه محصول نبوغ و الهام محمد است. رسال‌های است که دین یهود، دین مسیحیت، حوادث تاریخی دوره‌ای، افسانه‌ها و اساطیر، حکایات جنگی و رقابت‌های قبیله‌ای، احکام و قواعد زندگی در جامعه بدوی، مقررات حقوقی و اجتماعی سرزمین حجاز، شیوه تصرف و تحکیم قدرت سیاسی، برخی احکام نیایشی و اطاعت در برابر الله را در خود جمع کرده است و بسیار گسترده بازنویسی پاره‌هایی از احکام دینی و اجتماعی تورات است. این کتاب بازتاب تاریخ و جامعه بوده و بیان اهداف حاکمان عرب در دوره‌های گوناگون خلافت عربی می‌باشد و بناگزیر تغییرات بسیار زیادی را در خود گنجانده است.

در میان ایرانیان، ما تعداد معدودی روشنفکر و دانشگاهی هستیم که همین راه پژوهش علمی را در پیش گرفته ایم. هدف، بازگشت به کارعلمی در باره دین است تا توهم‌گرایی و دین خوئی و تفسیر مذهبی مورد نقد جدی قرار گیرد. دین اسلام و شیعه گری منجر به ازخودبیگانگی ایرانیان شده و خردگرایی ضربه مهلک خورده است. در جامعه ایران دین اسلام مورد تحلیل هرمنوتیک و علمی قرار نگرفته است بلکه تمام آیت الله‌ها و حوزه‌های دینی و نواندیشان دینی، تفاسیر گوناگون ولی موافق با دین ارائه نموده‌اند و روشنفکران دانشگاهی و چپ و لائیک و سیاسیون جامعه از این فرهنگ رایج تبعیت نموده‌اند. اکثر محققان و استادان

ایرانی با تقدس‌گرایی نسبت به دین هرگز قادر نبودند تا قرآن را مانند یک کتاب تاریخی مطالعه کنند و ریشه‌های نگارشی و اعتقادی آن را در فرهنگ یهودی و مصری و عیسوی و ایرانی و یونانی و نیز جدال‌ها و سنت‌های قبیله‌ای در حجاز و یمن دریابند و اهداف سیاسی خلفای چهارگانه و بنی امیه و عباسیان را در شکل دهی قطعی قرآن درک نمایند. بسیاری از روشنفکران ایرانی حتا بخش لائیک آن‌ها که فاقد درک علمی از چگونگی پیدایش و تدوین تاریخی قرآن هستند، درپی آن برآمدند تا از قرآن دفاع سیاسی کنند و آنرا بعنوان دین توده محترم بشمارند. دقت و کیفیت کار دانشگاهی فراموش شد و ستایش و کرنش از یک متن دینی در دستور قرار گرفت. خردگرایی فلسفی و تحقیقی فراموش گشت تا شیفتگی به دین و خرافه غلبه یابد.

در فرهنگ اروپایی خیل عظیم روشنفکران و روزنامه نگاران و دانشگاهیان و نویسندگان، علیرغم اعتقاد دینی بسیاری از آن‌ها به مسیحیت، در زندگی و کار و فکر خود با انجیل رابطه‌ای کاملن عادی و زمینی دارند و آنرا یک کتاب تاریخی می‌بینند. سکولاریسم در ذهن آنان جای گرفته است. سکولاریسم به آن‌ها آموخته است که مناسبات با کتاب دینی باید بدون راز و اسطوره و شیفتگی پاتولوژیک و افراطی باشد. باور دینی و پرسش‌های معنوی آنها، رفتار خردمندانه اجتماعی و فرهنگی آن‌ها و استقلال و داوری عقلانی آن‌ها را فلج نکرده و نابود نمی‌کند. بعلاوه بخشی از شهروندان مسیحی هنگامی که روز یکشنبه به کلیسا می‌روند، در آرامش، گاه کتاب انجیل را به دست گرفته و همراه با کشیش، نوای مذهبی سر می‌دهند و پس از یک ساعت نیایش و موسیقی دینی یا کلاسیک، کتاب را بر سرجایش گذاشته و در آرامش و احترام کلیسا را ترک می‌کنند. این شهروند نه کتاب انجیل را می‌بوسد، نه آنرا بر سر می‌گذارد و نه گریه و هیاهو می‌کند.

حال آنکه رفتار ایرانیان به گونه دیگری است. مردم با قرآن رابطه‌ای بیمارگونه و مسخ شده و رازآلود دارند. البته آن‌ها عربی نمی‌دانند و به ترجمه فارسی آن بی‌توجه‌اند یا چیزی نمی‌فهمند، ولی جسم قرآن را با احتیاط بلند می‌کنند، آنرا چند بار می‌بوسند، دستخوش احساس گنگ و عجیبی می‌شوند، گاه دعا به عربی می‌خوانند و گاه شیون می‌کنند. اکثر نخبگان ایران از دانشگاهی، مهندس، روزنامه نگار، تاریخدان، آموزگار، روشنفکر، هنرمند، نویسنده، ترانه خوان، سیاسیون مذهبی و چپ و ملی گرا و تحصیل کردگان، به قرآن قسم می‌خورند، آنرا مقدس

و آسمانی می‌دانند، با احتیاط مذهبی آنرا جابجا می‌کنند، دستخوش نوعی ترس درونی هستند. آن‌ها مانند توده‌ها، قرآن سامی را که منشور استعمارگران عرب و خلیفه بغداد در زمان گذشته بود و امروز منشور آیت الله‌های حاکم بر ایران است را در لابلای عواطف خود می‌گذارند و روان خود را به آن می‌سپارند.

رابطه ایرانی با قرآن جادویی باقی مانده است، این رابطه با خرد و عقل تنظیم نمی‌شود، بلکه با حس عاطفی میان برده و ارباب، با حس مطبوع خودآزاری، با حس روان پریشانگشته، با حس ناخودآگاه اطاعت از مقررات و تابوهای قبیله‌ای، نزدیکی و همخوانی پیدا می‌کند. بقول کارل گوستاو یونگ: گاه جمعیت انبوهی وجود دارد که در ناخودآگاهی گسترده و فشرده زندگی می‌کند و براحتی آنرا تکرار می‌کند. اعضای این جمعیت قربانیانی هستند که در یک سطح بدوی زندگی می‌کنند و به سطح بلوغ و رشد نرسیده‌اند. آنان دارای آگاهی و درک محدود و کم دامنه‌ای هستند و گاه دستخوش روان رنجوری کم و بیش حاد می‌گردند. (برگ ۱۳۸/۱۳۷، «دیالکتیک من و ناخودآگاه»). ایرانی امروز دچار ازخودباختگی تاریخی شده و هرچیز منفی دین سامی را به عنصر هویتی خود تبدیل می‌کند. او قرآنی را که ربطی به تاریخ فرهنگی باستانی او ندارد و نمی‌فهمد، به تقدس ارتقا داده و برآن نماز می‌گذارد. او قرآن را همچون منبع و کتابی برای تحقیق در باره اعتقاد و زندگی و جدال عرب برای سلطه گری، مطالعه نمی‌کند بلکه بعنوان راز جاودانه الله می‌بیند.

در تاریخ جامعه ما، در زمان پاشیدگی ساسانیان و هجوم عرب، آئین‌های زرتشتی، مسیحی، مانوی، مزدکی، بودایی، زروانی، کیومرثی موجود بودند، ولی نبود سازماندهی ایرانیان در ابتدا و نیز انحصارگری اسلام، خشونت حاکمان و حافظان آن، روانپرشی و عقب نشینی روان اجتماعی و فردی، و بالاخره گسستهای تاریخی و هجوم‌های پیاپی و خونخواری‌های متعدد و دستگاه دینسازی صفوی، میدان را به اسلام سپرد و این ایدئولوژی دینی و شیعه گری آن، ذهنیت را تابع شریعت سامی نمود. یونانی‌ها و مغول‌ها بر ایرانیان تاختند و ویران کردند ولی اسلام و قرآن عربی، نه تنها ویرانی مادی و تمدنی تولید کردند بلکه ویرانگری را به اعماق ذهن و روان ایرانی کشاندند و ایرانیان را ازخودبیگانه نمودند و رفتار ایرانی و واکنش‌های روانی و گفتاری و فرهنگی او را داغ مقدس زدند.

منابع برای این بخش:

کارل گوستاو یونگ «دیالکتیک من و ناخودآگاه»
ابوحامد محمدغزالی، «تهافت الفلاسفه»
ارنست دوپره، «پاتولوژی ذهنیت و شورانگیزی»
زیگموند فروید، «کنفرانس‌های تازه در باره پسیکانالیز»
جلال ایجادی، «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران».

فصل دوم

کتاب آسمانی یا کتاب تاریخی

در بخش پیش گفتیم که جامعه ایران بجای خردگرایی به قرآن‌گرایی روی آورد و این امر به شیفتگی و روانپریشی پاتولوژیک ایرانیان منجر شد. در این بستر ذهنی، قرآن بمثابه یک پدیده جادویی و سحرآمیز و مقدس باقی ماند و این وضع مانع توسعه اندیشه مستقل و آزاد شد. در این بخش ادعای قرآن مبنی بر «آسمانی بودن» را نقد کرده، سپس ادعای دیگری مبنی بر «کامل» بودن قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و آنرا بعنوان یک عامل بازدارنده اندیشه تحلیل می‌کنیم.

قرآن ادعا می‌کند که کلام الله است و از آسمان می‌آید. حال آنکه بطورقطع چنین نیست. در طول تاریخ بشریت ما همیشه شاهد نگارش و پخش کتاب‌های دینی و فلسفی و تاریخی و اقتصادی و ادبی و حماسی در دنیا بوده ایم. سرچشمه نگارش همه این آثار هوش و توانایی انسان تاریخی بوده است. تمامی کتاب‌های فلسفی یونان و کتاب‌های اساطیری و شعری و دینی در ایران باستان و خاورمیانه و هند و چین و یونان و سایر نقاط جهان ناشی از تلاش انسان است. فقط انسان‌هایی که به بلوغ فکری و استقلال نظری و خرد مستقل نرسیده‌اند معتقدند کتاب از آسمان

می‌آید، تنها ذهنیتی که در مدار اعتقادات دینی دور می‌زند، تحولات جهان را از نظر علمی نمی‌داند و ناتوان از اندیشیدن است، برآنست که کتاب مقدس را خداوند ارسال می‌کند.

حماسه‌ی گیلگامش یا حماسه‌ی گیلگَمِش یکی از قدیمی‌ترین و نامدارترین آثار حماسی ادبیات دوران تمدن باستان است که در «میان رودان» شکل گرفته‌است. این حماسه که به میانه‌ی هزاره‌ی سوم پیش از میلاد میرسد و به زبان سومری بوده است، کار انسان است. قدیمی ترین کتاب مقدس بوداییان به زبان پالی موسوم به «تری پیتاکا»، به معنی «سه سبد یا سه زنبیل » حکمت یا کانون پالی می‌باشد که طی قرن پنجم تا سوم پیش از میلاد پس از مرگ بودا توسط پیروان او نوشته شده است. کتاب «وداها» یا دانش، کتاب آئین هندوگرایی است و کهن ترین نوشته به زبان سانسکریت هند و اروپایی است که تاریخ نگارش آن به ۶۰۰ تا ۱۷۵۰ پیش از میلاد برمی‌گردد. «ایلیاد» اثرحماسی، نوشته هومر شاعر نابینای یونانی است که در سده ششم پیش از میلاد به نگارش درآمده است. آثار فلسفی مانند رساله «جمهور» و «ضیافت» را افلاطون در قرن پنجم پیش از میلاد نوشته است. دین مانی در سده‌ی سوم میلادی در ایرانشهر بوجود آمد و گفته می‌شود مجموعه آثار دینی مانوی که خود مانی نوشته، هفت کتاب به گویش مادری یعنی آرامی شرقی است. نخستین اثر به نام انجیل، نزد ایرانیان با عنوان اِوینگلیون و با صفت «بزرگ» یا «زنده» همراه است. باعتبار گفته ابوریحان در حمله عرب «قتیبه بن مسلم باهلی» نابودی کتاب و کتابخانه در دستور قرار گرفت و نیز از نظر ابن خلدون بسیاری از نوشته‌های ایرانیان و بناها در حمله عرب نابود شدند. بنابراین از نظر برخی پژوهشگران بسیاری از آثار مانی توسط هجوم عرب نیز نابود شد. («فرهنگ ایرانی»، محمد محمدی، چاپ توس، تهران ۱۳۷۴).

گویند زرتشت از جانب اهورامزدا آمده است، گویند تورات توسط یهوه به موسی وحی شده است، گویند انجیل مقدس است و گویند قرآن توسط الله به محمد وحی شده است. نه اوستا، نه تورات، نه انجیل، نه قرآن، هیچ یک از این کتاب‌ها از آسمان و نیروی خدایی نیامده‌اند بلکه محصول تاریخ می‌باشند. روش ما، تاریخی و جامعه شناختی می‌باشد و با دقت هرمنوتیکی همراه است. ما ادعای ادیان را حقیقت مطلق و آسمانی نمی‌دانیم بلکه این گونه ادعا را به نقد تاریخی و هرمنوتیک می‌کشانیم. با توجه به روش انتخابی بلادرنگ باید افزود

بررسی و تحلیل این آثار بسیار دشوار بوده زیرا آن‌ها محصول برش‌های تاریخی و سبک‌های نگارشی و تاثیرپذیری چندجانبه فرهنگی و زبانی و اجتماعی و جغرافیایی گوناگون می‌باشند. اوستا و تورات امروزی محصول چند سده تنظیم و افزایش هستند، انجیل امروزی محصول چند قرن نوشتن و بازنویسی است و قرآن امروزی محصول بیش از دویست سال، تنظیم و جمع آوری و تغییر و دستکاری می‌باشد. بطور کوتاه چند نکته را یادآوری کنیم که جنبه تاریخی کتاب دینی را بروز می‌دهند.

بنابر نظر برخی، زرتشت در سی سالگی «وحی» دریافت کرد و به پیشگاه اهوره مزدا شتافت. دین زرتشت متکی بر اوستا می‌باشد و این مجموعه با نوشته‌ها و گفتارهای گوناگونی است که در دوران‌های بسیار متفاوت تنظیم شده است. «ژان وارن» پژوهشگر فرانسوی می‌گوید با احتیاط می‌توان مطرح ساخت زرتشت در قرن هفتم پیش از میلاد زیسته است و کتاب او، اوستا، توسط زرتشتیان در طول تاریخ تنظیم و دستکاری شده است. به نظر او «گاتها» یا «گاهان»، تنها بخش از اوستا می‌باشد که دربرگیرنده غزل‌ها و نیایش‌هایی است که توسط زرتشت تهیه شده است. («زرتشت، پیامبر ایران»، پاریس ۲۰۰۶). البته متفکران دیگری مانند ایران شناس انگلیسی و متخصص زرتشت «مری بویس» در کتاب «زرتشتیان، باورها و آداب دینی آن‌ها» می‌نویسد: «می توان با حدسی منطقی گفت که زرتشت تقریبا در زمانی میان ۱۷۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد می‌زیسته است.» (چاپ ققنوس، برگ ۲۴). او می‌افزاید این دین بیان اعتقاد مردمان شبانکار و استپ‌ها می‌باشد و آب و آتش و گیاه و ایزدانی که متعلق به طبیعت هستند در این نوشته منعکس است و «آموزه‌های او از نسلی به نسلی به میراث نهاده شدند و سرانجام در روزگار ساسانیان، یعنی فرمانروایان سومین شاهنشاهی ایران، به نگارش درآمدند. زبان این زمان، فارسی میانه بود که آن را پهلوی هم می‌نامند.». (برگ ۴۱).

کتاب مقدس یهودیان «تنخ» به یکباره بوجود نیامده بلکه محصول قرن‌ها روایتگری و تکرار سینه به سینه، گردآوری نوشته‌های پراکنده، ترکیبی از گفته‌های پیش از دوران موسی و دوره آغاز یهودیت و دوران‌های پس از آن است. کتاب مقدس یهودیت مجموعه‌ای از افسانه‌ها و نیایش‌ها و تاریخ شاهان بنی‌اسرائیل و هخامنشیان و شاهکارهای ادبی مانند غزل غزل‌های سلیمان می‌باشد. غزل غزل‌های سلیمان که از بخش‌های تنخ عبری و عهد عتیق بوده از بخش‌های کتاب

مقدس یهودیان است و نویسندگی کتاب به سلیمان نسبت داده می‌شود. تاریخ نگارش غزل غزل‌ها را قرن دهم قبل از میلاد و در زمان سلطنت سلیمان، پسر داود پادشاه دوم، دانسته‌اند، پادشاهی که دارای فرمانروایی دانا بوده و بر یک قلمرو پادشاهی در سرزمین اسراییل حکم می‌رانده است. تورات بخشی از مجموعه «تنخ» بوده و دارای پنج کتاب است: پیدایش، خروج، لاویان، اعداد، تثنیه. بخشی از تورات دارای ۶۱۳ فرمان است و به باور یهودیان از جانب خداوند است که از زمان بردگی در سرزمین مصر تا زمان آزادی در سرزمین کنعان به صورت وحی بر پیامبران نازل شده است. «عهد عتیق طی حدود نه قرن، از سده یازدهم تا دوم قبل از میلاد تدوین شد.» (برگ ۲۰ دیباچه، «کتاب‌هایی از عهد عتیق»).

تاریخ مسیحیت سرشار از تضاد است. گفته می‌شود مسیح که به زبان آرامی سخن می‌گفت و نیز به زبان عبری می‌خواند، نوشته‌ای از خود بجا نگذاشت. او از سال ۲۸ میلادی به موعظه پرداخت و در سال ۳۰ میلادی مصلوب گشت. گویند هفتاد سال پس از مرگ او پنج تن از حواریان و چهار تن از پیروانش، تعداد ۲۷ فصل عهد جدید را به زبان یونانی نوشتند. از نظر مقامات کلیسایی شهادت و نوشته چهار حواری: متی، مرقس، لوقا، یوحنا، اساس واقعی انجیل را تشکیل می‌دهد. حال آنکه این تفسیر از جانب برخی مورخان مورد انتقاد است زیرا در قرن دوم میلادی چهار انجیل هنوز تنظیم نشده بود و میان این انجیلها، بعنوان نمونه در باره تولد مسیح و محل تولد او اختلاف نظر است. (رجوع شود به «انجیل و اختراع تاریخ» از ماریو لیورانی، چاپ بایارد ۲۰۰۸). بعلاوه از میان نسخه‌های فراوان و کهن، نسخه «واتیکان» و نسخه «سینایی» متعلق به قرن چهارم میلادی است و نسخه «اسکندرانی» در قرن پنجم میلادی تنظیم شده است و به نظر پژوهشگران این نسخه‌ها توسط کلیسا و شخصیت‌های گوناگون تغییرهای مختلفی به خود دیده‌اند. بگفته برخی از محققان اسطوره مسیح بمرور شکل گرفت و دکترین مسیحیت تحت تاثیر فرهنگ مصری و یهودی و یونانی و آئین مهر یا میترائیسم ایرانی بوجود آمد. بعنوان نمونه داستان میترا خدا/آفتاب پارس قرن‌ها پیش از تاریخ یا اسطوره مسیحیت وجود داشته است. حال بنا بر برخی منابع تاریخی باید یادآوری کرد که میترا از یک زن باکره در ۲۵ دسامبر متولد می‌شود و وظیفه‌اش مبارزه با بدی است و همراه او ۱۲ حواریان وجود دارند که بطور مشترک در کار معجزه بوده‌اند. میترا شام آخر را با آن‌ها می‌خورد، پیش از آنکه برای رهایی

انسان بمیرد. او در گورش به خاک سپرده می‌شود و سه روز بعد دوباره زنده می‌شود و در آینده روزی برای داوری نسبت به مردگان و زندگان بازخواهد گشت. این داستان به گونه شگفتت انگیزی به حکایت زندگی مسیح نزدیک است و به همین خاطر برخی از پژوهشگران، مسیح را شخصیت تاریخی نمی‌دانند و او را بازتاب اسطوره و افسانه ایرانی و هندواروپایی، میترائیسم، آیین مهرپرستی و نیز داستان‌های اسطوره‌ای مصریان ارزیابی می‌کنند. (رجوع شود به «دوران اول کلیسا»، ماری فرانسوا بسلز، گالیمار ۲۰۰۴ پاریس).

نگاه کوتاه بالا نشان می‌دهد که ادیان محصول تاریخ و تناقضات و افسانه‌ها و اسطوره‌ها و انتقال تمدنی می‌باشند و ما پیوسته باید با دقت علمی به باستان شناسی دینی بپردازیم، لایه‌های داستان و واقعیت را بشکافیم تا از اعتقادات جادوزده بیرون بیایم. انسان زمانی که توانایی توضیح علمی جهان را ندارد به خدا، آسمان، غیب، رازگویی و خرافات روی می‌آورد. دانش و دانستنی از آزمون و تجربه بشری و قدرت فکر و خلاقیت انسانی و شکست و عدم موفقیت و بررسی نارسایی‌ها، مایه می‌گیرد و توسعه می‌یابد. زمانی که انسان برای درک جهان و ستارگان و گردش فصل‌ها و شگفتی‌های انسان و جانور و گیاه، شناخت ندارد و با معما روبروست، به نیروی غیبی و خدا روی می‌آورد. دین توضیحی برای معماها می‌باشد، ولی این توضیح در افسانه و اسطوره و جزمیات و احکام خشک باقی می‌ماند. از نظر جامعه‌شناسی دین بازتاب نوع جامعه و لحظه تاریخی و اجتماعی و سنتی آن جامعه و تلاشی برای ایجاد نیرویی گروهی برای مقابله با ترس و نگرانی و نیز وسیله‌ای برای حاملان خود جهت کسب موقعیت در جامعه یا در قدرت است. ارائه و معرفی «کتاب مقدس»، بیانگر قدرت طلبی و تمایل به جمع آوری پیروان می‌باشد، این کتاب «مقدس و آسمانی» معرفی می‌شود تا افراد در رازگویی و اطاعت بمانند. اگر کتاب مشترک بعنوان کتاب شخصی و زمینی معرفی شود برای توده معتقد، قابل استحکام نیست. ذهن رازآلود در سکون خود، راز و ابهام می‌طلبد. در شرایط ناتوانی خرد و نبود استقلال روانی و فکری نزد انسان، خرافه‌گرایی و مراسم جادوئی و معما پروری و شخصیت پرستی و امامزاده پرستی و دعاخوانی و شوریدگی روانی، نیرومندترین ابزار برای ادامه بردگی روانی و تولید ازخودبیگانگی است.

بنابراین کتابی مانند قرآن که تولید انسانی و تاریخی است، از دسترس دور

می‌شود، «آسمانی» و «حقیقت مطلق» می‌گردد، تا از شکنندگی خود در ذهن عامیانه بکاهد. در گفتار دینی، خدا بالاترین ارزش است زیرا خدا انسان نیست، خدا شبیه انسان نیست، خدا بی‌نهایت است، خدا خالق هستی است، خدا معجزه می‌کند، خدا انرژی جاودانه است، خدا همه چیز را می‌داند، خدا تنها تصمیم گیرنده هستی است، خدا ابدی است، خدا یکتا و بالاست، به همین دلیل خدا آسمانی و مقدس است. حال آنکه ازهمین دیدگاه انسان میرنده است، انسان گناهکار است، انسان پست است و به همین خاطر برای کاهش گناه ابدی خود باید خدا را نمازبگذارد و اطاعت کند. خدا مظهر قدرت است و انسان فرومی افتد. انسان باید بپذیرد که تنها خدا و کلام او مقدس است و انسان مقدس نیست. به هنگامی که این آهنگ سنگین دینی و روانی مدام نواخته شد و انسان خدا را مقدس خواند، بردگی او در برابر قدرت الهی ثابت شده است.

در واقع اگر دقت کنیم تمامی صفات خدا در برابر دانش و واقعیت و خردگرایی قرار می‌گیرد و زمانی که انسان خود را خوار نموده و ارزش خود را فراموش می‌کند، خدا پیروز می‌شود و قداست او مسلم می‌گردد. «امیل دورکیم» جامعه‌شناس فرانسوی در «اشکال ابتدایی زندگی دینی» می‌گوید جوهر دین تقدس است. با توجه به این گفته اگر دین مقدس نباشد پایداری ندارد و بعلاوه جامعه باید بپذیرد که دین مقدس است، غیر شخصی است و بیانگر کل جامعه می‌باشد. از سوی دیگر در جامعه تمایلی برای منطقی فکر کردن وجود دارد و بطور مداوم انسان با زندگی واقعی روبرو است، ولی دین او را به اوهام و به کنده شدن از زمین دعوت می‌کند. در چنین بسترروانی و آنتروپولوژیکی پر از کشمکش است که خدا پیروز می‌شود و قداست او و کلام او مسلم می‌گردد. در چنین بستری است که کتاب دینی بدون چون و چرا توسط افراد مقدس تلقی می‌گردد. قرآن مانند هر کتابی دارای تاریخ است، ولی «مقدس» می‌گردد تا از بررسی و انتقاد تاریخی به کنار بماند.

در مورد قرآن در طول تاریخ تهاجم عرب تا حاکمیت امروز اسلام در ایران، تمام حاکمان استعمارگر عرب تا حاکمان مستبد خرافاتی سلسله‌های حاکم، و در دوران کنونی، آیت الله‌ها و دیوانسالارها و نظامیان و نواندیشان دینی و روزنامه نگاران شیعه و ایدئولوگهای ریز و درشت متخصص دین، همه و همه بنام الله و با سوگند به قرآن، برای سلطه و منافع دینی و سیاسی و اقتصادی خود، از قداست دین اسلام و قرآن کریم، حرف زده‌اند. در این مسیر، چپ‌ها و سلطنت طلبان و

دمکرات‌ها و جمهوری خواهان و روشنفکران غیر مذهبی با طرح «احترام به دین توده‌ها» به کمک آن‌ها شتافته‌اند. روشن است بازتولید مناسبات ایدئولوژیک سلطه گری از یکسو متکی بر ضمانت و تلاش شاهان و حکمرانان بعنوان حافظان دین اسلام بوده و از سوی دیگر این بازتولید براساس فعالیت روحانیون درباری و خارج دربار و تمام سلسله مراتب روحانیت و گروهبندی‌های نواندیش دینی و نخبگان شیعه میسر بوده است. همه این پروپاگاند کنندگان دین با امکانات کلان مالی و اداری و اجتماعی، گفتند و نوشتند که دین الهی است، قرآن آسمانی است و هر دومقدس هستند. این بازتولید دینی و ایدئولوژیک پایه آموزش و تربیت مذهبی نسلهای انسانی در جامعه ما شد، نسلهای مسخ شده و ازخودبیگانه که تاریخ خود، اساطیر و افسانه‌های خود، شخصیت‌ها و قهرمانان خود، اندیشمندان خود و متفکران منقد اسلام را فراموش کردند و نامهربانی کردند و به همه این ارزش‌ها تاختند. در ذهن و احساس جامعه «قرآن» مقدس شد، ولی اوستا و منشور کورش از یاد رفت، میراث میترائیسم و مانی‌گرایی ناشناخته باقی ماند، شاهنامه فردوسی فرعی و اغلب محدود به نقالی شد، حافظ در نزد توده بیشتر برای فال گیری معروف شد، رباعیات خیام گاه زمزمه شد ولی در باره شک فلسفی او سکوت شد. آثار رازی گمنام باقی ماند، آثار ابوعلی سینا در زبان عربی باقی ماند و خرمن فرهنگی ایران و جهان در تاریکی ماند. قرآن مقدس شد و همراه با نهج البلاغه و انواع و اقسام دعاهای عربی، به هر خانه و کاشانه راه یافت و همچون ارزش مطلق مقدس، در ذهن و قلب افراد جای گرفت. این است روند تقدسگرایی که به ناتوانی خردگرایی و ناتوانی استقلال فکری رسید و به تراژدی ازخودبیگانگی و مسخ ایرانیان منجر گشت.

ادعای قرآن: کلام الله

به گفته فیزیکدان مشهور، استفان‌هاوگینگ از سال ۱۹۴۹ که تئوری بیگ بانگ تدوین شد ما با انکشاف جهان و گسترش فاصله مواجه می‌باشیم و منشا جهان یک حادثه کوانتیک است. او می‌گوید پرسش در باره منشا جهان مانند پرسش در باره خداست. دینداران می‌گویند منشا همه چیز در جهان موجود، خدا می‌باشد. حال اگر بپرسیم نیروی پدید آورنده خدا چیست و یا کیست؟ دینداران می‌گویند

خدا ازازل بوده است. از نظر علمی به اینگونه پرسش‌ها بطور منطقی می‌توان پاسخ داد، بدون آنکه به قدرت آسمانی و خدا نیازی باشد. پیدایش جهان هستی با بیگ بانگ به نزدیک چهارده میلیارد سال برمی‌گردد. («آیا معمار بزرگی در جهان وجود دارد؟»، برگ ۲۰۸، ۱۰۸، انتشار پاریس). شناخت کنونی در باره جهان باعتبار تجربه‌ها و فرضیه‌های علمی و پیشرفت دانش در نزد بشر میسر گشته و علم فیزیک بسیاری از رازهای جهان را بازکرده است. شناخت بی‌انتهاست زیرا پیچیدگی‌های گسترده و تحول‌ها و تغییرات بعدی بسیارند. کلام الله رازگشا نیست بلکه ابهام برانگیز است و حال آنکه شناخت علمی و عقلانی راه گشا و پویاست.

برخی از متفکران مانند «رودولف اوتو» فیلسوف آلمانی در کتاب «اندیشه قدسی» معتقد است که پایه دین تجربه قدسی یا اهورایی است. «برانیسلاو مالینوفسکی»، مردم شناس لهستانی امریکایی می‌گوید دین هم اعتقاد به مشیت الهی و هم اعتقاد به جاودانگی را دربرمی‌گیرد. این ویژگی‌ها یعنی قدسی بودن و اعتقاد به مشیت الهی، با تجربه‌های تاریخی و فرهنگی و شیوه‌های زندگی و عواطف معین مردم هر سرزمین خاصی تقویت می‌گردند. مردمی که در تاریخ فرهنگی و دینی خود بسیار دین خو هستند این گرایش‌ها را پررنگ‌تر از خود بروز می‌دهند. بعلاوه از یاد نباید برد که قدرت‌های حامی دین، ساختارهای کهنه سنتی جامعه و نبود فضای باز اندیشه گری و انتقاد خردگرا، تمایل به قدسی‌گرایی را همیشه تشدید نموده است. ساختار جزمگرای برخی ادیان مانند اسلام فونکسیون و عملکرد فعالیت ذهنی را کاملن محدود نموده و افراد را از اندیشه گری دورکرده و آن‌ها را به وسیله و ابزار اراده الله تبدیل می‌کند. در یهودیت به لحاظ ترکیب کتاب تورات و سنت فکری و آموزشی یهودیان، فرصت و امکان تولید فکری و نوشتن پیوسته بالا بوده است، حال آنکه چنین سنتی در نزد عرب در سرزمین خشگ حجاز وجود ندارد. تعبدگرایی و اسطوره سازی و افسانه گویی یکی از مشخصات قرآن است. از جمله افسانه گویی‌ها، دو ادعای بزرگ قرآن می‌باشند: یکم قرآن کلام خدا می‌باشد، دوم قرآن کامل است. در تاریخ تبلیغ دین اسلام، ما پیوسته با این گونه ادعاها مواجه می‌باشیم و هدف چنین گفتاری طرح آفرینش جهان توسط الله بعنوان مظهر قدرت بی‌انتها و کلام او بعنوان حقیقت جاودانه و در نتیجه حفظ راز و معما برای تاثیرگذاری روانی از یکسو و از سوی دیگر تقویت این فکر نزد انسان که گسترش اندیشه و خردگرایی بیهوده است زیرا خدا همه شناخت‌های لازم را

از پیش فراهم نموده است. به بیانی دیگر خدا خارج از زمان است و قادر است کتابی ارسال کند که حامل ارزش فرا زمانی و فرا طبیعی می‌باشد. در واقع مفهوم زمان در این ادعا متوقف می‌شود و تاریخ از حرکت می‌ماند و طبیعت مادیت خود را از دست می‌دهد، زیرا اعتقاد بیان شده در قرآن، کافی برای همه زمان‌ها می‌باشد و انسان نیازی برای کسب دانش و شناخت ندارد.

در قرآن آمده و مسلمانان می‌گویند: قرآن کلام خدا است و جنبه آسمانی و مقدس دارد. قرآن ریشه دین را در فطرت انسان می‌داند و به آن اشاره نموده است و در سوره روم می‌آید: «فاقم وجهک للدین حنیفا»، چهره خود را به شکل پایدار به سوی دین کن. «فطره الله التی فطر الناس»، بر تو باد این فطرت الهی یعنی همین دین که فطرت مردم است. به بیان دیگر طبق نظر قرآن، سرشت قرآن الهی است و انسان باید به سوی آن جهت گیرد؛ قرآن سخنان خداست که به صورت وحی از سوی او توسط جبرائیل بر پیامبر اسلام محمد بن عبدالله نازل گردیده است. سنت اسلامی برآنست که قرآن معجزه‌ای الهی است و بمثابه کتاب آسمانی یک بار به صورت کامل توسط جبرئیل در شب قدر به پیامبر گفته شده است. سوره نحل می‌گوید: «نَزَّلْنا عَلَیکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمین.» این کتاب را بر تو فرو فرستادیم در حالی که برای هر چیزی روشنگر است، و (نیز) هدایت و رحمت و بشارت برای ایمان آورندگان است. برخی دیگر از آیات قرآنی در این باره چنین می‌گویند: «ولو کانَ مِن عند غیرالله لوجَدوا فیه اختلافاً کثیراً» (نساء ۸۲)، اگر از جانب غیر خدا بود، در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند. «کتاب انزلناه الیک لِتُخرِجَ الناسَ مِنَ الظُلماتِ الی النور» (ابراهیم ۱)، قرآن کتابی است که ما آنرا فرو فرستادیم تا مردم را از تاریکی‌ها به روشنی وارد سازد. «انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» (یوسف ۱۲)، ما آنرا به صورت قرآن عربی فرو فرستادیم تا بیندیشید. «و کتاب انزلناه مبارک» (انعام ۹۲)، این کتاب مبارکی است که ما آنرا ارسال کردیم.

باور اسلامی اعلام یک حکم مبنی بر آسمانی بودن قرآن است. روشن است که تمامی ادعای بالا مبنی بر آسمانی بودن قرآن، فقط ادعای کاتبان و نویسندگان قرآن و حاکمان است. هیچ کتابی آسمانی نیست زیرا این ادعا غیرعلمی و ضدتاریخی است. برای این ادعا هیچ دلیل جدی و علمی وجود ندارد، هیچ تجربه و هیچ مدرکی و هیچ آزمایشی در نظر گرفته نمی‌شود. بر خلاف روش علمی،

دین می‌گوید و پیروان باید معتقد باشند و بپذیرند. برای ادعای آسمانی بودن، کوچکترین شاهدی ارائه نمی‌شود و روشن است که قبول این ادعا زمانی میسر است که فرد اعتقاد دینی داشته باشد، به مشیت الهی معتقد باشد و بر پایه خرد علمی عمل نکند. حال آنکه از نظر علمی ما به مدارک، شواهد، تجربه، داده‌های تاریخی نیاز داریم تا یک ادعا به صورت یک فرضیه علمی مورد بررسی قرار گیرد و تائید شود. روش علمی، پرسش و تحقیق و تجربه و آزمون است حال آنکه روش دینی تعبد و قبول است. سیر جهان هستی از بیگ بانگ تا امروز و تمام تئوری‌های علمی و تجربه بشری، هرگز این ادعا را تائید نمی‌کند. خدایی وجود ندارد و نبود شناخت کامل و تاریکی‌ها، دلیلی بر وجود خدا نیست و بنابراین خدایی که وجود ندارد، کلامی هم ندارد. از نظر علمی هرچه زمان و دانش به پیش رفته است خدا عقب نشینی کرده است. در واقع دانش و تجربه و اگاهی بشری، بیانگر شکست خداست. هرچند خدا در ذهن و ناخودآگاه انسان بطور ژرف ریشه دوانده و پایدار است.

مسلمانان خود می‌گویند و خود تصدیق می‌کنند و برای آن‌ها محکمترین دلیل آسمانی بودن قرآن اینستکه محمد سواد نداشته و قرآن اعجاز الهی است. البته این گفته، ادعای سبکسرانه‌ای بیش نیست زیرا صرفنظر از اینکه پیامبر اسلام سواد داشته یا نداشته، جمع آوری دستنوشته‌ها روی پوست حیوان و چوب و سنگ و پاره‌هایی از قرآن‌های اولیه و یا نگارش‌ها و تنظیم‌های گوناگون سیاسی این کتاب، که بعدها به بنام قرآن معرفی می‌شود، در زمان طولانی پس از مرگ محمد صورت می‌گیرد. بنابراین ادعای آسمانی بودن قرآن یک افسانه سازی غیر تاریخی برای «مومنان» است. کاتبان که افراد نویسنده قرآن بوده‌اند پیوسته در طرز نگارش قرآن سلیقه شخصی را دخالت داده‌اند و اقدام خلیفه سوم، عثمان، برای حذف برخی نسخه‌ها و جمع آوری و انتخاب نسخه رسمی، سرآغاز ساماندهی برای یک نوشته سیاسی دینی یگانه برای قلمرو اسلامی است. قرآن آسمانی نیست، تولید تاریخ و اجتماع و محیط خود است و بر پایه ضرورت حکومتی و ویژگی سیاسی و اجتماعی یک دوره خاص تدوین شده است. نویسندگان و عوامل تنظیم کننده قرآن گوناگون می‌باشند و روشن است که «قرآن کامل» که توسط محمد ارائه شده باشد و نتیجه «وحی» باشد، جز یک افسانه، چیز دیگری نیست و این مطلب را با دلایل علمی، با مدرک و گواهینامه پژوهشی، در فصل‌های بعدی نشان خواهم داد.

قرآن مانند کتاب‌های دینی دیگر کتابی تاریخی و التقاطی می‌باشد و به هیچوجه یک اثر آسمانی و غیبی نمی‌باشد.

ادعای قرآن: دین کامل

آیا شناخت کامل است؟ تاریخ دانش بشری و تمام تئوری‌های علمی نشان می‌دهند که شناخت نه تنها محدود و کم دامنه و نسبی است بلکه بعلاوه تحول دینامیک جهان و تمامی پدیده‌های طبیعت و اجتماع و تغییرات جوهری و جهشی در تمامی عرصه‌های زندگی و طبیعت و کهکشانها، بطور مدام شناخت بشری را به پرسش می‌کشاند و ضرورت کسب دانش جدید را با قدرت تمام به نمایش می‌گذارد. قرآن نه تنها فاقد شناخت کامل است بلکه بعلاوه مطالب موجود در قرآن و حدیث‌های ساخته شده پیامبر در تناقض با شناخت علمی و خردمندانه است. تمام ادعای قرآن در باره زمین و آسمان اشتباه و افسانه‌ای است و در مقابل دانش فیزیک مدرن قرار می‌گیرد، تمام ادعای قرآن در باره پیدایش انسان و جانداران ضدعلمی است و در مقابله با نظریه داروین و دانش بیولوژی و آنتروپولوژی قراردارد، تمام ادعای قرآن در باره تاریخ بشری و ادیان به افسانه آمیخته و بنابراین اشتباه و غیر علمی است. ادعای‌های قرآن متکی بر افسانه‌های کهن یهودیت و مصری و سومری و مسیحیت و غیره بوده، دستخوش محدودیت زمانی بوده و از نظر هرمنوتیک، نه خدایی است و نه کامل است.

بعنوان نمونه در برخی آیات ادعا می‌شود که قرآن دین «حنیف» بوده و دربرگیرنده همه دانستنی‌ها می‌باشد و سایر ادیان باطل می‌باشند. منظور «دین حنیف»، دین ابراهیم است که یکتاپرستی را در دستور قرار داده و مخالف بت پرستی است و اسلام خود را ادامه دهنده و تنها سنت راستین ابراهیم می‌داند. در این زمینه ما می‌دانم که شخصیت تاریخی ابراهیم مورد بحث جدی تاریخ نویسان است و هیچ سند و مدرک و نشانه باستانشناسانه‌ای جهت اثبات شخصیت تاریخی او وجود ندارد. داستان ابراهیم در کتاب «پیدایش» از عهد عتیق آمده و سپس این اسطوره را قرآن در سوره انعام مطرح می‌سازد. در قرن نوزدهم میلادی «پیتر فون بوهلن» دین شناس لوتری اعلام کرد که ابراهیم یک شخصیت اساطیری است و دارای واقعیت تاریخی نبوده است و پژوهشگر بزرگ «ژولیوس ولهوسن» استاد

دین شناسی در دانشگاه «گرویفوالد» آلمان و بنیانگذار مکتب مطالعات تاریخی در باره تورات مطرح کرد ما هیچگونه دلیل تاریخی در باره ابراهیم نداریم. بنابراین ادعای قرآن تکرار یک اسطوره از تورات می‌باشد و فاقد خصوصیت علمی است.

بعلاوه قرآن ادعای دانشی کامل دارد. این ادعا یکی از عوامل ایدئولوژیکی دگماتیسم اسلامی است که پیروان این دین را بی‌نیاز از جستجوی دانش می‌کند. اسلام مشوق دانش آموزی نیست و آنجا هم که می‌گوید دنبال علم بروید منظورش قرآن و احکام و روایات محمد است. اسلام برآنست که تمام آینده بشری در متن آن ترسیم شده زیرا الله آگاه بر همه چیز است. آلبرت انیشتن می‌گفت: «هرچه می‌آموزم بیشتر به نادانی خود پی می‌برم.» گفتار کوتاه انیشتن چکیده تجربه و شناخت دانشمندان جهان است، حال آنکه غرور و خودپسندی منش دینی واقعیت تفکر و مغز انسان را نفی کرده و نادانی دین سازان و دگماتیسم دینی را بعنوان دانایی خدایی و دانش جاودانه نشان می‌دهد. دانش محصول تجربه و آزمایش و حرکت اندیشه است و در طول تاریخ گسترش یافته و بی‌انتها می‌باشد. به گفته انیشتن: «همزمان با گسترش دایره دانش ما، تاریکی‌ای که این دایره را در بر می‌گیرد نیز گسترده می‌شود.».

برای قرآن تنها دین معتبر، اسلام است و ادعاهایی که بعدها پیدا می‌شود انحراف از آن دین اصلی و از آن فطرت اصلی است. قرآن می‌گوید: «ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما». ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، حنیف بود و مسلم. برای قرآن هر چند موسی و عیسی پیامبرند ولی همه پیروان آن‌ها باید به «دین آخر» بپیوندند زیرا در گمراهی باقی خواهند ماند. از نظر قرآن یهودیت انحرافی است از اسلام حقیقی، نصرانیت هم انحرافی است از اسلام حقیقی و اسلام یک چیز یگانه بیشتر نیست. سپس قرآن می‌گوید: «ما فَرّطْنا فِی الْکتابِ مِنْ شَیء». هیچ چیزی را در کتاب (تکوین و تشریع) فروگذار نکردیم. قرآن ادعا دارد در ۱۱۴ سوره و ۶۲۳۶ آیه تمام دانستنی‌ها را قرارداده و هیچ تغییری (لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِه) در آن قابل قبول نیست. به بیان دیگر قرآن مدعی انحصار در داشتن یک راهنمای کامل و ابدی است. این تلاش قرآن که ابراهیم را از مالکیت دین‌های قبلی خارج سازد تاکتیک رقابتی برای جلب اجباری دیگران به خود بوده تا انحصار دین حنیف و دین ابراهیم را داشته باشد. پیشبرد دین و غلبه سیاست محمد در گرو عقب راندن ادیان دیگر بود. از آنجا که دین یهود و نصارا

و تمامی قبایل متعلق به این ادیان در حجاز گسترده بوده و دارای میراث کهن بودند، اسلام مشروعیت خود را با انحصاری نمودن آموزه‌ها و سمبل‌های آنان و شخصیت‌های اسطوره ایی دین‌های دیگر برپاساخته و خود را آخرین دین معرفی می‌کند تا هیچ انتخابی برای باورهای دیگر باقی نگذارد. قرآن دین‌های دیگر را باطل دانسته و خود را دین ابراهیم و حنیف معرفی نموده و اعلام می‌دارد که دارای همه دانستنی‌ها می‌باشد و نیازی به دیگر ادیان نیست. در سوره «فاتحه»، مسلمانان در هر نماز خود تکرار می‌کنند که الله آن‌ها را به راه مستقیم محمد دعوت کرده و آن‌ها باید از راه کسانی که مورد «خشم الله» بوده یا «گمراه» شده‌اند جدا باشند و پژوهشگران تاکید می‌کنند که در آیه «صرط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین.» منظور قرآن از افراد مورد خشم، یهودیان هستند و گمراه شدگان، نصارا می‌باشند. قرآن طرفدار بردباری نیست و یهود و مسیحی را «نفرین» می‌کند تا اعتقاد روانی و ایدئولوژیک پیروان خود را قطعی کند. قرآن بشکل تکراری دیگر دین‌ها را دفع کرده و حاملان آن‌ها را خطاکاران و گمراهان قلمداد کرده تا مسلمانان فقط در انحصار گروهی و روانی اسلام باقی بمانند. به بیان دیگر رشد توسعه طلبی طرفداران محمد در حجاز و تصرف املاک و باغ‌های یهودیان و مسیحیان به سود خانواده و طرفداران خود، با جدال برای تصاحب سمبول‌ها و نشانه‌های تاریخ گذشته نیز همراه است. پیامبر اسلام خواهان حذف تاریخ مستقل دیگران است و به همین خاطر تصاحب سمبولیک و خشونت بار پیامبران یهود در دستور کار او نیز می‌باشد. اسلام درپی بی‌تاریخ نمودن قبایل و خانواده‌های غیرخودی است. اسلام چهره‌های دینی مانند ابراهیم، داوود، سلیمان، موسی، مسیح را در قرآن می‌آورد تا خود را تنها وارث معتبر معرفی کند و تکلیف دیگران را روشن سازد. به همین خاطر است که قرآن می‌نویسد: «ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، حنیف بود و مسلم.». دستبرد تاریخی قرآن و وصل کردن قهری پیامبران یهود و نصارا به «مسلم» (مسلمان)، بیانگر قصد خودسرانه و توتالیتر تنظیم‌کنندگان قرآن است.

اسلام، عامل بازدارنده در روند ذهنی

دو عامل برشمرده یعنی «آسمانی بودن قرآن» و «کامل بودن قرآن» از جمله

ویژگیهای تعبدی دین است که ذهنیت را از تلاش برای فکرکردن بازمی دارد. پیروان دین در دفاع از شریعت خود نه با اندیشه بلکه با عاطفه دین خو حرف می‌زنند، آن‌ها گفتار پیش ساخته‌ای دارند که تنها وظیفه‌اش دفاع یک جانبه و تعبدی از دین است. بعنوان نمونه وقتی از تئوری داروین صحبت می‌کنید دینداران بلافاصله با انگیزه دینی و دگماتیسم دینی و بی‌توجه به تحول دانش بشری، داروین را مورد خشم قرار می‌دهند زیرا می‌دانند که پذیرش نظریه داروین سرآغاز سقوط اعتقاد دینی در باره تحول جهان و انسان است. در ذهنیت آن‌ها اگر داروین مورد تائید قرار گیرد نظر الله در باره خلقت و انسان نادرست از آب درمی آید و ناقص بودن و موهوم گوئی قرآن آشکار می‌گردد. هر چند این اعتقاد قرآنی از دین یهودیت سرچشمه گرفته ولی به یک دگم قطعی و ثابت در ذهن مسلمان متعصب تبدیل می‌گردد و او را از اندیشه کردن دور می‌کند و حقیقت بی‌انتهای جهان به «حقیقت الهی» محدود می‌شود. دینداران متعصب با دین خود دارای رابطه فشرده عاطفی بوده و واکنش‌های احساسی مانع هرگونه فکر کردن است. بعلاوه آداب و رسوم دینی و خودشیفتگی جمع نسبت به دین بر خلاف عقل‌گرایی و متانت فکری عمل کرده، عواطف و احساس‌های افراد را گسترش می‌دهد. دینداران مسلمان به لحاظ تاثیر ساختار ذهنی قرآن و تعبد و تحکم موجود در آن، تمایل شدید به دگماتیسم و تحجرفکری دارند. البته این تنگ نظری اعتقادی و تمایل به فناتیسم از زمینه تاریخی و استبدادی و سنت‌های ایدئولوژیک نیز بهره گرفته‌اند. ولی فرهنگ‌هایی وجود دارند مانند فلسفه یونان که مستعد زایش و پرتوانی اندیشه هستند. سنت فرهنگی و تربیت یهود از ابتدا تا امروز تعداد بیشماری آثار فلسفی و تاریخی و ادبی و هنری بوجود آورده است. در جهان امروز متفکر و نویسنده و رمان نویس و فیلسوف یهودی تبار بسیارند و آن‌ها نقش بزرگی در ارتقا فرهنگ جهانی بشری ایفا نموده‌اند. در اسلام و سنت قرآنی چنین نیست. رونق تبادل افکار و ترجمه در دوران عباسیان از قرآن و تحجر فکری سرچشمه نمی‌گرفت، بلکه ناشی از تلاش‌های ایرانیان، سوریان، بربرها، یهودیان و در پیوند با افکار یونان باستان و بیزانس و شخصیت‌هایی مانندهارون الرشید و اداره کنندگان ایرانی تبار دستگاه مامون بود. قرآن نظام اعتقادی بسته بوده و هرگونه گشایش بسوی فرهنگ‌های دیگر را دفع می‌کند. اگر به وضعیت تولید فکری کنونی در کشورهای عرب توجه کنید ما متوجه می‌شویم که میزان تولید فکر فلسفی و هنری و ادبی

بسیار ضعیف است. میزان ترجمه از منابع زبانی دیگر به زبان عربی بسیار محدود است. (رجوع شود به «مدیترانه، مادر زبان‌های ما»، لوئی ژان کالوه، پاریس ۲۰۱۶). بزرگانی مانند «ابن خلدون» بربرتبار خود را از ساختار تعبدی و تنگ قرآنی بیرون آورد و بعد انتقادی به فکر خود بخشید. در دوران مدرن «نجیب محفوظ» برنده جایزه ادبی نوبل با آزاد فکری رمان‌های خود را می‌نویسد و به همین خاطر اسلامگرایان علیه او فتوای مرگ صادرکردند و یکبار او را در ۸۲ سالگی در قاهره با چاقو زخمی نمودند و او تا آخر زندگی توسط نگهبانان مراقبت می‌شد. قرآن و اسلام راهگشای توسعه فکری و هنری و شاعرانه و علمی نیست و به همین خاطر تمام روندها و گرایش‌ها که در چارچوب فضای قرآنی هستند نازا باقی می‌مانند.

هیچ فکرمتینی نمی‌تواند بپذیرد که شناخت جامع بوده و اطلاعات و تئوری در باره پدیده‌های گوناگون کامل می‌باشد، ولی قرآن این ادعای غیرعلمی را دارد. حال آنکه این متن خود مجموعه‌ای از باورهای دینی و جزمیات و تعصبات و اسطوره‌های افسانه‌ای کهن می‌باشد و ما در فصل دیگر نشان خواهیم داد که آنچه قرآن در خود دارد محصول سنت‌های دیگر و تاریخ بومی و محصول افزوده‌های متعدد در طول یک تاریخ طولانی است. بافت قرآن التقاطی از اعتقادات و سنت‌ها و سلیقه‌های کاتبان متعدد و متنی ناشی از اراده و خواست حاکمان در دوره‌های گوناگون تاریخی سیاسی می‌باشد. روشن است پذیرش امکان اشتباه یا نقد افسانه سرایی قرآن، اسطوره «قرآن کامل» را بی‌ثبات می‌سازد. بنابراین مسلمانان همیشه گفتار دوگانه داشته و دارند. آن‌ها از یکسو می‌گویند باید دنبال علم رفت حتا اگر آن علم در «چین» باشد. در این مورد باید توجه داشت که این «علم» برابر معارف دینی و سنت قرآنی است و بمعنای دانش مدرن نیست. ولی از سوی دیگر همین نخبگان و یا افراد مسلمان در برابر اندیشه، ترسان هستند و در رفتار خود به مقابله می‌پردازند و برای مقاومت خود توجیه دینی و ایمانی می‌سازند. در ذهنیت آن‌ها انتقاد به قرآن و انتقاد به پیامبر و امامان، گناه و توهین و ارتداد شناخته شده و خطر فروریزی باورها یا روانه شدن به جهنم آن‌ها را نگران می‌کند. آن‌ها ذهن تنبل و سست و جزمگرا دارند، سکون منطبق با احکام شریعت را قانون طبیعی می‌دانند و آرامش روانی خود را در همین وابستگی دینی می‌بینند.

از دیدگاه نقد جامعه‌شناسانه در باور دینی هنگامی که الله و آسمان بطور قطع در هستی مداخله می‌کند، انسان نقشی ندارد. آسمان نقطه آغاز و نقطه پایان می‌گردد و زمین و اجتماع تابع سرنوشتی می‌گردند که آسمان تعیین کرده است. بعلاوه در چنین حالتی، تلاش انسان برای دانش به چه دردی می‌خورد، زمانی که تمامی دانستنی‌ها در قرآن از دیرباز فراهم گشته است؟ نتیجه چنین کلامی جز تسلیم‌گرایی و بی‌مسئولیتی و محکوم بودن در دایره موجود، چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟ تربیت دینی بازتولید نظام بسته جزمی را تعقیب می‌کند و ذهنیت فرد در جامعه اسلامی با ساختاری مواجه است که اندیشیدن در آن فلج شده است. تولید توده‌های تقدیرگرا و خرافی، فاقد شخصیت مستقل، عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی، از جمله نتایج دکترین قرآنی است. هر چقدر ذهنیت انسانی به این دکترین جزمی نزدیک باشد، زایش فکری محدود و نوآوری خشک می‌گردد. مکتب قرآنی، مسلمان تابع و متعصب می‌طلبد. عقل به لحاظ ماهیت خود، متقاضی ریزبینی، کاوش، برهان طلبی، پژوهش و تفکر انتقادی بوده امّا «خضوع و عبودیت» در ذات خود خواستار تسلیم و پذیرش بی‌قید و شرط می‌باشد. قرآن خواستار عبودیت است و نسل انسان را به کافر و مومن تقسیم می‌کند و از انسان می‌خواهد تا از فرمان الله تبعیت کند. در قرآن می‌آید: دین تنها از آن خداست، گوهر دین تسلیم و تعبد محض در برابر الله است، انسان بدون حس تعبد در برابر الله پوچ و بی‌معناست. (رجوع شود به سوره بقره و آل عمران). در قرآن ارتداد و خروج از دین محکوم و قابل مجازات شدید است و احادیث، مجازات ارتداد در اسلام را گردن زدن، سوزاندن، به صلیب کشیدن یا تبعید شدن معرفی می‌کنند. در قرآن سنت بردبارانه وجود ندارد زیرا اصل برای قرآن نه تنها مسلمان بودن بلکه «مومن» بودن است و دوری از کلام قرآن غیر قابل تحمل است.

ایدئولوژی دینی ساختار ذهن را تنظیم و تعیین می‌کند. ساختار دینی ذهنی مجموعه‌ی طرز فکر و دیدگاه، نوع احساس و عاطفه، شیوه زندگی و سلیقه، شیوه زبان و واژه‌ها، معیارهای ارزشی و فرهنگی و غیره را شکل می‌دهد. ساختار دینی ناشی از قرآن تقدیرگرا و تعبدگراست. این ساختار خردآموز نیست بلکه در پی شیفتگی رازآلود و متوهم ذهن است. زمانی که شیفتگی به قرآن و فضای اعتقادی و موهومات اسلامی و فضای ارزشی و سمبل‌های قرآنی و شیعه گری، حاصل شد

و مشروعیت یافت، انسان خردمند جای خود را آرام آرام به جادوگری روانی و اوهام پرستی می‌سپارد. انسان قرآن زده خرد و عقلانیت را فراموش کرده است.

منابع برای این فصل:

زرتشت، «گاتها»
محمد محمدی، «فرهنگ ایرانی» چاپ توس، تهران، ۱۳۷۴
ماری فرانسوا بسلز، «دوران اول کلیسا»، گالیمار پاریس
ژان وارن، «زرتشت، پیامبر ایران»، پاریس
مری بویس، «زرتشتیان، باورها و آداب دینی آنها»، چاپ تهران
«کتاب‌هایی از عهد عتیق»، چاپ تهران
رودولف اوتو، «اندیشه قدسی»، پاریس ۱۹۹۵.
استفان‌هاوگینگ، «آیا معمار بزرگی در جهان وجود دارد؟» چاپ پاریس ۲۰۱۰
امیل دورکیم، «اشکال ابتدایی زندگی دینی»، چاپ پاریس
ماریو لیورانی، «انجیل و اختراع تاریخ»
لوئی ژان کالوه، «مدیترانه، مادر زبان‌های ما»، پاریس ۲۰۱۶.
جلال ایجادی، «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران».

فصل سوم

روش هرمنوتیک و نزدیک شدن به حقیقت

در فصل‌های پیشین نشان دادیم که چگونه ایرانیان دستخوش قرآن‌گرایی شدند و قرآنی را که یک کتاب تاریخی است به کتاب آسمانی تبدیل کردند. اسلام، بعنوان کلام الله، جادوگرانه بر ذهن‌ها نشست و گرایش به خردگرایی را مورد ضربه قرار داد. در این بخش پس از توضیح هرمنوتیک و نقد تفکر محمد مجتهد شبستری، به تحلیل هرمنوتیکی قرآن، توضیح روش «تئودور نولدکه» و نقش سیاست در قرآن، می‌پردازیم.

بررسی ما از قرآن متکی بر دیدگاه هرمنوتیکی و تاریخی و جامعه‌شناسانه می‌باشد. واژه «هرمنوتیک» از ریشه یونانی است و به معنای گفتار، تفسیر نوشته، ریشه یابی متن و تئوری خوانش می‌باشد. هرمنوتیک کلاسیک بشکل منطق ارسطوئی یا تفسیر کتاب دینی بود و هرمنوتیک مدرن تئوری خوانش و تبارشناسی شناخت در زمینه فلسفی و ادبی و تاریخی و روانکاوی و حقوقی و جامعه‌شناسی و دینی می‌باشد. تئوریسین‌هایی مانند مارتین‌هایدگر،هانس گئورگ گادامر، پل

ریکور، میشل فوکو، یورگن‌هابرماس، فردریش شلایرماخر، ویلهلم دیلتای،هانس روبر ژوس، فردریش نیچه، ژاک لاکان، ژاک دریدا، از برجسته ترین اندیشمندانی هستند که این روش را بکارگرفته یا تدوین نموده‌اند.

هانس گئورگ گادامر در سال ۱۹۶۰ کتاب خود «حقیقت و روش» را در باره هرمنوتیک فلسفی منتشر کرد. از دیدگاه گادامر هر عمل فهم را می‌توان به دو ویژگی نسبت داد. از یکسو، کل فهم پدیده‌ای است که در ذات خود تاریخی است و از سوی دیگر هر فهمی با پیشداوری آغاز می‌شود. برپایه این دیدگاه، هیچ تفسیری وجود ندارد که متاثر از سنت‌های تاریخی و فرهنگی مخصوص آن نباشد. با وجود این، اگر چه هر تفسیری با جهت گیری یک زاویه خاص آغاز می‌شود، ولی این بدان معنا نیست که تفسیر در چارچوب پیش فرض‌هایی که آن را ممکن می‌سازند اسیر و محصور می‌ماند. گادامر استدلال می‌کند که ما باید تفسیر را به منزله فعالیتی خودنگرانه تلقی کنیم که جهت گیری‌های موجود در آن می‌توانند از طریق مشارکت و گفت و شنود فعال با متن، مورد نقد قرار گیرند. به دیگر سخن، متن بنا به دیدگاه گادامر، دریافت کننده منفعل معنایی نیست که خواننده فعالانه به آن تحمیل می‌کند، بلکه خود متن دارای شخصیت است و مقاومت می‌کند. در مورد هرمنوتیک، گادامر از معضل ذهن و هنر فهمیدن سخن می‌گوید و می‌نویسد: «وظیفه هرمنوتیک عبارتست از فهم معنای گفتار بر مبنای زبان». این روش به معنای قرار دادن موضوع در بطن و در لحظه تولد و زندگی پدیده یا رویداد خاصی با توجه به عوامل پیرامونی آن می‌باشد. پدیده‌ای که از تاریخ خود کنده شده باشد قابل فهم نیست. نه تنها تاریخ جلو آمده و زمان‌ها تغییر یافته‌اند بلکه بعلاوه عوامل شرکت کننده در لحظه و پیدایش، متعدد و پیچیده و پنهان و آشکار بوده و توضیح ساده انگارانه و یک جانبه و مکانیکی، قادر به تحلیل علمی نیست.

بنابر تعریف فیلسوف فرانسوی «پل ریکور»: هرمنوتیک «به معنای رمزگشایی از نمادهایی است که معنای دوپهلو دارند». تفسیر از این نگاه در حکم «کاری است فکری که باید معنای باطنی را در معنای ظاهری رمزگشایی کند و سطوح معنایی منضم در معنای تحت اللفظی را وابگشاید.» («نزاع در تفسیرها»، چاپ سوی ۱۹۶۹). برای «پل ریکور» هرمنوتیک روش بدگمانی نسبت به حوادث بوده و پرسشگر است. آنچه که خود را حقیقت می‌نمایاند چه بسا ظنین است و از میزان آگاهی ما سوء استفاده می‌کند. به گفته او ثمره این ویرانگری نجات آگاهی

است، زیرا سبب می‌شود که آگاهی خودش را بهتر بشناسد و از بند توهمات برهد. (همانجا). هرمنوتیک فقط رازگشایی نمی‌کند بلکه کارش قابل فهم کردن معانی یک متن است و معنای یک متن کار ساده‌ای نیست زیرا باید به ساختار زبانی و فرهنگی و به جهان آن متن وارد شد. جهان آن متن یعنی فرهنگ و رفتار و روان و تاریخ و ایدئولوژی و آنتروپولوژی و منافع و ارزش‌های نهفته در آن و این امر کار بسیار پیچیده‌ای است. البته ما فقط وارث و کشف کننده «میراث» پیشین نیستیم بلکه خود نیز دارای نیروی تحلیلی بوده، توانایی داشته و تاثیر گذاریم. بنابراین بقول پل ریکور «هویت روایت‌ها» بسته به افراد و جامعه نیز دارد زیرا ذهن کنونی ما در جستجوی تاریخ گذشته است. ذهن‌های گوناگون تحلیل‌های گوناگون تولید می‌کنند. پس همیشه باید محتاط باشیم زیرا ما به پدیده تاریخی نزدیک می‌شویم ولی بر آن تصاحب و تسلط نداریم و بقول ژاک دریدا هرمنوتیک کاملن واقف است که تمام وجود هستی هرگز به فهم در نمی‌آید. (رجوع شود به «هرمنوتیک»، ژان گروندن، نشر ماهی تهران ۱۳۹۳).

حال با توجه به دشواری دسترسی به شناخت، آیا ما ناتوانیم و از پدیده خارج می‌مانیم؟ آیا در گرداب نیهیلیسم نادانی ماندگار می‌شویم؟ همانگونه که شلایرماخر وظیفه هرمنوتیک را فهم معنای گفتار بر مبنای زبان می‌داند، بنابراین ما از طریق زبان و تعقل به حقیقت نزدیک می‌شویم. زبان هم بر اساس قواعد دستوری و هم روان شناختی است که ناخودآگاه فرد را می‌نمایاند، زبان فعال است و وسیله رسیدن به شناخت است. «یورگن‌هابرماس» با آشنایی از افکار «گادامر» در کتاب «منطق علوم اجتماعی» صحبت از دلبستگی به شناختی «رهایی بخش» که قوه محرکه علوم اجتماعی است، می‌کند. برای او زبان در خود نیست بلکه نافذ بوده و می‌تواند به درون برود. از نظر او عقل بر زبان متکی است و «عقل‌گرایی بالقوه‌ی مستتر در ذات زبان» است، که راهنمای ما برای شناخت حقیقت می‌باشد. بنابراین با توجه به آنچه که گفتیم از نظر هرمنوتیک شناخت تبارشناسانه امکانپذیر است و ما می‌توانیم با دقت علمی و با روحیه کنکاش به جستجوی دین و نسخه‌های متون دینی برویم، این پدیده تاریخی را تحلیل کنیم و رازهای آن را بازگو نمائیم. هرمنوتیک دین گرا نیست، ایدئولوژی گرا نمی‌باشد، دارای روش از پیش ساخته شده نیست، بلکه جریان سیال و همه نگر و بدور از ارزش گذاری، در پی حقیقت می‌باشد

در سال ۱۸۶۰ «تئودور نولدکه» استاد دانشگاه گوتینگن آلمان کتاب برجسته خود «تاریخ قرآن»، را منتشر ساخت. او که خاورشناس بود و به زبان‌های سامی مانند عربی و سریانی و عبری و آرامی و همچنین به زبان فارسی خوب آشنا بود اولین بار شیوه پژوهش علمی تازه‌ای بکار گرفت. او بدور از «اسلام شناسی رسمی»، ترتیب تاریخ آیات قرآن را مورد بررسی قرار داد و به این ترتیب برای اولین بار مطالعه قرآن را از میدان تفسیر و توضیح مذهبی خارج نمود و روش تحقیقی غیر دینی را در پیش گرفت. هدف اصلی کتاب «تاریخ قرآن» ارائه «تاریخ انتقادی نوشته قرآنی» بود. از این پس قرآن وارد تاریخ می‌شود، به یک جامعه معین تعلق دارد و مورد بررسی علمی و متخصصانه قرار می‌گیرد. با کار او قرآن به یک موضوع تحقیق تبدیل می‌شود و از تقدس خارج می‌گردد. البته این کار سترگ توسط سه شاگرد و پیرو او تکمیل شده و گسترش یافت و طی سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۸ دوباره چاپ شد. امروز صد و پنجاه سال از انتشار اثر علمی «نولدکه» گذشته است، ولی این کتاب سرآغاز یکسری تحقیقات برجسته در باره اسلام و قرآن شد و متفکران آلمانی و فرانسوی و آمریکایی و ایتالیائی و انگلیسی عرصه تحقیق را انکشاف دادند و بطلان تفاسیر و تاریخ نوشته شده توسط مسلمانان را به اثبات رساندند.

در ارزیابی تحقیقات «تئودور نولدکه»، سمینار مارس ۲۰۱۱ بابتکار پژوهشگران آلمانی و فرانسوی تحت عنوان «منشاهای قرآن و قرآن زمان‌های اولیه» برگزار میگردد و بر اهمیت الگوی پژوهشی او و نتایج کار او تاکید می‌شود. در این کنفرانس اهمیت نوشته «تاریخ قرآن» مورد تائید قرار گرفته و پژوهش تاریخی و تاریخ گذاری نولدکه بعنوان یک نوآوری برجسته ارزیابی می‌شود. در روش جدید، متن دینی قرآن مانند یک اثر تاریخی زمینی و در رابطه با تاریخ جامعه عربستان مورد بررسی قرار می‌گیرد. «تئودور نولدکه» در روش زمانی خود قرآن را در پیوند با دوران مکه و دوران مدینه تحلیل کرده و همه نوشته‌هایی را که کارپردازان عثمان در قرآن نهایی وارد نکردند را مورد بررسی قرار می‌دهد. او کار بررسی را بر پایه اسناد فراوان و متنوعی به پیش می‌برد. این اسناد کدامند؟ آن‌ها عبارتند از: اسناد کتابخانه «ساکس کوبور گوتا»، دستنوشته‌های قرآنی در قاهره طی سال‌های ۱۸۰۸ تا ۱۸۰۹، آثار و دستنوشته کهن که توسط «ژوان گوتفرید

واشتان» کنسول پروس در دمشق از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۲ گردآوری شده بود، دستنوشته روی پوست که توسط «ژان ژوزف مارسل» در زمان لشکرکشی به مصر جمع آوری شده بود، آثار موجود در کتابخانه برلن در سال ۱۸۵۱ و بالاخره اسنادکلکسیونرهای خصوصی.

این کار تحقیقی و سترگ به «تئودور نولدکه» نشان داد که قرآن بازتاب تاریخی محلی و واقعیت شبه جزیره عربستان و منطقه حجاز و درگیری‌های میان اقوام منطقه بوده است. این پژوهش روشن نمود که این کتاب یک تاریخ دارد و جنبه الهی و آسمانی ندارد و هنگامیکه به لحظه تاریخ و جامعه آن زمان نگاه می‌شود، معنای آیات و اشارات آن روشن می‌شود. البته این تاریخ از زمان ما بسیار دور است و به همین خاطر پژوهشگران و متفکران بسیاری به تحقیقات موشکافانه و دراز مدت پرداخته و در شرایط کنونی این کار تحقیقی ادامه دارد. مجموعه‌ای از فعالیت‌های باستانشناسی و زبانشناسی و تحقیقات تاریخی و بررسی مناسبات اقوام عرب با نصارا و یهود، معمای آیاتی مانند «اصحاب فیل»، «البروج»، «فاتحه» و غیره را آشکار می‌سازد. این آیات از وقایع زمان خود یا تاریخ پیشین خود می‌گویند. سوره فاتحه از ضدیت و مخالفت پیامبر اسلام با مسیحیان سرگشته و گمراه و یهودیان مورد خشم و غضب محمد صحبت می‌کند. روش هرمنوتیک «تئودور نولدکه» آشکار ساخت که توضیح رسمی مسلمانان مبنی بر آسمانی بودن قرآن کاملن بی‌پایه و اساس است و دانش تاریخی و تبارشناسانه می‌فهماند که عصبانیت و خشم پیامبر اسلام علیه نصارا و یهود، معنای اجتماعی و تاریخی دارد.

قرآن و زبان عربی

زبان عرب از خانواده زبان‌های آفریقایی آسیایی و از شاخه زبان‌های سامی می‌باشد و با زبان عبری یهودیان هم ریشه می‌باشد. بنابر گواهی برخی متخصصان اولین نشانه کتبی ابتدایی این زبان به سده چهارم بعد از میلاد میرسد. قبایل عرب پیش از اسلام دارای سنت شفاهی و شعر شفاهی بودند. این زبان شفاهی فاقد هماهنگی بوده و بنابراین با گویش‌های مختلف قبایل بوده است. زمانی که آیات قرآن به محمد «الهام» می‌شود، زبان کتبی عربی وجود نداشته، «آیات» شفاهی

بوده و در دوره بعد قرآن بر اساس کلام شفاهی و کلام تورات و حافظه کاتبان و خواست حاکمان عرب «تنظیم» می‌گردد. شکل نوشتاری و کتبی و دستوری قرآن در سده هشتم میلادی تحقق می‌یابد. (رجوع شود به آثار «سمیر ابوعبسی، استاد زبان در دانشگاه «تولدو» در اوهایو، مقاله بزبان فرانسه «تاریخ و تحول زبان عرب» در «دفترهای اسلام» تاریخ ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۲). زبان کتبی عربی در زمان پیامبر اسلام، محمد ابن عبدالله (۵۷۰ تا ۶۳۲ میلادی) وجود نداشت. زبان عرب، زاده اراده سیاسی عثمان خلیفه سوم و دوران بنی امیه (۶۶۱ تا ۷۵۰ پس از میلاد) و دوران بنی عباس (۷۵۰ تا ۱۲۵۸ پس از میلاد) می‌باشد. زبان عربی زمان محمد، فاقد نگارش، فاقد قواعد دستوری روشن، فاقد واژه‌های متنوع، فاقد مبانی فونولوژیک و گرافیک بوده است (رجوع کنید به «مدیترانه»، لویی ژان کالوه، ۲۰۱۶ پاریس). باید دانست که خرده نوشته‌ها بر پوست و چوب پراکنده و نامفهوم بوده و مجموعه‌ای یکتا و همگون و کتبی ناممکن بود. بنابراین قرآن امروز، هرگز نمی‌توانسته زاده الله یا هوش محمد و یا حتا نبوغ کاتبان دوران عثمان باشند.

بعلاوه قرآن از نظر فیلولوژیک و فونولوژیک و گرافیک و نگارشی در حالت‌های متنوع وجود داشته و این امر ناشی از شفاهی بودن آن و متنوع بودن راویان و کاتبان در دوران گوناگون می‌باشد. گفته می‌شود شاید در زمان زندگی پیامبر ۳۷ نفر حافظ قرآن بودند و تعداد «کاتبان وحی» که برای خود نسخه‌ای برمی‌گرفتند به بیش از پنجاه نفر می‌رسیده‌است. (تاریخ قرآن، کامیار، برگ ۲۵۵). ناگفته نماند که بنابر کارشناسی پژوهشگران قرآن محصول زمانهای مختلف و طولانی، یعنی دوره پیش از پیامبر تا سده‌ها پس از مرگ او می‌باشد. بعنوان نمونه در نسخه خطی قرآن دمشق و نیز نسخه خطی قرآن صنعا که در شرایط حاضر توسط پژوهشگران «کالج دو فرانس» و زیر نظر «فرانسوا دورش»، مورد بررسی قرار گرفته ما مشاهده میکنیم که واژه‌ها فاقد واکه‌ها (مُصَـوّت‌ها) می‌باشند. در این زبان واکه‌های کوتاه زِبَـر (فتحه)، زیر (کسره)، و پیش (ضمه) نامیده می‌شوند که در موارد ابهام‌زدایی به‌صورت سه نشانه (ـَـــِـــُ) به حروف افزوده می‌شوند. واکه‌ها در حروف الفبا نماینده ندارند و در مقابلِ حرف (شکل)، به آن‌ها «حرکت» (نشانه) می‌گویند. در زبان عربی این واکه‌ها تغییرات مهم معنایی بوجود می‌آورند. دستنوشته‌های کهن قرآن نشان می‌دهد که آیات فاقد واکه‌ها می‌باشد و کلمات پاک شده و تغییریافته

بسیاراند و در زمانهای طولانی، کاتبان با سلیقه خود نگارش می‌کرده‌اند. کلام قرآن کلام الله نیست، بلکه واژه‌ها و جملات ساخته شده توسط بشر است. کلام قرآن کلام غیبی نمی‌باشد زیرا زبان عربی بشکل کتبی ساختاریافته وجود نداشت و آن تکه پاره‌هایی که در حیات محمد در حجاز موجود بود، هیچ ربطی به قرآن امروزی مسلمانان ندارد.

آشفتگی و التقاط تاریخی در نوشته قرآنی

آیا قرآن یک اعجاز است؟ آیا نوشته قرآنی شگفت آور است؟ اینگونه توصیف‌ها فقط از جانب مسلمانان ناآگاه و مبلغان دین صورت می گیرد. تحقیقات متعددی که در غرب در باره تورات و انجیل صورت گرفته است تجربه بزرگی برای بررسی اسلام است. در غرب آثار دینی کهن بند به بند مورد تحلیل قرار گرفته و جنبه جادوئی خود را از دست داده‌اند. تحقیقات در باره قرآن در محافل آکادمیک غرب امروز به امر عادی تبدیل شده و این تحلیل تنها به تاریخ متن محدود نمی‌شود بلکه به ارزیابی زبانشناسانه نیز توجه دارد. بخش‌های بسیاری از قرآن بسیار گنگ و نارسا و بی‌معناست. مسلمانان می گویند ابهام‌های موجود در قرآن، بیانگر رازهای الهی می‌باشد. حال آنکه این ابهام‌ها ناشی از گنگی و فقدان کیفیت زبانی قرآن می‌باشد و ناشی از التقاطی است که در دوره‌های متفاوت کاتبان گوناگون به متن افزوده‌اند.

متن قرآن شاید بطور رسمی از زمان عثمان شروع شد و تا سالیان متمادی ادامه داشت و در طی این مسیر قرآن رنگ‌های مختلف به خود گرفت. برخی از مورخان مانند «ویلیام مونتگمری وات» و «ریچارد بل»، برخورد خوشبینانه‌ای ارائه نموده و می‌گویند قرآن کم و بیش ثابت مانده است و اگر هرگونه تغییری از راه افزودن، حذف کردن، و یا تغییر در متن قرآن اتفاق افتاده بود، کم وبیش با قطعیت کشمکش در می‌گرفت، ولی ما رد و نشان کمی از کشمکش مشاهده می‌کنیم. این نظر بطور گسترده توسط تحقیقات جدید و پژوهشگران معتبر رد شده است. البته این دو مورخ می‌افزایند سبک قرآن تغییر یافته است و کار عثمان مبتنی بر آتش زدن قرآن‌های دیگر یک خطای بزرگ بوده است. این مورخان ابراز می‌کنند کسان زیادی رفتار عثمان را توهین آمیز یافتند و عثمان خلیفه سوم،

سرانجام بسیار غیرمحبوب شد. بعلاوه این متخصصان می‌گویند که ما در قرآن شاهد دگرگونی‌های تند ریتم، تکرار واژه‌ها یا عبارات در آیات کنار هم، حضور ناگهانی آیه‌ای که موضوعی متفاوت با آیات اطرافش دارد، برخورد متفاوت با یک موضوع در آیات کنار هم، شکاف‌ها در ساختار دستوری، دگرگونی‌های ناگهانی در درازای آیات، تغییر ناگهانی سوم شخص به نخست شخص، یا مفرد به جمع، و کنار هم آمدن آیاتی که در ظاهر معنی متفاوتی دارند هستیم. (رجوع شود به «مقدمه بر قرآن» دانشگاه ادنبورگ ۱۹۷۷). این آشفتگی در سبک و بافت قرآنی، نتیجه جبری سرهم کردن پاره گفته‌ها توسط افراد متعدد، در فضای فرهنگی و روانی دوره‌های گوناگون و سلیقه‌های فردی کاتبان و حکم حاکمان می‌باشد. متن قرآن یک سبک درهم و آشفته و پراز تناقض و ابهام است و از نظر زبانی به گفته برخی متخصصان بسیار ابتدایی و نامنزه و بدون کیفیت است.

بسیارند از دانشمندانی که از تغییرات فراوان در قرآن می‌گویند زیرا نیازهای هر دوره متفاوت بوده و تلاش برای تغییر و دستکاری در زبان همیشه ادامه پیداکرده است. قرآن از زمان پیش از تولداش، از فرهنگ توراتی و بابلی، از زمان زندگی محمد و چهار خلیفه و از زمان دوران بنی امیه و بنی عباس، مایه گرفته و تاثیر پذیرفته است. ساختار التقاطی قرآن را تاریخ بوجود آورده است. التقاط قرآن در طول تاریخ اش، ناشی از سنتهای متفاوت، کپی برداری‌های گوناگون، کتابت‌های رنگارنگ، سلیقه‌های مختلف، عاریت گرفتن از ادیان دیگر و خواست‌های حاکمان گوناگون می‌باشد. میراث دین یهود و مسیحیت در قرآن فراوان است. نکته اساسی اینستکه در قرآن ما شاهد جا پای اشکار تورات و انجیل هستیم زیرا قرآن در رقابت با دین‌های پیش نمی‌توانست خود را از اعتقاد و نوشته‌های پیش بی‌نیاز کند. سوره «علق» چه از نظر روش بیانی، نیایشی و نیز در مضون از تورات و انجیل وام گرفته است. سوره «اخلاص» بطور گسترده ملهم از تورات و انجیل است. (قرآن روش‌های جدید، ، آنژلیک نوویرس، چاپ پاریس، برگی ۱۲۷تا ۱۴۴). محققانی هستند که دیدگاه‌هایی تازه مطرح ساخته و جنبه‌های ترکیبی و التقاطی نوشته قرآنی را با کتاب‌های دینی تورات توضیح می‌دهند. برای نمونه «جان وانسبروگ» بر این باور است که قرآن کنار هم گذاشته شده متون مقدس دیگر، از آن میان متون مقدس مسیحی- یهودی است. (قرآن چیست؟ سال ۱۹۹۹). متخصص آلمانی «گرد پوین» می‌گوید قرآن ملغمه‌ای از متونی است که

برخی از آن‌ها چه بسا صد سال پیش از محمد هم وجود داشته‌اند (همانجا).

تحلیل افسانه‌های قرآنی و تطبیق آن‌ها با تورات، مشابهت‌های فراوانی را آشکار می‌سازد. نمونه‌ی، انطباق داستان آدم وحوا درعهد عتیق و داستان آفرینش جهان است. درمورد احکام تنبهی باید به این نکته توجه کرد که بسیاری از آن‌ها مانند قطع اعضای بدن و قصاص وشلاق زدن وغیره...بطور مسلم از عهد عتیق به قرآن وارد شده‌اند. سوره مکی مریم نشانگر تغییرات قرآن تحت تاثیر مسیحیت است. آنچه در سوره مریم در آیه ۱۶ و ۱۸ در باره تولد مسیح مطرح شده در انجیل ماتیودر چاپ میشل پیترس در جلد اول برگ ۷۳ که در ۱۹۱۱ منتشر شده یافت می‌شود. درمورد باورهای عامیانه‌ی مردم جزیرهٔ العرب نظیر جن وغیره... باید به این نکته توجه کرد که آن سرزمین برای مدتهای طولانی زیر تسلط دولت آشور و نو بابلیان بوده است. حتی نبونئید پادشاه نوبابلی به مدت ۱۰ سال جهت ایجاد راه امن برای حمل ونقل کالاهای یمنی و نیز کندر و صمغ عربی به سرزمین خود، در تیماء عربستان سکونت داشت. بنابراین نمیتوان منکر این واقعیت شد که ستاره پرستی و ماه پرستی وبت پرستی و بطور کلی اعتقادات مردم میانرودان آن زمان به جن و دیو و غول وغیره به ساکنان جزیرهٔ العرب منتقل نشده باشد. بنابراین التقاط و گوناگونی قرآن از فرهنگ‌ها و رسوم و کردارهای اقوام متفاوت است. قرآن پیام الله نیست، قرآن کتاب الهام آسمانی نیست، قرآن نغمه‌های دل و آرزو و توهم محمد نیست، قرآن رویا و خواب‌های پیامبر نیست. قرآن متنی التقاطی و زمینی و تاریخی است.

قرآن برای قدرت سیاسی

بعلاوه ما اگر به رقابت خلفای چهارگانه توجه کنیم متوجه می‌شویم که این رقابت برای کسب قدرت و اتوریته بوده و این جدال خود را در مسابقه برای جمع آوری قرآن، نشان می‌دهد. خلفا خواهان منشور یا «قرآن» خود بودند. پس از مرگ محمد در سال ۶۳۲ میلادی جنگ قدرت میان خانواده‌ها بالا می‌گیرد. یکی از جلوه‌های برجسته این درگیری، نزاع سران بر سر نوع قرآن است. هر یک از خلفا و بزرگان می‌خواهد خود را وارث محمد نشان دهد و قدرت را تصاحب

کند. قرآن بعنوان سند حاکمیت زیر کنترل چه کسی تنظیم می‌شود؟ کنترل قرآن و تعیین محتوای درونی آن بیان مشروعیت قدرت سیاسی است. قرآن مورد دعوای سران عرب است، زیرا مسئله اینجاست که چه کسی بینش خود را تحمیل کرده و امتیازات خود را با متن قرآن تضمین می‌کند. جمع آوری و تهیه قرآن از این جدال بیگانه نیست. بعنوان نمونه درگیری حاد و نزاع عثمان و علی ابن ابیطالب و سوزاندن نسخه قرآن علی توسط عثمان، حادثه جالبی در تحلیل قدرت است.

علی ابن ابیطالب نسخه خود را تهیه می‌کند تا سلیقه خود را غلبه دهد ولی عثمان در برابر او ایستاده است. «سلیم بن قیس هلالی» که او را بعنوان «تاریخ نگار شیعه» معرفی می‌کنند و مرگ‌اش را در سال ۷۶ هجری قمری می‌دانند، در کتاب خود از سلمان روایت می‌کند که علی ابن ابیطالب پس از درگذشت پیامبر خانه نشین شده و به جمع آوری روایات و تکه‌های قرآن روی آورد؛ سلیم بن قیس می‌گوید بالاخره پس از تلاش زیاد علی نسخه قرآنی خود را با بهره گیری از کاغذها و چوب‌ها و پوست و پارچه در یک مجموعه تنظیم نمود و برآن مهر زد. علیرغم این روایت، تاریخ ثبت کرده است که عثمان خلیفه سوم جهت تحکیم قدرت خود، علی را خانه نشین ساخته، از قدرت کنار زده و تنها انتخاب معقول برای منافع خود را نابودی قرآن علی می‌داند. متاسفانه از این نسخه اثری برجا نیست تا بتوان جنبه‌های دیگری از قرآن را دریابیم. همین اندازه بدانیم که بنابر گمان برخی محققان نسخه علی میزان سه برابر بیشتر برگ داشته است. البته این حدس‌ها پایه علمی ندارد زیرا متکی بر اسناد و آثار نیست و هیچ تحقیق جدی آنرا تائید نمی‌کند.

قرآن ابن مسعود نیز جنبه دیگری از رقابت طلبی سران عرب است. در کتاب «صحیح بخاری»، عبدالله بن مسعود از اولین حافظین قرآن در زمان پیامبر شمرده شده است. او دارای نفوذ بسیار بود و مردم کوفه اصحاب و طرفداران او بحساب می‌آمدند. ابن مسعود نیز نسخه قرآن خویش را تنظیم کرده بود و آنرا از دیگر متون معتبرتر می‌دانست. در نسخه او ترتیب سوره‌ها و بخشهای قرآنی تفاوتهایی داشت. بعنوان نمونه در نسخه او سوره حمد، سوره ناس، سوره فلق نیامده است. از ابن مسعود روایت شده است که سوره مائده در زمان پیامبر چنین بوده است: «یا ایها الرسول بلغ ماانزل الیک من ربک، ان علیا مولی المومنین...» یعنی: «ای پیامبر

آنچه به تو نازل شده است را ابلاغ کن که علی مولای مومنان است.» (دانشنامه رشد). میان او که فرد شناخته شده و معتبری بود و عثمان اختلافات بسیار فراوانی وجود داشت. در این شرایط عثمان، ابن مسعود را امر کرده «مصحف» خود را تحویل نماید تا به همراه دیگر «مصاحف» از بین برده شود. بنابه برخی روایات، ابن مسعود به این امر تن در نداد و به همین سبب به امر عثمان مضروب شد. (ابن ابی داوود، برگ ۱۳ تا ۱۸). بهرحال گویند نسخه ابن مسعود نیز سوزانده می‌شود.

عثمان با توجه به وجود نسخه‌های گوناگون و احتمال سردرگمی‌ها و اختلافات و دودستگی‌ها و جنگ میان جناح‌های مختلف در قلمرو اسلامی، تصمیم می‌گیرد تا برای نسخه رسمی قرآن شورایی تشکیل شود. این جمع تصمیم می‌گیرد برخی نسخه‌ها را نابود و برخی دیگر را بعنوان انتخاب رسمی مورد تائید قرار دهد. نسخه عثمانی بعنوان متن رسمی و پایه جهت حکمرانی، نه تنها باید متن رسمی برای شبه جزیره حجاز و عراق بلکه برای ایران و سوریه و مصر نیز باشد. برای تحقق این امر، عثمان فرمان جمع آوری همه نوشته‌ها و روایت‌ها و نسخه‌ها و گفتارها را می‌دهد تا یک متن واحد تولید شود. براساس این تصمیم تعداد زیادی از اسناد و دستنوشته‌ها و نسخه‌ها از جمله نسخه علی ابن ابیطالب و ابن مسعود سوزانده می‌شود. قرآن عثمانی بدنبال حذف و تغییر متعدد تنظیم می‌شود و همین «مصحف عثمانی» خود بخاطر کتابت‌های گوناگون متفاوت بود. عثمان نسخه‌های آماده شده در مدینه را به مراکز مختلف مانند مکه، بصره، کوفه، دمشق و قاهره ارسال می‌کند.

منابع برای این فصل:

فرانسوا دروش ، «قرآن، روش‌های جدید»، ۲۰۱۳ پاریس،
تئودور نولدکه، «تاریخ قرآن»
برونو اولمر، «قرآن، منشا کتاب»، مستند، تلویزیون «آرته» فرانسه، ۲۰۱۶
لویی ژان کالوه، «مدیترانه، مادر زبان‌های ما»، ۲۰۱۶ پاریس
گئورگ گادامر، «حقیقت و روش»، ۱۹۶۰
پل ریکور، «نزاع در تفسیرها»، چاپ سوی ۱۹۶۹پاریس
ویلیام مونتگمری وات و ریچارد بل، «مقدمه بر قرآن» دانشگاه ادنبورگ ۱۹۷۷

فصل چهارم

قرآن زمینی و تاریخی

ما می‌گوئیم قرآن محصول تاریخ است. این گفته یک ادعای بی‌پایه نیست. در این فصل جنبه‌های گوناگون این نظریه را توضیح می‌دهیم. روشن است که پژوهش در باره قرآن ادامه خواهد داشت ولی تمام بحثی که در اینجا می‌آوریم به روشنی اثبات می‌کند که قرآن وحی آسمانی نیست. قرآن تبلور تمام تناقضات تاریخ پیش از اسلام و جامعه‌های سرزمین زمان «ظهور» اسلام و ادیان گوناگون و اراده سیاسی آن دوران وسیع است.

دین همیشه در جستجوی نگه داشتن اسرار و راز است تا شیفتگی جامعه را نسبت به خود افزایش دهد. دین قدرت خویش را در دوری گوهر خود از آنچه که پیدا و آشکار است، می‌داند. دین خود را آسمانی معرفی می‌کند، خدا را نیرویی بی‌انتها و شگفت‌انگیز و خارج از طبیعت می‌نمایاند، قرآن را جادویی و اعجازآمیز و مقدس نشان می‌دهد، تا ذهنیت به خرد پشت کرده و بطور جزمی بپذیرد. ما نیازمند خرد و آزمایش و تجربه هستیم، ولی اعتقاد دینی به ذهنی تابع و زودباور

و اسرارپسند و رازدار محتاج است. مسئله قرآن در دین اسلام از همین نقطه نظر قابل توجه است. مسلمانان قرآن را واحد، همیشگی، الهی، مقدس، تحریف نشده، اعجازانگیز، فراانسانی و فراطبیعی می‌دانند، حال آنکه چنین نیست. قرآن نه کلام الله است و نه الهام محمد است و دینداران و نواندیشان دینی که این ادعا را دارند، در ستیز با خرد و عقلانیت می‌باشند.

از نظر هرمنوتیک و علم جامعه‌شناسی، قرآن درطول تاریخ، بویژه قرن هفتم و هشتم میلادی، تولید و تنظیم شد، نوشته‌ای متغیر و پرتضاد و پرابهام است و متاثر از فرهنگ‌ها و اساطیر و مراسم آئینی و اجتماعی و قبیله‌ای محیط دور و نزدیک خود و منافع سیاسی گروهبندی‌های جامعه می‌باشد. پژوهش‌های دینی «ادوارد ماری گالز» در اثرش «نجات دهنده و پیامبرش»، تحقیقات «روبرت ام کر» از دانشگاه «ویلفرید لوریه» کانادا تحت عنوان «چگونه قرآن در سوریه نوشته شد؟»، کتاب «اولاف» با عنوان «سر بزرگ» در باره شکل گیری تاریخی اسلام، تحقیقات علمی و پردامنه «فرانسوا دروش» در «کالژدوفرانس» در باره نسخه‌های قدیمی قرآن، از جمله کارهای جدی در باره روند تاریخی قرآن نویسی می‌باشند.

در اینجا به چند محور پرسشی در باره قرآن تاریخی توجه کنیم:

یکم: واژه «قرآن» از نظر واژه شناسی عربی نیست بلکه واژه‌ای «سیریاک» است. این زبان از ریشه آرامی بوده و با زبان عبری نیز هم ریشه است و در گذشته در منطقه شامات و ترکیه و ایران و عراق و آذربایجان و ارمنستان رایج بوده است. حال زمانی که قرآن می‌گوید به زبان «روشن عربی» می‌گوئیم پس چرا نام قرآن عربی نیست؟ برخی محققان برآنند که شکل اولیه گویش‌ها و نشانه‌های عربی برای اولین بار در سده پنجم میلادی در مناطقی مانند دمشق و بصره مشاهده شده و در این دوران، سرزمین حجاز فاقد این نشانه‌های زبانی بدوی می‌باشد. (رجوع شود به «سرآغاز اسلام»، از فرانسواز میشو، با همکاری مرکز تحقیقات ملی فرانسه و دانشگاه سوربن، ۲۰۱۲). برخی پژوهشگران مانند «جان وانبروگ» اسلام شناس دانشگاه‌هاروارد، مطرح می‌کند برخی از آیات قرآن متعلق به زمان پیش از زندگی محمد بوده و تشکیل و تنظیم قرآن بعد از مرگ پیامبر اسلام، طی یک دوره دراز، بیش از ۲۰۰ سال، طول کشیده است. (رجوع شود به «مطالعات قرآنی،

منشا و روش تفسیر»، آکسفورد ۱۹۷۷). این نکته‌های زبانشناسانه و فرهنگی و تبارشناسی تاریخی، ما را وادار می‌کند که به تاریخ پیشین قرآن بیاندیشیم و تبار شناسی آنرا کلید فهم خود کنیم.

دوم: قرآن نقطه التقاط گرایش‌های فرهنگی دینی گوناگون است. این تبار شناسی نه تنها به این معنا که قرآن در محتوای خود از فرهنگ بابلی، از یهودیت، از مسیحیت، از شکل مخلوط یهودی مسیحی، از مانی گری، از اگنوستیسیم و از سنت پیش جامعه خود و جغرافیای خاورمیانه‌ای، بسیار چیزها به عاریت گرفته است، بلکه از واژه‌های کهن و سنت مکالمه‌ای و گویشی محلی و طرز انتقال فکر در جغرافیای محلی نیز چیزها به عاریت گرفته و متاثر است. خواندن قرآن به صدای بلند ناشی از سنت لیتورژیک و نیایشی دین‌های قدیمی‌تر در حجاز و یمن، می‌باشد. در این منطقه جغرافیایی قبایل یهودی و نصارا بشکل انبوه زندگی می‌کرده‌اند و اینگونه خوانش آوایی در نزد آنان موجود بوده است. زبان از هیچ بوجود نمی‌آید، زبان را خدا بوجود نمی‌آورد، زبان محصول یک تاریخ، جغرافیا، فرهنگ، سنت اجتماع و یک زندگی است. تمامی قرآن ساخته تاریخ آن است. معجزه‌ای در کار نیست. اراده یگانه و زبان یگانه و فرهنگ یگانه‌ای در قرآن وجود ندارد. نفوذ یهودیت و مسیحیت در قرآن غیرقابل انکار است.

سوم: برای خلفای عرب که مسلط بر قلمرویی گسترده بودند و از گسیختگی و فروپاشی خلافت خود در هراس بودند، قرآن متحدکننده بود و می‌توانست از پراکندگی و تشتت بالا و جنگ‌های قومی و سیاسی وسیع جلوگیری کند. در ابتدای تاریخ اسلامی، تفاوتی میان تکه گفته‌های حدیث و قرآن و قرآن‌ها وجود ندارد و بنابراین تلاش گسترده کاتبان قرآن در شورای عثمان تنظیم نگارش قرآن کلام الله است. احادیث محمد و آیات الله درهم تنیده شده است. در چنین شرایطی جداسازی حدیث و آیه یک استراتژی است و نگارش و انتشار قرآن ابتدایی یک اقدام سیاسی است. قرآن عثمان، قرآن امروزی نیست ولی در همان زمان علیرغم ناپختگی و درهم ریختگی و ناقص بودن اش، نقش اساسی داشت. همانگونه که پژوهشگر دینی محمد علی امیرمعزی می‌نویسد به احتمال بسیار زیاد قرآن عثمان، بالاخره در زمان خلیفه اموی عبدالمالک ابن مروان (۶۸۵ تا ۷۰۵ میلادی یا ۶۵

تا ۸۷ هجری) شکل قطعی به خود می‌گیرد. (برگ ۵۸، «قرآن روش‌های جدید»، چاپ پاریس ۲۰۱۳ ، زیر نظر مهدی عزایض). فرای تاریخ خلیفه ابن مروان تغییرات ادامه می‌یابد. در واقع تکه پاره‌ها و یادداشت‌های روی پوست و چوب و سنگ و در گوشه حافظه افراد بهیچوجه کافی نبود. خلافت عثمان و سپس خلافت بنی امیه محتاج سند واحد و یک رساله حکومتی است که همه به آن اتکا کنند و از آن تبعیت نمایند. خلافت عباسیان در درگیری با بیزانس و در شرایط اغتشاشات درونی و گسیختگی مصر، نیازمند متحد ساختن و استحکام درونی است و یکی از سیاست‌ها، کتابت قرآن واحد است.

چهارم: قرآن‌ها نمی‌توانستند کنترل شوند. علیرغم تمام تلاش‌های عثمان حاکم وقت، جهت کنترل کلام پیامبر و انتشار یک کتاب دینی رسمی مسلمانان، نسخه‌های گوناگون در نقاط مختلف قلمرو خلافت اسلامی توسط افراد گوناگون پخش شد و پس از آن بازهم تولید گردید. ماجرای این نسخه‌ها بروشنی نشان می‌دهد که هدف سیاسی حاکمان عرب با شکست همراه بود زیرا آنان نمی‌توانستند بطور قطع حقیقت را پنهان نگهدارند و تنها یک نسخه را بعنوان تنها کتاب «آسمانی» به جامعه و تاریخ تحمیل کنند. پژوهشگری مانند «سیلوستر دی سکی» می‌گوید آیه ۱۴۴ سوره آل عمران، ساخته ابوبکر می‌باشد زیرا او در برابر جنگ‌های ارتداد قرار گرفت و در پی سازش و جنگ علیه کسانی بود که خواهان بیعت با او نبودند. ادعا می‌شود عایشه نیز دارای نسخه خود بوده است. جلال الدین السیوطی که در ۱۵۰۵ میلادی درگذشته و یکی از مفسران بزرگ قرآن است از عمر خلیفه دوم نقل می‌کندهیچ کسی از میان ما نمی‌تواند ادعا کند که تمام قرآن را در اختیار دارد. بیشتر قرآن گم شده است.» (السیوطی، «درباره علوم قرآنی» بخش سوم، برگ ۷۲). منابع مسلمان مانند السیوطی از نسخه‌های گوناگون میگویند و برانند که افراد و همراهان نزدیک محمد تعداد سوره‌ها را متفاوت می‌دانستند و یا تعداد آیه‌های یک سوره شمارش‌های گوناگون داده‌اند. اقدام عثمان برای نظم دادن به پراکندگی‌ها بوده است ولی این اقدام مورد قبول دیگران نبوده است. ابن سعد و اوبا ابن کعب و ابوموسی نسخه‌های دیگری می‌پسندیده‌اند. بالاخره أبو بکر أحمد بن موسی بن مجاهد التمیمی معروف به «ابن مجاهد» که در ۹۳۵ میلادی در بغداد میمیرد وجود ۷ قرائت اصلی و سپس ۱۴ نوع نگارش با توجه به کاتبان

قرآن را یادآوری می‌کند. او با تعیین قواعد نسخه «نهایی» قرآن را ارائه می‌دهد. «ابن مجاهد» همزمان با خلیفه عرب المقتدر بود. أبو الفضل "المقتدر بالله" جعفر بن أحمد المعتضد معروف به «المقتدر» خلیفه عباسیان در بغداد که در اکتبر ۹۳۲ میلادی میمیرد. سیر تغییر قرآن ادامه می‌یابد تا سال ۱۹۲۴ میلادی که چاپ رسمی قرآن در مصر، مورد قبول اکثریت مسلمانان واقع می‌شود. بدین ترتیب می‌بینیم که قرآن ساخته انسان‌ها بوده و اینان متناسب قدرت و منفعت خود هرجا توانستند طی سالیان متمادی در قرآن دستکاری نمودند یا نسخه مورد نظر خود را بعنوان نسخه معتبر معرفی کردند. سازندگان قرآن در درون تاریخ به تاریخ‌سازان قرآن تبدیل شدند. تاریخ‌سازانی که در پشت مصلحت سیاسی و دینی و در پشت غبار تاریخی پنهان شدند و به همین خاطر روش هرمنوتیکی لازم است تا بدون پیش شرط اعتقادی و ایدئولوژیکی به کشف حقیقت دست زند. تعداد بیشماری از کاتبان و سران و کپی برداران، در ایجاد قرآن نقش ایفا نمودند. تکه پاره‌های گفته‌های پیامبر اسلام در کنار گفته‌های سران و کاتبان عرب در کنارهم نشستند و طی یک روند طولانی قرآن‌ها و قرآن تاریخی را ساختند. در واقع تولید قرآن از کنترل خارج شده بود.

پنجم: قرآن محمد نانوشته است و فاقد دستور زبان و مشخصات ساختاری است. در قاهره مسجدی بنام «الحسین» وجود دارد که در آن نسخه‌ای نگهداری می‌شود که با مشخصات زیر است: متن این نسخه با خطوط بزرگ روی برگ‌های بسیار بزرگ در یک مجموعه ۱۰۸۷ برگی جمع شده است و ۸۰ کیلوگرم وزن دارد و در این متن واژه‌ها فاقد واکه‌ها (مُصَـوّت‌ها) می‌باشند. با توجه به حساسیت واکه‌ها (مُصَـوّت‌ها) در معنا بخشی در زبان عرب خطاهای ممکن بسیار بوده‌اند. نسخه‌های دیگری از قرآن در تاشکند و استانبول و پاریس و بیرمنگام و شیکاگو و کروان تونس وجود دارند که به نظر محققان به سده هشتم و نهم میلادی برمی‌گردد و از توانایی زبان عربی موجود در قرآن کنونی محروم هستند. نسخه دیگری از قرآن در زمان لشکرکشی بناپارت به مصر، در مسجد «عمر» پیدا شد. بخش‌های گوناگونی از قرآن در کتابخانه سن پترزبوگ، در کتابخانه واتیکان و در کلکسیون خصوصی وجود دارند که از ترتیب نوشتاری و شخصیت زبانی مشترکی برخوردار نیستند. کشف نسخه شگفت‌انگیز «صنعا» در سال ۱۹۷۲ نیز بر این مجموعه بسیار

گوناگون، پرسش‌های تازه می‌آفرینند.
باید افزود ویلیام مونتگمری وات و ریچارد بل بر این امر تاکید دارند که در قرآن شاهد تغییرات سریع ریتم، تکرار کلمات، تکرار عبارات در آیات، حضور ناگهانی آیه‌ای که موضوعی متفاوت با آیات اطرافش دارد، گنگ بودن برخی واژه‌ها، برخورد متفاوت با یک موضوع در آیات کنار هم، شکاف‌ها در ساختار گرامری، تغییرات ناگهانی در طول آیات، تغییر ناگهانی سوم شخص به اول شخص، یا مفرد به جمع، و کنار هم آمدن آیاتی که در ظاهرِ معنی متفاوتی دارند، هستیم. از نگاه تئودور نلدکه محمد به هیچ وجه در سبک استاد نیست و این تعصب مسلمانان است که یک نسخه ناقص و معیوب ادبی را تا سطح شاهکاری بی‌مانند بالا برده‌اند.

ششم: قرآن جنبه‌های مختلف زندگی پیرامونی و مفاهیم دوران خود را بازتاب می‌دهد. مسئله‌ی ناسخ و منسوخ (نسخ یک آیه و جایگزینی آن با آیه‌ای دیگر) از مواردی است که منتقدان در اثبات بشری بودن قرآن بر می‌شمرند. محمد یا کسانی که قرآن را نوشتند به فراخور حالِ خود حکم‌های متضادی صادر می‌کرده‌اند. بنا به تعریف دینی خدا آفریننده و خطاناپذیر پس چنین خدایی اشتباه نمی‌کند ولی در قرآن آیاتی مطرح می‌شوند که سپس نسخ می‌شوند. «ابن وراق» می‌گوید آیه‌های مکی که در آغازِ ادعای پیامبری محمد نازل شده، همه حکایت از بردباری و شکیبایی و تحمل اندیشه‌ها و کردار دیگران را دارد و آیه‌های مدنی که در زمان فرمانروایی محمد نازل شده، همه از کشتن و نابود کردن و گردزدن و قطع عضو حرف میزند. افزون بر آن بظاهر در تمام آیات «مکی»، قرآن بازتاب دهنده نشانه‌های اعتقاد دینی و فکری یهودیان و مسیحیان است. در روند برآمدن مخالفت یهودیان با اسلام، اولین نشانه‌های اصطکاک با یهودیان در قرآن آغاز می‌شود و سپس به تدریج در آیه‌ها نشانه‌های خصومت به یهودیان نمایان می‌شود. «ژاک نلسون پامیر» در کتاب خود «خشونت در انجیل و قرآن» می‌گوید روح خشونت ورزی در جای‌جای قرآن به چشم می‌خورد و این مجازاتها برای مخالفان اسلام و دین محمد در نظر گرفته شده است. به عنوان نمونه قرآن در مورد نحوه مجازات نا‌باوران در جهنم می‌گوید: «آنان را که به آیات ما کافر شدند به آتش خواهیم افکند هر گاه پوست تنشان کامل برشته شود، پوستشان را از نو دهیم، تا عذاب

خدا را بچشند. خدا پیروزمند و حکیم است.» پیوند قرآن با مفاهیم ناشی از فرهنگ‌های دیگر آشکار است. مفاهیمی کلیدی در متن قرآن نظیرالله، نبی، قیامت، جنت، جهنم، ملک، جن، شفاعت، تقوا، کرامت، کفر، اسلام، ایمان، وحی، غیب، دنیا، آخرت، یوم الحساب منحصر به اسلام و محمد نیست. اموری مانند سحر، جن، شیاطین، جهنم و جنت در قرآن ناشی از باور مردمان زمان محمد می‌باشد و بعلاوه این امور جزء شواهد تاریخی و اعتقادی مردمان و فرهنگهای قدیم مانند یهودیان محسوب می‌شوند و به گذشته پیوسته‌اند. خلقت آسمان و زمین و آدم در قرآن متضاد و چندگانه است و در ضمن منطبق با گفته یهودیان است. این اعتقاد، به لحاظ فقدان دانش و یا محدودیت شناخت بشر در آن حیطه جغرافیایی و کپی برداری از دین یهود، در قرآن منعکس شده است.

این چند محور فکری نشاندهنده انعکاس تاریخ و فرهنگ زمینی و اقوام در قرآن است. هنگامیکه قرآن را برش می‌دهیم و آنرا با نگاهی باستانشناسانه مورد آزمایش قرار می‌دهیم رازها و موهومات به کنار می‌روند و واقعیت‌های گوناگون آشکار می‌شوند. قواعد حقوقی و اجتماعی در قرآن از فرهنگ یهودی و اقوام خاورمیانه می‌آید. داستان‌های قرآن، اسطوره‌های الهی نیستند بلکه در پیوند با تاریخ و اسطوره‌های مردمان پیشین است. بررسی علمی و تاریخ قرآن در غرب که از قرن نوزدهم میلادی آغاز شده بشکل علمی زوایای تاریک قرآن نویسی را نمایان ساخته و با تحلیل زبانشناسانه و نگرشی تاریخی و روشی هرمنوتیک نشان می‌دهد که قرآن یک کتاب تاریخی است، دارای واقعیتی متفاوت در نسخه‌های گوناگون بوده و دارای منشاهای بسیار متنوع می‌باشد. امروزه در جهان غرب ابعاد پژوهش گسترده است ولی روند تحقیق در کشورهای مسلمان با دشواری‌های عظیم روبرو است. پژوهشگران به باستانشناسی در سرزمین اسلام، به بررسی اسناد در کتابخانه‌های کشورهای مسلمان، به تبادل نظر با محققان این کشورها، احتیاج دارند ولی این کارها میسر نمی‌باشند. استبداد دولت‌های مسلمان، دگماتیسم و محافظه کاری حاکمان، ممنوعیت‌های دینی، فشار نیروهای فناتیک، خطر تروریسم اسلامی، نادانی اجتماعی، عقب ماندگی و دین خوئی بسیاری از روشنفکران مسلمان، همه موانع را به اوج رسانده‌اند.

زبان قرآن در تناقض هرمنوتیکی

یکی از شگردهای مسلمانان برای حفظ رازآمیزی دین، اینستکه قرآن را معجزه معرفی کنند و سبک و روش آن را شگفت‌انگیز و آسمانی توصیف کنند. البته این واکنش ناشی از ذهنیت رازگرا و دین گرا می‌باشد. تلاش همیشگی طرفداران اسلام جلوگیری از مطالعه علمی قرآن است. منظور جلوگیری از روشی است که قرآن را به یک موضوع بحث و تحقیق تبدیل می‌سازد. یک کتاب زمانی که بشیوه علمی خوانده شود، به مقایسه با کتاب‌های دینی درآید و مورد انتقاد قرارگیرد، بمرور حالت مقدس خود را از دست می‌دهد. در کشورهای عرب و ایران فرهنگ تحلیل علمی در باره قرآن وجود ندارد و تمام مدعیان تحلیل قرآن در حقیقت مفسران و یا دینسازان قرآن هستند. آن‌ها از تحلیل قرآن بعنوان یک موضوع آزمایشگاهی و دانشگاهی همیشه پرهیز داشته‌اند زیرا «قداست» شرط برخورد آنان است. برای جامعه‌شناس دین هر دینی و نیز اسلام یک پدیده تاریخی و قابل مطالعه می‌باشد و معیار رازآمیز و باورگرا نمی‌تواند مانع آشکار شدن حقایق شود.

قرآن یک تاریخ دارد و نگارش و جمع آوری آن محصول تلاش کاتبان و نویسندگاه متعدد و فرمان حاکمان گوناگون است. تاریخ نشان می‌دهد که قرآن از فرهنگ‌ها و ادیان و آئین‌های متعدد متاثر بوده و از نظر زبان و واژه شناسی یک نوشته التقاطی بشمار می‌آید.

در ابتدا باید روشن ساخت که «قرآن» واژه سیریاکی می‌باشد و با واژه عربی «اقرا»، هم ریشه نمی‌باشند. این واژه توسط یهودیان نیز بکار رفته است. حال قرآن چه پیامی دارد و چگونه شکل گرفته است؟ برخلاف باور عامیانه مسلمانان، قرآن الهام آسمانی نیست و خواب و خیال پیامبر اسلام نیز نمی‌باشد. قرآن دارای یک دوران طولانی تکوین و تنظیم می‌باشد. یکی از تئوریها لحظه آغازین، اسلام را به استراتژی قوم یهود در برابر مسیحیت پیوند می‌زند. به نظر برخی محققان، قرآن اقتباس تورات بزبان عربی برای عرب‌ها است. به بیان دیگر خاخام‌های مکه دین خود را بشکل قرآن برای عرب‌ها ترویج می‌کنند و در قرآن می‌آید: «وما قرآن را برای وعظ و اندرز به فهم آسان کردیم.» (سوره قمر آیه ۱۷). پیام تورات برای عرب‌ها بشکل ساده‌تر و با حالات روحی آن‌ها تنظیم می‌شود و قرآن، بعدها بعنوان کتاب محمد معرفی می‌گردد. لحظه تاریخی تنظیم ابتدائی تا جمع آوری و نگارش‌های گوناگون، دست کم دویست سال به درازا می‌کشد. با تحلیل

از ساختار زبانی قرآن، ما متوجه میشویم که قرآن متناسب با افراد مورد نظر و لحظه‌های زمانی و اجتماعی و سیاسی، زبان خود را تغییر می‌دهد.

قرآن دارای پیام اطاعت برای یهوه یا الله است. محتوی پیام از فرمان و روح یهودیت پیروی می‌کند. ولی از آنجا که قرآن تولید یک جامعه معین با تضادهای گوناگون است بنابراین متناسب با لحظه زمانی، نوع موضوع و نوع مخاطبان، روش بیانی و آهنگ کلام را تغییر می‌دهد. روش قرآن با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شود:

یکم، تکنیک خبر رسانی و حکایتگری و در این مدل هر خبر یکسری حکایت و داستان‌هایی را مطرح می‌کند. هدف این الگو متمایل نودن ذهن بسوی پیام مقدس است.

دوم، هر خبر کوتاه و یکتا و مستقل است و خبرها پشت سر هم می‌آیند و دارای نوسان بوده و فاقد یکپارچگی هستند. راوی خبرها را می‌گوید و تکرار می‌کند تا تکرار آن‌ها ذهن را آماده پذیرش پیام کند.

سوم، در متن خبر، گاه تاکید خیره کننده در عرصه بازگوئی تاریخی است و گاه تاکید پررنگ در عرصه دینی می‌باشد. خبر به تاریخ و دین یهود تاکید می‌کند و حقانیت را از آن موسی می‌داند.

چهارم، سنت خبر بعدها ادامه می‌یابد. لازم به گفتار است که در سنت قرن هشتم عرب کسانی که حکایت داخلی و پیرامونی امت اسلامی را بازگو می‌کنند «اخباریون» نامیده می‌شوند. اخبار در کتاب‌های مشهور «کتاب تصرفات» از سیف بن عمر، مرگش در ۷۹۶ میلادی، کتاب «الطبقات» از ابن سعد بغدادی، شاگرد الواقدی، مرگش بسال ۸۴۵ میلادی، وکتاب «تاریخ مدینه» از عمر بن شبه مرگش بسال ۸۷۷، جمع آوری شده اند.

پنجم، همین الگو در سنت روایتی و گفته‌های پیامبر به اجرا درمی آید. در باره احادیث باید گفت که آن‌ها بطور عمده از شکل خبری برخوردارند و توام با شناخت از قرائت‌های گوناگون قرآن‌اند. نمایندگان این سبک در احادیث، دو متخصص حدیث ایرانی تبار، «محمد البخاری» (۸۷۰ میلادی) و «ابوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری» (۸۷۵ میلادی) می‌باشند.

ششم، در سبک قرآن جنبه‌های دیگری در روش خبر نیز وجود دارد. در قرآن، آیه‌های متمایل به سرود وجود دارد، مانند سوره «الرحمن» که دارای آیه‌های

کوتاه بوده، اخبار و احکام را پیاپی اعلام می‌کند و آهنگین و گاه قافیه دار است. البته به اعتقاد برخی پژوهشگران مانند«آلفردلوئی دو پرمار»، بر پایه آثار و نشانه‌های موجود «الرحمن» که بمعنای بخشنده است نام خدای یهودیان و مسیحیان در دوران کهن عرب پیش از اسلام بوده است. بر پایه نظر همین مورخ این سوره نزدیکی فراوانی با قسمت ۱۳۶ انجیل دارد.

هفتم، یکی دیگر از مشخصات روش قرآن، شکل نقلی در قرآن است. خبر با واسطه صورت می گیرد. بازگویی حکایت‌های خط پیامبری در یهودیت، از ابراهیم تا موسی، یکی از شاخص‌های اصلی بافت قرآنی است. در واقع حکایت‌ها در باره یوسف و نوح و ابراهیم و موسی، حالت گوشزد و هشدار را دارند.

هشتم، یکی دیگر از ویژگی‌های قرآن، لحن تهدیدآمیز است. در قرآن گفتمان جنگی نظامی بسیاراست. جهاد در راه خدا یک تقواست(سوره بقره، ۲۴۴)، در راه خدا «انفاق و جهاد» باید کرد(سوره حدید، آیه ۱۰)، و سوره توبه اصرار به جنگ و قتل در راه خدا دارد. جدل و مشاجره کردن و تهدید به مرگ و جهنم برای مرعوب نمودن دیگران و دعوت افراد به افشای مشرک و مخالف، در متن قرآن موج می‌زند.

قرآن عثمانی و تغییرات متعدد قرآن

قرآن امروزی به زبان عربی است، ولی در زمان محمد زبان عربی وجود ندارد. زبان قرآن با مفاهیم و نمادها و سمبول‌های یهودی و آرامی و سریانی و غیره درهم آمیخته است، قرآن تاریخ مردم یهود است، تاریخ یهود را بیان می‌کند. آنچه که در قرآن است سنت پیامبران یهودیت است، تک خدایی یهودیت است، روایت پیامبری موسی است. فرهنگ نوشتاری از آسمان نمی‌آید، از زمین خشک حاصل نمی‌شود، بلکه به روند فرهنگی نوشتاری اتکا می‌کند. کتاب‌های یهود: تورات، تنخ، تلمود، میدارش، توسفتا، آثارخاخامی،هاگادا، میشنا، تور، باریتا، شولحان عاروخ، حماش، سیدور، زوهام، متکی بر تاریخ نوشتاری است. یهویان دارای سنت روایتگری و قدرت نوشتن بودند و زبان آن‌ها عبری است. در شبه جزیره عربستان کسی وجود ندارد که نگارش عربی را بداند زیرا دستور زبان عربی و متن

نوشتاری عربی بوجود نیامده است. در قرآن نیز می‌آید که محمد خواندن و نوشتن نمی‌داند و مسلمانان می‌گویند قرآن «معجزه» بوده و از آسمان «نازل» شده است.

طبق روایات مسلمان، محمد در سال ۵۷۰ در مکه متولد شده و در ۶۳۲ میلادی در مدینه می‌میرد. در دوران آغازین سده هفتم در شبه جزیره حجاز هیچ نوشته و کتابی به زبان عربی وجود ندارد. یهودیان یکتاپرست هستند ولی عرب‌ها در بت پرستی و چندخدایی و گاه با اعتقادی متمایل به یهودیت و مسیحیت زندگی می‌کنند. یهودیان گنجینه عظیمی از نوشتار و سرود و دعا دارند، حال آنکه عرب‌ها در این لحظه تاریخی هیچ چیز ندارند. البته صحبت از «المعلاقات» یا شعرهای پیش از اسلام می‌شود. این سرودها بیان حال بیابانگردان، احساس و عشق و شکار و شتر و نغمه‌های دل آنان بوده است. ولی در این زمینه باید دقت داشت، که بطور عمده این خرده شعرها، پراکنده و شفاهی هستند و شاعران بیشتر از مناطق خارج از شبه جزیره حجاز بوده‌اند. بر پایه گفتار برخی پژوهشگران اغلب این شعرها در سال‌های بعد از مرگ محمد تنظیم شده است. برای این مطلب رجوع شود به کتاب «المعلاقات» به زبان فرانسه که توسط «هدی توئل» با کمک انتشارات «فلاماریون» بسال ۲۰۰۹ میلادی منتشر شده است. بنابراین زمینه فرهنگی و نوشتاری از آن یهودی‌ها می‌باشد. کتاب‌های پنجگانه تشکیل دهنده تورات منبع الهام و روایت قرآن می‌شوند. تمام ادبیات یهود و سلسله پیامبران یهود اساس روایت در قرآن می‌شود.

در بررسی تاریخ قرآن، بطور مسلم به سنت «اخبار» باید توجه شود. واقعیت اینستکه قرآن، تاریخی است و انسان‌ها آنرا نوشته‌اند و این روند در طول یک زمان دراز و پرتضاد صورت گرفته است. در اخبار می‌آید که کاتبان مختلفی از اهل مدینه، در زمان محمد بودند مانند «ابی بن کعب بن قیس» یا «زید بن ثابت» که از انصار و نزدیک محمد بوده و قرآن را از حفظ می‌دانستند. در این زمینه «البخاری» نیز از جمع آوری قرآن می‌گوید و آنرا نازل شده می‌داند. نکته جالب اینستکه برخی مسلمانان از «جمع آوری» قرآن صحبت می‌کنند. کتاب خدا و معجزه چگونه پراکنده می‌شود؟ پس اگر پراکندگی در کار است این امردر واقع بیانگر جنبه تاریخی این سند و غیر خدایی بودن آن است. اگر قرآن جمع آوری

شده است، این امر بیانگر زمینی بودن قرآن است و نوشته‌ای که حاصل معجزه نیست، بلکه در زمان و زمین پراکنده بوده است.

براستی قرآن از آسمان نمی‌آید، قرآن دارای یک نسخه نبوده است و حتا اسم مصحف، قرآن نامیده نمی‌شده است. قرآن عربی در زمان محمد ناممکن بود. پژوهشگران غربی مانند «آلفرد لوئی دو پره مار» و «ویلیام مونتگمری وات» تا کنون نشان داده‌اند که قرآن، بشکل برگه‌ها و مصحف‌های سیال و متنوع بوده است و در شرایط فرهنگی و دینی و سیاسی گوناگون در طی بیش از دویست سال پاگرفته است. گویند عایشه «برگه‌هایی» از قرآن را جمع آوری کرده بود. ابوبکر که بسال ۶۳۲ تا ۶۳۴ خلیفه بود اولین اقدام کننده برای «جمع آوری» قرآن‌های مختلف بود و او در نزد «عمر» خلیفه دوم، «زید بن ثابت»، کاتب و همراه محمد را برای این امر مامور می‌کند. «زید بن ثابت» از انصار بود و مورد اعتماد بوده و در جنگ «احد» شرکت داشته است. ابوبکر برای پایان دادن به تفرقه، زیدبن ثابت را مامور جمع آوری صفحات قرآن می‌کند. ابوبکر در هنگام دادن ماموریت از زید می‌پرسد: «تو در مورد چیزی که پیامبر خدا نکرده است، چگونه اقدام خواهی کرد؟». این پرسش نشان می‌دهد که محمد نویسنده قرآن یا انتقال دهنده قرآن نیست. بر پایه گزارش «البخاری»، نتیجه کارجمع آوری زیدبن ثابت، به ابوبکر انتقال داده می‌شود و او نسخه را به عمر خلیفه دوم، که از ۶۳۴ تا ۶۴۴ در خلافت بود، می‌سپارد. البته به نظر برخی پژوهشگران، «مصحف» زیدبن ثابت توسط حاکم یثرب از بین می‌رود. البته در تمام این موارد باید با احتیاط عمل کرد زیرا منابع عربی و مسلمان می‌باشند و امکان بازسازی و جعل زیاد است.

تلاش برای ساختن «مصحف» ادامه پیدا می‌کند. عثمان سومین خلیفه که از ۶۴۴ تا ۶۵۶ خلافت کرد نقش قاطع در جمع آوری و گزینش نوشته‌ها و حذف برخی دیگر بازی کرده و مصحف خود را عرضه می‌کند. تاریخ نشان می‌دهد که عثمان هرگز نمی‌توانست همه آثار و نوشته‌ها و پارشومن‌ها را جمع کند، ولی به لحاظ وضع سیاسی، او اقدام اولیه برای ایجاد قرآن واحد می‌کند. «ابوحذیفه» فاتح ارمنستان و منطقه آذربایجان مطلع می‌شود که در میان سپاهیانش اختلاف در روایت قرآنی دارند. البته اطلاع دقیقی در این زمینه وجود ندارد، ولی گفته

می‌شود هنگامیکه او به مدینه برمی‌گردد به عثمان پیشنهاد می‌کند: «لازم است مانند یهودی‌ها و مسیحیان قرآنی داشته باشیم». عثمان بر پایه مجموعه جمع آوری شده تکه‌های قرآنی که توسط «زید» تهیه شده بود و نزد «حفصه» دختر ابوبکر و همسر محمد بود، زیر نظارت و کنترل سران قریش، به تنظیم مصحف اقدام می‌کند. عثمان پس از تنظیم «مصحف»، آنرا به حفصه سپرده و چند کپی از آنرا به مناطق جغرافیایی خلافت ارسال می‌کند. البته از این مصحف هیچ سندی وجود ندارد و با احتیاط باید برخورد کرد(رجوع شود به «منشاهای قرآن»، از آلفرد لویی دو پره مار، پاریس).

البته نظر پژوهشگران به این گفتار محدود نمی‌شود، زیرا آن‌ها معتقدند که مصحف عثمانی، علیرغم نابودشدن نوشته و اسناد گوناگون توسط عثمان، تنها مصحف نیست. «عمربن شبه» که در ۸۷۷ میلادی درگذشت در کتاب خود «مدینه»، به بررسی احادیث پرداخته و تضادهای آن‌ها را نشان می‌دهد. بعلاوه او می‌گوید کارها بصورت سامانیافته صورت نمی‌گیرد زیرا زیدبن ثابت از جانب عثمان موظف به تنظیم بوده، ولی عثمان خود نیز مداخله نموده و اقدام به تنظیم آیات میکرده است؛ بعلاوه زیدبن ثابت، از جانب افراد دیگر نیز ماموریت داشته است. «عمربن شبه» از آنجا که از مصحف‌های دیگر مطلع بوده، یک فصل کتابش را به «طولانی بودن» نسخه عثمانی و جمع آوری آن توسط عثمان اختصاص می‌دهد. (منشاهای قرآن، برگ ۸۳).

بنابر پژوهش‌های گوناگون در باره قرآن درمی یابیم که عثمان خلیفه سوم بنا به ملاحظات سیاسی و حکومتی، فرمان داد تا نسخه قرآن رسمی مورد نظراش توسط یک شورا جمع آوری گردد و تمام نسخه‌های دیگر مانند نسخه علی ابن ابیطالب و ابن مسعود نابود شوند. نسخه رسمی عثمانی توسط بخش مهمی از پیروان «امت» پذیرفته شد، ولی عده زیادی نیز این تصمیم گیری را نپذیرفتند. بنابه گفته برخی پژوهشگران نسخه‌هایی که از جانب عثمان به بصره، دمشق، کوفه، مکه، مدینه، ارسال می‌شود به خط کوفی بوده است، ولی همین نسخه‌های رسمی نیز دارای تفاوت‌های گوناگونی می‌باشند. (رجوع شود به «قرآن عثمانی در معاهده نامه ورسای» از میکائیل مارکس در «منشاقرآن و قرآن زمانهای نخست» زیر نظر فرانسوا دروش، کریستیان ژولین روبن، ۲۰۱۵ پاریس). تحقیقات نشان می‌دهد که

این نسخه‌ها از آنجا که «کلام الهی» نیستند و دارای تاریخ هستند و انسان‌ها در تدوین و تنظیم آن مداخله داشته اند، در زمینه‌هایی متفاوت هستند و گاه دارای واژه‌ها و معنای گوناگون و رسم املایی مختلف می‌باشند. پژوهش متخصصان آلمانی و فرانسوی بروشنی می‌نمایاند که همین نسخه‌های عثمانی در گامهای بعدی و در شهرهای مختلف تغییراتی پیدا می‌کنند. بعنوان نمونه هر نسخه ارسالی، گاه املا و ویژگی هر شهر را بخود گرفته است. اگر در یک نسخه عثمانی، اثر و ردپای الگوی املای مدینه است، نسخه عثمانی در دمشق شکل محلی بخود گرفته است. برای پژوهشگران، تفاوت‌های میان نسخه‌ها، این نظریه را تقویت می‌کند که قرآن‌های ارسالی بنوبه خود تغییرات دیگری به خود دیده‌اند و بطور دقیق همان نسخه ارسالی نیستند. (همانجا، برگ ۲۸۷/۲۸۸). اشاره کنیم نسخه ارسالی به مدینه که در اوایل قرن بیستم توسط ترکهای عثمانی از این شهر ربوده و به استانبول انتقال داده شد با نسخه قرآن که در حال حاضر در دست مسلمانان می‌باشد نیز تفاوتهایی دارد. تمامی این پدیده‌ها اسطوره «قرآن واحد» را درهم شکسته و نشاندهنده این واقعیت است که قرآن یکی از اثرهایی است که بیشترین تغییرات را به خود دیده است. آثار فلسفی یونان باستان و ادبیات بزرگ، دستخوش این حوادث نبوده اند، ولی از آنجا که قرآن با قدرت سیاسی و لشگرکشی‌ها و جنگ‌ها و ترورها و منافع قبیله‌ای و خانوادگی و جدال‌های مذهبی عجین بوده، مدام تغییر یافته است. مطالعه هرمنوتیک قرآن نشان می‌دهد که این نوشتار تمام اسطوره‌های یهودی پیش از اسلام، تمام تلاطم‌های اجتماعی و سیاسی دوران حجاز و پس از آن را درخود منعکس نموده است.

این شواهد نشان می‌دهند که تلاشهای گوناگونی در جریان بود تا نسخه یا مصحف یگانه و قابل قبولی تنظیم شود. پیرامون این رویداد مصحف نویسی اختلافات بسیار مهم وجود داشت و بنابر نظر برخی مورخان کسانی که عثمان را به قتل رساندند به او انتقاد داشتند که چرا عثمان نسخه‌های دیگر قرآن را سوزاند. آن‌ها به گفته طبری اعلام می‌کردند: «قرآن در چندین کتاب بود و تو همه را به یک کتاب تقلیل دادی.». (طبری چاپ بیروت). گفته می‌شود که در خلافت معاویه (۶۶۱/۲۸۰ میلادی)، «مروان» حاکم مدینه، از خویشان و کاتب عثمان خلیفه سوم، نسخه‌های «حفصه» را نابود می‌کند. (منشاهای قرآن، برگ ۸۳). باید افزود

که «حجاج» حاکم بغداد در زمان خلافت عبدوالمالک بن مروان (۶۸۵/۷۰۵ میلادی)، اسناد دیگری از قرآن را نابود کرد و هدف او از بین بردن هرگونه اختلاف در برگ‌های مصحف بود. در اخبار «عبدالله ابن مسعود» که از اصحاب پیامبر بوده و در زمان عثمان می‌زیسته است، آمده که برخی نسخه‌ها فاقد سوره فاتحه بودند. ابن مسعود خود نیز دارای مصحف بوده که زیر فشار عثمان مصحف او حذف می‌شود. نزد ابن مسعود سوره «آل عمران»در آیه ۱۹ می‌آید: «دین برای خدا، دین حنیف است»، حال آنکه در قرآن رسمی امروز آمده است: «دین پسندیده نزد خدا، آیین اسلام است». واژه «حنیف»، کیش «پاکیزه ابراهیمی» را معنا می‌دهد، حال آنکه واژه «اسلام» معنای دیگر دارد. در سوره آل عمران، آیه ۳۳ قرآن کنونی آمده است: «بحقیقت خدا برگزید آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خاندان عمران را برجهانیان»، حال آنکه در نزد ابن مسعود آمده است: «...خانواده ابراهیم و خانواده محمد». این نمونه تغییرات و حذف شدن‌ها، گوشه‌ای از تاریخ شکل گیری قرآن می‌باشند.

در زمان عثمان و بویژه در دوره بنی امیه، بند بند قرآن به کنترل و بازرسی کشیده می‌شود. این تغییرات در یک دوره جنجالی سیاسی روی می‌دهد. اختلافات و بحران سیاسی حاکمان متعدد ضرورت یک منشور واحد برای حکمرانی را بروشنی نشان می‌دهد و حاکمان و مشاوران آن‌ها در پی استحکام دکترین خود هستند تا از بی‌ثباتی‌ها جلوگیری بعمل آورند. اختلاف خلفا، کشته شدن عثمان (۶۵۶ میلادی) و سپس قتل علی(۶۶۱) و نیز قتل حسین (۶۸۰) و جنگ‌های خانوادگی و تصرف قدرت امویان در دمشق در سال ۶۶۰، بیان بحران و تشتت بزرگ و به گفته برخی «فتنه اکبر» است. هدف فتنه ایجاد تفرقه و پاشیدگی بود و حاکمان در جستجوی محور متحد کننده هستند. در تمام این دوران، قرآن تغییرات زیادی به خود می‌بیند و بسیاری از آیه‌هایی که در نسخه‌های قدیمی وجود داشت حذف شدند. در زمان معاویه و سپس پسرش یزید طی سال‌های ۶۸۱ تا ۶۹۲، دوران آشوب در مدینه و مکه علیه امویان حاکم بر دمشق است. حاکم حجاز أبوبکرعبد الله بن الزبیر، فرزند یکی از اصحاب محمد در راس شورش بود و ادعا نمود که قرآن خود را دارد و این نسخه متکی بر نسخه زید مشاور عثمان است. ابو الولید عبد الملک بن مروان (مرگ ۷۰۵ میلادی) حاکم بغداد نیز اعلام می‌کند

که دارای نسخه خاص خود است و نیازی به مصحف‌های دیگر نیست. نوشته و تنظیم قرآن با التهاب و درگیری‌ها پیوند خورده است و در رابطه با قدرت سیاسی و تناسب قوا، مدام در حال تغییر است.

روشن است که هر نوشته‌ای تاریخ دارد. قرآن نیز تاریخ دارد و روند پیدایش و تنظیم آن بیش از دویست سال به درازا کشیده است. نقطه آغاز قرآن آسمانی نیست، بلکه زمینی است و در دل فرهنگ و دین یهود است. با وجود ناروشنی‌های تاریخی و نگارشی در آغاز و روند تنظیم قرآن، پژوهشگران متعددی بسیاری از رازهای تاریخی قرآن را آشکار نموده‌اند و من بنوبه خود در باره تاریخ زمینی قرآن و شکل التقاطی آن و نزدیکی ساختار آن با تورات تاکید دارم.

در اینجا بعنوان خلاصه مطلب باید گفت که افزون بر رابطه تنگاتنگ قرآن با تورات، قرآن بصورت قرآن‌های گوناگون بوده است و تنها از قرن ۹ میلادی به اینسو می‌باشد که ما «نسخه کامل» این کتاب را داریم. روشن است که واژه «کامل» را باید با احتیاط بکار گرفت زیرا پژوهش‌های آتی خیلی از امور مسلم امروز را می‌تواند زیر سئوال ببرد. دستنوشته‌هایی که طی دو سده موجود بودند پراکنده و قطعه قطعه و ناقص بوده و گاه به زبان‌های مختلف و از جمله حجازی عرضه شده بودند. در این زمینه باید از تکه نوشته‌هایی روی «پارشومن» در زمان خلفای اموی «ابو الولید عبد الملک» (۶۸۵–۷۰۵) و نیز «الوالید» (۷۰۵–۷۱۵) یاد کرد. ولی بنا به نظر برخی پژوهشگران، اولین مصحف کامل برای محققان، دستنوشته (۸۷۷–۸۷۸) در زمان «العماجور» حاکم عباسیان در دمشق سوریه، می‌باشد. کاوش ادامه دارد و منابع کهن و تازه پیوسته باید مورد بررسی قرار گیرد. برخی از پاره نوشته‌های اولیه را می‌توان در «گنبد صخره» در اورشلیم مشاهده کرد که متاسفانه محدودیت‌ها اجازه کار دقیق را نمی‌دهد. این گنبد به دستور خلیفه اموی «عبدالملک بن مروان» در سال‌های ۶۹۱ تا ۶۹۲ ساخته شده است و بطور مسلم رازهای گوناگونی درخود نگه داشته است. بنابر ادعای مسلمانان در شب معراج، محمد از روی این صخره به معراج می‌رود. تجسس و تحقیق باستانشناسانه در باره «صخره» در حال حاضر ممنوع می‌باشد و گویا اسراری نباید فاش گردد. نمونه دیگر مصحف صنعا می‌باشد که به سرپرستی پژوهشگران آلمانی جمع آوری

شده است ولی سیاست و دیپلوماسی مانع پرداخت و بازشناسی علمی گسترده است. بالاخره اینکه هیچ تحقیق علمی و همه جانبه در کشورهای اسلامی مانند عربستان نمی‌تواند صورت گیرد زیرا منافع حاکمان در تناقض با کشف حقایق جدید است.

احادیث، جعل و تاریخ

شکل گیری قرآن و شکل گیری احادیث و سنت‌ها دارای پایه و منطق مشترک است. قرآن محصول تاریخ است و تابع منافع خانوادگی و قبیله‌ای و سیاسی می‌باشد. اختلاف در مورد انتخاب و تنظیم قرآن بیانگر یک اختلاف بزرگ میان جناح‌ها و خانواده‌های عرب بود. بعلاوه همین درگیری در مورد احادیث نیز اتفاق افتاد. احادیث را چه کسی تنظیم می‌کند؟ تفاوت احادیث با قرآن چیست؟ چه کسی مشروعیت حدیث را تعیین می‌کند؟ بطور دقیق این مطلب باید روشن شود که رابطه قرآن بنام «کلام خدا» و احادیث بعنوان «کلام محمد» چگونه تعریف می‌گردد؟

به گمان ما کلیات نسخه «قرآن» که از زمان عثمان توسط اعضای شورا جمع آوری و ساخته و پرداخته می‌شود، برای تمام امور جامعه کافی نبود و تولید احادیث همچون قواعد تکمیلی نقش بازی می‌کند. بسیاری از پژوهشگران جدی برآنند که داستان‌ها و احکام و مواضع موجود در احادیث مشاهدات و ساخته‌های افراد گوناگون بوده و ربطی مستقیم به پیامبر اسلام ندارد. این حدیث سازی بویژه از زمان عمر خلیفه دوم تقویت شد زیرا برای اداره سرزمین‌های زیر سلطه قواعد بیشتری لازم بود و نسبت دادن گفته‌های دیگر به پیامبر می‌توانست اعتبار بیشتری ببار آورد.

می‌گویند «نهج‌الفصاحه» کتابی حاوی گفته‌های پیامبر است که متکی بر کلمات قصار و خطبه‌های پیامبر اسلام می‌باشد و همه مسلمانان به آن اتکا می‌کنند. اولین تناقض در اینجاست که در مقدّمه نهج الفصاحه آمده: «پیامبر فرمود: چیزی از من ننویسید و هر که جز قرآن چیزی نوشته باید محو کند». سپس با «تاریخنویسی اسلامی» با نکته دیگری روبرو می‌شویم و آن اعتبار احادیث است. «طبقات الکبیر»، نام کتاب «ابن سعد بن منیع» است که سال ۱۶۸ تا ۲۳۰ هجری زندگی

می‌کرده است. او یکی از سیره نویسان نخستین بوده و در باره پیامبر اسلام بدون دلایل و شواهد جدی، مانند دیگر دین سازان، بسیار گفته است. در الطبقات الکبری می‌آید: «عمر، بسیاری از احادیث گردآوری شده را سوزاند.». ابن سعد می‌گوید: «در روزگار عمر بن خطاب، احادیث فزونی یافت و عمر از مردم خواست که احادیث را پیش او آوردند و چون آن‌ها را آوردند دستور داد همه را بسوزانند.» (جلد ۵ برگ ۱۴۳). همین فرد که عمر خلیفه دوم را مسئول سوزاندن احادیث محمد می‌داند، خود حجم سنگینی از روایات را به عنوان «احادیث» محمد بوجود می‌آورد. در واقع اختلافات ابن سعد با عمر خلیفه دوم، راهنمای او در تولید احادیث دیگر می‌باشد. باید توجه داشت که تاریخ نویسی سنی و شیعه سرشار از جعلیات می‌باشد و اهداف خانوادگی و سیاسی معینی را دنبال می‌کرده است. در این «تاریخ نویسی» مذهبی، مرز میان حقیقت جوئی و جعل سازی کاملن ناروشن است. ما نمی‌توانیم به روایت نویسان مسلمان اعتماد کنیم. تنها کارتبارشناسی هرمنوتیک و روش دقیق علمی دانشگاهی اجازه می‌دهد گام به گام در لایه‌های تاریخی جستجو کنیم و عناصر حقیقی را بیرون بکشیم.

«نهج‌الفصاحه» کتابی است که بنظر مسلمانان دربرگیرنده کلمات قصار و خطبه‌های محمد ابن عبدالله و شامل ۳۲۲۷ حدیث است. این مجموعه که گویا کلمات قصار محمد است در یک جلد به همراه ترجمه فارسی در سال ۱۳۲۴ برای نخستین بار منتشر شد. حدیث عبارت از سخنی می‌باشد که «حاکی از قول یا فعل یا تقریر معصوم» باشد. اهمیت حدیث در نزد مسلمانان از آن رواست که از منابع اصلی «استنباط احکام فقه و عقاید در علم کلام» محسوب می‌شود. پس از مرگ محمد کتاب‌های ساختگی و جعلی دربرگیرنده احادث بوجود آمد. در میان کتاب‌ها، «صحاح سنه» از صحیح بخاری، صحیح مسلم، موطا مالک، احمدبن حنبل، در نزد اهل سنت و «اصول اربعه» از محمدبن یعقوب کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، نزد شیعه تنظیم شد. جناح سنی‌ها طی چهار قرن موفق می‌شود تا احادیث منسوب به محمد را تنظیم و دستکاری و مدون کند ولی این امر نمی‌توانست مورد قبول جناح علی و شیعه باشد. بنابراین جناح سنی حدیث را به گفته‌های محمد محدود کرد، حال آنکه شیعه حدیث محمد را به حدیث دخترش فاطمه، علی و امامان گسترش داد.

رقابت در تولید و تنظیم احادیث و روایات بیان کشمکش ژرف در درون دنیای اسلام بود. هر جناح برای مشروعیت بخشیدن به خود دستگاه جعل را فعال نمود، بشکلی خود و دیگران شگفت زده می‌شدند. محمد بخاری بسال ۸۱۰ در بخارا زاده و در سال ۸۷۰ میلادی درگذشت. او طی ۱۶ سال در خلافت عباسیان به جمع آوری و تنظیم احادیث اقدام نمود و گفته می‌شود که از میان ۳۰۰۰۰۰ حدیث، او ۷۰۰۰ حدیث را برای کتاب خود «صحیح بخاری» جمع آوری نمود. یکی از کتاب‌های اصلی روایات برای شیعه بحارالانوار است که از بزرگترین کتب حدیثی شیعیان محسوب می‌شود و توسط محمد باقر مجلسی تنظیم شده است. مجلسی در طول عمر خود بیش از ۱,۲۰۰,۰۰۰ سطر، مطلب نوشته‌است که اگر به سال‌های عمر وی تقسیم شود در هر سال نزدیک به ۲۰,۰۰۰ سطر به نگارش درآورده است. در برابر این تولید انبوه جعل و خبر، خود مسلمانان به تقسیم بندی احادیث و روایات پرداخته تا از تردیدها جلوگیری کنند و به کار خود جنبه «علمی» بدهند. این «علم» هیچ ربطی به کار علمی و دانشمندانه و تحقیقی نداشت بلکه فقط بمعنای انتخاب ایدئولوژیک توسط اتوریته‌های دینی مانند شیخ‌ها و آیت الله‌ها بود.

بدین ترتیب بود که مسلمانان پس از تنظیم گفتارهای ساخته و پرداخته، «علم حدیث» را ساختند. این باصطلاح علم حربه‌ای برای «غیرمشروع» دانستن نظرهای مخالف بود و هیچ جنبه جدی و علمی نداشت. این «علم» ساخته شد تا «اقوال و افعال و احوال» محمد و نیز برای شیعه، روایات امامان مورد بررسی قرار گیرد و «قوانین» و «جدیت اقوال» و «کیفیت اتصال احادیث» تائید شود. دینداران فعال و ایدئولوگهای آنان کارشان دین سازی، ترمیم دین، تبلیغ دین و خلع سلاح کردن مخالف و منقد دین است. آن‌ها می‌دانند که دین غیرفعال می‌میرد بنابراین تکرار شعارهای دینی، اسطوره سازی دینی، واژه سازی دینی، نوکردن تفسیر دینی، اجرای مراسم دینی، تولید احساسات مذهبی و تقویت فضای روانی دینی، از جمله مکانیسم‌های فعال نگاه داشتن دین در ذهن مردمان می‌باشد. بقول لوئی التوسر فیلسوف فرانسوی، قدرت سیاسی به دستگاه ایدئولوژیک وابسته است. در اینجا باید افزود که قدرت دین در جامعه و در سیاست حکومتی مستلزم آیات و تفاسیری است که به روحیات توده و شیوه مسخ شدگی آنان توجه دارد. بدین ترتیب در ارزیابی تاریخی و هرمنوتیکی دین باید به نقش دین بمثابه نظام روانی و نقش دین در بازتولید مناسبات اجتماعی و فرهنگی مسلط توجه نمود.

جامعه‌شناسی، دین قرآن و تمامی احادیث و روایات را یک دستگاه ایدئولوژیک دانسته که با بازتولید باورها و سنت‌ها و جزمیات و خرافه‌ها و اسطوره‌های دینی و قواعد و معیارهای دینی، یک مجموعه اعتقادی را تشکیل می‌دهد. این مجموعه جزمی در عملکرد خود به مقابله با عقلگرایی پرداخته و با سلطه روانی خود خردگرایی مستقلانه مغز را ناتوان ساخته و با ایجاد رازگرایی و تقدس و تحمیل رفتارهای زشت مانند سنگسار و جهاد و بدرفتاری نسبت به زن، ذهن را در وابستگی برده وار و شیفته کننده نگه می‌دارد. تمامی احادیث و روایات که توسط سلسله مراتب دینی بشکل روزمره و مداوم در جامعه پخش می‌شوند در کار احیای دین در ذهنیت مردم هستند. حجم وسیع این تبلیغات ایدئولوژیک هدف مبارزه علیه فرهنگ سازی سکولار را تعقیب می‌کند. شدت تعصب‌گرایی و اطاعت از الله در اسلام، انسان را از تلاش مستقل فکری بازمی دارد و البته این ویژگی ناشی از پیوند این دین با اهداف سلطه سیاسی در طول تاریخ است.

خلفای عرب و مدافعان مذهب، احادیث و روایات را در کنار قرآن تنظیم کردند تا سلطه ایدئولوژیک خود را مستحکم و پایدار نمایند. دینداران قدرتمدار اعتقاد خود را «علم» در کلام معرفی کردند و فقه را ساختند تا اعتقادات مرتجعانه و ضد خرد را به جامعه تحمیل کنند و مردم را در نادانی مطلق نگه دارند. قرآن و احادیث و روایات در تناقض با عقل‌گرایی بوده زیرا هیچ تلاشی برای تشویق عقل ندارند. در گذشته تلاش برخی بزرگان مانند «ابوعلی سینا» و «ابن رشد» جهت انتقال عنصر عقل‌گرایی با سد عظیم آیات و احادیث و با مقاومت عظیم سلسله مراتب قدرتمداران دین مواجه شد. در نازیسم و استالینیسم، خشونت و توتالیتاریسم ذاتی می‌باشند. دین اسلام با ساختار بسته و توتالیتر و خشن متولد شد و این خصوصت در طبیعت و گوهر این دین و قرآن باقی می‌ماند. تفسیرهای مداراجویانه برخی افراد در ماهیت قرآن تغییری نمی‌دهد و در عرصه فکری و راهگشایی فلسفی، تنها راه درست، بیرون آمدن قطعی از قرآن است.

همزادی قرآن و خشونت

بینش عمودی در برخی ادیان تک خدایی مانند اسلام، محور جهان را بر سلسله مراتب سنگین الهی و غیرالهی قرارداده و در راس این محور، الله است که آغاز

ازلی و بی‌انتهایی آن می‌باشد. الله همچون خالق، فرمانده یکتا، قاضی بیرحم و سنگدلی است و علیرغم اینکه همه کس و همه چیز را آفریده و بر آنچه که موجود است سلطه دارد، بازهم انسان را از شادی‌هایش محروم کرده و او را به شکنجه و عذاب و آتش دوزخ تهدید می‌کند. باروخ اسپینوزا در اثر برجسته‌اش «اخلاق» از جهان هستی مثلثی می‌سازد که در گوشه بالای آن انسان است و در دو گوشه دیگر طبیعت و خدا قرار دارند. او می‌گوید خدا طبیعت است و بدین ترتیب سلسله مراتب الهی و غیر الهی فرومی ریزد و خدا و طبیعت و انسان همسایه یکدیگر می‌شوند.

در یهودیت خشونت پررنگ و تند است ولی خشونت سمبولیک و قهر مستقیم در قرآن پدیده ساختاری و انبوه و ناشی از ایدئولوژی قرآنی و مناسبات سیاسی و اجتماعی و قبیله‌ای موجود است. ایدئولوژی‌هایی مانند نازیسم و کمونیسم دولتی با قهر درآمیخته‌اند زیرا یکی بزور انسان را به پرستش «نژاد برتر» می‌کشاند و دیگری بزور «طبقه برتر» را به جامعه تحمیل می‌کند. خشونت، ذاتی این دو ایدئولوژی می‌باشد. در اسلام نیز خشونت ذاتی است زیرا انسان‌ها همه باید اسلام را بپذیرند و خود را نفی کنند و در غیر این صورت همگی منافق و مرتد و کافر و مشرک و دشمن الله و خصم پیامبر او هستند، باید مورد مجازات قرار گیرند و به آتش جهنم انداخته شوند.

ذات و گوهر آیات بیشماری با خشونت بافت یافته است. برخی می‌گویند نباید ذات گرا بود و اسلام در دیدگاه افراد متفاوت است. منظور آنان چیست؟ بحث ما در تحلیل پدیده اسلام و قرآن است و خارج از ذهن ما قرآن بمثابه یک سند تاریخی وجود دارد. همانگونه که در برگ‌های پیش گفتیم در نوشته قرآنی و سنت اسلامی خشونت دینی مقدس بوده و تطهیر کننده انسان است و بعلاوه گروه‌های بسیار فراوانی از نظر قرآن منحرف بوده و سزاوار جهنم و جنگ و قتل می‌باشند. با گفتن اینکه قرآن و اسلام خشونت گرا هستند ما چیزی را اختراع نمی‌کنیم.

پیش از هر چیزی یک نکته را روشن سازیم. ما از ذات‌گرایی در عرصه بیولوژی که اختلاف را برپایه طبیعت حیوان‌ها یا زن و مرد قرار می‌دهد، صحبت نمی‌کنیم. ما از ذات‌گرایی در جامعه‌شناسی که معتقد است ویژگی‌های رفتار و علایق زن و مرد به طبیعت آن‌ها برمی‌گردد، سخن نمی‌گوییم. ما از ذات‌گرایی بمعنای دترمینیسم فلسفی که ذات و گوهر انسان را جدا از زندگی و هستی

او می‌داند، حرف نمی‌زنیم. در اینجا ما از مشخصات قرآن بمثابه یک سند تاریخی، ساختار نوشتاری آن، ویژگی‌های نگارشی آن، پیام محتوایی آن، مضمون ایدئولوژیک و سیاسی و اجتماعی و دینی آن، سخن می‌گوئیم. قرآن یک سند تبعیض گرا و سلطه گرا و خشونت گرا می‌باشد. بررسی دقیق بیشماری از آیات قرآنی و تاریخ اسلام این واقعیت عریان را نشان می‌دهد. حال برای برخی افراد که نقش وکیل مدافع اسلام را بازی می‌کنند و فاقد دقت نظر در مباحث دینی و فلسفی هستند و از واژه‌ها سوء استفاده می‌کنند، ما در کار خود، «ذات گرا» بوده و در اشتباه هستیم. اینگونه استدلال کینه توزانه علیه نقد علمی بیانگر روحیه آشتی طلبی با خشونت قرآن و یا انعکاس روحیه ازخود بیگانه فرد می‌باشد، اینگونه واکنش از جانب دینداران و نیز متفکران چپ و رادیکال، بمنظور جلوگیری از مبارزه فکری و فلسفی آشکار علیه دین می‌باشد. ما براساس روش هرمنوتیک باید خشونت تاریخی و دینی و سیاسی قرآن را تحلیل کنیم، نباید آنرا پنهان کنیم، بلکه باید بروی آن نورافکن علمی بیاندازیم و ریشه‌های ایدئولوژیک و تاریخی آنرا بشکافیم. ما نمی‌توانیم این خشونت را نادیده بیانگاریم و با تحریف محتوای خشونت گرا و خشونت پرور قرآن، اعلام کنیم چنین پدیده‌ای در قرآن وجود ندارد. کسانی هستند که پیوسته ما را نصیحت می‌کنند و در پی توقف انتقاد ما هستند. این شگرد «دوری از ذات گرایی» را نواندشان دینی طرح نموده و اغلب روشنفکران ایران، فیلسوف و جامعه‌شناس و سیاستمدار و اقتصاددان و مترجم و هنرمند، از انتقاد به دین دست کشیده‌اند و مبلغ صلح و آشتی با دین الله شده‌اند و یا در برابر این ایدئولوژی خشونت بار و مسخ کننده، سکوت می‌کنند.

قرآن زائیده یک تاریخ است و با توجه به محتوای آن به چند دلیل خشونتگرا می‌باشد: یکم، ایدئولوژی قرآنی مبلغ خشونت برای کسب امتیاز و خشونت در مناسبات اجتماعی است. دوم، قرآن بازتاب فرهنگ مردسالارانه و زورگویی سلطه گر است. سوم، قرآن بیانگر تناقض‌های حاد در جامعه برده داری و جدال‌های قومی و قبیله‌ای و راهزنی‌های حجاز می‌باشد. سوم، قرآن منعکس کننده روحیه خشن بیابانی و جغرافیای کویری سرسخت است. چهارم، قرآن انعکاس رقابتی سرسخت علیه دینداران دیگر در یهودیت و مسیحیت است. پنجم، قرآن بیانگر روحیه افراد جنگی و برده داران و زورمندانی مانند محمد و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و خلفای بنی امیه و بنی عباس است. ششم، قرآن میراث خشونت

در یهودیت می‌باشد. هفتم، قرآن و اسلام، دین معطوف به قدرت سیاسی است.

قرآن در آنجایی که با روحیه سازشکار جلوه می‌کند هرگز از استبدا ذاتی خود جدا نمی‌شود. بعنوان نمونه قرآن می‌نویسد: «اکراه و اجباری در دین نیست. راه صحیح از غلط روشن شده. کسی که طاغوت را نپذیرد و به خدا ایمان بیاورد به دستاویز محکمی چسبیده که پاره شدنی نیست و خدا شنوا و داناست.» (آیه ۲۵۶ سوره بقره). چند واژه ابتدایی جمله بالا اشتباه برانگیز می‌باشند. الله «راه صحیح» را نشان داده و «طاغوت» را مشخص ساخته است. طاغوت معنای فاعلی یعنی طاغی دارد. این کلمه هشت بار در قرآن آمده است و منظور از آن خدایان «دروغین» می‌باشند. از این رو شیاطین، بت‌ها، هر معبودی غیر از الله، هر مسیری به غیر مسیر «حق» و هر آئینی غیر از دین الله، همه طاغوت است. قرآن بر اساس آیه بالا هیچ انتخابی باقی نمی‌گذارد. به بیان دیگر گفته می‌شود «اجباری» در دین اسلام نیست، ولی هر دین و آئین و کیش و پروردگار دیگری، طاغوت بوده و باید طرد شود.

همیشه مسلمانانی که دین خود را قبل از هر چیز می‌خواهند «دین صلح» نشان دهند، چند واژه اول همین آیه را انتخاب کرده و تکرار می‌کنند و به بقیه مطلب نمی‌پردازند. حال آنکه در همین آیه، همانگونه که دیدیم قرآن دین باوران دیگر را تهدید نموده و آن‌ها را طاغوتی معرفی می‌کند. در سوره آل عمران الله می‌گوید: «خدا بهترین فریبکاران است.» (آیه ۵۴)، به بیان دیگر چند واژه آیه بالا یعنی «اجباری در دین نیست»، یک فریبکاری قرآنی است. سراسر قرآن تاکید بر دین الله دارد و تسلیم در برابر آنرا یک وظیفه حیاتی می‌داند. بعلاوه صراحت قرآن در اجباری بودن دین اسلام هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد. در قرآن می‌آید: «به حقیقت دین مورد قبول نزد خدا اسلام است.» (بقره، آیه ۱۹)، «هرکس غیر از دین اسلام دینی اختیار کند، از او پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است.» (آل عمران، آیه ۸۵). قرآن به روشنی مخالف اعتقادات دینی دیگر می‌باشد و بردباری و همزیستی با ادیان و افکار دیگر قبول ندارد. اسلام خواهان انحصار دینی است و بناگزیر توتالیتاریسم فکری نتیجه آنست. بنابراین ایدئولوژی قرآنی دارای ساختاری انحصارطلبانه است و این عنصر جز استبداد چیز دیگری نمی‌باشد.

ما می‌دانیم که وجهه دیگر استبداد ترساندن افراد است که هرگونه تلاش برای رهایی منکوب شود و به همین خاطر قرآن در سوره نساء می‌گوید: «ای مردم

بترسید از خدایی که شما را از یک نفر خلق کرد.». دستگاه ایدئولوژی استبداد و ترس با احکام مستقیم تکمیل می‌شود و در همین سوره می‌آید: «آنانکه به آیات ما کافرشدند، به زودی به آتش دوزخشان درافکنیم که هرچه پوست تن آن‌ها بسوزد، به پوست دیگرش مبدل سازیم تا سختی عذاب را بچشند.»(آیه ۵۶، ترجمه قمشه ای). قرآن در سوره النسا می‌آورد: «پس بکشید در راه خدا کسانی را که زندگی این دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند.» (آیه ۷۴). در آیه ۳۳ سوره مائده چنین آمده است: «همانا کیفر آنانکه با خدا و رسول بجنگ برخیزند و به فساد در زمین کوشند جز این نباشد که آنان را بقتل رسانند، یا بدار کشند و یا دست و پایشان را بخلاف ببرند (یعنی دست راست را با پای چپ و یا بعکس) یا با نفی بلد و تبعید از سرزمین صالحان دور کنند. این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست و اما باز در آخرت با عذابی بزرگ معذب خواهند بود.». در همین سوره قرآن یهودیان را «دشمن ترین کس نسبت به مسلمانان»(آیه ۸۲) معرفی می‌کند و برآنست که نسبت به یهود و نصارا هیچ اعتمادی نباید باشد.

در واقع اسلام به تمام جهانیان اعلام جنگ می‌کند و خود را بعنوان آخرین دین، تنها دین مشروع معرفی کرده و به این لحاظ در دید قرآن، بشریت باید به تبعیت از آن بپردازد. فضای قرآن، فضای وحشت و ارعاب و خشونت است و زن و یهود و مسیحی و منافق و کافر و گناهکار و مشرک، باید تسلیم اراده الهی باشند. به بیان دیگر اراده قرآن همان اراده محمد، اراده خلفا، اراده حاکمان عرب، اراده آیت الله‌ها و شیخ‌ها، اراده داعشی‌ها و تمامی جریانات تروریستی و اسلامگرای مستبد است. محمد با اعمال زور خواهان یک دین بود و هر کیش دیگر را طرد می‌کرد و پیروان آن را به آتش جهنم وعده می‌داد. عنصر خشونت از ایدئولوژی سرچشمه گرفته و در مسیر تاریخ در شکل‌های گوناگون سیاسی عمل نموده است. غزوات پیامبر اسلام برای تصرف حجاز و تجاوز اعراب مسلمان علیه شاهنشاهی ایران زمین و سایر سرزمینهای غیر حجاز، با کلام الله آغاز شد و با منشور قرآن‌ها و احادیث به جلو آمد و بالاخره خلافت گسترده اسلام در برابر تمدن یونان و ایران و رم، قدبرافراشت. در تاریخ، پدیده خشونت، نقش بزرگی در برهم زدن سیر حوادث داشته است و گاه تمدن‌ها را به زیر کشیده، انحراف و انحطاط را تحمیل کرده و برش‌ها و گسست‌های منفی و قهقرایی تولید کرده است. شکل گیری اسلام و سپس خروج اسلام از زادگاهش، برای سرزمین‌های همسایه یک رکود، عقبگرد

و شکاف تراژیک بشمار می‌آید.

خشونت در ساختار تاریخی

در دوران ابتدای اسلام، قدرت عرب در قلمرو بزرگ جدید محتاج شعار واحد است تا هر ویژگی و صدای متفاوتی خاموش بماند و یکپارچگی خلافت تامین گردد. ولی تاریخ اسلام از همان ابتدا برپایه نفاق و خشونت علیه یکدیگر و جنگ داخلی در میان دسته‌های قومی و قبیله‌ای بود. تاریخ اسلام از همان ابتدا خونبار است. سال‌های پس از هجرت سال‌های جنگ و غزوات چهل گانه محمد بود و از آنجمله جنگ «بدر» علیه اهالی مکه که به پیروزی قریش منجر شد. در زمان ابوبکر پس از غلبه بر خانواده علی برای جانشینی و جنگ‌های میان قبایل، ابوبکر در ابتدای خلافت، با چند بحران مانند ظهور متنبیان یا مدعی پیامبری (طلیحه اسدی و مسیلمه)، سرپیچی اعرابیان تازه مسلمان برای پرداخت زکات و کسانی که می‌خواستند اسلام را ترک کنند، مواجه شد. ابوبکر فرماندهی سپاه را به بزرگان قریش مانند یزید ابوسفیان و خالد بن ولید سپرد تا از شدت اختلاف خانوادگی بکاهد. سپرد بیش از ۱۲ جنگ را با فرماندهی خالد بن ولید به پیش برد. جنگ‌های عمر بیشمارند: جنگ یوم الجسر، نبرد بویب، جنگ تصرف اهواز، جنگ قادسیه، جنگ دیرکب، جنگ مدائن، جنگ جلولا، جنگ فتح الفتوح یا جنگ نهاوند و جنگ تصرف شام از آنجمله‌اند. جنگ‌های زمان عثمان بسیارند: جنگ علیه قبرس، علیه طبرستان و گرگان، جنگ علیه فاریاب و هرات و جوزیان، جنگ برای سرکوب شهر ری و آذربایجان و فارس و استخر و کرمان و سیستان، جنگ اسکندریه، از جمله جنگ‌های متعدد این دوران است. در کوفه خلافت کوتاه علی آغاز شد و در همان زمان، اوج گیری قدرت معاویه در دمشق در جریان بود. علی بدون درنگ به کنار گذاشتن و حذف نزدیکان عثمان از مسئولیت‌ها اقدام کرد و افراد نزدیک به خود مانند مالک اشتر را در مسئولیت گذاشت و این امر تناقضات خانواده‌ها را گسترش بخشید. معاویه که از نزدیکان عثمان بود به جدال با علی پرداخت و خلافت به چند دستگی رونهاد. دوران علی با جنگ‌هایی مانند جنگ صفین علیه معاویه و جنگ جمل علیه عایشه و جنگ نهروان علیه خوارج و سرکوب ایرانیان، گره خورده است.

در باره جنگ‌های چهار خلیفه منابع متنوعی وجود دارند. هر چند برخی از این آثار همه جوانب علمی را در خود ندارند و از منابع محکم برخوردارنیستند، ولی با احتیاط باید آن‌ها را مطالعه نمود زیرا دارای اطلاعات جالب راجع به جنگ‌های دینی و استیلاگرانه این دوران می‌باشند: أبو محمد أحمد بن اعثم کوفی (م ۳۱۴)، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی. أحمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، نشر نقره ، ۱۳۳۷خورشیدی. ابن قتیبهٔ دینوری (م۲۷۶)، امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰خورشیدی. أبوالحسن علی بن الحسین مسعودی (م ۳۴۶)، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ خورشیدی. این آثار فضای خشونت ناشی از جدال قدرت و نیز استیلاگری عرب علیه دیگر سرزمین‌ها را می‌شناساند. تاریخ اسلام عربی با روحیات خشونتگرای صحرایی خشک و بیرحم درآمیخته است. زورگویی مردسالارانه سرزمین حجاز در مناسبات اجتماعی و رقابتی قبیله‌ای، در زمان قدرت به جدال جناح‌ها و جنگ داخلی تحول پیدا می‌کند. آنچه در این جغرافیای عربی وجود دارد، نه مبارزه طبقاتی، بلکه جدال میان گروه‌های قومی و قبیله‌ای و جنگ‌های مذهبی و سیاسی و شخصی است.

پس از مرگ محمد، خلیفه اول ابوبکر با کمک عمر قدرت را قبضه نموده و بالاخره به گفته برخی مورخان با زهر کشته می‌شود. خلیفه دوم عمر به جنگ و غارت علیه سرزمین‌های پیرامون مانند شاهنشاهی پارس دست زد و سرانجام توسط اسیر ایرانی تبار، پیروز نهاوندی یا ابولولو، کشته می‌شود. عثمان با درگیری‌های بسیار به قدرت می‌رسد و پس از جنگ‌های داخلی و سیاسی، توسط نزدیکان علی کشته می‌شود و بالاخره علی ابن ابیطالب که در فضایی از مخالفت‌های حاد به خلافت نشست، در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری توسط نزدیکان معاویه کشته می‌شود. جنگ میان طرفداران علی با خانواده بنی امیه و خلیفه دوم اموی «یزید»، منجر به کشتن حسین و یارانش می‌گردد. خلافت بنی امیه که از سال ۶۶۱ میلادی تا ۷۵۰ میلادی ادامه دارد با قهر توسط خلافت بنی عباس (۷۵۰ تا ۱۲۵۸ میلادی) سرنگون می‌شود. حاکمان بنی عباس نیز بالاخره توسط مغولان برچیده می‌شوند، ولی در همین دوران عباسیان، سلطه گری در اسپانیا و جنگ علیه آل بویه و جدال علیه طرفداران علی ادامه پیدا می‌کند. روشن است

که در عرصه گیتی، قهر و خشونت به فصل‌های تاریخ اسلام محدود نمی‌شود، ولی نکته قابل توجه اینستکه اسلام پیام صلح و آشتی ندارد و بمثابه یک دین ایدئولوژیک و سیاسی و مهاجم، از همان ابتدا خشونت را در گوهر و سرشت خود دارد. جنگ درون اسلام جنگی برادرکشانه است. برای قدرت سیاسی، جناح‌ها در پی نابودی دیگری هستند، محمد علیه رقیبان «غزوات» را سامان داد و این سنت خشونت و آدمکشی و توطئه گری و سرکوب در طول اسلام پررنگ باقی می‌ماند. همه مورخان برجسته مانند لئون کائتانی، رژیس بلاشر، ایگناز گلزیهر، فدریک شوالی، کلود ژیلو،هارالد موتزکی، در شکل گیری اسلام اولیه بر پایه خشونت و جنگ داخلی تاکید دارند. شکل گیری اسلام و قرآن و سنت در بستر خشونت و توطئه و برادرکشی میسر می‌گردد. این ویژگی خشونت بار بنیادین و جنگ‌های پیامبرانه آغازین، در دین‌های زرتشتی و مانی و یهودیت و مسیحیت و هندوئیسم و بودائیسم وجود ندارد.

برخلاف تبلیغات اسلامگرایان که دین اسلام را دین صلح معرفی می‌کنند، ما بطرز ابژکتیو مشاهده می‌کنیم که این افسانه سازی با واقعیت در تضاد است. در دین اسلام انسان‌های ایدئولوژیک و متاثر، با محرکه مرگ و خشونت یا همان گونه که ژاک لاکان، روانکاو فرانسوی، می‌گوید با انگیزه تخریب و لیبیدو و عقده منفی و در تضاد با گرایش همسوئی و سازشکاری و خلاقیت مثبت، عمل می‌کنند. این حالت در زمانی که لیبیدو محروم و سرخورده است بشکل مخرب و عصبانی اقدام نموده و از نقطه صفر به جانب مرگ کشش دارد. تمایل به خشونت بشکل غریزی و طبیعی و بدوی، وارد عمل می‌شود و فاقد عقلانیت مثبت می‌باشد. قوای اسلام با عقده‌های پاتولوژیک و روحیه‌های زمخت و پرنیاز، در سرزمینی خشک و خشن، با تمایل برای سکس و چپاول، با پیام ایدئولوژیک اسلام و عطش تجاوزگرانه، به حرکت درمی آیند و اسلام برای آن‌ها پاسخ به تمامی حقارت‌ها و عقده‌ها و خشونت‌های درونی شده است.

دین اسلام دین قدرت و اشغال و اسارت است. دین سازی اسلام با جنگ و خشونت همزاد است. در این جنگ‌ها هیچ تقدسی در کار نیست، هیچ جنبه روحانی و اخلاقی مورد نظر نیست. دین محمد با بوی قدرت پامی گیرد و تمام تلاش خود را برای تسلط بر سرزمین‌های دیگران بکار می‌برد. این قدرت طلبی با خشونت فیزیکی یعنی جنگ و استیلاگری و با دین سازی و خشونت سمبولیک

همراه است. بطور عموم قدرت مستلزم اعمال قهر و ایدئولوژی مشروعیت بخش است. قدرت یابی اسلام با غزوات محمد و چهار خلیفه آغاز می‌شود و در طول تاریخ ادامه می‌یابد و در تمام این روند ایدئولوژی قرآنی بصورت آیات و روایات و احادیث و سنت‌ها تنظیم می‌شود و استحکام می‌یابد و این انبوه «احکام مقدس» در مشروعیت سازی دین عمل می‌کنند. این خشونت ساختاری سمبولیک و عریان، نه تنها علیه مجموعه عوامل «بیرونی» این دین، بلکه بعلاوه علیه عناصر تشکیل دهنده خود دین نیز عمل می‌کند. وجود قرآن‌های متعدد و سانسور نسخه‌های گوناگون و آتش زدن نسخه‌ها و ساختن روایات متفاوت و همچنین برادرکشی‌های درون جامعه «امت» و ترورهای شخصیت‌های عرب و جنگ‌های خانوادگی و درون قبیله‌ای، همه و همه بیانگر دنیای مغشوق و ملتهب و خشن اسلام است. اسلام اراده جنگ جویانه و قدرت طلبی است و این جدال در عرصه میراث مکتبی و سیاسی خود را نشان می‌دهد. پیامبر اسلام فرمانده سلطه گری بود که با سرکوب قبایل مختلف، حجاز را متصرف شد. پس از او، نظامی گری عمر و پیروزی قرآن عثمان بیانگرچرخش در مناسبات خانواده‌ها و پیروزی برخاندان محمد و فرزندانش می‌باشد. پیروزی بنی امیه شکست خاندان علی است. ساختن ایدئولوژی اسلامی و دین سازی عثمان بر پایه سوزاندن نسخه علی صورت می‌گیرد و این پیروزی سمبولیک آغاز چندین قرن حاکمیت خاندانهای عرب مخالف بنی‌هاشم است. قرآن عثمان پیروز می‌گردد، ولی فراموش نشود که یکم، قرآن او قطعی نیست زیرا قرآن‌های متعدد باقی ماندند و نسخه‌های متفاوت تنظیم شدند و دوم اینکه، جدال برای تولید و انتخاب احادیث محمد توسط جناح‌های مختلف ادامه یافت و شیعه خود مجموعه عظیمی از روایات کلینی و مجلسی را تولید کرد تا حساب خود را از جناح سنی جدا کند. در طول این تاریخ جدال و جنگ و اختلاف میان جناح‌های اسلامی ادامه می‌یابد و جدال ایدئولوژیک و سیاسی و دینی میان شیعه و سنی تا امروز ادامه یافته و درگیریهای جدیدی را برای آینده ترسیم می‌کند.

قرآن حقیقی کلام الله نیست

پیوسته نخبگان مسلمان و جمعیت مسلمانان می‌گویند که قرآنی که در دست دارند

بطور کامل همان قرآنی است که بر زبان محمد جاری شده و توسط کاتبان نوشته شده و یا به ذهن سپرده شده است. آن‌ها می‌گویند تمام کتاب‌های دینی دیگر تغییر کرده‌اند ولی قرآن دست نخورده باقی مانده است. این بیان بازتاب تعصب و دگماتیسم این افراد می‌باشد زیرا آن‌ها بدون تحقیق چنین می‌گویند و هرگز قادر نیستند دلایل محکم عرضه کنند. حال آنکه تاریخنویسان جدی و دانشگاهی تاریخ اسلام و قرآن برخلاف گفته رایج مسلمانان نظر می‌دهند. بعلاوه در دنیای اسلامی در طول تاریخ، استبداد و سانسور و جاسوسی علیه پژوهشگران و منقدان دین، موانع بسیار متعددی در برابر فعالیت تحقیقی قرار داده‌اند. استبداد سیاسی مذهبی و استبداد ذهنی توده و نخبگان مانع انتشار اخبار و نظر و انتقادات در باره قرآن و اسلام می‌باشند. در کشور مسلمان، تحقیق علمی در باره قرآن و حقیقت گوئی در این زمینه ممنوع می‌باشد و این فعالیت با خطرات جانی و امنیتی همراه است. تمام حکومت‌ها مدافع قرآن رسمی می‌باشند و تمام نظام اداری و آموزشی و پلیسی در خدمت بقای قرآن است. روش آکادمیک و انتشار نوشته‌ها و تحقیق‌های جامعه‌شناسانه و هرمنوتیک و علمی در باره قرآن و زندگی پیامبر و امامان ناممکن است. «ابن الخطیب» مصری از اهل سنّت، کتاب «الفرقان فی تحریف القرآن» را در باره تناقض‌ها و ابهام‌های قرآن به نگارش درآورد و این کتاب در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۶۷ هجری قمری) انتشار یافت، ولی دانشگاه الازهر به سرعت متوجّه شد و نسخه‌های آن را جمع آوری و معدوم کرد. کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» به وسیله یکی از محدّثین شیعه (محدث نوری) نوشته شد و در سال ۱۲۹۱ هجری قمری به چاپ رسید، ولی بدون درنگ، از سوی بزرگان «حوزه علمیّه نجف» مورد انکار شدید قرار گرفت. کتاب افشاگرانه علی دشتی در باره زندگی پیامبر اسلام «بیست و سه سال»، در زمان پهلوی و جمهوری اسلامی، فقط بشکل محرمانه و مخفی دست بدست می‌شود. در سراسر کشورهای اسلامی از مراکش و الجزایر و مصر و از آنجا تا سوریه و ایران و عربستان و پاکستان و بنگلادش و اندونزی، هیچ سند انتقادی در نقد قرآن و اسلام و نقد روایات پیامبر و امامان، اجازه چاپ پیدا نمی‌کند.

کشتار و سانسور و خوسانسوری بر تاریخ ما مسلط بود و نادانی و بیسوادی در باره قرآن از یکسو و از سوی دیگر ازخودبیگانگی و مسخ روانی در عرصه دین، جامعه را فلج نموده است. پادشاه و آیت الله، روشنفکر مذهبی و غیر

مذهبی، چپ مصلحت گرا و جمهوریخواه مسخ شده، همگی هم پیمان می‌باشند تا باورهای افسانه‌ای و ذهن‌های خرافه گرا فرونریزد. همه این مانع‌ها و سرکوبها و روان پریشی‌های بیشمار، در کنار هم جمع شده‌اند تا انسان ایرانی بترسد و در خواری و بی‌دانشی بماند و قرآن برنده صحنه روزگار باشد. در جامعه ما خردگرایی شکست خورد زیرا آیت الله و نواندیش دینی و روشنفکر برای پاسداری از قرآن متحد شدند. قصد ما توسعه عقل‌گرایی و پرورش خردفلسفی و هموارنمودن پژوهش علمی و جامعه‌شناسی دین و رشد سکولاریسم در جامعه است و این امر مستلزم انتقاد آزاد علمی در باره تقدس دین است. قرآن مقدس نیست بلکه نوشته‌ای تاریخی است که نتیجه دستکاری‌ها و منافع متفاوت است و بحث علمی و هرمنوتیک این واقعیت را عریان می‌کند. ولی دولت اسلامی، توده مسلمان، نواندیشانی مانند شریعتی‌ها، سروش‌ها، مجتهدشبستری‌ها، روشنفکر ایرانی مانند خسروگلسرخی‌ها، سیاوش کسرایی‌ها، جلال آل احمدها، سیمین دانشورها، احسان طبری‌ها، خیل سازمانهای چپ و جمهوری خواه و ملی گرا، بطرز شگفت‌انگیزی در یک نقطه مشترک جمع می‌شوند و از انتقاد به قرآن و تحقیقات هرمنوتیک قرآنی جلوگیری می‌کنند. در ایران قرآن در ابهام باقی ماند زیرا وجود استبدادها، نبود روش آکادمیک، عدم پیگری کار تحقیقی، نبود انظباط کاری، عدم شجاعت روشنفکری، ناتوانی دانش جامعه‌شناسی دینی، عدم آشنایی به روش هرمنوتیک، واقعیت ناخوشایند روزگار ما بود.

دستنوشته‌های قرآنی واقعیت یگانه نیستند، قطعی نیستند، تغییر یافته‌اند و در نسخه‌های چاپ شده در دوران بعد معناهای متفاوت تولید کرده‌اند. قرآن قراردادی امروز مطابق با نسخه‌های کهن موجود نیست. تکه گفتارهای شفاهی دوران محمد با نسخه‌های دوران عثمان یکی نیست، نسخه‌های خطی دمشق و صنعا در اصل نگارش دارای تفاوت می‌باشند و قرآن امروزی با همه نسخه‌های پیش دارای تفاوت‌های آشکار است. بعلاوه به لحاظ تاریخی و عدم حفاظت کامل متن، برخی سوره‌ها خوانا نبوده و برخی برگ‌ها، ناپدید شده‌اند. این حوادث تاریخی و نارسایی‌ها، نزد پژوهشگران این فرضیه تقویت کرده که قرآن در یک دوره طولانی چند سد ساله، دستکاری و تنظیم شده است و احوال سیاسی و فرهنگی و سلیقه‌ای و نگارشی مختلف بر آن تحمیل شده است.

از این نسخه‌های متفاوت چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ یکم، سبک نگارش

هر یک نشان می‌دهد که افراد گوناگون آن‌ها را نوشته‌اند و سبک حجازی در همه نوشته‌ها جاری نیست. دوم، سوره‌ها در ابتدا بدون نام بودند، هر سوره از سوره پیش با یک نقطه آغاز می‌شود و روی سوره‌ها، نامگذاری در زمانهای دیرتر انجام شده است. سوم، در یک دوران بسیار طولانی در قرآن، کلمات بدون واکه‌ها می‌باشند و بناگزیر خوانش‌های مختلف، واقعیت معنایی متضاد می‌گیرند. چهارم این «متن»ها در ابتدا بیشتر جنبه «یادداشت» برای عدم فراموشی داشته و فاقد کیفیت متین و پختگی می‌باشند. پنجم، توجه به نسخه‌های گوناگون دارای اهمیت آکادمیک است زیرا گام به گام، لایه به لایه، رشته به رشته و قطعه به قطعه، ما درمی یابیم ک قرآن چگونه شکل گرفته است. ششم، قرآن در واقعیت تاریخی تولید خود از خرده گفته شفاهی و بر پوست نوشته، به قرآن‌های گوناگون و سپس به قرآن امروزی تبدیل می‌گردد و این امر تجلی یک اراده سیاسی و اجتماعی می‌باشد. هفتم، کار تحقیق بر دقت و ریزبینی تاکید می‌کند و از احکام کلی بی‌اساس پرهیز دارد و ما با اتکابه پژوهش‌های دانشگاه‌های غربی و اسلام شناسان علمی درک می‌کنیم که قرآن از آسمان ارسال نشده بلکه محصول دستکاری‌های متعدد و تاریخی و سیاسی و اجتماعی است و بعلاوه قرآن فقط یک نسخه با یک متن یگانه نیست، بلکه همه این نوشته‌ها، تفاوت‌های رسم‌های نگارش و واژه‌ها و معنای نسخه‌ها را نمایان می‌کند. هشتم، قرآن نه کلام خداست، نه الهام محمد است، بلکه نوشته‌ای تاریخی و التقاطی بشمار می‌آید.

منابع برای این فصل:

«قرآن عثمانی در معاهده نامه ورسای» از میکائیل مارکس در «منشاقرآن و قرآن زمانهای نخست» زیر نظر فرانسوا دروش، کریستیان ژولین روبن، ۲۰۱۵ پاریس

محمد علی امیرمعزی، «قرآن روش‌های جدید»، چاپ پاریس ۲۰۱۳ ، زیر نظر مهدی عزایض

«طبقات الکبیر»، نام کتاب «ابن سعد بن منیع» جلد ۵ برگ ۱۴۳

«نهج‌الفصاحه» کتابی از خطبه‌های محمد ابن عبدالله

«فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب»، محدث نوری، سال ۱۲۹۱ هجری قمری

القرآن، ترجمه قمشه‌ای،
لوئی التوسر، «ابزارهای ایدئولوژیک دولتی»
اسپینوزا، «اخلاق»
«سرآغاز اسلام»، از فرانسواز میشو، با همکاری مرکز تحقیقات ملی فرانسه و دانشگاه سوربن، ۲۰۱۲ پاریس
«جان وانبروگ»، «مطالعات قرآنی، منشا و روش تفسیر»، »، آکسفورد، ۱۹۷۷.
جلال ایجادی، «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران».
«منشاهای قرآن»، از آلفرد لویی دو پره مار، پاریس
کتاب «المعلاقات» به زبان فرانسه، «هدی توئل»، «فلاماریون» سال ۲۰۰۹ میلادی
«ژاک نلسون پامیر» در کتاب خود «خشونت در انجیل و قرآن»

فصل پنجم

قرآن نازل نشده است

در چهار بخش پیشین به نقد قرآن و ازخودبیگانگی نسبت به آن پرداخته و به توضیح قرآن‌های گوناگون و اهمیت کشف هرمنوتیکی ریشه قرآن اقدام نمودم. در این بخش به هرمنوتیک زبانشناسی قرآن پرداخته، بر نظریه نزول قرآن انتقاد نوشته، بر اهمیت نسخه‌های صنعا و ضرورت نقد دین تاکید می‌کنم.

آیا قرآن از ابتدا دارای منشا آسمانی و الهی است یا محصول یک تاریخ متضاد و بسیار طولانی می‌باشد؟ آیا قرآن دارای زبان عربی فصیح و روشن و اعجازی عربی است یا از زبانی گنگ و نارسا برخوردار بوده و نتیجه کارپردازی چند سده تلاش سیاسی و دستوری و آوایی و زبانی، بشمار می‌آید؟ مبلغان روانپریش دینی و رسانه‌های مبلغ اعتقادات دینی خرافه گرا، قرآن را رویاهای پیامبر، الهام محمد یا کلامی که از طریق جبرائیل از الله به پیامبر ارسال شده است، می‌دانند. هر یک از این ادعاها جز افسانه گوئی و اوهام پراکنی و اعتقادات ضدخرد، چیز دیگری نیست. این اعتقادات بیانگر معنویت و آرمانگرایی و ارزش‌های برجسته انسانی

نیست، بلکه باورهای ضد علمی، ضد تاریخی و ضد خرد وعقل است. هدف این گونه تبلیغات ایدئولوژیک دینی بازتولید وابستگی روانی به اوهام و احساسات آرکائیک و پاتولوژیک و بازتولید مسخ شدگی و ازخودبیگانگی انسان‌ها می‌باشد. من در تحقیقات کنونی خود برای اولین بار در زبان فارسی در باره قرآن، نظریه علمی و هرمنوتیک و جامعه شناختی و تاریخی جدیدی مطرح می‌کنم و تا کنون نشان داده ام که قرآن نه کلام الهی است، نه الهام محمد است، بلکه یک کتاب تاریخی است که طی یک روند ۲۰۰ ساله تنظیم شده است و دارای منشاهای گوناگون دینی و اجتماعی و نوشتاری و زبانی می‌باشد. این گونه بررسی علمی و هرمنوتیکی از سده نوزدهم در غرب شروع گشته ولی تبلیغات و فشارهای سیاسی و اسلامی حکومتی و نخبگان سنتی و نواندیش اسلامی و نیز دین خوئی روشنفکران چپ و ملی و جمهوری خواه مسخ شده، مانع توسعه این روش‌های علمی در دنیای اسلامی شده است. ما روشنفکران ناباور و دانشگاهی با روش علمی و با دقت، کار خود را باید پیگیری کنیم و از فشارها نهراسیم. هدف ما جستجوی حقیقت است، ما تابع روسانتیمان بدوی و انتقام جوئی نیستیم، ما با اتکا به عقل و روش علمی، نادانی‌ها و زخم‌ها و آسیب‌ها و ازخودبیگانگی‌ها و بحران‌ها را مورد بررسی قرار داده و در برابر هیچ قدرتی تسلیم نمی‌شویم.

در زمینه قرآن شناسی، ما اعلام نمودیم که این کتاب برخلاف آنچه که خود اعلام نموده، به تاریخ تعلق دارد و خود دارای تاریخ است. قرآن آفریده قدرت الهی و آسمانی نیست، قرآن را انسان‌ها در دوران‌های گوناگون بوجود آورده‌اند. در باره قرآن، آیات چنین می‌گویند:

سوره النحل می‌آورد:

«وما کاملن اگاهیم که می‌گویند انکس که مطالب این قرآن را به رسول می‌آموزد، بشری است اعجمی غیر فصیح و رسول این قرآن را خود بزبان عربی فصیح درآورده». (۱۰۳)

سوره الشعرا می‌گوید:

«واین قرآن به حقیقت از جانب خدا نازل شده. جبرئیل روح الامین نازل گردانید. و آن برقلب تو فرودآورده، تا خلق را متذکر ساخته و از عقاب خدا

بترسانی. به زبان عربی فصیح.» (آیه‌های ۱۹۲ تا ۱۹۵).

در برابر این ادعای قرآنی، بلافاصله بگوئیم که بنابه تحلیل زبانشناسان و اسلام شناسان آکادمیک، بخش مهمی از مطالب این قرآن در ابتدا ناشی از «بشر» غیرعرب خارج از سرزمین حجاز بوده، زبان آغازین قرآن نه عربی بلکه پاره‌های ناشی از آرامی و سیریاک و عبری بوده، ساختار نوشتار قرآنی طی دویست سال تغییر و تنظیم و دستکاری تهیه شده، و قرآن فاقد فصاحت و روشنایی ساختاری و دستوری و محتوایی محکم می‌باشد. این ابهام‌ها و ناروشنی‌ها از تاریخ قرآن جدا ناپذیر می‌باشند. بنابراین به تاریخ واقعی قرآن باید رجوع کرد و با شیوه هرمنوتیک تاریخی و تبارشناسی گسترده به واقعیت آن نزدیک شد. البته همانگونه که در آیه سوره الشعرا مشاهده می‌کنیم اعلام می‌شود که خدا قرآن را نازل کرده است و جبرائیل رابطه برای وحی به محمد بوده است. به این ترتیب «قرآن» از نظر قرآن دارای منشا ازلی و الهی و آسمانی است. ما بمثابه جامعه‌شناس و متفکر علمی نمی‌توانیم چنین جزمیات غیرعقلانی را بپذیریم. ازل یعنی چه؟ از نظر واژه شناسی ازل یعنی زمان بی‌ابتدا. حال زمان بی‌ابتدای قرآن چیست؟ زمان هستی شناسانه فلسفه؟ زمان پیدایش انسان؟ زمان کهکشان‌ها؟ زمان بیگ بانگ؟ زمان ادیان ابراهیمی؟ زمان از نگاه پتاهوتپ در مصر باستان؟ زمان در فلسفه هندی با چرخه‌های پیوسته از آفرینش ، نابودی و نوزایی جهان؟ زمان افلاتون و ارسطو؟ زمان آلبرت انیشتن و استفن‌هاوگینگ؟ زمان کانت وهایدگر؟ پرسش ما اینستکه زمان الله چیست؟ آیا از ازل یا از ابتدای هستی قرآن نوشته شده است؟ اگر چنین است پس چرا تمام فضای موجود در قرآن، جغرافیای آن، جدال‌های قبایل، خشونت جنگی محمد، قواعد اجتماعی موجود در قرآن، همه و همه با شرایط معین و ویژه‌ای ارتباط برقرار می‌کنند و در پیوند با زمان مشحص هستند؟ تمام قرآن زمانمند است و بند بند آن با تاریخ ارتباط دارد.

ادعای دین مبنی بر ازلی دانستن و آسمانی دانستن قرآن مورد قبول علم نمی‌تواند باشد زیرا هیچ نوشته‌ای از خلاء زاده نمی‌شود، بلکه محصول یک محیط و تاریخ و زبان انسان‌هاست. بعلاوه روش ما در بررسی همه ادیان متکی بر معیارهای یگانه علمی است. قرآن مسلمانان به همان شکلی ارزیابی می‌گردد که سایر کتاب‌های مذهبی مانند تورات و انجیل و اوستا، مورد تحلیل قرارگرفته

شده‌اند. قرآن نازل نشده است، قرآن ساخته و تدوین شده است. بینش تاریخی و هرمنوتیک، پشتوانه چنین کشفی است. کتاب دینی را دیدگاه دینی نمی‌تواند تحلیل علمی کند، کتاب دینی با بینش دانشگاهی و پژوهشگری تاریخی قابل ارزیابی درست است. در نوشته‌های پیشین نشان دادیم که قرآن محصول تاریخ است و بطور دقیق، با دلایل فراوان، غیرآسمانی بودن قرآن را شکافتیم. حال در اینجا به کار تبارشناسی تاریخی ادامه می‌دهیم. تمامی قرآن با انسان‌ها، حوادث، جدال‌ها، منافع گروهی و شخصی، خشونت‌های اجتماعی و سیاسی، اساطیر و تابوها، مقررات و سنت‌های دوران خود و دوره پیش از تولد خود درگیر است و بنابراین کلام و روح قرآن سرشار از نشانه و بار تاریخ است. قرآن جهانشمول و انیورسال نیست، قرآن بطور عمده بازتابی از دنیای اقوام سامی می‌باشد.

قرآن با میراث زمینی دیگران

دانشمندان بسیاری هستند که قرآن را به بررسی انتقادی سپرده‌اند و رازهای آن را آشکار ساخته‌اند. قرآن خود را ازلی و آسمانی و مقدس معرفی می‌کند، ولی تاریخ این ادعا را نفی کرده و نشان می‌دهد چگونه بند بند قرآن از داده‌ها و پدیده‌ها تاثیر گرفته است. یک کتاب دینی در پی حفظ راز و ابهام است تا قدرت تاثیری گذاری خود را نگهداری کند. حال آنکه بررسی تاریخی به اجزا و امور خرد و کلان پدیده می‌پردازد تا به واقعیت آن پی ببرد و بناگزیر راززدایی می‌کند. مورخان جدی با پرسشگری و جستجوگری رازگشائی نموده و با توجه به نگرش و سلیقه و هدفی که دارند به انتخاب دست می‌زنند و از بستر ذهنی راز و جادو و تقدس بیرون آمده و روشنایی آور هستند. یکی از کلیدهای رازگشایی قرآن مطالعه زبانشناسانه قرآن است و دانشمندان متعددی این جنبه را مورد تحلیل خود قرارداده‌اند.

جلال الدین الاسیوطی حکیم شافعی اشعری و صوفی بسال ۱۴۴۶ میلادی در قاهره متولد گشته، از پدر و مادر ایرانی زاده شده و معروف به «فرزند کتاب» بوده است. او که فردی پرکار و کتاب خوان و تفسیرگر بود، «متهم» به «اجتهاد» شده و توسط روحانیون رسمی و سنتی مورد طرد قرار گرفت. او دارای شخصیتی عرفانی است و ادعا داشت که ۶۲ بار محمد پیامبر را در خواب دیده است. او نگاه موشکافانه‌ای به قرآن دارد و با کار خود به رازگشایی در مورد «قرآن مقدس»

دست زده است. از میان کتاب‌های جلال الدین الاسیوطی باید از «درباره علوم قرآنی» نام برد. جلال الدین الاسیوطی در این کتاب بیان می‌کند که در قرآن ۶۶۱۶ واژه غیر عربی وجود دارد. او می‌گوید این صفت‌ها و قیدها و واژه‌های خارجی در قرآن از زبان فارسی، نباتان، عبری، سیریاک، یونانی، قبطی، هندی وغیره آمده است. این تحقیق نشان می‌دهد که متن قرآن، که «الهی و مقدس» معرفی می‌شود، از زبان‌های غیر عربی مردم دیگر بسیار وام گرفته است.

قرآن خود را بیان فصیح عربی و کلام الله می‌داند ولی در واقع دارای زبانی است که محصول محیط و تاریخ است. قرآن مانند همه زبان‌ها متاثر از حوادث است و واژه‌های غیر عربی – که ریشه عربی ندارند ولی شکل عربی به خود گرفته و معرب گردیده – درآن وجود دارد. در این زمینه کتاب «المذهب فیما وقع فی القرآن من المعرب» نوشته جلال الدین سیوطی، می‌گوید: «قول صحیح همین است و ابومیسره تابعی بر این باور بوده که در قرآن از همه زبان‌های مجاور وجود دارد. این مطلب از سعید بن جبیر و وهب بن منبه نیز نقل شده است.». اینک برخی واژه‌های غیر عربی که با دگرگونی معرب شده و در قرآن آمده است:

اباریق، جمع ابریق: معرب: آب ریز.

اکواب، جمع کوب: فنجان، کوزه: «یطوف علیهم ولدان مخلدون. باکواب و اباریق».

ارائک، جمع اریکه: تخت. «هم و أزواجهم فی ظلال علی الأرائک متکئون».

تنور، جوالیقی و ثعالبی گفته اند: فارسی معرب است. «و فار التنور».

جناح، معرب گناه. «فمن حج البیت أو اعتمر فلا جناح علیه أن یطوف بهما».

سجیل، اصل آن: سنگ گل کلوخ .«ترمیهم بحجاره من سجیل».

سرداق، معرب: سرادر، در سرا، سرا پرده. «أحاط بهم سرداقها».

سرابیل، جمع سربال: شلوار. «وجعل لکم سرابیل تقیکم الحر».

مسجد، که برخی آن را معرب مزگت دانسته‌اند که به معنای معبد یا عبادت گاه.

بسیاری از پژوهشگران معاصر نیز تحلیل زبانشناسانه نزدیک به نظر الاسیوطی دارند و بعنوان نمونه برآنند که کلمه قرآن واژه عربی نیست بلکه دارای منشا

«سیریاک» بوده و این واژه بمعنای «کتاب نیایش» دینی که در کلیسای‌های سوریه رایج بوده می‌باشد و بعلاوه کلیسای شرقی در پیوند تنگاتنگ با مراسم و کتاب یهودیان بوده و قرآن را متاثر ساخته است. همانگونه که «تور ژولیوس افریم آندرا» پژوهشگر اسلام شناس سوئدی می‌گوید می‌توان مطرح کرد یکسری آیات قرآنی، در اصطلاحات و سبک بیان خود همان دعاهای یهودیان می‌باشد. بعنوان نمونه در قرآن می‌آید: «ما را به راه راست هدایت کن». حال آنکه در تورات نیز آمده است: «خدایا بمن بیاموز ومرا به راه راستی هدایت کن». این پژوهشگر سوئدی در آثار خود مانند «منشاهای اسلام و مسیحیت» و «محمد، زندگی و دکترین او» که در سال ۱۹۴۵ به نگارش درآمد معتقد است که محمد از منابع عبری و مسیحی و نیز از مبلغان مذهبی کلیسای نستوریان پارس تاثیر گرفته است.

از نظر زبانشناسان واژه‌هایی مانند: الله، قرآن، آیه، سوره، عربی نیستند و از ریشه عبری و آرامی می‌باشند و علت استفاده این کلمات اینستکه محمد و اعراب بازرگان بطور فعال با مردم مناطق دمشق و مکان‌های دیگر سوریه که به زبان آرامی سخن می‌گفته‌اند در ارتباط قرار داشتند و همچنین با اقوام یهود مناسبات تنگاتنگ اجتماعی و زبانی و آئینی داشته‌اند. در اواخر قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ برخی از پژوهشگران مانند «کارلو فون لاندبرگ» سوئدی (۱۹۲۴/۱۸۴۸)، «مارتین‌هارتمن» آلمانی(۱۹۱۸/۱۸۵۱)، «کارل ولر» آلمانی (۱۹۰۹/۱۸۵۷)، «تئودور نولدکه» آلمانی (۱۹۳۰/۱۸۳۶)، «آلفونس مینگانا» آلمانی (۱۹۳۷/۱۸۷۸) معتقدند که بخش بزرگی از قرآن از آواها و سرودها و ترنم‌های مسیحی منشا گرفته است. در سال ۱۹۷۰ «گونتر لولینگ» اعلام کرد که بخش‌های مهمی از قرآن، از آوازهای مسیحی قبل از تولد محمد بوده است. (رجوع شود به کتاب «مسیح طبق نظر محمد»، از «ژرار مردیلا» و «ژرم پریور»، انتشارات سوی فرانسه ۲۰۱۵ برگ ۱۵۱/۱۵۰).

یکی از پژوهشگرانی که در درک از اسلام و مطالعات قرآنی پرسش‌های اساسی تولید کرد «جان وانسبروق» (۲۰۰۲/۱۹۲۸) می‌باشد. این پژوهشگر آمریکایی در «مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی» لندن درس می‌داد. او تحلیل از قرآن را متکی می‌کند به فهم و درک اسطوره‌ها و تصورات تک خدایانه یهودی مسیحی که در قرآن موجودند. او معتقد است که اسلام از جهش و تغییر و استحاله یک فرقه یهودی مسیحی که در پی گسترش خود در سرزمین عرب بود ناشی شده

است. به نظر او قرآن نتیجه جمع آوری دویست ساله، نتیجه کار تلفیقی از منابع گوناگون یهودی و مسیحی است. کار مهم او قطع کردن رابطه زمانی میان محمد و متن قرآنی است. او اعلام داشت که قرآن یک پدیده جدی است و باید بطور جدی تاریخ آن مورد مطالعه قرار گیرد.

بدین ترتیب متوجه می‌شویم که مطالعات زبانشناسی بخشی از رازهای قرآن را می‌شکافد و ما را در بطن ویژگی زبان قرآن قرار می‌دهد. زبان قرآن «آسمانی و مقدس» نیست بلکه زبان درحال شدن و تغییر است و بعنوان یک پدیده تاریخی، از دوران خود متاثر است.

تمام نوشته‌ها در تاریخ بشری نتیجه ملاقات عقل و تجربه و افکار و تناقضات و همسویی‌های اندیشه و احساس بشری می‌باشند. فرهنگ‌ها و ادیان و تجربه‌ها درهم تنیده‌اند. اسطوره‌ها و باورهای انسان‌ها مهمترین تاثیر را در هنر و بناسازی و پیدایش دین داشته‌اند. چنانکه در مستندات تاریخی به چشم می‌خورد، در سنگ نبشته‌ها و متون کشف شده مذهبی برای نمونه «الحانی» در وصف مردوخ الهه سومریان، هنر و خلاقیت در جریان بود و بناگزیر با باورها ترکیب یافته بود. از این میان می‌توان به آثاری همچون بناهای بابل که ترکیبی از معماری با شکوه آن دوران و نگاهی اساطیری به جهان هستی است، اشاره کرد. کتابخانه‌ها، مجموعه‌های مرجع بزرگ برای نسخه‌های آثار دینی و علمی و تاریخی کلاسیک به عنوان یک نهاد، وجه مشخصه تمدن بابل و آشور در اواخر هزاره دوم و اول پیش از میلاد یعنی اواخر عصر برنز (۱۵۰۰م ـ ۱۰۰۰پیش از میلاد) و عصر آهن (۱۰۰۰پیش از میلاد به بعد) بودند. معبدها و کاخ‌ها و برخی شخصیت‌ها، مجموعه‌های متون علمی، دینی و ادبی کلاسیک را در اختیار داشتند. کتابخانه‌ها تشکیل دهنده بخشی از معبدها و کاخ‌ها بودند و مورد بهره برداری افراد قرار می‌گرفته‌اند و از یک سینه به سینه دیگر، از یک تجربه به تجربه دیگر، انتقال داده می‌شده‌اند. هر اثر تازه‌ای افکار پیشینیان را در خود جای می‌داد و به این ترتیب تمدن انسانی به جلو آمده است. در تمدن و فرهنگ و فلسفه و ادبیات جهانی کنونی نیز این تاثیرپذیری متقابل ادامه دارد. بعنوان نمونه بازگشایی شیوه جدید در بررسی تاریخ قرآن و اسلام توسط «تئودور نولدکه» سرآغاز تحقیقات جدیدی شد و به دیگران آموخت چگونه از زیر نفوذ الگوی اسلامگرایان خارج شوند و تحقیق مستقل علمی خود را سازماندهی نمایند. امروز در تحلیل علمی قرآن، تولید فکری بی‌نظیری وجود

دارد که منبع آموزش نسل‌های جدید پژوهشگر می‌باشد. این تحلیل زبانشناسانه و هرمنوتیک در خدمت رازگشایی از قرآن بوده تا ذهن بتواند با استقلال بیشتری عمل کند. متاسفانه این تجربه علمی در ایران وجود ندارد، زیرا استبداد دینی حاکم و عقب ماندگی و دین خوئی مسلط در جامعه و محیط دانشگاهی و فقدان یک تربیت آکادمیک، پیوسته مانع تحقق این چنین هدفی بوده‌اند.

رازگشایی از زبان قرآن و خاتم النبیین

«کریستف لوکزنبرگ» نام یک پژوهشگر و فیلولوگ آلمانی است که از تبار لبنانی مسیحی بوده ودر دانشگاه آلمان تدریس می‌کند. او نویسنده کتاب معروفی زیر عنوان «خوانش سیریاک/آرامی قرآن: مقدمه برای رازگشایی از زبان قرآن» می‌باشد که در سال ۲۰۰۰ بزبان آلمانی منتشر شد. او برآنست که قرآن در اصل متکی بر «لکسیونر» بوده است. «لکسیونر»کتاب یا مجموعه‌ای دربرگیرنده آوازها و سرودهای دینی مسیحی بوده و منبع وامگیری و تاثیر پذیری قرآن است.

البته پیش از «کریستف لوکزنبرگ»، دیگر پژوهشگرانی مانند «آلفونس مینگانا»، «تئودور نولدکه»، «آدلف فون‌هارناک»، به مطالعات زبانشناسانه و تاریخ قرآن پرداخته بودند. ولی او این عرصه مطالعه تاریخی را گسترش داد و هرچند همه محققان همیشه با او هم نظر نبوده اند، ولی عرصه تحقیقاتی او پرسش‌های جدی برای اسلام شناسان علمی و آکادمیک باز کرد. او نیز معتقد است که خط قرآنی از ابتدای دین محمد موجود نبوده، حتا نشانه‌های روی حروف ناممکن بوده و فقط از سده هشتم زبان عربی شکل می‌گیرد و به فرمان «احجاج ابن یوسف» حاکم ناحیه عراق که در ۶۹۴ تا ۷۱۴ می‌زیسته است، نشانه گذاری‌های عربی آغاز می‌شود. «کریستف لوکزنبرگ» برآنست که قرآن اغلب گنگ و ناروشن است. یکی از علت‌های برجسته این امر، آنستکه قرآن در اصل از سرودهای دینی به زبان سیریاک و آرامی گرفته شده است. کار تحقیقاتی کریستف لوکزنبرگ، تطبیق واژه‌های قرآن با واژه‌های سیریاکی می‌باشد و او معتقد است که برخی از آیات قرآنی از زبان سیریاک به عربی بد ترجمه شده است. بعنوان نمونه «حوری» معادل باکره با چشمان سیاه نیست بلکه بمعنای انگور سفید است. یا «خاتم النبیین» بعنوان پیامبر «آخرین»، نادرست بوده بلکه بمعنای «شاهد و نشانه» است و

«خاتم» بیانگر شهادت او به آمدن پیامبران پیشین می‌باشد، محمد مُهر و نگین نشاندهنده است. مطلب زبانشناسانه کریستف لوکزنبرگ این واقعیت را یکبار دیگر تاکید می‌کند که ترجمه‌ها و تفسیرهای دینداران مسلمان قابل اعتماد نیست زیرا از دقت علمی برخوردار نمی‌باشند.

در همسویی با گفته کریستف لوکزنبرگ باید یادآوری نمود که کار علمی از کار دینی جدا است. تفسیر مسلمانان در باره «خاتم» که در یکی از سوره‌های قرآنی آمده، تفسیری جانبدار است و از معنای ابتدایی آن دور شده است. قرآن در آیه ۴۰ سوره اِحزاب تعبیر خاتم النبیین را برای محمد چنین به‌کار برده است: «ما کانَ محمدٌ أبا أَحَدٍ مِنْ رجالِکُمْ وَلکن رسولَ اللهِ و خاتَمَ النبیین». از نظر مسلمانان خاتم النبیین به معنای ختم‌کننده پیامبری است و مسلمانان آنرا معادل خاتمیت و ختم کننده می‌دانند. مسلمانان «خاتم» را بعنوان آخرین گرفته اند، حال آنکه «خاتم» بمعنی مُهر است و در لغتنامه دهخدا چنین آمده است: «خاتم، بکسر تاء و بفتح آن انگشتری است(غیاث اللغات). این مولف می‌نویسد که مختار فصحای عجم بفتح است و یکی از ثقات در تالیف خود نوشته که خاتم بفتح تاءفوقانی مهر و انگشتری و جز آن که بدان مهر کنند. پس خاتم بمعنی ما یُختم باشد و آن انگشتریست. خاتم بفتح و کسر تاء انگشتری که در دست کنند. مُهر و انگشتری نگین کنده که با آن‌ها کاغذ و غیره را مهر کنند و در این صورت بیشتر با فتح استعمال شود. (فرهنگ نظام). خاتِم مانند صاحب مهر و انگشتری. حافظ می‌گوید: گر چه شیرین دهنان پادشهانند/ ولی آن سلیمان جهان است که خاتم با اوست. خاقانی می‌گوید: خاتم ملک سلیمانی نگر/کاندر آن ماهی نهان کرد آفتاب. ناصرخسرو می‌گوید: بدهر چون صد و هفتاد سال عمر براند/گذشت و رفت و از او ماند خاتم و افسر.».

توضیح لغتنامه دهخدا تائید کننده نکته زبانشناسانه کریستف لوکزنبرگ می‌باشد و خاتَمَ النبیین بمعنای آخرین پیامبر نمی‌باشد. ترجمه مسلمانان جانبدار و ایدئولوژیک بوده و با اهداف اجتماعی و سیاسی انجام شده است. کریستف لوکزنبرگ برآنست قرآن به نوشته‌ها و سرودهای دینی قبل از پیدایش‌اش متکی بوده و کار ترجمه برای کتاب جدید «قرآن»، نادقیق و گاه گنگ است. به همین خاطر «متخصصان مسلمان» دارای دشواری و مشکلات زیادی در باره درک قرآن‌اند و انواع و اقسام تفسیرهای متفاوت را مطرح می‌کنند و برآنند که هر آیه دارای حقیقت و راز است زیرا جنبه «آسمانی و الهی» دارد و به اراده الهی، تمام

حقیقت خود را آشکار نمی‌کند. البته این گفته یک ادعا بی‌پایه است زیرا از نظر کریستف لوکزنبرگ، این جنبه گنگ ناشی از انتقال از زبان سیریاک به رسم قرآنی می‌باشد و یا این مفاهیم را پیامبر و نزدیکانش در تماس‌ها و ارتباط‌های خود با عرب‌های یهودی و عرب‌های مسیحی و مسیحیان سوری کسب کرده بودند. از نظر این محقق کلماتی وجود دارند که در قرآن گنگ و ناروشن هستند، ولی همین کلمات در زبان آرامی و سیریاک معنای خود را بطور روشن‌تر انتقال می‌دهند. از نظر او قرآن متکی به مجموعه سرودها و نیایش‌های رایج در کلیسا مسیحیان سوری می‌باشد و کار طولانی و متعدد نسل‌های گوناگونی لازم بود تا این میراث «لیتورژیک» و سرودهای مسیحی به فضای قرآنی منطبق گردد. او می‌گوید بطور سنتی مسلمانان قرآن را نازل از آسمان می‌دانند و یا تدوین را به قرن هفتم متعلق می‌دانند. حال آنکه از نظر این محقق در آن زمان زبان عربی و ادبیات عرب وجود ندارد. ادبیات عرب دو قرن بعد، همزمان با کتاب «السیره النبویه» یا «زندگی پیامبر»، نوشته «ابو محمد عبدالمالک ابن هشام» مصری که در ۸۲۸ درگذشت، آغاز می‌شود. ادبیات پساقرآنی دارای پایه‌ای است که باعتبار فعالیت زبانشناسی دو متخصص «خلیل ابن احمد فراهیدی» و «سیبویه» فراهم میگردد.

از نظر کریستف لوکزنبرگ عرب‌های اطراف بصره و منطقه «میان رودان» بیشتر مسیحی بودند و زبان نیایشی آن‌ها سیریاک/آرامی بود. این چنین زبانی، تنها زبان کتبی موجود در این منطقه بود. این زبان برای گسترش مسیحیت و زندگی دینی استفاده می‌شده است. علاوه بر این زبان، آن‌ها از گویش‌ها و دیالک‌های دیگری از جمله گویش عربی بیابانی حجازی که شکل اولیه عربی شفاهی بود، استفاده کرده و به این ترتیب یک ترکیب مخلوط از گویش‌های شفاهی بوجود می‌آید. مبلغان مذهبی مسیحی راه دیگری نداشتند جز اینکه زبان فرهنگی و ادبی خود را بکار گیرند و با همین خصوصیت زبانی به مناطق حجاز نزدیک شوند. این وضعیت، همان زمینه‌ای است که بعدها در دل خود، قرآن را بمرور ممکن می‌سازد. برای کریستف لوکزنبرگ قرآن انشعابی از کتاب نیایش سوری/آرامی است که دربرگیرنده سرودها و قسمت‌هایی از انجیل می‌باشد. این کتاب نیایش یا «لکسیونر» دینی، با هدف تبلیغ در میان جمعیت‌های دیگر، باحتمال قوی به عربی ترجمه شده است. هدف این ترجمه ایجاد دین جدید نبود بلکه گسترش دین پیشین بود. ناگفته نماند این بخش از نظرات کریستف لوکزنبرگ متکی بر

پژوهش متخصص آلمانی، «گونتر لولینگ» است که در رساله دکترای خود در سال ۱۹۷۰نشان داد یکسری سوره‌های قرآنی در اصل همان سرودهای مسیحی می‌باشند. در زمینه تحقیقات در باره قرآن و اسلام روشن است که نظر یگانه‌ای وجود ندارد و هر محققی اندیشه خود را با نوآوری و دیدگاه ویژه مطرح می‌کند. بعلاوه موضوع تحقیق بزرگ و پیچیده است و بناگزیر پیچیدگی‌های تاریخی و روش‌های متفاوت پژوهشگران نتایج گوناگونی ببار می‌آورد. ولی آنچه اساسی است خروج از توضیح جانبدار دینی می‌باشد، خروج از ایدئولوژی مسلطی است که در انحصار دینداران مسلمان می‌باشد و راه تفکر و پرسش را بسته است.

دستور زبان عربی را دیگران نوشتند

همانگونه که از تحقیقات کریستف لوکزنبرگ می‌توان برداشت نمود مردم حجاز فاقد زبان و دستور زبان و نوشتار بودند. در زمان ادعای پیامبری محمد زبان عربی بمثابه یک زبان مشخص و سامانیافته و کتبی وجود ندارد. گویش‌های شفاهی و ابتدایی و بدوی موجود در این سرزمین از ساختار زبانی معمول کاملن دور می‌باشند و روشن است که قرآنی که ما امروز می‌شناسیم در چنین جامعه‌ای ناممکن بود. آغاز اسلام با هجوم و جنگ آغاز می‌شود زیرا پیام صلح و آشتی و همزیستی ندارد و بیانگر تمایل غریزی بیابانگردان و قبایل رقیب و راهزنان و تاجران و چپاولگرانی است که در پی کسب امتیازات و ثروت و تصاحب مال و املاک دیگران می‌باشند. پس از یک دوره جنگ علیه قبایل و لشگر کشی و تخریب سرزمین‌های دیگر و شکل گیری قدرت خلیفه گری، این احساس تقویت می‌گردد که برای ادامه خلافت متنی بمثابه یک منشور سیاسی و حقوقی لازم است. قرآن نویسی به روند زبان سازی تبدیل می‌گردد. حاکمیت خلافتی و مجموعه‌ای از کارگزاران ولایت طی سدها سال در این روند دین سازی به جمع آوری یادداشت‌ها و پاره نوشته‌ها و استفاده از ادیان و آئین‌های دیگر می‌پردازند.

سرزمین حجاز دارای مناسبات قبیله‌ای و برده دارانه است و فاقد فرهنگ و زبان است. شکل ابتدایی گویش عربی برای اولین بار در اطراف دمشق و بصره کشف شد. مردمان حجاز در مناسبات بسیار پست اجتماعی بوده و نسبت به همسایگان خود حسود و کینه توز بودند. سرزمین محمد فاقد توانایی در ساختاری

نمودن زبان و دین بود. سنت شعر شفاهی و نوع فرهنگ بیابانی اجازه نمی‌داد تا ساختار زبانی متولد شود. زبان عربی به اعتبار کار دو متخصص غیر حجازی ساخته می‌شود. یکی از این دو متخصص زبان عربی «خلیل ابن احمد فراهیدی» (درگذشت ۷۸۶ میلادی) است که لغت شناسی عرب بنام «العروض» را پدید آورد. او متولد شهر بصره بوده ولی از بقایای خانواده‌های ایرانی است که به فرمان انوشیروان ساسانی یمن را تصرف کرده و در آنجا ماندگار شدند. «خلیل ابن احمد فراهیدی»، سال‌ها به تنظیم و تدریس عروض عربی مشغول بود و گفته می‌شود که رسال‌های به نام «العروض» تدوین می‌کند و در آن به بررسی و طبقه بندی اوزان شعر عرب پرداخت. نوشته دیگر او «العین» است که به نگارش واژگان عرب پرداخته است و همچنین از کتاب دیگر او «النقط و الشکل» باید یادکرد که در باره نظام نوشتاری عربی می‌باشد. او در پیشبرد کار خود در مورد زبان عربی، از تخصص دانشمندان زبانشناس هندی مانند «پانینی» بسیار بهره می‌گیرد.

متخصص دوم «سیبویه» ایرانی (درگذشت ۷۹۶ میلادی) است که دستور زبان عربی را بوجود آورد و با انتشار «الکتاب» پایه منطقی علمی زبان عربی را پایه ریزی و محکم کرد و بهمین لحاظ او را مبتکر «مکتب بصره» قلمداد نموده‌اند. سیبویه شیرازی که در شهر بیضا در شهرستان سپیدان از استان فارس متولد شد و به بصره و سپس به بغداد نزد خالد برمکی رفت و در ۴۰ سالگی در شیراز درگذشت. او مبتکر و دانشمند صرف و نحو زبان عربی بود. از کارهای برجسته او نوشتن «الکتاب» در باره صرف و نحو در زبان عربی است. در باره او «ابن ندیم» می‌نویسد: «نه پیش از وی کسی مانند آن را تالیف نموده و نه بعد از او کسی تالیف خواهد کرد.». کتاب سیبویه به زبان فرانسه در دو جلد در سال‌هاای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۹ ترجمه شده است. اهمیت تاریخی سیبویه بدین خاطر است که او نخستین شخصی بود که برای زبان عربی دستور صرف و نحو نوشت و صداها را در این زبان تعریف نمود؛ بنابراین، نشانه‌هایی مانند ضمه، فتحه، کسره و تنوین‌ها، اختراع و کار سیبویه ایرانی است. او با این اختراع بنام «سیبویه نحوی» مشهور شد. این ابتکار سیبویه در آن زمان یک شاهکار بود. بدون کار سیبویه تنظیم و پیشرفت زبان عربی میسر نبود.

به این ترتیب، این دانشمندان غیر عرب بودند که برای اعراب دستور زبان (صرف و نحو) نوشتند. برخی بر این باورند که اگر سیبویه ایرانی برای زبان عرب

صرف و نحو ننوشته بود این زبان در نوشتار همانند لهجه (گویش) نمی‌توانست هماهنگ باشد و دارای منطق گردد. باتوجه به آنچه گفته شد در زمان محمد و خلفا، از نظری دستوری قرآن فاقد زبان بود و نمی‌توانست موجود باشد و بعلاوه از نظر محتوایی، قرآن محصول وامگیری‌های تاریخی و فرهنگی بسیار متعدد بوده است. این تحقیقات بروشنی نشان می‌دهد که قرآن از آسمان نازل نشده است، قرآن بر زبان منظم و منطقی استوار نیست و بطور اساسی آنچه که امروز بعنوان قرآن است، محصول حداقل دو قرن زبان سازی، وامگیری از فرهنگ و دین دیگران، یک اراده سیاسی و دین سازی است.

نسخه‌های «صنعا» و بن بست تحجر فکری اسلامی

یکی از رویدادهای مهم برای درک تاریخی بودن قرآن، کشف نسخه‌های صنعا در یمن است. در ابتدا اشاره‌ای کنیم به اهمیت سرزمین یمن در افسانه‌ها و اشاره‌های تاریخی در قرآن و استراتژی فتوحات اسلامی، تا بدین ترتیب جنبه‌ای از تاریخ هرمنوتیکی قرآن روشنتر باشد. سرزمین یمن یا کشور «سبا» یک سرزمین بسیار قدیمی است که در جنوب شبه جزیره عربستان و حجاز قرار داشته و به آن «جنوب عربی» گویند. داستان پادشاهی ملکه «سبا» به احتمال زیاد به قرن هشتم یا آغاز قرن نهم پیش از میلاد می‌رسد. بلقیس یا ملکه سبا پس از پدرش بر «مارب» پادشاهی می‌کرده و بر اساس روایت وافسانه‌ها با پیامبر سلیمان ازدواج می‌کند. یمن در سده سوم میلادی دربرگیرنده چند پادشاهی گوناگون و کوچک است. این سرزمین، زیر تاثیر هند، اتیوپی و قدرت پارسها و روم قرار داشته و دارای زبانی با ریشه سامی مجزا از زبان عربی، بوده است. یمن دارای ارتباط بازرگانی با «غزه» و «البترا» و پیرامون خلیج فارس و پیرامون مدیترانه بوده است. در این قلمرو یهودیان و مسیحیان درکنار آفتاب پرستان و بت پرستان زندگی می‌کردند. در این منطقه فعالیت کشاورزی برای تولید غلات و میوه و انگور و ادویه، اقتصاد اصلی بود و ساختمان سد سازی برای آبیاری نیز وجود داشت. پایتخت یمن، «مارب» نام داشته است. این شهر دارای کاخی بسیار بزرگ بود و آبگیر تاریخی مارب در نزدیکی این شهر قرار گرفته بود. سر انجام این سد مهم توسط سیل ویران می‌شود. با خراب شدن قطعی این سد عظیم که در سال ۴۵۲ میلادی رخ داد، مملکت سبأ

مقام اصلی تجارتی و آبادانی خود را از دست داد و مردمان بسیاری آنجا را ترک می‌کنند. قرآن در سوره سبا همین واقعه را در آیه‌های ۱۵ و ۱۶، بعنوان «سیل العَرِم» نام می‌برد.

در سرزمین یمن در زمینه باورهای دینی مردم، ما با چند خدایی مواجه هستیم و هر منطقه خدایان خاص خود را دارد. افراد گاه آسمان و ستارگان را می‌پرستند و گاه به سنگ و درخت اعتقاد خود را نشان می‌دهند. در این اعتقادات «جن» و «روح»، خود را بشکل جانوران منعکس می‌کنند و مردگان بشکل ارواح به زندگی خود ادامه می‌دهند. الله (خدا و ربوبیت) با سه دختر «الات»، «العزه» که هر دو ستاره صبح بودند و «مناه» فرشته تقدیر و سرنوشت، همگی دنیای خدایی را در خود منعکس می‌کنند. بقول هشام ابن الکلبی (۷۳۷/۸۱۹ میلادی)، در کتابش «الاصنام»، افراد قبیله قریش نیز در مکه این بت‌های سه گانه را می‌پرستیدند و در مراسم چرخش خود پیرامون «کعبه» اسم این سه بت را تکرار می‌کردند. در واقع بخش شمالی حجاز فاقد آبادی و طبیعت ملایم لازم بود و در مناسبات اجتماعی و فرهنگی بسیار عقب مانده قرار داشت. ولی بر عکس بخش جنوبی که یمن در آن قرار دارد، با اقتصاد و فرهنگ کتبی بوده و دارای زبان‌های یهودی و زبان‌های جنوب عربی و زبان‌های سامی/اتیوپی و زبان «گز» (زبان کهن اتیوپی) بود.

با توجه به آنچه گفته شد ارسال نسخه‌های قرآن از حجاز و دمشق به یمن یا تولید نسخه‌های جدید در این منطقه جنوبی امر عادی بنظر می‌رسید. یمن به لحاظ نزدیکی جغرافیایی با سرزمین مکه و مدینه دارای روابط گسترده با قبایل قریشی داشت. ذهنیت حجازی در تنظیم قرآن، جاپای همسایگان جغرافیایی حجاز را دارد و به همین خاطر تاریخ پادشاهان و جنگ‌های یمنی و رویدادهای کهن آن مانند «سیل العَرِم» در قرآن منعکس شده است.

در نوشته‌های پیش نشان دادم که قرآن هیچگاه نسخه واحد و یگانه‌ای نبوده است و در طول یک دوران دراز، توسط کاتبان و قرآن نویسان متفاوت تهیه شده است. تمام تحقیقات و کشف متون قرآنی در نقاط مختلف، رازها را آشکار ساخته و تاریخ قرآن را در برابر ما قرار می‌دهد. تاریخچه «نسخه‌های صنعا» فصل جالب دیگری در این تاریخ نگری بشمار می‌آید. پیدا شدن نسخه‌های «صنعا» رویداد برجسته جدیدی برای همه پژوهشگران بین المللی در زمینه تاریخ قرآن بشمار می‌آید. متخصصان و پژوهشگران آلمانی و فرانسوی نقش درجه یک در این کار

تحقیق داشته‌اند و من بعنوان یک پژوهشگر ایرانی معتقدم که تحقیقات بیشماری دیگری لازم است تا بخش‌های تاریک قرآن شناسی و اسلام شناسی روشن گردد، ولی آنچه که محققان آلمانی و فرانسوی انجام داده‌اند اساسی و تاریخ‌ساز است. نسخه‌های قرآن صنعا در یمن بنابر تحقیقات کنونی از قدیمی ترین نسخه‌های قرآن محسوب می‌شوند. تحقیقات بر روی این نسخه‌های جالب از ابتدا زیر مسئولیت پژوهشگر بزرگ آلمانی «ژرد رودیگر پوئین» قرار گرفت و کاربزرگ ضبط و نگهداری سامان یافت.

در سال ۱۹۷۲ بدنبال بارش بسیار، دیوار قدیمی مسجد بزرگ صنعا فرومی ریزد و کارگرانی که در آنجا بودند بطور اتفاقی حدود هزار نسخه متفاوت یک دستنوشته که روی کاغذ و پارشومن بود را کشف نموده و همه این نسخه‌ها را در بیست گونی سیب زمینی جمع آوری کرده و در پله‌های گلدسته مسجد قرار می‌دهند. بدنبال این رویداد، مسئولان آثار باستانی یمن متوجه اهمیت این نسخه‌ها شدند و خواستار کمک جهانی شده و در سال ۱۹۷۹ یک پژوهشگر آلمان غربی دولت خود را تشویق می‌کند تا برای نجات این نسخه‌ها بودجه لازم را در نظر بگیرد. با توافق مسئولان آلمانی، دو محقق بزرگ «ژرد رویگر پوئین» و «هانس گاسپار گراف فون بوتر» با کربن ۱۴ به بررسی نسخه‌ها پرداختند. پوئین تاریخ گذاری نسخه‌ها را بین سال ۶۵۷ تا ۶۹۰ میلادی دانسته حال آنکه فون بوتر تاریخ نسخه‌ها را سال ۷۱۰ تا ۷۱۵ در زمان خلیفه بنی امیه الوالید ارزیابی می‌کند. جان وانسبروگ متخصص آمریکایی، ایگناس گلدزیهر (اسحاق یهودا) متخصص مجارستانی معتقداند که نسخه‌های صنعا به اوائل قرن هشتم یعنی یک قرن پس از مرگ محمد تعلق دارد. متخصصان دیگری مانند «فرانسوا دروش» فرانسوی و «ون بوتمر» برپایه دستنوشته‌های دوران بنی امیه احتمال می‌دهند که منشا این نسخه‌ها به سال‌های ۷۱۰ تا ۷۱۹ میلادی، برمی‌گردد. باید افزود که براساس گفته فرانسوادروش، در مقاله‌اش «سفر به منابع قرآن مقدس»، نسخه‌های صنعا از ۹۲۶ قرآن مختلف ریشه گرفته است و قدیمی ترین آن‌ها به قرن اول هجری برمی‌گردد. (۳ ژانویه ۲۰۰۵).

آغاز کار تحقیقی روی نسخه‌ها بسیار سنگین بود زیرا حجم کار و نوین بودن روش تحقیق و محدودیت‌های سیاسی و امنیتی، کار را بسیار دشوار می‌نمود. پس از یک دوره تدارکاتی، دکتر پوئین، استاد دانشگاه «سار» آلمان، متخصص

خط‌های کهن و نوشته‌های تاریخی، با دقت علمی نسخه‌ها را سامان دهی نموده و اعلام می‌کند که این نسخه‌ها کاملن مطابق بر سنت نیست و دارای تفاوتهایی در نگارش، رسم، دیکته و تزئینات می‌باشند. از نظر او برخی نسخه‌ها در سبک حجازی است و برخی نسخه‌ها روی نوشتارهای پاک شده تنظیم شده است. بدنبال پیگیری دکتر پوئین از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۶ از مجموعه ۴۰۰۰۰ صفحه کشف شده، تعداد ۱۵۰۰۰ صفحه با حفظ تمام مشخصات اصلی و کهن خود، بازسازی گشت. نشریه معتبر، ماهنامه امریکایی، «اتلانتیک مونتلی»، در گزارشی از کار دکتر پوئین در ژانویه ۱۹۹۹ اعلام داشت: برخی نسخه‌ها به قرن هفتم و هشتم میلادی برمی‌گردد، ولی برخی نسخه‌ها برخلاف اعتقاد رسمی مسلمانان، کهن‌تر از پیدایش قرآن هستند. این گزارش مقامات دولتی یمن را حساس نموده و تردید آن‌ها را برای همکاری‌های بعدی افزایش داد. همانگونه که گفتیم علیرغم دشواری‌ها، گروه پژوهشگران آلمانی ۱۵۰۰۰ برگ نسخه‌های صنعا را پاک و آماده بهره برداری نمودند و بعلاوه پرفسور «هانس گاسپار گراف فون بوتر» با اجازه مقامات یمنی ۳۵۰۰۰ تصویر و میکروفیش تهیه کرده و به آلمان انتقال داد. با این وجود مقامات یمنی شرایط کامل همکاری را بوجود نیاورده زیرا نگران نتایج انتشار می‌باشند.

از جمله مشخصات این نسخه‌ها کدامند؟

یکم، در نسخه‌های صنعا، نه تنها رسم نگارش متفاوت است بلکه واژه‌های هر آیه در نسخه‌های مختلف همیشه یکی نیستند و جمع و مفرد مختلف است.

دوم، در روی کاغذهای این نسخه‌های قرآن، نوشته قدیمی‌تر وجود داشته که پاک شده و سپس دوباره روی آن بازنویسی شده است. با پرتونگاری متن قدیمی‌تر قرآن نمایان می‌گردد. نسخه زیرین با رنگ کمرنگ تری مشخص می‌شود که در واقع نسخه کهن‌تر قرآن است.

سوم، این نسخه‌ها دارای ساماندهی متفاوت از آیات می‌باشند و آیات از ترتیب قرآن رسمی کنونی برخوردار نیستند.

چهارم، در این نسخه‌ها واژه‌های غیرعربی وجود دارند.

پنجم، در این نسخه‌ها آیات پشت سر هم قطار شده و با عدد از هم تفکیک و جدا نمی‌شوند.

ششم، در این نسخه‌ها واژه‌ها فاقد واکه‌ها (مُصَـوِّت‌ها) می‌باشند.
هفتم، بخش‌های زیادی از آیات این نسخه‌ها، گُنگ و غیرقابل فهم می‌باشند.



نسخه صنعا	قرآن	سوره
حتی یقتلوکم	حتی یقاتلوکم فیه	۲:۱۹۱
کذلک جزاء الکفرین	کذلك جزاء الکافرین	۲:۱۹۱
و یکون الدین کله لله	ویکون الدین لله	۲:۱۹۳
فدیة	ففدیة	۲:۱۹۶
فارسل الله	فبعث الله	۲:۲۱۳
لیحکموا بین الناس	لیحکم بین الناس	۲:۲۱۳
وصد عن سبیله	وصد عن سبیل الله وکفر به	۲:۲۱۷
ولم اکن رب بدعائك	ولم أکن بدعائك رب	۱۹:۴

در واقع کالبد شکافی نوشتاری نسخه‌های صنعا یکبار دیگر، نشان دهنده این واقعیت است که قرآن دارای یک تاریخ است و در طول تاریخ و در جغرافیای گوناگون و متناست با سلیقه‌ها و منافع و دانش افراد دستخوش تغییرات گشته است. البته در این تحلیل ما نمی‌توانیم خواست قدرت سیاسی زمانه را نادیده بیانگاریم. قدرت سیاسی نسخه‌ای را رایج می‌سازد تا اتوریته دولتی و قدرت آسمانی بهم نزدیک شده و مصالح کشوری بنفع او رعایت شود. ولی در عمل این «نسخه» دارای منشاهای گوناگون و شخصیت نوشتاری متفاوت بوده و هرگز نمی‌توانست بطرز مطلق یگانه باقی بماند. در حقیقت امر قرآن از همان ابتدا قرآن نبود. آنچه که بعدها قرآن نامیده شد، یادداشت‌ها و تکه پاره‌ها و نوشتارهای گوناگونی است که طی یک روند متضاد تنظیم و نگارش، جمع می‌گردند و این گردآوری بمرور زمان دقیق‌تر می‌شود. تحلیل تبارگرایانه و تاریخی نسخه‌های صنعا به پایان خط نرسیده است زیرا همه پژوهشگران علمی قرآن می‌دانند که

حجم کار بسیار گسترده است و کار تحقیقاتی پایان نیافته است. بخصوص آنکه سیاست و فرهنگ مذهبی در کشورهای مسلمان در تناقض با پژوهش آکادمیک و هرمنوتیک می‌باشد و موانع تحقیق بیشمارند. عربستان سعودی مخالف تحقیقات گسترده در عرصه باستانشناسی و بافت‌های تاریخی اسلام است. بحران‌های دولت یمن و جنگ‌های داخلی در این کشور و تروریسم اسلامی در عراق و سوریه و تمام منطقه هر کار سامانیافته‌ای را پریشان می‌کند. تمام دولتمردان سیاسی این کشورها خواهان حفظ دگم‌ها و جزمیات قرآنی هستند و براحتی هر تحقیق و هر نتیجه‌ای را قبول نمی‌کنند. این حاکمان و ایدئولوگ‌ها از کشف حقیقت در باره قرآن و اسلام ترس دارند. در سال‌های اخیر چند محقق عرب که با دانشمندان غربی در مورد نسخه‌های صنعا همکاری می‌کنند مجبور شده‌اند تا در حالت مخفی بمانند یا کشور خود را ترک کنند زیرا برایشان امنیت جانی فراهم نیست.

بطور مسلم لازم است تا در جهان و در جوامع مسلمان کار پژوهشی در باره نسخه‌های صنعا ادامه یابد و دامنه دانش علمی وسیع‌تر گردد. بعد از ۱۴۰۰ سال دین خوئی و مسخ شدگی و پخش خرافات واستبداد دینی و سکوت، پژوهش علمی در مورد قرآن و اسلام باید ادامه یابد. دنیای اسلام که در بیسوادی و اعتقاد دینی و بی‌تحرکی فلسفی و سکون فکری غوطه ور است، باید با توسعه خرد علمی و با انتقاد از جزمیات فلج کننده دینی و قرآنی، تکان بخورد. برای ایجاد تحرک فکری و مبارزه علیه ازخودبیگانگی، کار تحقیقی و نقد دینی را باید ادامه داد. دولتها و نخبگان مذهبی و روشنفکران مسخ شده به مانع تراشی‌های خود ادامه خواهند داد. ولی ما دانشگاهیان و پژوهشگران و روشنفکران آزاداندیش با شجاعت کارفکری را باید پیگیری کنیم و از همه دانشمندان و پژوهشگران در این زمینه باید پشتیبانی نماییم. پرفسور پوئین خود اعلام داشت که تنها راه برای شکستن سکوت، اثبات این امر است که قرآن دارای یک تاریخ است و نسخه‌های صنعا در این راه به ما کمک شایانی می‌کند. پروفسور «پوئین» می‌گوید: «بسیاری از مسلمانان بر این باوراند که هر چیزی در مجلد قرآن می‌یابند، کلام تغییر نیافته خداست. آن‌ها می‌گویند تحقیقات نشان می‌دهد که انجیل تاریخ مند است و بطرز مستقیم از آسمان پایین نیافتاده است، اما تا الان این حرف درباره قرآن صادق نیست. تنها راه برای شکستن این ایده متحجرانه این است که ثابت کنیم قرآن هم تاریخی دارد. نسخه صنعا کمک می‌کند که ما این را به مسلمانان نشان دهیم.».

منابع این بخش:
«تور ژولیوس افریم آندرا»، «منشاهای اسلام و مسیحیت» و «محمد، زندگی و دکترین او».
«ژرار مردیلا»، «ژرم پریور»، کتاب «مسیح طبق نظر محمد» انتشارات سوی فرانسه ۲۰۱۵.
«کریستف لوکزنبرگ»، «خوانش سیریاک/آرامی قرآن: مقدمه برای رازگشایی از زبان قرآن»
«جان وانبروگ»، «مطالعات قرآنی، منشا و روش تفسیر»، آکسفورد، ۱۹۷۷.
جلال ایجادی، «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران».

نام پژوهشگرانی که در این نوشته یادآوری شده‌اند:

Tor Julius Efraim Andræ, Christoph Luxenberg, Mehdi Azaiez, Mohamed Arkoun, Mohammad Ali Amir-Moezzi, François Déroche, Hans-Caspar Graf von Bothmer, Gerd Rüdiger Puin, John Edward Wansbrough, Ignác (Isaac Yehouda) Goldziher, Carlo von Landberg, Martin Hartemann, karl Vollers, Theodor Noldeke, Alphone Mingana.
La langue ancienne d'Ethiopie: Le guèze ou ge'ez.

فصل ششم

زبان التقاطی استیلا در قرآن

تحلیل هرمنوتیک و تاریخی قرآن در بخش‌های پیشین، به ما نشان داد که این کتاب از آسمان نازل نشده بلکه محصول محیط تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و روانشناسانه خود است. این کتاب محصول دویست سال تنظیم و دستکاری و اراده سیاسی خلیفه عرب و ترکیب مجموعه‌ای از سنت‌های آئینی و نیایشی و گویشی دوره‌های مختلف است. قرآن متنی پر از تضاد و بحران و خشونت است زیرا حامل عوامل ساختاری و ذهنی و دینی و فرهنگی و قومی گوناگون می‌باشد. رسالت تاریخی قرآن تامین منشور سیاسی و حقوقی برای اداره و حاکمیت بر قلمروی خلیفه گری اسلام است. در این بخش نشان می‌دهم که قرآن نه کلام خدا، نه الهام محمد، بلکه نوشته‌ای تاریخی و التقاطی است. افزون بر آن به تحلیل زبان و مضمون قرآن می‌پردازم تا اعتقادات جادوگرانه و توتمیسم قرآن به نقد درآید.

چگونه شخصیت و روانشناسی ساختار زبانی قرآن را درک کنیم؟ زبان در

معنای گسترده آن را بی‌شک باید ظرف اندیشه به شمار بیاوریم که فراتر از کارکردی ارتباطی، حامل اندیشه و سازنده انسان است. زبان جنس مرموز و خدایی ندارد، بلکه در طول تاریخ جریان دارد. بعلاوه هیچ کلامی الهی نیست و بنابراین سخن قرآن زبانی تاریخی است. «فردینان دوسوسور» اندیشمند زبانشناس سوئیسی (۱۸۵۷/۱۹۱۳) بر مطالعه «نظام و ساختار زبان» تاکید می‌کند و زبان را مجموعه‌ای از نشانه‌ها که توسط گروهبندی اجتماعی استفاده می‌شود معرفی می‌کند. بعلاوه همانگونه که «نوام چامسکی» زبانشناس و فیلسوف آمریکایی می‌گوید زبان شناسی با روانشناسی و زیست شناسی ارتباط دارد. او می‌گوید روان استعداد و قدرت آموزشی و دانستن داشته و کودکان بطور طبیعی توانایی و استعداد آموزش لهجه و «لانگاژ» را دارند. نوام چامسکی نه تنها زبان را مهارتی انسانی و منحصر به فرد می‌داند، بلکه بر اهمیت آن در حوزه هویتسازی و ایجاد شخصیت در عرصه اجتماعی پافشاری می‌کند.

در مجموع می‌توان گفت که در زبانشناسی علمی، الگوی دستوری صرف و نحو، آواشناسی، معناشناسی، تحلیل تاریخی، واژه شناسی، جامعه‌شناسی زبان، روانشناسی زبان، رابطه منطق زبانی و ساختار اجتماعی، رابطه زبان و ذهن، رابطه زبان با رشته‌های فلسفی و زیستبوم و پزشکی و علم و سیاست و هنر، باید مورد توجه قرارگیرد. برای درک بهتر اندیشه و محتوا و شخصیت زبان، باید زبان شناسی را با روانشناسی و جامعه‌شناسی و هرمنوتیک و تاریخ پیوند داد و مناسبات تنگاتنگ آن‌ها را درک نمود.

قرآن دارای محتوای فکری و شخصیت معین، دارای نظام دستوری غامض و نارسا و مبهم و دارای روانی پر از تنش و التهاب می‌باشد. قرآن زبان یک اراده سیاسی و حکومتی است و فرمان سمبولیک الله و خدایی سختگیر و سنگدل است. قرآن با مخالفان حرف میزند و در جدال است. اغلب برگ‌های قرآن واکنش به قبایل و رقبا و مخالفان بوده و در آن سرزنش و تهدید و توهین و به مضحکه گرفتن دیگران موج میزند. آیات بسیاری در قرآن فرمان به شکنجه و عذاب و قتل و کشتار می‌دهد و آتش جهنم را یادآوری می‌کند. این فضای پرتشنج قرآنی ناشی از چند عامل اساسی است: یکم، مناسبات اجتماعی پرالتهاب. دوم، تمایل به تصرف مطلق قدرت توسط جناح محمد. سوم، ذهنیت ناشی از تورات و تمام خشونت سمبولیک مانند توفان نوح و مقابله با فرعون. چهارم ایدئولوژی تنبیه و کنترل برای

دنیا و آخرت. پنجم، اعلام قواعد رفتاری و اعمال قدرت خلافتی در دوران چهار خلیفه و خلفای اموی و عباسی. بنابراین قرآن که یک نوشتار تاریخی است تمام تنش و بحران جامعه و تاریخ را در خود گردآورده است. الله در قرآن فرماندهی خشمناک و سنگدل است. البته الله واقعیت تاریخی ندارد و یک اسطوره است. خشم و غضب موجود در قرآن نشانه تاریخ قوم عرب، جدال این قوم علیه اقوام و مردم دیگر و تناقض‌های محیط اجتماعی و سیاسی و تمایل به استیلاگری است.

قرآن و جاهلیت

پژوهش‌های علمی در باره قرآن و اسلام نشان می‌دهند که پیش از قرآن، هیچگونه متن و سند جدی در عملکردهای ارتباطی و مراوده‌های زبانی و ادبیات کتبی عربی در منطقه جغرافیایی سرزمین حجاز وجود ندارد. میانه سده هفتم میلادی سرآغاز جمع آوری پاره نوشته‌ها و نسخه‌هایی است که پس از دو سده، قرآن نامیده می‌شوند. آنچه که در زمان محمد در این جغرافیا وجود دارد نوعی سنت و فرهنگ «جاهلیت» است. در همان زمانی که تمدن و شاهنشاهی بزرگ ایران وجود دارد، در همان زمانی که امپراتوری گسترده رومیان موجود است، در همان زمانی که سرزمین جنوب عربی مانند یمن از آبادانی نسبی برخوردار است، منطقه حجاز و یثرب خشک و بیابانی است، محل گذر کاروانهای شتر برای تجارت است، اجتماعی بدوی سرشار از تبهکاری و خشونت و رقابت است و در «جاهلیت» قرار دارد. تقسیم تاریخ به دوران جاهلیت و دوران اسلامی، یک تحریف بزرگ تاریخی است تا آنچه پیش از اسلام و همزمان اسلام در جهان وجود دارد، بی‌اهمیت و منفی و بی‌ارزش تلقی گردد. مسلمانان واژه «جاهلیت» را بکار می‌گیرند تا دوران محمد را دوران پر ارزش و کاملن مثبت نشان دهند و آنرا الگوی کاملن متفاوت نسبت به دوران پیش قرار دهند. در واقع اسلام نشانه پائین ترین سطح فرهنگی در آن زمان است زیرا فاقد فلسفه و هنر و معماری و شعر و نهادهای سیاسی می‌باشد. از نظر جامعه‌شناسی منظور ما نشان دادن ویژگی لحظه تاریخی و دوران «جاهلیت» در دوره محمد است تا هژمونی طلبی قبیله‌ای قریش به حذف تاریخ منجر نشود.

از نگاه هرمنوتیک «جاهلیت» چیست؟ «جاهلیت» جامعه‌ای است که دارای موقعیت آرکائیک است. جامعه‌ای که فاقد زبان کتبی و دستوری است، شرایطی با ویژگی بیابانگردی که دارای زبانی گنگ می‌باشد، جامعه‌ای بدوی که علاوه بر حضور یهودیان و پیروان شاخه‌های دینی مسیحی (ارتودوکسی، نستوری، مونوفیزیت — یعقوبی، طبق نظر «باربارا فینستر»، باستان شناس آلمانی)، به پاگانینیسم و چند خدایی و بت پرستی معتقد است. جامعه بدوی که با ساختار قبیله‌ای و برده دارانه و درگیریهای انبوه است، فضایی که رسوم جادوگری و اعتقادات سحرآمیز در آن جایگاه اساسی دارد، جامعه‌ای که مردم بشکل جمعی و قبیله‌ای در اعمال ماژیک و سحرآمیز ستایش خدایان و بت‌ها شرکت می‌کنند. محمد در مکه فعالیت خود را آغاز می‌کند و بیابانهای سخت اطراف مدینه/یثرب محل گذر شتران و اجناس بازارهای دور مانند دمشق و صنعا و مارب است. در این جامعه «جاهلیت» و آرکائیک و خشونت بار و مردسالار است که محمد زندگی خود را می‌سازد و از آن تاثیر می‌گیرد و قرآن بخشی از مضامین خود را از آن جذب می‌کند. این جامعه یکدست نیست و دارای عناصر مختلف است و از جمله اینکه در این جامعه بدوی سنت تجارت و شعرگوئی شفاهی نیز وجود دارد. هانری لامانس شرق شناس بلژیکی (۱۹۳۷–۱۸۶۲) می‌نویسد: «عرب‌های زمان محمد مانند گذشته جنگجویانی ممتاز بودند، زیرا تنها حرفه‌ای که عرب بادیه نشین داشت جنگیدن بود و تنها هنری که می‌شناخت شعر، و تنها دانشی که داشت شبانی، و تنها ایده آلی که داشت تفاخر. بزرگترین آرزویش نیز غنیمت ستانی و نیرومندترین غریزه‌اش همخوابگی با زنان بود.» (رجوع شود به «بررسی سده‌ی بنی امیه»). در تشریح این جامعه سخت محققان بیشماری تحلیل خود را ارائه نموده و از جمله «آندره گودار» (۱۹۶۵–۱۸۸۱) مورخ و باستانشناس فرانسوی نیز در توصیف این جامعه سخت عقب مانده بدوی حجاز می‌نویسد: «در زندگی این فقیرترین و جاهل ترین مردم جهان، اساس زندگی محرومیت و تلاش برای زنده ماندن و زد و خوردهای خونین بود. شرایط سخت و ناگوار بادیه نشینی، عرب بدوی را موجودی خودسر، بی‌انضباط و بطور وحشیانه‌ای خودخواه بارآورده بود...این عرب، چنانکه در ادبیات اسلامی به کرات توصیف شده، موجودی وحشی، کاروان زن، یغماگر، غارتگر زائرین، راهزن بی‌ایمان، عربده زن بی‌ایمان، عربده جو، ددمنش، سوسمارخوار، آدمکش و بد زبان بود.» (سخنرانی در موسسه مطالعات ایرانی)

اسلام گسست و حرکت به جلو نیست. بر خلاف ماکسیم رودنسون محمد بیانگر یک گرایش انقلابی و پیشرو نیست. محمد یکی از گرایش‌ها و جریانات دینی وسیاسی و قبیله‌ای این سرزمین است. سنت محمد، بخصوص بخش منفی این جامعه را منعکس می‌کند، او انسان‌های حریص و خشن و سودجو را دور خود جمع می‌کند و بسیاری از ارزش‌ها و ضوابط جاهلیت در قرآن ادامه می‌یابد. محمد ادعای تک خدایی می‌کند زیرا خواست تورات است، ولی اشکال دیگری از بت پرستی ادامه دارد و «الله» خود بت است و بت پرستی جدیدی را بنمایش می‌گذارد. بسیاری از گفتار قرآنی از این دوران جاهلیت بطور مستقیم و غیر مستقیم متاثر است. درک زبان قرآن و سمبول‌ها و اشارات قرآن بدون درک این دوران ناممکن است. شناخت هرمنوتیکی زبان قرآن می‌طلبد که ما محیط تاریخی و دینی و سنتی و اخلاقی و سیاسی این دوران آغاز اسلام و دوره سیاسی دویست سال بعدی را در نظر بگیریم.

قرآن و زبان گنگ عربی

در هر زبانی مفهوم‌ها و واژه‌ها و قدرت نوشتاری و تلفظ و ظرفیت بیانگر شخصیت زبان و بیانگر روحیه و ارزش‌های دارندگان آن زبان می‌باشد. زبان‌هایی هستند که آن‌ها را زبان فلسفه می‌دانند؛ آثار گوناگون فلسفی به زبان یونانی و آلمانی شخصیت ساز زبان شده‌اند و نیروی آبستراکسیون مفهومی را رشد داده‌اند. زبان‌هایی موجودند که بیانگر احساس و هنر و شعر می‌باشند؛ نوشتارهای رنگارنگ ادبی و رمان در زبان فرانسه و هزار سال شعر فارسی، به زبان توان و قدرت بخشیده و استعدادهای ساختاری آن و قدرت بیان احساس و عاطفه و تخیل را شکوفا نموده است. زبان‌هایی هستند مانند انگلیسی که از قدرت علمی و تکنیکی و نوآوری‌های تکنولوژیکی و علمی بالا برخوردارند. زبان عربی چگونه قابل ارزیابی است؟ در زمان محمد و در دوره مهمی از قدرت چهار خلیفه، زبان عربی وجود ندارد. تصمیم و اقدام عثمان برای تهیه نسخه سرآغاز جدی زبانسازی عربی می‌گردد و سپس با قرآن نویسی، زبان عربی منبع اصلی مقولات دینی اسلام و سنت و فقه شیعه است.

این زبان باعتبار دستور زبان «سیبویه» ایرانی تبار و فیلسوفان ایرانی و اندلسی که به عربی نوشتند، برخی استعدادهای خود را گسترده ساخت. یکی از مهمترین

متن‌های کلاسیک عربی در آن روزگار ترجمه عربی کتاب «کلیله و دمنه» است که دانشمند ایرانی ابن مقفع آن را از زبان پهلوی قدیم به سبکی شیوا به عربی ترجمه نمود. منابع کهن سریانی و یونانی به عربی ترجمه شدند و همچنین نوشتارهای بسیاری در شاخه‌های گوناگون مانند تاریخ، تفسیرها، کلام، اصول، تصوف و فقه به نگارش درآمد. ولی این زبان بخاطر سقوط دوران عباسیان و تعصب دینی از تمامی تحولات زبانی دورافتاد. زبان عربی از فکر و فلسفه مدرن دور ماند و زبان جامعه‌شناسی و اقتصاد و روانشناسی و تئاتر و نقاشی و روانکاوی و تکنیک و دانش‌های جهان امروز را نمی‌فهمد و نمی‌تواند بیان کند. حال اگر تحلیل خود را فقط به زبان در قرآن محدود کنیم ناتوانی و فلاکت زبان عربی بروشنی آشکار است. زبان عربی قرآن در رابطه با پروبلماتیک‌های جهان و نیازهای گسترده زبانی در زمینه‌های مختلف، گنگ و ناتوان است. زبان عربی ناشی از قرآن فاقد شخصیت ساختاری منظم و ساده و روشن می‌باشد. این زبان بطور غیرمفید پیچیده است و فاقد توانایی دینامیک و قدرت انطباقی می‌باشد.

برخی متخصصان برآنند که یادگیری زبان عربی بسیار دشوار است و بعنوان نمونه یادگیری فرانسه ۶۰۰ ساعت می‌طلبد حال آنکه یادگیری عربی به ۲۲۰۰ ساعت نیازدارد. در عربی برای نمونه شکل حرفها متناسب به اینکه در کجای کلمه قرار گرفته است تغییر می‌کند. حرفها و «وایل‌های» صدادار همیشه آشکار نیستند و حرف‌ها گاه در یک واژه معین تغییر می‌کنند. در زبان شفاهی عربی، آهنگ و صدای واژه‌ها بسیار مشکل است، زبان عربی در هنگام گفتار و سخنرانی محتاج ژستهای رفتاری و تغییر آهنگ و نوع ژست در چهره و جسم سخنگو است. زبان عربی کتبی اغلب فاقد احساس و گونه گونی احساس بوده و بسیار یکنواخت است. در این زبان کلمه‌ها معنای خود را تغییر می‌دهند. یک واژه در شمال تونس یک معنا دارد و در جنوب همان کشور معنایش تغییر می‌کند. زبان عربی یگانه و یکپارچه نیست. در هر کشور عربی، زبان عربی یک گویش و لهجه محلی و بومی است و بنابراین یک فرد مراکشی زبان عربی مصری را نمی‌فهمد و یک مصری زبان عربی بحرینی و لبنانی را درنمی یابد. زبان عربی قرآن به صورت «کالی گرافی» و نوشتاری و در خط «کوفی» در جغرافیای سرزمین عراق و شهر کوفه در ۱۷۰ کیلومتری بغداد بوده است. بنابراین زبان عربی در سایر نقاط نه بخاطر زبان بلکه به خاطر پخش اسلام مورد آشنایی قرار می‌گیرد و بناگزیر با گویش و لهجه‌های

متفاوت همراه می‌گردد. بنابراین زبان قرآن بصره و کوفه برای دیگران غیرقابل فهم است. در تمام کشورهای عربی فقط یک اقلیت اجتماعی است که قرآن را می‌خواند. مردمان عرب متن قرآن را نمی‌فهمند زیرا زبان آن‌ها لهجه‌ها می‌باشد. صنعت سینما برای فیلم‌های «آل پاچینو» در «پدر خوانده»، بدنبال اختلاف‌های بسیار بالاخره عربی سوری را بعنوان مدل گفتاری خود قرار داد.

شخصیت ساختاری زبان قرآنی کاملن ناقص و پراز ابهام است و از استعداد و ظرفیت یک زبان پویا محروم است. این زبان در قرآن ناکارا و گنگ است و امروز در عمق تحولات تکنولوژیکی و علمی و اقتصادی و فلسفی متنوع عصر مدرن، فاقد استعدادهای نوین می‌باشد. حال گذشته از جنبه ساختاری و دستوری بیائیم محتوای زبان قرآن را بررسی کنیم. شخصیت ساختاری زبان قرآنی با محتوا و مضمون پرتنش همراه است. نظام زبان عربی، از محتوا و مضمون خشونتگری یک جامعه بادیه نشین، از مناسبات اجتماعی و روانی رمزآلود و برده خو، از تمایل به بت پرستی و تابوگرایی، سرشار است.

گفتمان قرآن: اطاعت، جادوگری، تنبیه

همانطور که گفتیم زبان به واژه‌ها و بار معنایی واژه‌ها وابسته است. معناشناسی و واژه‌شناسی راه تحلیل روانشناسانه و جامعه‌شناسی را هموار می‌سازد. زبان قرآن ملتهب و پرتشنج است زیرا خود ساخته انسان‌ها و در پیوند با اهداف و احساسات انسان‌ها قرار می‌گیرد. نگاهی بیاندازیم به فضای گفتمان قرآنی و انتخاب واژه‌ها تا شخصیت قرآن و اهداف آنرا بهتر بشناسیم. در اینجا ما واژگان گفتمان قرآن را به سه دسته تقسیم می‌کنیم: گفتار اطاعت، گفتار جادوگرانه، گفتار تنبیه.

قرآن مبلغ گفتار «اطاعت» است: در قرآن، ما با واژه‌هایی مواجه هستیم که عبودیت و تسلیم به الله، پذیرش امر مقدس، مومن بودن، اطاعت از خواست الله، پیروی از انشاالله، مسلمان و مسلم بودن در سبیل الله مقتدر را تبلیغ می‌کنند. این واژه‌ها انسان را به اطاعت و کرنش فرامی خوانند و هدفشان به پستی کشاندن خرد انسان است.

قرآن ادامه «جادوگری» است: در قرآن ما با واژه‌ها و اصطلاحهای رازآلود و جادوگرانه روبرو هستیم. واژه‌هایی مانند عالم غیب، آخرت، جن، انس، شیطان،

جهنم، حوران، قیامت، اسرار وحی، ابلیس، جنت، دوزخ، سحر، ساحر، شیاطین، شیطان رجیم، الله، معجزه، فرشته، جن‌های از جنس آتش، جن‌های هم پیمان با هوای سوزنده، ملائکه، از جمله واژه‌های جادویی و پر راز می‌باشند. این واژه‌ها انسان را به دنیای وهم و اسرار سوق می‌دهند و هدفشان به بند کشاندن ذهنیت در دهلیزهای تاریک اوهام می‌باشد.

قرآن سرشار از واژه‌های «تنبیه» می‌باشد: در قرآن واژه‌های تنبیه کننده و مجازات کننده در تمامی گفتار «کتاب مقدس» در نظر گرفته شده تا رفتار آدمی مطابق ضوابط قدرت سیاسی و ایدئولوژیک باشد. واژه‌ها و گفتارهایی مانند: سنگسار، آتش دوزخ، جبار، منافق، کافر، مشرک، عذاب، غضب، خائنین، فرعون، جهاد، فتنه، حرام، اسرا، قتال، انتقام، مجرمین، شرک، عزرائیل، بکشید و بدار بیاویزید و دستها را قطع کنید («یقتلواایصلبوا اوتقطع ایدیهم»، المائده ۳۳)، و غیره «احکامی» بشمار می‌آیند که هر «خطایی» را مجازات و تنبیه خواهند نمود. واژه شناسی و معناشناسی قرآن در بررسی قرآن نشان می‌دهند که این گفتمان تنبیه در پی جهت دادن و تربیت کردن رفتار و ناخودآگاه انسان مطابق خواست دین و حاکمان است.

با توجه به سه گروهبندی بالا می‌توان گفت که این واژه‌ها دستگاه ارتباطی و گویشی جامعه‌ای با ساختار قبیله‌ای و بدوی می‌باشند که خشونت یکی از مشخصات برجسته آنست. حاکمان جدید در پی تصرف جامعه بوده و این تصاحب را برابر با تسلیم دیگران می‌دانند. در این سیادت طلبی، اراده قریش یا خانواده‌های عرب و فرماندگان آنان، بعنوان اراده الله معرفی می‌شود. طبقه‌های بالایی همیشه دین را برای حفظ و تحکیم سیادت خود بخدمت گرفته‌اند و حاکمان عرب این دین سامی را با تمام جادوگری و اوهام آن و پیام سمبولیک اش، وسیله قدرت خود می‌دانند. این جامعه نه تنها رازآلود و وهم آلود و جادویی است بلکه از نظر قرآن همین خصوصیت باید تکرار شود. قرآن خود محصول سنت و فرهنگ و آئین‌های کهن و جامعه شبه جزیره حجاز و رسوم جادوگری و بت پرستی و باورهای سحرآمیز دوران خود است. شیطان و فرشته و جن و جهنم، هیچ واقعیت علمی و تاریخی و بیولوژیکی ندارند، ولی مقولاتی می‌باشند که میان دنیای واقعی انسان‌ها و دنیای «دیگر» فاصله می‌اندازند. این دنیای دیگر جایگاه امر مقدس است، دنیای رازآلود، دنیای مرموز، دنیایی است که در آن انسان جایی ندارد.

این دنیای مرموز، باید نیروی خیره کننده و جاذبه و کشش برای انسان باشد. این اوهام و نیروهای سحرآمیز همچون شبح‌هایی در روان انسان‌ها به گردش درمی آیند تا انسان قادر به اندیشه کردن نباشد و نظم رازآلود مسلط بر ذهن‌ها ادامه یابد. بالاخره گفتمان قرآنی که بیان یک ذهنیت بسته و استبدادگرا و نابردبار و شکنجه دهنده می‌باشد، بقول ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی، نورم ساز و هنجار ساز است. قرآن هر رقیب و مخالفی را به مجازات سخت تهدید می‌کند. در برابر قرآن و قدرت سیاسی عرب، فرد تسلیم می‌شود وگرنه، نابود می‌گردد.

الله، بت بزرگ و رقابت با شیطان

> «این بت‌ها جز نام‌هایی که شما و پدرانتان بر آن‌ها نهاده اید چیز دیگری نیست و خدا هیچ دلیلی بر معبودیت آن‌ها نازل نفرموده، مشرکان چیزی جز گمان باطل و هوای نفس فاسد خود را پیروی نمی‌کنند و از جانب خدایشان هدایت بر آن‌ها آمد.» (آیه ۲۳ سوره النجم).

آیا براستی اسلام مخالف بت پرستی و جادوگری و سحر و افسون است؟ قرآن در آیه بالا بت‌ها را نفی کرده و افراد را به سوی الله فرامیخواند. ولی پرسش این است که الله کیست؟

«آرتور جفری»، استاد دانشگاه کلمبیا می‌نویسد: نام الله، آنطوریکه از خود قرآن نیز گویاست، در زمان قبل از اسلام در میان اعراب شناخته شده بود. باری، هم نام «الله» و هم شکل مؤنث آن «اللهٔ» در میان نامهای خدایان در کتیبه‌های شمال عربستان کمیاب نبودند. الله بنابر شواهد، خدای برتر و بطور مسلم خدای آفریدگار بود.

«خوان ادواردو کامپو»، استاد دانشگاه کالیفرنیا سانتاباربارا، یادآوری می‌کند: شواهد تاریخی نشان می‌دهند که الله نام یک خدای بزرگ عربی در میان خدایان دیگر بود؛ مشابه آنچه در بین‌النهرین یافت می‌شد. پرستش الله به عنوان خدای یکتا ممکن است قبل از قرن هفتم میلادی آغاز شده‌باشد ولی تنها توسط وحی‌های قرآنی به محمد به عنوان پیامبر اسلام بین ۶۱۰ تا ۶۲۳ بود که یکتاپرستی در میان

اعراب بیان روشنی یافت.

بنابراین الله خود یکی از بت‌ها و خدایان و در واقع بزرگترین بوده است. محمد به جدال علیه بت دیگران پرداخته، بدون آنکه اصل بت پرستی را نفی کند. کعبه محل بت‌ها بود و محل اجرای نیایش و رسوم بت پرستی و دینی بود. در مراسم حج که یکی از مراسم هویتی اسلام است ما با رسوم جادوگری مواجه هستیم. پرتاب نمودن سنگ به سوی شیطان توسط حجاج بیان رسوم پیشین در اسلام است و بیان رقابت میان الله و رقیبان بشمار می‌آید. قرآن و سپس شریعت اسلامی، سنت‌ها و رسوم متعدد جادوگرانه و توهم آمیز را رشد داده است. قرآن از اسطوره‌های یهودیت و تمدن‌های میان رودان و برخی جنبه‌های آئینی ایرانیان بهره گرفته و خود را به انبوهی از مراسم و رفتارهای خرافه آمیز و افسونگرانه مجهز کرده است. جهان هستی برای وجود داشتن به خدا و الله نیاز نداشته است و الله موجود در قرآن ادامه یک خیال و اسطوره و باور بت پرستانه است. الله در قرآن نتیجه باورهای «توتمی» و بت پرستانه پیش از محمد و ادامه اعتقاد به بت پرستی اسطوره‌ای در زمان محمد و پس از آن است. بقول مردم شناس فرانسوی «کلود لوی استراس»، توتم‌ها چه بسا منشا خود را ازدست داده‌اند ولی همچون یک بیماری و یک نهاد عینی، به زندگی خود ادامه می‌دهند. («توتم‌گرایی در دوران حاضر»، انتشارات پوف ۱۹۶۲).

اینکه کعبه و مکه وجود داشته باشند یا نه، ما با مقوله «بت» در قرآن مواجه هستیم. به هنگامی که قبیله‌ها در حالت صلح به سر می‌بردند، قبیله‌هایی که "لات" را می‌پرستیدند، «الله» خدای بزرگ را نیز ستایش می‌کردند. قبیله‌هایی که برای "عزی" احترام قائل بودند "منات" را نیز ستایش می‌نمودند و مناسبات خدایان صلح جویانه و دوستانه بود. اما در زمانیکه میان قبیله‌ها اختلاف می‌افتاد هر قبیله‌ای تنها خدای خود را پرستش می‌کرد و به خدایان قبیله‌های دیگر کاری نداشت. آنچه مسلم است منابع تاثیری پذیری قرآن متعدد است. ادیان یهود و مسیحیت، باورهای میان رودان، آئین‌های رایج چند خدایی و بت پرستی و همچنین احکام نظامی و حقوقی و سیاسی دوران بنی امیه و بنی عباس و غیره بر قرآن تاثیر داشته‌اند و بررسی باستانشناسانه هرمنوتیک و نیز مطالعه فیلولوژیک و زبانشناسی فرهنگی مردمان و اقوام گوناگون رازهای نهفته در قرآن را آشکار می‌کند.

حجرالاسود، «رمی جمره»، بتی دیگر؟

آیا حجرالاسود یا سنگ سیاه که حدود سی سانتیمتر می‌باشد در زمان جاهلیت یک بت بوده و به عنوان یک بت پرستش می‌شده است و یا بر عکس یک سنگ طبیعی می‌باشد؟ به نظر برخی مورخان دینی این سنگ از آنجا که برای اسلام بسیار عزیز است خود یک بت بوده است. پیش از اسلام هر قبیله‌ای خدای ویژه خود را داشت. اما عرب‌ها وقتی برای حج و زیارت به مکه می‌آمدند خدای دیگران را نیز پرستش می‌کردند و یا احترام می‌داشتند. بنابراین گفته می‌شود حجرالاسود نیز بت بوده است. ولی این پرسش باقی می‌ماند که چرا محمد این سنگ بت واره را حذف نمی‌کند.

مسلمانان می‌گویند این سنگ از آسمان به اراده خدا بر زمین افتاده تا آدم و حوا بدانند در کدام نقطه پرستشگاه باید ساخته شود. باور دینی برآنست که در زمان توفان نوح سنگ گم می‌شود ولی براساس روایت تاریخ طبری این سنگ باوجود توفان در همان محل می‌ماند و گم نمی‌شود. طبری می‌افزاید جبرائیل آن سنگ را به ابراهیم وحی می‌کند و ابراهیم سنگ را به پسرش اسماعیل می‌سپارد. سپس جبرائیل از اسماعیل که از اجداد محمد بود می‌خواهد تا کعبه را بسازد و سنگ را نصب کند.

این افسانه دینی به پرسش‌ها پایان نمی‌دهد و پژوهشگران پیوسته خواهان آن بوده‌اند تا از نزدیک تحقیق کنند. البته مسئولان سعودی اجازه نمی‌دهند تا بررسی دقیقی در باره سنگ صورت گیرد. ولی برخی از متخصصان در باره منشا این سنگ برآنند که سنگ یک جرم آسمانی بوده و در زمان نامشخصی به زمین سقوط کرده است. برخی دیگر مانند متخصصان موزه تاریخ طبیعی لندن می‌گویند حجرالاسود یک جرم آسمانی نبوده بلکه یک سنگ معدنی عادی می‌باشد. (رجوع شود به گفته «مونیکا گرادی» و «گراهام» در کاتالوگ سنگ‌های آسمانی، جلد یکم، کلکسیون موزه تاریخ طبیعی، دانشگاه کمبریج، سال ۲۰۰۰).

بهرحال رفتار مسلمانان در برابر سنگ حجرالاسود به نمایش نماز و سپاس در برابر بت می‌ماند. ذهنیت مسلمان در دوره حج بدور کعبه در گرداب مراسم دینی ازخودبیخود گشته و احساس و شور جای خود را به شیفتگی پاتولوژیک و بیمارگونه می‌دهد.

نمونه دیگری از رفتار جادوگرانه و توتمیستی در طی مراسم حج پرتاب سنگ

به سوی جن و شیطان است. در مراسم حج پرتاب سنگ به سوی شیطان یکی دیگری از رفتارهای سحرآمیز است که با هدف دور کردن شیطان صورت می‌گیرد. «زائران» حج، همین که از مشعر به منا می‌رسند، اعمال سه گانه آن روز را شروع می‌نمایند. اولین عمل پرتاب کردن هفت سنگ ریزه‌ای است که شب قبل در مشعر جمع آوری کرده اند، این عمل را در اصطلاح «رمی جمره» (سنگریزه زدن) می‌نامند. مسلمانان می‌گویند مراسم سنگ زدن به شیطان از زمان آدم و ابراهیم وجود داشته است. کدام نشانه و سنگ نبشته و اثری از «آدم» و ابراهیم باقی است که چنین ادعایی می‌شود؟ هیچ. ولی چون در دین کارعقل و خرد انسانی بیهوده است بنابراین بدون فکرکردن و بدون تردید، این حکم جزمی افسانه‌ای توسط مسلمان پذیرفته می‌شود. از نگاه علمی و دانش بیولوژیک و فیزیولوژیک و فیزیک، شیطان کیست و چیست؟ شیطان تنها در تخیل است و نوعی فانتاسم و غولی تخیلی در رویای نگران کننده بشمار می‌آید. از نگاه دین شیطان وجود دارد و دیگر جای پرسشی باقی نمی‌ماند. حال باید پرسید سنگ زدن به شیطان در نزدیکی خانه الله به چه معناست؟ در اینگونه رسوم معنویت اخلاقی و انسانی مورد نظر نیست، بلکه انجام مراسمی عجیب و خارج از طبیعت و بدور از داوری عقلانی و رفتاری خلسه آور مورد توجه است. در سنت مسلمانان جن‌ها در دو دسته هستند، جن‌های مومن از یکسو و از سوی دیگر جن کافر و شیطان که همان جن کافر است. «رمی جمره» از نظر قرآنی پیکار با شیطان و طرد آن بوده و این امر یک جهاد و مبارزه دایمی و تهاجمی با شیطان است. عمل سنگ زدن باید هفت بار تکرار شود، یعنی مبارزه با شیطان با یک هجوم کافی نیست، چون او «خناس» است. قرآن می‌گوید: «فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفًا» (نساء ۷۶) با دوستان شیطان بجنگید که مکر و سیاست شیطان بسیار سست و ضعیف است.

شیطان در زبان قرآنی جن منفی است که در پی گمراه نمودن انسان می‌باشد. هرچند در قرآن بار قدسی برخی واژه‌ها مانند شیطان و جن جابجا می‌شود تا بار قدسی الله به اوج برسد، ولی پیوسته راز شیطان باقی می‌ماند. اگر خداوند قادر و تواناست پس چرا شیطان نقش بسیار مهم در هستی ایفا می‌کند؟(«رئیس قبایل، اسلام محمد»، ژاکلین شابی، ۱۹۹۷ پاریس). دین معماپرور است تا ذهن در شیفتگی باقی بماند. کلمات به تنهایی برای استحکام راز در ذهنیت کافی نیست

بلکه مراسم و آداب و نیایش جمعی نقش قاطع دارند. همه واژه‌ها بطور مستقیم یا غیر مستقیم فضای رازآلود قدسی را بازتولید می‌کنند ولی مراسم جمعی حج و سنگ اندازی جمعی و همراه با احساسات گروهی، آن فضای جادویی را بشدت تقویت می‌کنند. این فضای کلامی و گروهی، انعکاسی از فضای قبیله‌ای یثرب و مکه و رازهای اعتقادی این جامعه اولیه یا دوران پیش از اسلام «جاهلیت» است. ولی دین برای بقای خود به ادامه آن امور سحرانگیز احتیاج دارد و بنابراین توتم‌ها باقی می‌مانند. جن موجودی است که در قرآن جنبه مقدس را از دست می‌دهد ولی در ضمن از جانب خدا خدمتگذار پیامبر سلیمان می‌باشد. جن نیز مرتبط با سحر(سوره یونس) و جادوگری در اعتقادات بابلی‌ها است، هم از منابع تورات مایه گرفته است و هم طبق سوره «الجن»، جن‌ها موجوداتی هستند که در برابر قرآن شگفت زده‌اند و اعلام می‌کنند که دیگر مشرک نخواهند شد. دین افسانه‌ها را می‌گیرد و بازتولید می‌کند و در دستگاه خود آن‌ها را معمادارتر نموده و هیچ لزومی برای توضیح نمی‌بیند، هرچند گفتارها و روایات متضاد و عجیب باشند. دین برابر تعبد است و از این زاویه هر توضیح اضافی جنبه رازگونه دین را شکننده‌تر می‌کند. یک اصل در باور دینی مهم است: بنده باید دربسته به الله اعتقاد داشته باشد، شرط بردگی عدم پرسش می‌باشد.

جامعه دوران جادوگری در جامعه جدید

از طریق یافته‌های باستانی و بر پایه بررسی قومشناسانه و آنتروپولوژیک در باره قبیله‌های کهن و بدوی آفریقا و استرالیا ما درمی یابیم که نقش جادوگری و نقش تابوها و عناصر طبیعی در زندگی آنان بسیار پراهمیت بوده است. می‌توان در زندگیشان مشاهده کرد که نظام فرماندهی قبیله‌ای آنان بر پایه سلطه رئیس قبیله و جادوگر استوار است و گاه جادوگر و رئیس قبیله یکی هستند. جادوگر با خوردن مواد مخدر و یا روش‌های دیگر به خلسه می‌رود و آنچه در آن حال به الهام او در می‌آید را به عنوان خیر و مصلحت قبیله بیان می‌کند و خود در روابط شخصی و گروهی قبیله و مناسبات سکسی و سلامتی اعضای گروه، دخالت می‌کند. سحر و جادوگری نقش پاک کننده دارد و با دور کردن ارواح و اجنه، نعمت و رفاه را به گروه برمیگرداند. از جمله کتاب‌هایی که پراتیک و نقش جادوگری و نقش

اعتقادات و آئین‌های فرقه‌ای را نشان می‌دهد اثر «ژرالد بروسو گاردنر» نویسنده انگلیسی (۱۹۶۴-۱۸۸۴) در باره «ویکا» می‌باشد. در این آئین‌ها رابطه نزدیکی میان خدایان و طبیعت و جادوگر و رئیس قبیله وجود دارد. جادوگر رازها و اسطوره‌ها و سمبول‌ها و عناصر طبیعت را می‌شناسد و با ارتباط با ارواح، انرژی در طبیعت و دنیای غیب را باز یافته و آنرا در خدمت آرامش قبیله بکار می‌گیرد. (رجوع شود به «کتاب سایه‌های گاردنریان»). «کلود لوی استراس» در کتاب «آنتروپولوژی ساختاری» می‌گوید این حالات شیفتگی و احساسی و هیجانی با عوامل ابژکتیو خاصی که بطرز علمی قابل بررسی باشند، ربطی ندارند. ولی ما باید به جنبه روانشناسانه و سمبولیک آن توجه کنیم و از یاد نبریم که این دنیای روانی بازتاب دنیای اجتماعی است. بقول لوی استراس سمبول‌ها دارای قدرت کاربردی بالا می‌باشند زیرا قدرت آن‌ها برانگیختن روانی است. (۱۹۷۴ پاریس، برگ ۲۲۶-۲۳۴). مناسبات جادوگرانه و افسونگری منشا در پراتیک کهنه دارند ولی در دنیای کنونی ادامه می‌یابند. جن و فرشته به باورهای جادویی «ماژیک» و اعتقادات «توتمیک» گذشته دور متعلق هستند ولی در باورهای کنونی مردمان رخنه کرده و به زندگی خود ادامه می‌دهند.

با پیشرفت جامعه، نهاد دین آهسته آهسته جای نهاد جادوگری را می‌گیرد و همراه با آن بخشی از باورها و خرافات دوران جادوگری نیز به عنوان باورهای دینی پذیرفته می‌شود. دین ادامه همان جادوگری می‌باشد. بنابراین دین در ادامه کار خود به سحر و جادو نیاز دارد. مراسم جادوگرانه و رفتار رازآلود و افسون آمیز دستخوش برخی تغییرات و یا استحاله شده و به کردارها و رسوم دینی تبدیل می‌شوند. اسطوره‌های جادوگرانه گاه متلاشی می‌شوند، ولی دوباره ترکیب شده نظم جدیدی بوجود می‌آورند. گردش بدورکعبه و پرستش حجرالاسود و پرتاب سنگ به شیطان، همان مراسم جادوگرانه و توتمیستی کهن می‌باشند که به رفتاردینی انتقال پیداکرده‌اند. پژوهش‌های دینی جامعه‌شناسانی مانند «امیل دورکیم» فرانسوی و «جیمز جرج فرازر» انگلیسی و نیز متخصصان مردمشناسی مذهبی مانند «ژرژدومزیل» فرانسوی تاکید دارند که باورهای کهن دوباره جوان می‌شوند و رویاهای فردی و جمعی ذهن انسانی و باورهای دینی دوباره جان می‌گیرند. در دوران جادوگری عقیده بر این بود که ارواح یا خدا یا خدایان با قربانی کردن یک انسان خشم خود را فرو ریخته و به انسان برکت می‌دهند. در

عرصه دین، در دوران دور ابراهیم در دین یهود می‌خواست پسرش اسحاق را قربانی کند، ولی از جانب خدا به او وحی و الهام می‌شود: «بجای فرزند، گوسفند را برای خدا قربانی کن». این رسم قربانی کردن انسان در دین یهود برافکنده می‌شود. ولی به یاد داشته باشیم که همین منشا جادوگرانه و اسطوره‌ای در دین اسلام نیز ادامه می‌یابد و ابراهیم از سربریدن اسماعیل دست می‌کشد و بجای آن یک گوسفند قربانی می‌شود و این سنت تا امروز نیز وجود دارد.

دین اسلام به وجود جن و وجود جادوگری اشاره و باور دارد. در سوره بقره گفته می‌شود که شیاطین جادوگری را رواج دادند تا اختلاف و فتنه در میان مردم پخش شود و الله دو ملک به نامهای «هاروت» و «ماروت» را ماموریت داد تا با ساحر و جادوگر مقابله کنند. در قرآن می‌آید: «و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خوانند پیروی کردند. سلیمان هرگز کافر نشد (یعنی مرتکب جادوگری نشد)؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند؛ و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد پیروی کردند؛ و به هیچ‌کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه از پیش به او می‌گفتند «ما وسیله آزمایشیم، کافر نشو (یعنی مرتکب جادوگری نشو)». ولی آن‌ها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند بوسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند به انسانی زیان برسانند. آن‌ها قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفعی نمی‌داد؛ و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت؛ و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می‌دانستند.» (آیه ۱۰۲).

جادو که واژه‌ای از ریشه پهلوی است به ترفند و مراسمی گفته می‌شود که جادوگر با استفاده از نیروهای فراطبیعی، قوانین طبیعت را دور زده و کارهای شگرف انجام دهد. در جامعه اولیه و چه بسا در دوران مدرن، جادوگری گاه بشکل شیوه پاسخگویی به پرسش‌ها و راه برون رفت از دشواری‌ها و اضطراب‌ها می‌باشد. این جادو گاه بشکل مستقیم و عریان و گاه بشکل تغییر یافته و «دین واره» عمل می‌کند. رسم جادوئی گاه جنبه ترکیبی داشته و بصورت پیچیده و «معقول»عمل می‌کند. رسم جادوگرانه بعنوان نمونه بشکل رفتار مذهبی همچون زیارت امامزاده‌ها، نذر کردن، دخیل بستن، دعاخوانی و غیره ظاهر می‌شود. دین یهودیت و دین اسلام جادوگری را نکوهش می‌کنند و مردمان را به یکتاپرستی

می‌خوانند، ولی همین ادیان خود نیز ادعای معجزه و جادوگری دارند. سلیمان پیامبر بر اساس اراده الهی با پادشاهی جانوران ارتباط برقرار کند، مسیح پس از مرگ زنده می‌شود و به آسمان می‌رود و امام زمان پس از ۱۲۰۰ سال زنده است و بازخواهد گشت. تبدیل شدن عصای موسی به مار در صحرای سینا و یا در برابر فرعون، کنار رفتن آب دریا برای گذر قوم یهود، بینا شدن نابینا توسط مسیح و نیز ادعای قرآن به دوشقه شدن ماه، بیانگر همین حالت جادوگرانه و معجزه می‌باشد. این قصه‌ها و اسطوره‌ها در ذهن آدمی می‌نشینند زیرا عقل، گرفتار احساس و هیجان و عاطفه است.

پیوند قرآن با زرتشت

فرهنگ یک ملت دربرگیرنده اسطوره‌ها و افسانه‌های او نیز می‌باشد. این اسطوره‌ها زیرساخت‌ها و باورهای انسان کهن را نسبت به خدا و جهان و آدمی بنمایش می‌گذارد. اسطوره، انسان مشتاق را برمی‌انگیزد که به ژرفای زندگی گذشتگان فرو رود، تا در ورای هزاره‌ها و در دل تاریخی خاموش و پر رمز و راز، معنای آن را بیابد. اسطوره‌های ایرانی دربرگیرنده خدایان ایران زمین، خورشید و ماه، قهرمانان ایزدی، فرهّی ایزدی، خشکسالی و باران، رعد و برق، مرغان افسانه‌ای، جشن‌ها، قهرمانان شاهی و افسانه‌ای، نیروهای خوب و بد یا خیر و شر، آفرینش، حشرات موذی، باور به زندگی جاودانه، بهشت و دوزخ، روان درگذشتگان و غیره، می‌باشد. جان هینلز متخصص انگلیسی می‌نویسد: «در نظر ایرانیان باستان، کارهای ایزدی واقعیت‌هایی نیستند که با تجربه انسانی فاصله بسیار زیادی داشته باشد، بلکه عواملی هستند در زندگانی روزمره. خدایان در همه اجزاء گیهان وجود دارند، چنانکه آتر، پسر خدا، هم در آسمان‌ها، هم در فضا و هم در آتش‌های کوچک خانگی حضور دارد.» (شناخت اساطیر ایران، نشر چشمه، تهران ۱۳۶۸). خدایان در جامعه «هند و اروپایی» به سه دسته تقسیم می‌شدند و این درک با دیدگاه اجتماعی و سه طبقه یعنی فروانروایان و جنگجویان و کشاورزان در ارتباط است. در میان خدایان باید از باد یاد کرد که سپیده دم را هویدا می‌کند. آناهیتا که سرچشمه زندگی و باروری و سرچشمه همه آبهای بی‌الایش روی زمین است و شیر را در پستان مادران پاک می‌سازد. مهر نیز ایزدی بزرگ بشمار می‌آید. همه

این فرهنگ اساطیری در آئینی مانند کیش زرتشت خود را نشان می‌دهد.

آئین مهر چیست؟ پیش از زرتشت ایران زمین چند ایزدی بوده است و مهر یا میترا گرانقدرترین آنهاست. در لوحی میان «هیتی‌ها» و «میتانی‌ها» که پانزده سده پیش از میلاد نوشته شده است، به میترا سوگند خورده می‌شود. یشتی در اوستا به نام «مهریشت» به مهر اختصاص یافته است. «مهر» فرشته روشنایی و جنگ است. مهر در اوستا و کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی «میترَ» بوده و در سانسکریت برابر «میترَ» است و در پهلوی «میتر» می‌باشد. امروز هنگامیکه مهر می‌گوییم، به معنی عهد و پیمان و مهربانی و خورشید می‌باشد. «مهر» بیان پاکی است. افزون برآن، دلیری و بینایی و فریفته نشدن از سرشت ویژه مهر است. مهر که فرشته روشنایی است در روز قیامت به همراهی سروش روشن روان، راستگویان را در سر پل چنوت یا چینود از دست دیوها که می‌خواهند او را به دوزخ کشانند، نجات می‌دهد. در «مهریشت» آمده است: «مهر کسی است که دیوها را سربکوبد، کسی که نسبت به اشخاصی که خودشان را گناه کار می‌سازند خشم گیرد. کسی که از مردمان پیغام شکن انتقام کشد. کسی که اگر به او دروغ گفته نشود، به کشور نیروی سرشار ببخشد.»

میترا از دل سنگی، درون یک غار چشم به جهان می‌گشاید و در لحظه تولد کلاهی «فریژیَن» بر سر و شمشیر و تیر و کمان در دست دارد. در اساطیر می‌آید میترا سپس گاوی را بر زمین زده و سهم خود از خون گاو را بر زمین می‌ریزد و از آن جشن نوروز و رستاخیز طبیعت پدیدار می‌شود. در واقع در این باور افسانه‌ای، قربانی کردن برای سرشار نمودن طبیعت از زایندگی است. گفته می‌شود در روز آخر زندگی میترا در جشنواره‌ای شرکت کرده و خون گاو و گوشت و نان و شراب میخورد. سپس میترا سوار بر ارابه خورشید شده و خروج کرده و به آسمان می‌رود تا در آخر زمان دوباره به زمین برگردد. در پایان کار جهان آتشی عظیم در تمام جهان را فرامی گیرد و پیروان میترا گرفتار آن آتش نمی‌گردند.

پل چینود یا پل داوری مردگان است. در این هنگام با هر کس متناسب با اعمال و رفتارش در دنیا رفتار خواهد شد و پرهیزکاران از بدکاران جدا خواهند شد. روان درگذشتگان برای داوری در بامداد روز چهارم مرگ به آن می‌رسد. در آن هنگام ایزدمهر و ایزدانی مانند «سروش» و «رشن» و «اشتاد» به داوری می‌نشینند. در کفه ترازو نیکی و بدی فرد درگذشته مورد ارزشیابی قرار می‌گیرد.

اگر روان فرد بهشتی باشد، کارهای نیک او در پیکر دختری بهشتی او را به نردبان اندیشه و گفتار و کردار نیک رهنمون می‌شود و از پل گشاد چینود به «گروتمان» یا بهشت برین وارد می‌گردد و اگر روان دوزخی باشد، عجوزه‌ای بر او پدیدار گشته و او را به قعر دوزخ می‌اندازد.

حال زرتشت کیست؟ «بند هشن» که کتابی به زبان پهلوی و خلاصه‌ای است از اوستای ساسانی در باره آفرینش و افسانه‌ها و طبیعت، در فصل ۲۰ بند هشن فقره ۳۲ و فصل ۳۴ بند هشن فقره ۳۲ و فصل ۳۴ بند هشن، زرتشت را از منطقه پیرامونی آذربایجان می‌داند. برخی دیگر زبان اوستایی را از شرق می‌دانند و بنابراین زادگاه او را خوارزم، ری، سیستان، خراسان، آمل، دانسته‌اند. زمان زایش او را میان ۶۰۰ تا ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد می‌دانند. گفته می‌شود نام پدرش پوروشسب و مادرش دغُدو بود. سلسله‌ی نسب زرتشت در پشت چهل و پنجم به کیومرث می‌رسد که بنیانگذار سلسله پیشدادیان بوده است. در زبان افسانه‌ای، آسمان، زمین، آب، گیاه، گاویکتا و کیومرث، زیربنای جهانی اهورامزدا را تشکیل می‌دهند («زبان، فرهنگ، اسطوره» ژاله آموزگار، تهران ۱۳۸۶). در زبان افسانه‌ای گفته می‌شود دین پیش از زرتشت بر زمین آشکار شد و در افسانه است که نام زرتشت بر زبان جانوری رانده شده است. برای پاس داشتن از داد و پیمان، فرّه او از بارگاه هرمزد به آتش آمد و به مادر زرتشت پیوست. زرتشت در پانزده سالگی آینده‌ی پیامبری خود را خواب دید. او در سن هفتاد و هفت سالگی درگذشت. در کیش او، هرمزد و اهریمن از ازل وجود داشتند. یکی در روشنایی بود و دیگری در تاریکی بی‌پایان بسر می‌برد. هرمزد آفرینش را به یاری درنگ خدای آفرید و اهریمن نیز به مقابله در برابر هر آفریده نیک هرمز ایستاد. و پیام او این است که به بیداد با مردم نکوشید و در برابر بیداد، داد پیش آورید! در گاتاها اهورامزدا خدای یگانه است که جسم یا مرکب نبوده و مینوی پاک است. خدای یگانه اهورامزداست، مزدا یعنی هوشیار و داناست و اهورامزدا به معنی سرور دانا است. واژه ایزد در فارسی به معنی خدا می‌باشد و به معنی شایسته‌ی ستایش است که در اوستا برای اهورامزدا مورد استفاده قرار گرفته است: «آنگاه اهورامزدا گفت:ای زرتشت پاک! کسی که از او پرسش کنند اسم من است. دوم کسی که گله و رمه بخشنده است و سوم کسی که تواناست.»

به گفته جان هینلز معاد یا روز واپسین، مربوط به آخرین امور جهان است و

در آموزش زرتشت رکن اساسی است. از نظر او اعتقاد به زندگی پس از مرگ در زمان بسیار دور از باورهای دینی یهودیان است. اما پیش از آن، این اعتقاد از قدیمی ترین زمانها جزو افکار ایرانی بوده است. برپایه این اعتقاد روان سه شب پس از مرگ پیرامون تن می‌گردد و سپس به سوی داوری خویش می‌رود. در این هنگام دوشیزه‌ای زیبا که همان وجدان است بسراغ روان می‌آید و روان به سوی پل چینود یا چینوت روانه می‌شود. نیکوکاران از پل می‌گذرند و به بهشت می‌روند و بدکاران پس از برداشتن سه گام که عبارتند از «اندیشه بد»، «گفتار بد»، «کردار بد»، با سر به دوزخ فرو می‌افتند. (شناخت اساطیر ایران، برگ ۹۷ تا ۱۰۰).

باید یاد آوری نمود که نوشته‌های جالبی در شناخت آئین مهر و زرتشت ما را یاری می‌کنند: در باره مهرپرستی و ریشه‌های ۴۰ قرن آئین و مذهب در ایران و «برخی بررسی‌ها درباره‌ی جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران»، از احسان طبری، «نقش خورشید و مهر در اساطیر هند و ایران» از ژان پیر بایار، «شناخت اساطیر هند» از ورونیکا ایونس، «میترا (مهر) در باستانشناسی ایران» از ریچارد نلسون فرای (مجله باستانشناسی)، «بندهش و پژوهشی در اساطیر ایران» از مهرداد بهار، «مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان» از اردشیر آذرگشسب، «اسطوره زندگی زرتشت» از ژاله آموزگار و احمد تفضیلی، «یشت‌ها»، «گات‌ها» و «فرهنگ ایران باستان» از ابراهیم پورداود. این کتاب‌ها جنبه‌های گوناگون آئین‌های کهن ایرانیان را توضیح داده و تاثیر گذاری آن‌ها در قلمرو بسیار گسترده‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهد. بهرحال میترائیسم تاثیر خود را در آئین‌ها و ادیان دیگر باقی گذاشته است. آئین مهر، دین زرتشت، زروانیسم، مسیحیت و اسلام و شیعه را باشکال گوناگون متاثر ساخته است. پرستش مهر در امپراتوری روم تا قرن چهارم میلادی بسیار گسترده و ژرف بوده است. افزون برآن از شمال انگلستان تا فرانسه و آلمان و ایتالیا و ایران و هند، الهه مهر پرستش می‌شده است.

حال در پیوند با موضوع این کتاب، یک مسئله اساسی دیگر که برای فهم قرآن مهم است رابطه زبانی و سمبولیک و مضمونی آن با فرهنگ‌های دیگر است. قرآن بدون درک رابطه آن با تورات و انجیل و سایر باورهای خاورمیانه ناممکن است. بعنوان نمونه رابطه قرآن با دین زرتشتی و فرهنگ ایران چیست؟ این امر یک پژوهش بزرگ می‌طلبد و در این نوشته فرصت آن نیست. فقط چند نکته را مطرح کنیم.

تاثیر آئین مهر و دین زرتشت و فرهنگ ایران زمین بر یهودیت و مسیحیت و اسلام و نیز قرآن توسط برخی اندیشمندان مورد بررسی قرار گرفته است. البته این تحقیق دارای دامنه‌های گوناگون است ولی برخی جنبه‌ها بطرز آشکار این تاثیر را نشان می‌دهد. برخی از خاورشناسان مانند «ایگناس گلدزیهر» اسلام شناس مجار، «الساندرو بوزانی» خاورشناس ایتالیایی و «گئوویدن گرن» سوئدی و زبانشناس زبان‌های باستانی ایران، در پژوهش‌های خود واژه‌های ایرانی موجود در قرآن را تشخیص داده‌اند. افزون بر آن، «اندرو ریپین» استاد مطالعات اسلامی دانشگاه ویکتوریا و یکی از برجسته‌ترین خاورشناسان و قرآن شناسان معاصر برآن بود که قرآن بیش از ۳۰۰ واژه از زبان‌های فارسی، عبری، سریانی، آرامی، کنعانی، نبطی، قبطی، لاتین و یونانی و اتوپیایی، وام‌گیری کرده است. در زبان قرآنی، واژه‌هایی مانند مجوس و فردوس و اباتیل و رزق از منشا فارسی است که یا به سریانی وارد شده و از آنجا به عربی رفته و یا مستیقم از فارسی به زبان عربی قرآن وارد شده‌اند. وامگیری زبانی در میان آئین‌های کهن بسیار رایج بوده زیرا در قلمرو جغرافیایی ایرانزمین و کل خاورمیانه زبان‌ها و فرهنگ‌ها و ادیان درهم آمیخته‌اند. نکته دیگر اینکه به گفته استاد ابراهیم پورداود بسیاری از حروف در زبان عربی از زبان‌های کهن مانند مصری و بابلی و عبری و کنعانی و فینیقی و ایرانی و غیره می‌آیند(فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۲۶ خورشیدی). بنابراین زبان و ادبیات قرآنی و مفاهیم این کتاب دینی از منابع متعدد تامین شده است.

بدون شک آئین مهر در همه ادیان پس از خود تاثیر داشته است. الساندرو بوزانی برآنست که مفاهیم و اندیشه‌های ایرانی از طریق افسانه‌های التقاطی یهودی و نوشته‌های مسیحی که رنگ «گنوسی» دارند، به سرزمین عرب رسیده‌است. «مری بویس» استاد انگلیسی رشته مطالعات زرتشتی، آموزه دین زرتشت بر قرآن را بطور غیر مستقیم یعنی از طریق مسیحیت و یهودیت ارزیابی می‌کند. احسان یارشاطر تاثیر فرهنگ ایرانی بر قرآن را غیرمحسوس ارزیابی می‌کند، ولی احسان یارشاطر مفهوم «خاتم انبیین» در قرآن را ناشی از آئین مانی می‌داند، زیرا مانی خود را «ختم پیامبران » می‌داند. افزون بر آن او معتقد است «تثلیث» مسیحیت نیز از آئین مانی می‌آید.

تاثیر فرهنگ ایرانی فقط در عرصه زبان نیست بلکه در آداب و رسوم نیز این پدیده قابل یادآوری است. از نظر الساندرو بوزانی زکات و روزه و نمازهای

پنجگانه که از امور پایه‌ای دین اسلام است در دین مانویان وجود دارد. ایگناس گلدزیهر شمار پنجگانه نماز در اسلام را از دین زرتشت می‌داند. «شائول شاکد» استاد ارشد دانشگاه عبری اورشلیم و متخصص زبان پهلوی و فرهنگ باستان ایران در نوشته خود «عاقبت شناسی، زرتشتی گری و تاثیر زرتشتی» در «ایرانیکا» می‌نویسد اصطلاح قرآنی «الاَعرف» و برزخ، جایگانی برای ارواح که نه به بهشت و نه به جهنم، تعلق دارد، می‌تواند بازتابی از اندیشه سه شاخه‌ای زرتشتیان برای ارواح مردگان باشد. «شائول شاکد» می‌پندارد که عقاید رستاخیز و قیامت، از مسیر دین‌های سامی یهود و مسیحیت به اسلام راه پیدا کرده‌است. ولی «مری بویس» می‌گوید زرتشت، اولین کسی بود که افکار مربوط به بهشت، دوزخ، رستاخیز، آینده‌ی تن آدمی، قیامت، داوری فردی، داوری در روز پسین و زندگانی جاویدان پس از بهم پیوستن دوباره جسم و جان را آموزش داد. همانگونه که دیدیم جان هینلزمتخصص انگلیسی تاریخ ادیان، در کتاب خود «شناخت اساطیر ایران»، مفاهیم بالا را در آئین میترائیسم و کیش زرتشتی مورد بررسی قرار می‌دهد و ما متوجه می‌شویم که مفاهیم قرآنی دارای ریشه بیگانه بوده‌اند یعنی نه تنها ادیان «ابراهیمی»، بلکه ادیان «هندوایرانی» نیز در انتقال مفاهیم به قرآن نقش داشته‌اند. از نظر مری بویس تمام این مفاهیم بینشی و آخرت شناسی از بیرون به اعتقاد قرآنی نفوذ کرده است.

به عقیده بوزانی، حوریان بهشتی اسلام برگرفته از دین زرتشتی و مانوی است. او می‌گوید بنگرید به «زراتشت نامه» و متن سغدی مانوی «هشتاد فرشته دوشیزه» که در آن‌ها حوریان به پیشباز نیکوکارانی که درگذشته‌اند می‌روند و آن‌ها را تسلی می‌دهند. این امر شکلی از «ودای مزدیسینی» است که در فرهنگ اسلامی نفوذ کرده‌اند. «شائول شاکد» هم ایده حوریان بهشتی قرآن را، وام‌گیری از اندیشه زرتشتیان می‌داند. به گفته جان هینلز در آئین مهر و زرتشتی نیکوکاران توسط دختر بهشتی از پل چینود یا چینوت (در اسلام پل صراط) رد شده و به زندگی بهشتی رهنمون می‌شوند. ویل دورانت درباره منابع قرآن می‌نویسد: «قرآن از یک سو به ستایش دین یهود می‌پردازد و از سوی دیگر آن را نکوهش می‌کند، اما در زمینه مفاهیمی چون «وحدت»، «نبوت»، «ایمان»، «توبه»، «روز حساب»، «بهشت» و «دوزخ» از تعلیمات موسی متأثر است» (دورانت، ۱۳۷۱: ۲۳۶/۴). برای برخی از پژوهشگران مفاهیمی چون «فرشته مرگ»، «بهشت»، «جهنم» و

«پل صراط» مستقیم از فرهنگ زرتشتی اقتباس شده است زیرا در آیین زرتشت برای نخستین بار این تقسیم بندی آمده است. استاد ابراهیم پورداود (۱۲۶۴– ۱۳۴۷ خورشیدی)، اوستاشناس و ایرانشناس بزرگ برآنست که تمام آنچه در دیگر ادیان درباره امور جهان دیگر آمده از دین زرتشت اقتباس شده است: «آنچه در دین‌های دیگر درباره روز پسین و پل چینوت و سنجش کردارهای خوب و بد و پاداش و سزا در بهشت و دوزخ آمده همه از دین مزدیسنا سرچشمه گرفته است» (پورداوود، ۱۳۴۲، ۲۹۷).

بدین ترتیب اعتقاد قرآنی به فرهنگ‌های متفاوت گره خورده است. البته تشخیص این امر همیشه به‌آسانی قابل تفکیک نیست. آداب و افکار در طول تاریخ و در دستگاه اعتقادی دیگر و در پراتیک مردمان دیگر و روانشناسی مردم، منشا خود را می‌پوشانند. وظیفه کار پژوهشی بررسی مناسبات رازگونه و نا آشکار است. آنچه مسلم است اسلام از همه ادیان و آئین‌های خاورمیانه و آئین‌های بت پرستی وام گرفته و عناصر دوران تاریخی متعدد را در افسانه‌ها و روایت‌های خود جای داده است. قرآن ساخته تاریخ و کیش‌های گوناگون است و حتا نتیجه اراده حاکمان عرب و سلیقه کاتبان عرب و یهود و ایرانی و غیره بوده است.

منابع برای این فصل:

«ژاکلین شابی»، «رئیس قبایل، اسلام محمد»، ۱۹۹۷ پاریس.

«ژرالد بروسو گاردنر»، «کتاب سایه‌های گاردنریان».

«کلود لوی استراس»، «توتم‌گرایی در دوران حاضر»، انتشارات پوف ۱۹۶۲.

«هانری لامانس»، بررسی صد سال خلافت بنی امیه».

«آندره گودار»، سخنرانی در موسسه مطالعات ایرانی.

«کلود لوی استراس»، «آنتروپولوژی ساختاری»، انتشارات پوکت،۱۹۵۸– ۱۹۷۴.

جلال ایجادی، «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران».

نام پژوهشگرانی که در این نوشته یادآوری شده اند:

Claude Lévi-Strauss, Ferdinand de Saussure, Noam Chomsky, Max Weber, Emile Durkheim, George Dumézil, James George Frazer, Jacqueline Chabbi, André Godard, Henri Lammens.

فصل هفتم

قرآن، همان تورات است

در فصل‌های پیشین، نشان دادم که قرآن، نه کلام خدا، نه الهام محمد، نوشته‌ای تاریخی و التقاطی است. با طرح این تز به بررسی شکل گیری قرآن بعنوان یک پدیده تاریخی و سیاسی پرداختیم. در این نوشته‌ها با نگرش هرمنوتیک نشان داده شد که نسخه قرآنی محصول دویست سال نگارش و تنظیم و دستکاری بوده و نویسندگان و کاتبان متعددی در این تولید شرکت داشته‌اند. در فصل حاضر به یکی دیگر از عرصه‌های تحقیق یعنی رابطه قرآن با تورات، پرداخته می‌شود. چنین تحلیل هرمنوتیک در سنت روشنفکری ایرانی وجود ندارد. محافل دانشگاهی ایران قادر نبوده‌اند تا در بررسی علمی قرآن را به موضوع علمی و آزمایشگاهی تبدیل کنند و آن را از حالت مقدس خارج کنند. جامعه‌شناسی دینی در ایران هرگز شکل نگرفت و اذهان محققان بخاطر فقدان معیارهای آکادمیک در بررسی اسلام، ناتوان باقی ماندند و خود قربانی دینداری شدند.

در بررسی کتاب‌های دینی، ما همیشه با دشواری‌های متعدد روبرو هستیم. دور بودن زمان تنظیم کتاب، فرهنگ و زبان کتاب، چندگانگی نوشتار و شیوه‌های نگارشی مختلف، شماره کاتبان و نویسندگان، کمبود داده‌ها، فضای تقدس، نبود

تربیت پژوهشگری، موقعیت تاریخی و اجتماعی و غیره، پیشرفت شناخت علمی را کند و دشوار می‌کند. به این لحاظ شیوه بررسی برای درک کتاب دینی، نمی‌تواند محدود باشد. همه روش‌های جدی و دانشگاهی و علمی باید مورد توجه باشد تا خطر بیراهه رفتن و یک جانبه نگری به حداقل برسد. روشن است که این دشواری‌ها در مورد اسلام پررنگتر است و روش‌های علمی و هرمنوتیک برای کشف حقیقت اساسی است. این شناخت علمی بطور قطع ما را از نوشته‌های جانبدار دینی و غیرعلمی اسلامگرایان دور کرده و بطور جدی این دین را به موضوع مطالعه قرارداده است. امروز مطالعات اسلام شناسانه جدی و قابل توجهی در مراکز دانشگاهی غرب بوجود آمده است. این شناخت کنونی پایان کار نیست و عرصه تحقیق همچنان ادامه خواهد داشت.

در تحلیل علمی قرآن از یک سد و پنجاه سال اخیر روش‌های تحقیقی بسیار متفاوتی از جانب پژوهشگران غربی در نظر گرفته شده است. گوستاو ویل در اثر خود «مقدمه تاریخی انتقادی بر قرآن» (۱۸۴۴)، تئودور نولکه در اثر خود «تاریخ قرآن» (۱۸۶۰)، فردریش شوالی در اثر خود «جمع آوری» که بین سال‌های ۱۹۰۹–۱۹۳۸ تنظیم شد و گوتلف بروگستراسه و اتو پرتسل در کتاب «تاریخ نوشتار قرآنی»، یک پژوهش بزرگ و علمی و تاریخی را پایه نهادند. این سلسله تحقیق‌ها با اثر رژیس بلاشه «قرآن» و کتاب «قرآن، ترجمه تنظیم انتقادی سوره‌ها» (۱۹۳۷–۱۹۳۹) از «ریشارد بل»، یک دکترین جدید و استوار اسلام شناسی را پایه ریزی نمود. تحقیقات پژوهشگر انگلیسی «جون وانبروگ» در کتاب «مطالعات قرآنی» (۱۹۷۷) نشان می‌دهد که قرآن دارای یک تاریخ طولانی است و کتاب کنونی در آخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم به سرانجام می‌رسد. در زمینه سیره نویسی و بیوگرافی نویسی اسلام در باره دوران سرآغاز و شخصیت‌های دینی آن مانند محمد پیامبر اسلام، کتاب «محیط اجتماعی فرقه گرا» (۱۹۷۸) نقش تعیین کننده داشت و متفکرانی مانند میکل کووک، پاتریسیا کرون، ژرارهاوتینگ، یهودا نوو، آندریو ریپین، اوری روبین،هارلد موتز، مایکل لیکر، ویلیام مارسه، و ژاکلین شابی با اثرش «روسای قبایل» (۱۹۹۷)، شناخت بسیار مفید و زاویه پژوهشی جالبی در باره تاریخ و جغرافیای تاریخی مطرح ساختند. تحقیقات تاریخی در باره شکل گیری نسخه قرآن و روند تاریخی دویست ساله قرآن با نظریه‌های فرانسوا دروش، آلفرد لوئی دو پره مار، دومینیک سوردل،

میشل اورسل، گابریل تری، میشل اماری، الوئیز اسپرنجر، ژوزف برتوال، فرانسوا میشو، کریستیان ژولین روبن، فیلیپ باره، آلن ژورژ، میکل مارکس، و دیگران ، به شناخت اساسی و گسترده منجر گشت. در این میان گابریل تری، ژوزف برتوئل، اولاف، ادوارد ماری گاله، در تحقیقات خود رابطه قرآن با تورات را مورد بررسی قرار داده و تاثیر قاطع و انکار ناپذیر تورات بر قرآن را روشن ساختند.

در تمام این تلاش‌های فکری و تحقیقاتی درک از قرآن به مسیر علمی کشیده شد و از اسلامشناسی اسلامگرا و غیرعلمی خارج شد. البته همانطور که می‌دانیم هیچ تحلیلی نمی‌تواند کاملن رضایت بخش باشد و طبیعت تحقیق همیشه دورنماهای تازه‌ای برای پژوهش می‌گشاید ولی بطور قطع ما با گسست روشن نسبت به روش‌های کهن آلوده به اعتقادات، مواجه هستیم. تمامی نوشته‌های اسلامشناسانه که توسط مسلمانان تولید شده، از این پس اعتبار خود را از دست داده و در تحقیقات در باره اسلام، علم‌گرایی بجای دین‌گرایی نشست. روند کار تحقیقی به یک روش و متد محدود باقی نماند و هر پژوهشگر و یا مکتب تحقیقی، روش بررسی ویژه خود را بکارگرفت: یکم، بررسی آیات قرآن مبنی بر مکی بودن و مدنی بودن آنها. دوم، بررسی تنظیم تاریخی قرآن طی دویست سال. سوم، بررسی زبانی و دستوری قرآن. چهارم، بررسی تاثیر فرهنگ‌های دیگر در قرآن. پنجم، بررسی ترکیب واژگان عربی و غیرعربی قرآن. ششم، بررسی معنایی آیات قرآن. هفتم، بررسی قرآن و محیط جغرافیایی آن. هشتم، بررسی قرآن با محیط اجتماعی و تاریخی. نهم، بررسی قرآن در رابطه با انجیل. دهم، بررسی قرآن در ریشه یابی توراتی آن. این روش‌های پژوهشی و دیگر متدها، ابعاد عمیقی به شناخت علمی بخشیده است.

در تحلیل‌های پیشین در باره قرآن بمثابه یک کتاب تاریخی و التقاطی، جنبه‌های گوناگونی را مورد بحث قراردادیم. در اینجا رابطه قرآن و تورات را مورد توجه قرار می‌دهیم. کار علمی همیشه باز می‌ماند و قابل انتقاد و انکشاف است. تحقیق‌های ما ادامه خواهد داشت و بکارگیری روش مقایسه‌ای و تاریخی قرآن با تورات یکی از روش‌ها می‌باشد که قادر است شناخت جالب دیگری بما انتقال دهد.

تورات کتاب مرجع

در بررسی قرآن و تحلیل هرمنوتیکی از آن پی می‌بریم که قرآن دارای نزدیکی‌های بسیار شگفت‌انگیزی با کتاب دینی یهود یعنی تورات دارد. قرآن خود را دین ابراهیمی می‌داند و بمعنای دیگر خود را ادامه دهنده سنت ابراهیمی، ادامه دهند دین موسی و معتقد به یکتاپرستی می‌داند. این ابراز خویشاوندی به چه معناست؟ ما زمانی که ساختار عمومی محتوای قرآنی را از نگاه هرمنوتیکی تحلیل می‌کنیم میان پیام، زبان، طرزبیان، نگرش و اسطوره‌های دو دین شبهاهت بزرگی مشاهده می‌کنیم. این نزدیکی اتفاقی نیست. این دو دین دارای همبستری فرهنگی و جغرافیایی بوده و تورات منشا بزرگی برای قرآن بشمار می‌آید. بدون تورات و افسانه‌ها و اسطوره‌های عبری تنظیم قرآن ناممکن است. قرآن محصول یک تاریخ پیچیده و متضاد و سیاسی است، ولی بطور مسلم تورات نقش بسیار برجسته در شکل گیری ساختاری داشته است.

تورات چیست؟ کتاب تورات قبل از هرچیز، تاریخ و دین و فرهنگ یهودیان است. این تاریخ با اسطوره‌های این قوم درآمیخته است. بر اساس تورات یهودیان از تبار ابراهیم و زنش سارا که در «میان رودان» در ۱۷۵۰ پیش از مسیح می‌زیسته اند، می‌باشند. ابراهیم از بستر رود فرات به کنعان (در جغرافیای اسرائیل کنونی)، یا سرزمین موعود رفته و با پسرش اسحاق و نوه‌اش یعقوب با یکتا پرستی زندگی می‌کنند. یعقوب چهار زن داشت و دارای ۱۲ پسر و یک دختر بود. این ۱۲ پسر ۱۲ قبیله اسرائیل را بوجود می‌آورند و سپس آن‌ها قبایل خود را در مصر رشد می‌دهند. یعقوب (نام دیگرش «اسرائیل») بدنبال قحطی در کنعان به سرزمین مصر رفته و در اینجاست که قوم یهود متولد می‌شود. پسر یعقوب ژوزف (یوسف) وزیر یکی از فراعنه مصر می‌گردد و یهودیان در دوران صلح قرار می‌گیرند. با تغییر قدرت در میان فراعنه، بخت یهودیان برگشته و در شرایط جدید بازماندگان ژوزف یا یوسف به بندگی و اسیری دچار می‌شوند و فرعون دستور می‌دهد تمام پسران نوزاد در آبهای نیل غرق شوند. بگفته تورات یهودیان، فرزندان اسرائیل (یعقوب)، تصمیم می‌گیرند تا از مصر خارج شوند و اسارتشان پایان پذیرد. طبق بیان تورات بدنبال معجزات دهگانه و ظهور موسی که توسط ملکه فرعون پرورش یافته بود، خروج یهودیان از اسارت تحقق می‌یابد. گویند این خروج در ۱۳۰۰ سال قبل از میلاد صورت می‌گیرد. در تورات می‌آید که موسی بزرگترین پیامبر اسرائیل است

زیرا او تنها کسی است که رودر رو با خدا گفتگو کرده است. یهوه یا خدای یهود با واسطه موسی تورات را به اسرائیل انتقال می‌دهد(کتاب آفرینش، ۳۳-۱۱). یهودیان دارای بیست پنج کتاب دینی می‌باشند. پنج کتاب آغازین در تورات قرار گرفته‌اند و این تورات در سال ۲۷۰ پیش از میلاد توسط ۷۲ خاخام به یونانی ترجمه شده است. مجموعه دوم «نویم» است که دربرگیرنده ۸ کتاب می‌باشد و مجموعه سوم «کتوویم» است که در برگیرنده ۱۲ کتاب می‌باشد. (منبع: «کتاب‌هایی از عهد عتیق» ترجمه پیروز سیار، نشر نی تهران، چاپ هشتم ۱۳۹۱ و همچنین «تورات»، فیلیپ حداد، چاپ پنجم ۲۰۱۶، پاریس). در کتاب تورات شرح حال همه پیامبران بنی‌اسرائیل و تمامی حکایت‌ها و اساطیر و نیایش‌ها گردآمده است. در تورات، آفرینش جهان و آفرینش آدم و حوا و داستان نوح و ابراهیم و رسالت موسی بطور مفصل توضیح داده شده است. البته تحقیقات باستانشناسانه و تاریخی ادعای تورات در باره ابراهیم را اثبات نکرده است و برخی محققان دانشگاهی، واقعیت ابراهیم را به عنوان شخصیت تاریخی مورد تائید قرار نمی‌دهند.

خدای تورات «یهوه» است و این خدا «جاودانه است و خدای مکان‌ها، سرور سروران، پادشاه، قدرتمند قاطع» می‌باشد و تورات کتاب «حقیقت» است. (تورات، دوترونوم ۱۰-۱۷). خدای یهود سه کلید در دست دارد: باران، تولید، قیامت و برای آفرینش آدم با فرشتگان مشورت نموده است. (رجوع شود به فصل آفرینش ۲-۲۶). در تورات می‌آید موسی با روشنی تورات را توضیح داد و ادامه دهندگان باید به هفتاد زبان تورات را بازگویند. در عمل، نوشتار تورات، حافظه تاریخی و هویت یهودیان را تشکیل می‌دهد و این کتاب از ابراهیم بعنوان «پاتری آرش» یا شخصیت بزرگ قوم عبری نام می‌برد. کتاب تورات یهودیان را «مردم برگزیده» معرفی می‌کند زیرا آن‌ها از جانب خدا برگزیده می‌شوند تا از اسارت خویش بیرون آمده و به سرزمین اجدادی خود، کنعان بازگشت کنند. یهودیان «قوم برگزیده» تلقی می‌شوند زیرا آنان بعنوان برگزیده تورات را دریافت می‌کنند. رسالت موسی در کوه سینا صورت می‌گیرد و خدا به قوم یهود می‌گوید: «شما برای من سرزمین پادشاهی پرستش کنندگان هستید». از این دیدگاه، قوم یهود به خدای یگانه معتقد است و برادری همه کسانی که از تبار ابراهیمی‌اند مورد احترام و توجه می‌باشد و تورات پیامی برای بشریت است.

پیوند ارگانیک قرآن با موسی و تورات

در تحلیل قرآن، در بررسی موضوع‌های قرآنی، در تحلیل داستان‌ها و افسانه‌های قرآن، ما اغلب مواقع با فضای فرهنگی و دینی تورات مواجه هستیم. افسانه‌ها و رسوم و نمادها و ارزش‌های دینی و احکام دینی در قرآن شباهت‌های بسیار فراوانی با محتوای تورات دارد. حال این پرسش مطرح است که علت این نزدیکی چیست؟ ما هنگامیکه کتاب‌های دینی ملت‌های گوناگون را در قاره‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهیم با فضای‌های فرهنگی و مشغولیت‌های فکری و احساسی و ویژگی‌های نیایشی و آئینی ویژه مواجه می‌باشیم. فضای آئین کنفسیوس، پروتستانتیسم، هندوئیسم، زرتشتی، بودایی، اسلامی، و غیره با فضای فکری و ایمانی و ارزشی کاملن متفاوت هستند. این آئین‌ها و ادیان و دکترین اخلاقی با یکدیگر از نظر تاریخ و جغرافیا و نیز ساخت و هدف خود بسیار متنوع می‌باشند. ولی دو دین یهودی و اسلام، که در دو زمان جداگانه پیدا شده اند، و در جغرافیای میان رودان و فلسطین و یعنی بخشی از خاورمیانه سامی و آرامی متولد شده اند، با هم بسیار نزدیک می‌باشند. البته در همین فضای جغرافیایی تورات و سپس قرآن، تعداد آئین‌ها و ادیان کهن بسیارند. در همین فضای جغرافیایی آئین‌های بسیار مختلفی با هویت‌های تاریخی و فرهنگی مختلفی زیست کرده و یا هنوز به زندگی خود ادامه می‌دهند. سومری‌ها، بابلی‌ها، مصریان و آشوریان در آئین‌های مختلف زندگی می‌کرده‌اند و آئین خورشید و عناصر طبیعی و خدایان گوناگون را پرستیده و اجرا می‌کرده‌اند. البته همین آئین‌ها دارای تاثیر متقابل بوده است و در طول تاریخ و به هنگام روند جنگ‌ها و انتقال رسوم تمدنی در یکدیگر تغییر بوجودآورده‌اند. نه تنها ادیان این میدان جغرافیایی برهم اثر گذاشته‌اند بلکه تاثیر فرهنگ‌های دورتر مانند اسطوره‌های یونانی و ادیان ایرانی نیز قابل تشخیص است. بعنوان نمونه «توماس رومر» استاد کالژدوفرانس و دانشگاه لوزان، در کتاب «اختراع خدا» این مطلب را نشان می‌دهد و بقول او اعتقاد به تک خدایی یا اعتقاد به «شیطان» در دین یهود ریشه زرتشتی و ایرانی دارد. نمونه دیگر از نظر توماس رومر، توفان نوح در تورات ریشه و منشا سومری داشته و از منطقه میان رودان می‌آید. (انتشارات «سوی» پاریس، برگ ۲۹۹ تا ۳۱۶).

پس ما به تاثیر گذاری ادیان و فرهنگها بر روی یکدیگر آگاه هستیم ولی رابطه قرآن با تورات چیز دیگری است. قرآن بدون تورات ناممکن است. ما نمی‌خواهیم

بگوئیم که تنها منبع شکل گیری قرآن، تورات است ولی روح قرآن، تاریخ قرآن، افسانه‌های قرآن، پیامبران قرآن، قواعد قرآن و شکل گیری پایه‌ای قرآن، کاملن وابسته به تورات است و هستی قرآن از تورات و شخصیت‌های دینی و فرهنگ دین یهود، ناشی می‌شود. فراتر از آنچه در باره ادیان دیگر می‌توان ادعا نمود، باید اعلام کرد میراث مشترک یهودیت و اسلام بسیار گسترده و ارگانیک است. آنچه مسلم است قدمت تورات، فضای فرهنگی و تاریخی تورات، منشا انتقال میراث به قرآن است. تاثیر تورات برقرآن تعیین کننده است و بدون تورات و فرهنگ عبری تنظیم و تولید قرآن به شکل کنونی ناممکن است.

چند پرسش اساسی مطرح است؟ از نظر علمی ابعاد بهره گیری اسلام از دین یهود چه میزانی است؟ آیا نشانه‌های دین یهودیت شخصیت مستقل اسلام را زیر سئوال می‌برد؟ در این زمینه محققان گوناگون نظریه‌های مختلفی ارائه می‌نمایند. همه پژوهش‌ها در یک نکته هم نظرند و آن اینکه وامگیری اسلام از تورات جدی و ساختاری است. هر چند نوع تاثیر و ابعاد این وامگیری مورد اختلاف نظر است. البته مسلمانان می‌گویند چون «اسلام دین ابراهیمی» است، رجوع دادن به دین تورات، برای آنست تا «بندگان» بیاموزند و پند بگیرند. آن‌ها می‌گویند طرح موسی و افسانه‌های قوم یهود در قرآن، جنبه تاریخی دارد و بیان تسلسل در ادیان ابراهیمی است. در واقع هدف مسلمانان پنهانکاری در باره منشا توراتی قرآن است. بعلاوه بسیاری از آنان به لحاظ دگماتیسم و دیدگاه دینگرا و دین خوئی عمیقشان، این رابطه را درک نمی‌کنند. بیائیم این موضوع را مورد بررسی علمی قراردهیم.

خوانش سوره‌های قرآن با توجه به محتوای تورات و اساطیر یهود روش جالبی در عرصه قرآن شناسی است. مقایسه آیه‌ها یا سوره‌های قرآن با متن تورات از نقطه نظر نگرش و زاویه پرداخت، اجازه می‌دهد وامگیری قرآن از تورات روشن شود. در یک کتاب نوع روایت چگونه است؟ در موارد بسیار متعدد طرز نگارش و نوع پرداخت مطلب در قرآن با طرز پرداخت در تورات یکی است. بعنوان نمونه طرز نگرش قرآن در باره آفرینش جهان و آدم با نگرش تورات در همین زمینه نزدیک می‌باشد. آیا این شباهت در نوع پرداخت در تورات و در قرآن اتفاقی است؟ نگرش تورات به آفرینش و گردش زمان و قواعد آسمانی، در قرآن

ادامه پیدا می‌کند. نویسندگان قرآن نگرش توراتی را در تولید و تنظیم قرآن انتقال می‌دهند.

به جنبه‌های دیگر توجه کنیم. باعتبار اخبار موجود در تورات در زمان و در روند پیدایش آئین یهود، مخالفتهای بسیار زیادی موجود بوده و قبایل و افراد قوم یهود به راحتی دین موسی را نمی‌پذیرفته‌اند. با توجه به مخالفت‌های رایج در جامعه آن زمان، در تورات آمده است که «کافران» مسخره می‌کنند و همه چیز را نفی می‌کنند. بنابراین در اینجا، نوع پرداخت، مقابله کردن با دیگران و قبولاندن دین، مسئله تورات است. نمونه دیگر، در تورات در میان افسانه‌ها و رویدادهای تاریخی مطرح شده، برای اندرزدادن و برای متقاعد نمودن و یا ترساندن «کافران»، بارها به قصه نوح، عاد، ثمود و لوط توجه شده است. این پرداخت در فضای فرهنگی و گویشی خاصی شناور است و دارای روح زمان خودش است. در تورات، اشاعه ترس از خدا، جهنم و بهشت، اطاعت و عبادت، نفرین و تهدید، از اجزای این فضای گویشی هستند و بعلاوه ردیف کردن «پیامبران» مانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب، آدم، حوا، نوح، داود، سلیمان، یونس، یوسف، موسی و غیره، گفتمان توراتی و سمبول‌هایش را ترسیم کرده، زینت بخشیده و ذهنیت را بطور مدام مورد خطاب خود قرار می‌دهد. ما این نوع فضای گفتاری و معنایی را در زرتشت و هندوئیسم و کنفوسیوس نداریم. این فضا و طرز نگاه با این سمبول‌ها و اساطیر، از آن تورات است. همین طرز افسانه گوئی، همین پیامبران یهود، همین انگشت گذاشتن بر خطاکاری انسان، همین جهنم و بهشت، همین تنبیه کافران که در تورات است، در قرآن نیز وجود دارد و ساختار آن را می‌سازد.

حال باید گفت این نوع پرداخت و این الگوی گفتاری را، ما در قرآن بطرز فراوان شاهد هستیم. بعنوان نمونه به سوره مکی «القمر» توجه کنیم. در آیه‌های این سوره قرآنی آمده است که کافران اعراض می‌کنند و اخبار را قبول ندارند، ولی آن‌ها در محشر سراز قبر درآورند و عذاب خواهند دید. قرآن بطور مکرر به یادآوری داستان‌های دینی تورات پرداخته و می‌گوید کافران فراموشکارند. قرآن می‌گوید ماجرای قوم نوح را تکذیب نکنید و بدانید در کشتی نوح کافران راه نیافتند و مجازات شدند. در همین سوره قرآنی می‌آید کافران سرنوشت قوم عاد را فراموش می‌کنند، آن‌ها تنبیه الهی را در نظر نمی‌گیرند، آن‌ها سرنوشت قوم ثمود را فراموش می‌کنند، آن‌ها سرنوشت قوم لوط را انکار می‌کنند و نمی‌خواهند ببینند که

ما قدرت داریم و به همین خاطر غیر از خانواده لوط، بقیه آن قوم را «به سنگباران نابود کردیم». سوره می‌افزاید ما قرآن را به فهم آسان کردیم ولی کیست که اندرز گیرد و «فرعونیان» را تکذیب کند. کافران از کارخلاف شان دست برنمی دارند و بدانید ما آن‌ها را به جهنم می‌فرستیم و روز قیامت در انتظارشان است.

بنابراین هنگامی که به سوره «القمر» و به پرداخت و روش نقلی داستان توجه می‌شود، هنگامی که به ارزش گذاری اقوام دقت می‌شود، هنگامی که به ادبیات و الگوی واژگانی قرآن ژرف نگری می‌شود، هنگامی که به «فرعونیان» یعنی اسیرکنندگان قوم یهود بعنوان ستمگران اشاره شده و سرنوشت اینان در «جهنم» در نظر گرفته می‌شود، تمامی این عناصر سازنده فضای قرآنی و الگوی گویشی قرآن است و این فضا کاملن فضای توراتی می‌باشد. این نزدیکی شگفت‌انگیز است ولی دلیل مند است.

در سوره مکی «سباء» در قرآن خطاب می‌شود که عبرت بگیرید و از خدا اطاعت کنید و خدا قادر است پس از مرگ شما را زنده کند. عبرت بگیرید و توجه کنید، کوهها و مرغان به نغمه الهی داود گوش دادند، سلیمان باد را در اختیار خود گرفت و برای اولاد سبا در وطنشان رحمت برقرار بود و این امر بیان رحمت الهی است. در این سوره مانند آنچه در سوره «نمل»، «عنکبوت»، «قصص» آمده، سمبول‌ها و نشانه‌های اساطیری بکارگرفته شده و پیامبران یادشده، متعلق به تورات است. داود و سلیمان از پادشاهان اساطیری تورات بوده و تورات داستان سبا، بلقیس ملکه سبا و پیوند او با سلیمان، پادشاه اسرائیل، را مطرح می‌کند. تورات افراد را به عبرت فرامیخواند تا ببینند ملکه سبا چگونه به حقانیت سلیمان ایمان پیدا کرده و از خورشید پرستی دست می‌کشد. سمبول‌ها و نشانه‌ها و اساطیر تورات، در قرآن دوباره ایفای نقش می‌کنند(رجوع شود به «اولین کتاب پادشاهان» در تورات). این قصه‌های دینی در تورات آمده و در قرآن تکرار می‌شود. البته یاد آوری شود که داستان ملکه سبا در انجیل لوقا نیز آمده است و روشن است که این خبر ریشه در تورات دارد. نمونه دیگری از فضای فرهنگی و اساطیری و ارزشی تورات را در قرآن می‌بینیم. سوره مکی «نمل»، در باره زندگی و معجزات موسی است. این سوره قرآنی چندین بار در باره موسی و معجزه موسی و فرعون و سلیمان و بلقیس و لوط و عدم اطاعت مشرکان از فرمان خدا و دین موسی صحبت می‌کند. در همین سوره به روشنی آمده است: «همانا این قرآن اکثر احکامی که بنی‌اسرائیل در آن اختلاف

می‌کنند کاملا بیان خواهد کرد (و حکم واقعی تورات را آشکار می‌سازد) و هم این کتاب خدا برای اهل ایمان هدایت و رحمت کامل است.» (آیه ۷۶ و ۷۷، ترجمه حسین الهی قمشه ای). متن قرآن می‌گوید که شرح احکام بنی‌اسرائیل است. چرا قرآن بطرز تکراری خواست بنی‌اسرائیل و عمل موسی را طرح می‌کند؟ پرسش اینجاست که در قرآن، که برای قوم عرب است، چرا داستان‌های قوم یهود تکرار می‌شود؟ چرا درقرآن از فلاسفه یونان گفته نمی‌شود؟ چرا از میترائیسم و زرتشتی حرفی به میان نمی‌آید؟ چرا از منشور یا قانون حمورابی، شاه بابل صحبت نمی‌شود؟ چرا به تمدن اکسومیت‌های اتیوپی اشاره‌ای نمی‌شود؟ چرا از تمدن آشوریان و نباتیان دلیلی آورده نمی‌شود؟ ادبیات و اساطیر و پیامبران قرآن، همان ادبیات و اساطیر و پیامبران تورات می‌باشند.

حال در قرآن، سوره مکی «اسراء» را مورد نظر قراردهیم.

«به موسی کتاب تورات را فرستادیم. آن را وسیله هدایت بنی‌اسرائیل قراردادیم تا غیر من که خدای عالمم هیچکس را حافظ و نگهبان نگیرد.» (آیه ۲). «در کتاب تورات خبر دادیم و چنین مقدرکردیم که شما بنی‌اسرائیل دو بار حتما در زمین فساد و خونریزی می‌کنید و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه می‌یابید.» (آیه ۴). موسی به فرعون گفت «...من‌ای فرعون تورا شخصی جاهل و لایق هلاک می‌پندارم. آنگاه فرعون اراده آن کرد که موسی و قومش را از زمین مصر براندازد. ماهم، او و همدستانش را تمام به دریا غرق کردیم » (آیه ۱۰۲ و ۱۰۳). در قرآن، در سوره مدنی «صف»، از کافران صحبت شده و «حقانیت کتاب تورات» یادآوری می‌شود. این کلام همان کلام موسی است. این کلام، سخن محمد نیست، بلکه سخن موسی در زبان محمد و آیه قرآن است. موسی نه تنها در تورات سخن گفت بلکه در قرآن کلام خود را ادامه می‌دهد. قرآن از حقانیت کتاب تورات سخن می‌گوید و این امر همان رازی است که مسلمانان پنهان می‌کنند.

وجود اینگونه آیات توراتی در قرآن، اتفاقی نیست. اینگونه کلام، کلام خدا در باره موسی است، کلام هدایت برای یهودیان است و یا کلام هدایت برای کسانی است که باید پیرو تورات بشوند. کلام به چه کسی خطاب می‌شود؟ آیا این سوره، گفتار محمد است و دارای ارزش بازگوئی یک واقعه تاریخی و دینی، برای هدایت عرب‌هاست؟ آیا این گفتار تورات برای عرب‌ها می‌باشد تا آن‌ها به دین

یهود بگرایند؟ آیا کسی کلام تورات را در قرآن برای عرب‌ها بازگوئی می‌کند؟ پرسش‌های بسیار جدی مطرح است. همین مضامین و همین فرهنگ در تورات آمده است و در قرآن تکرار می‌شود. چرا محمد از موسی، از حقانیت او، از تورات او و از دشمن یهودیان، یعنی فرعون صحبت می‌کند؟

ما در نوشته‌های پیش جنبه تاریخی قرآن را نشان دادیم و در اینجا تاکید روی جنبه التقاطی قرآن نیز می‌باشد. نوشتار التقاطی یعنی نوشته‌ای که با منشاهای گوناگون بوده و فاقد همگونی در سبک و روش می‌باشد. یکی از جنبه‌های اساسی التقاطی بودن قرآن همانا وجود انبوه و پرمعنای ادبیات و مضمون تورات و فرهنگ تورات، در قرآن است. وامگیری قرآن عریان و آشکار است و هیچ پژوهشگر جدی و با انصافی نمی‌تواند آنرا نبیند. بحث ما پاسخگوئی به پرسش‌های پژوهش علمی است. هدف نشاندادن کهن بودن یا برتر بودن یک دین نیست. بلکه تاثیرپذیری خرد و کلان ادیان و در اینجا اسلام است. اسلام خود را دین الهی معرفی می‌کند حال آنکه از نظر هرمنوتیک و جامعه‌شناسی و تاریخی این ادعا کاملن بی‌پایه است. روشن است که یکی از عوامل اساسی شکل دهنده قرآن دین یهود و تورات است. البته برخی از محققان در این زمینه نظر بسیار قاطعی دارند. نظریه گابریل تری در این چارچوب معنا پیدا می‌کند و می‌توان گفت از نظر او قرآن همان تورات است.

قرآن، تاثیر قاطع تورات

گابریل تری یا «هانا زاکریا»، مورخ و دین شناس فرانسوی و استاد در بنیاد کاتولیک پاریس (۱۸۹۱-۱۹۵۹)، در اثر خود «محمد واقعی و قرآن کاذب» که در سال ۱۹۲۹ منتشر شده نظریه‌ای مطرح می‌کند مبنی بر اینکه قرآن، در واقع کتاب تورات به زبان عربی است. منظور چیست؟ از نظر او تولید کننده قرآن محافل مذهبی خاخام‌های یهودی بوده و هدف آن‌ها جلب عرب‌ها به آئین موسی است. چرا دین تورات در پی جلب عرب‌هاست؟

مسیحیت با سرعت در دنیای هلنیسم غلبه یافته و از سده‌ی چهارم در زمان امپراتور کنستانتین، دنیای رومی را تسخیر کرد. این تسخیردینی مسیحی، واکنش یهودیت را برانگیخت و سیاست پخش اعتقادات تورات در دستور قرار گرفت.

(برگ ۹۱). از نظر محافل یهود، با توجه به موقعیت اجتماعی و وجود آئین‌های چند خدایی یا بت پرستی یا دین نصارا در شبه جزیره حجاز، می‌بایست تورات را به میان قوم عرب برد. از آنجا که عرب‌ها تورات را به عبری نمی‌فهمند پس تورات را باید برای عرب‌ها روایت کرد و آنرا به زبان خود عرب‌ها درآورد. (برگ ۹۳). دین یهود در پی فتح است، ولی گشایش مرزها برای این دین بمعنای آب شدن یهودیان در اقوام دیگر نیست، زیرا از نظر این قوم، یهوه یا خدا، آن‌ها را برگزیده و پیام آسمانی به آن‌ها ارسال شده است. این دین در راس باید بماند و برای گسترش نفوذ، این دین خود را می‌گستراند تا در پهنه جهانی طرز بینش آن غلبه داشته باشد و هر چه بیشتر رخنه کند. این دین خود را در نزد دیگران می‌گسترد تا روح خود را پخش کند.

گابریل تری می‌گوید تمدن قریش پائین ترین سطح فرهنگی است و آن‌ها قادر نبودند آئین دینی تدوین کنند زیرا در میان آن‌ها سنت نگارش وجود نداشته است. گابریل تری از ابن خلدون نقل می‌کند که عرب‌ها دارای طبیعتی تخریبگر هستند و می‌افزاید در جامعه بدوی حجاز سنت شعر بشکل شفاهی و بسیار ضعیف بوده و آنچه که بعنوان شعر پیش از اسلام مطرح می‌شود بیشتر به مراحل بعدی تعلق دارد. گابریل تری می‌نویسد «علیرغم وجود میلیون‌ها نفر پیرو، اسلام تنها تخم مرگ را با خود حمل می‌کند...پیش از اسلام در سرزمین عربی، هیچ فرهنگ انتلکتوئلی وجود نداشت». (برگ ۴۶). نویسنده می‌افزاید عرب‌ها که از تبار سامی هستند هرگز قادر نبودند نوآوری کنند و فقط غارتگری می‌کردند و اموال دیگران را تصاحب می‌کردند و همانطور که ابن خلدون می‌گوید: تاریخ عرب سرشار از دزدی و غارت است. (برگ ۱۲۹). نویسنده در کتابش می‌آورد ما هیچگاه فیلسوف عرب نداشته ایم. در سراسر خلافت، فیلسوفان از غیر عرب‌ها مانند سیریاک‌ها، بربرها و ایرانیان بوده‌اند. غزالی و الکندی و ابن طفل و ابن رشد، به عربی نوشتند ولی از تبار ایرانی و سوری و بربر بودند. فلسفه و هنر عرب، فقط یک افسانه است. (برگ ۱۳۰). بنابراین از آنجا که محیط عرب فاقد فرهنگ بود و فاقد یک نظم فکری و دکترین بود، دین اسلام هم از این محیط نمی‌توانست بیرون بیاید و این دین همان دین تورات و تنظیم شده توسط بزرگان یهودی می‌باشد. (همانجا).

او می‌افزاید برعکس، یهودی‌ها «دارای پشتوانه چندین سده شادابی دینی و انتلکتولی بودند. آن‌ها واقعن در راس فرهنگ بشریت بودند». (برگ ۴۶). گابریل

تری می‌گوید در چنین شرایطی خاخام بزرگ مکه تلاش دارد تا عرب‌ها رااز موقعیت بت پرستی خارج کند و به عرب‌ها بگوید که خدای یکتا، یهوه، پیام را به موسی ابلاغ کرده، موسی آنرا به اسرائیل اعلام کرده و این پیام برای بشریت است. (برگ ۴۷). به نظر نویسنده برای تحقق این هدف خدیجه که یهودی بوده و شخصیتی قوی داشته و ثروتمند است، محمد را در این راه قرار می‌دهد و پشتیبانی می‌کند. به این ترتیب گابریل تری برآنست که در اساس، قرآن همان لوحه‌های موسی است، نسخه‌ای از تورات است و غیر از این، قرآن دیگری وجود نداشته است. (برگ ۴۷). نتیجه گیری او چنین است: «اسلام جز یهودیتی که توسط یک خاخام به عرب‌ها توضیح داده شده، چیز دیگری نیست. قرآن توسط یک یهودی به نگارش درآمده است و محمد هیچ نقشی در این زمینه نداشته است.» (برگ ۵۸). «الله بطور کامل یهودی شده است.» (برگ ۷۳).«هدف این کتاب قابل فهم نمودن قرآن عبری موسی، برای عرب‌هاست.»، قرآن تنظیم و به روزکردن «یک کتاب دینی قدیمی» به عربی است(برگ ۸۷).

گابریل تری می‌گوید در «تلمود» آمده است که تورات کتابی آسمانی است و در آن شکی نیست(برگ ۳۹، جلد یازدهم) و بنظر او همین فرمولبندی یعنی «آسمانی» در قرآن تکرار شده است. در قرآن می‌آید که قرآن، کلام الله است و آسمانی است. از نگاه گابریل بری حرفی که قرآن عربی می‌آورد در حقیقت امر، توصیف متعلق به تورات است و زمانی که از زبان محمد این گفته جاری می‌شود منظور همان تورات است که «آسمانی» است. در قرآن، روایات و افسانه‌های توراتی بسیار وسیع و متنوع است و متن قرآن عربی آنچه در قرآن می‌باشد را متعلق به موسی وکتاب او می‌داند. البته از نظر تئوریک می‌توان نظریه گابریل تری را بطور کامل مورد پذیرش قرارنداد و برآن خرده گرفت. ولی همزبانی قرآن با نوشته و فرهنگ توراتی انکار ناپذیراست. در راستای گفتار گابریل تری در قرآن، همانگونه که دیدیم، شواهد بسیار یافت می‌شود.

اعتراف قرآن بر منشا توراتی

بررسی کرونولوژیک و زمانمندانه و تقسیم آیات به مکی و مدنی، بررسی تاریخی جنگ‌های محمد و جدال قبایل عربی و متدهای دیگر، از جمله روش‌های علمی

است که قرآن را تبدیل به «اوبژه» و «موضوع تحقیقی» و زمانمند می‌کند و آنرا از پیام آسمانی و ازلی و از مقدسات خارج می‌سازد. این گونه تحقیقات که از صدوپنجاه سال پیش آغاز شد، طلسم و تقدس اسلامی را به چالش کشید و دین را به پدیده زمینی تبدیل کرد. علیرغم تنوع روش‌های تحقیق که ما به آن‌ها همیشه نیازمندیم، برای درک دقیقتر قرآن، در چارچوب شیوه هرمنوتیکی، ما نیازمند گسترش تحقیق خود به ژودائیسم یا یهودیت و تورات نیز هستیم. این جنبه توسط برخی پژوهشگران مورد بررسی قرارگرفته و از آن میان نظریه گابریل تری و نیز کتاب سه جلدی ژوزف برتوئل، «اسلام، منشاهای واقعی آن»، دریچه جالبی در تحقیق می‌گشایند و کلید بسیار مهمی برای درک بهتر قرآن در دسترس ما قرار می‌دهند.

خوانش دقیق یک سلسله آیات قرآنی ما را به زمان و مکان خاص و فضای عمومی ویژه‌ای وارد می‌کند. این فضا، فضای یهودیت است، فضای محیط سیاسی و دینی و آشوب مند است، فضای پیام ابراهیمی است، فضای جدال علیه کافران و مخالفان است، فضای تبلیغ و هدایت و فضای خشونت و جهنم می‌باشد. در قرآن، فضای موسی است. از نظر یهودیت، یهوه پیام را به موسی اعلام کرده و پیامبران بنی‌اسرائیل حقیقت را با خود داشته و موسی بزرگترین رسول است. در قرآن نام ابراهیم بیش از ۶۰ بار تکرار می‌شود، نام موسی بیش از ۵۰ بار یادآوری می‌گردد، حال آنکه نام محمد فقط چند بار در قرآن می‌آید. واژه پیامبران اسرائیل بعنوان نام سوره‌ها یا درون سوره‌ها مرتب تکرار می‌شود و واژه بنی‌اسرائیل بارها در قرآن آمده است، حال آنکه واژه قریش فقط دو بار اعلام شده است. یادآوری از موسی در قرآن با ابهت است، با بزرگی و با نبوت است. موسی در قرآن «پیشوا» قلمداد می‌شود. همانگونه که در «تورات عهد عتیق» خداوند موسی را «مجدی چون قدیسان عطا کرد.»، «تقدسش بخشید» و «از میان آدمیان او را برگزید.» (برگ ۵۸۳، چاپ تهران).

سوره مکی «قصص» سرشار از حکایت مربوط به موسی است و اعلام می‌کند: «ما به موسی مقام نبوت و فرمان الهی عطا کردیم.» (آیه ۴۴). سوره مکی «فصلت» اعلام می‌دارد: «ما به موسی کتاب تورات را فرستادیم» (آیه ۴۵). سوره مکی «هود» می‌گوید: «کتاب تورات موسی»، «پیشوا و رحمت حق» است. (آیه ۱۷). تمامی این گفته‌ها اعتراف قرآن عربی، به واقعیت منشا آن یعنی تورات می‌باشد

و آیه‌های متعددی در قرآن این مطلب را تکرار می‌کنند. در حقیقت در قرآن، جز تورات و دین بنی اسرائیل، هیچ دین و کتاب دینی دیگری، به این صورت مورد تاکید مثبت و ستایش انگیز قرار نگرفته است. در ادبیات قرآنی، واژه «پیشوا» می‌آید و پیشوا مقامی است که «فرمان الهی» دارد. این ستایش انگیزترین توصیف در قرآن است و این توصیف در باره موسی می‌آید. کسی این توصیف را می‌کند و محمد یا کاتبان آنرا تکرار کرده و این توصیف به آیه قرآن عربی تبدیل می‌شود.

با توجه به آنچه بیان کردیم و در چارچوب این روش تحلیل، در حقیقت، قرآن دین تازه‌ای نمی‌آورد بلکه توضیح و تبلیغ دین پیشینیان است، قرآن تبلیغ تورات یهود برای عرب‌هاست. در تورات عهد عتیق می‌آید: «این همه، جز کتاب عهد خدای تعالی نیست. شریعتی که موسی آورد، و به جماعات یعقوب به ارث رسید. پیوسته در ایمان به خداوند راسخ باشید، بدو درآویزید تا استوارتان سازد. خداوند قادر، خدای یگانه است، و رهاننده‌ای جز او نیست.» (برگ ۵۱۰، چاپ تهران). همین الگوی گویشی و همین سبک تاریخی اسطوره‌ای در قرآن تکرار می‌شود. کتاب موسی بیان کتاب «سلف» است و آنچه که بنام محمد است همان تورات موسی است که بزبانی دیگر برای قوم عرب گفته می‌شود.

توجه کنید: در قرآن، سوره مکی «اعلی»، بر این امر اصرار دارد که «این گفتار به حقیقت در کتب رسولان پیشین ذکر شده. بخصوص در صحف ابراهیم و تورات موسی مفصل بیان گردیده است.» (آیه ۱۸ و ۱۹). در سوره مکی «شعراء» آمده است: «علمای بنی‌اسرائیل از کتب انبیای سلف بر این قرآن آگاهند.» (آیه ۱۹۷). قرآن برآنست که بزرگان قوم یهود از کتاب پیامبرانی مانند ابراهیم و اسحاق و موسی آگاه می‌باشند و می‌دانند که قرآن محمد در اساس همان تورات است. در واقع در اینجا، قرآن محمد، گفتار عربی شده تورات موسی است که به رسولان پیشین مانند ابراهیم رجوع می‌دهد و به آدمیان پند می‌دهد که در راه «سلف» حرکت کنند.

در سوره مدنی «مائده» آمده است: «همانا خدا از بنی‌اسرائیل عهد گرفت و دوازده بزرگ میان آن‌ها برانگیختیم و خدا بنی‌اسرائیل را گفت من با شمایم، هرگاه نماز به پا دارید و زکات بدهید و به فرستادگان من ایمان آورید و خدا را قرض نیکو دهید در این صورت گناهان شما را بیامرزم و شما را در بهشتی داخل گردانم که زیر درختانش نهرها جاری است...» (آیه ۱۱). در این آیه از عهد

بنی‌اسرائیل با یهوه یا خدای یهودیت صحبت می‌شود و تورات موسی، هر دوازده قبیله تشکیل دهنده مردم یهود را به اجرای آداب دینی دعوت می‌کند. قرآن پیام یهود را بازتولید می‌کند. قرآن پیش از آنکه شرح حال عرب‌ها باشد شرح حال یهود است و قرآن عرب‌ها را به دین یهود دعوت می‌کند.

سوره مدنی «یونس» را در قرآن بخوانید. این سوره به صورت شگفت‌انگیزی تاریخ دین یهود، پیامبران آن، رسوم آن و سلسله ارزش‌های تورات و افسانه‌های آن را به ما یادآوری می‌کند. این سوره در ستایش بنی‌اسرائیل است، آن‌هایی که به فرمان یهوه تسلیم شده‌اند. این سوره به کافران و آن‌هایی که مومن به تورات نیستند انتقاد می‌کند و آن‌ها را تهدید به قیامت می‌کند. این سوره قرآنی به حکایت نوح و سایر پیامبران عبری اشاره کرده و می‌گوید به دین موسی پایدار باشید و تسلیم او بشوید و مسلمان باقی بمانید. در دین یهود تمام بزرگان دین مانند خاخام‌ها اسلام داشته و تسلیم موسی بوده و «یهودی مسلمان» تلقی می‌شوند. مسلمان کسی است که به دین تورات تسلیم می‌شود. در قرآن عربی به همین مسلمانی توجه شده است و منظور مسلمان بودن در پیروی از دین یهود است. در سوره می‌آید به موسی ایمان داشته باشید زیرا به موسی وحی شده است، از آنجا که فرعون ظالم است، «ما بنی‌اسرائیل را از دریا گذارانديم». «مابنی‌اسرائیل را به مقام صدق مسکن دادیم و نعمتهای پاکیزه روزی آن‌ها کردیم و همیشه بنی‌اسرائیل اتفاق داشتند تا زمانی که شناخت یافتند، آنگاه آغاز اختلاف کردند». قرآن، که در واقع همان کلام تورات است، اعلام می‌کند شک نکنید و «شهادت می‌دهم که حقا جز آن کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان دارند خدایی در عالم نیست و من هم تسلیم او هستم.» (برگ ۲۴۶، آیه ۹۰). در سوره«الانبیا» می‌آید: «همانا ما به موسی و برادرش‌هارون تورات را عطا کردیم که جدا سازنده میان حق و باطل و روشنی بخش و یادآور متقیان است». (آیه ۴۸) در همین سوره تاکید می‌شود که پیامبران ابراهیم، اسحاق، یعقوب، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذوالکفل، یونس، راه حق رفته‌اند و آن‌ها از نیکوکاران هستند و کسی که در پی آنان نیست و تورات را رعایت نمی‌کند، به دوزخ می‌رود. در این سوره انبیا، نام محمد غایب است و جزو انبیا نیست. البته مترجم فارسی اغلب «قال» را برابر «رسول گفت» می‌گذارد و این امر ایجاد انحراف و بدفهمی می‌کند. در سوره «الفرقان» می‌آید: «همانا ما به موسی کتاب تورات را عطا کردیم»، پس از کفر بپرهیزید و به این راه بیائید.

قرآن خطاکاران بنی‌اسرائیل را دوست ندارد، قرآن کافران را سرزنش می‌کند، قرآن کیفر و جهنم را یادآوری می‌کند، قرآن همه را به تسلیم در برابر یهوه می‌خواند. قرآن یادآور پیام تورات است و این پیام را میان عرب‌ها می‌برد. برخی فعالان دینی مسلمان می‌گویند تعجب آور نیست که قرآن داستان موسی و بنی‌اسرائیل را مطرح کند و این قصه‌ها بهم نزدیک هستند، زیرا این اقوام از یک فضای فرهنگی و جغرافیایی مشترک می‌آیند. این استدلال علیرغم ظاهر منطقی اش، نادرست است زیرا در این منطقه اقوام نزدیک دیگر و آئین‌های نزدیک دیگر نیز وجود داشته، ولی قرآن از آن‌ها یاد نمی‌کند. این قرآن مطابق خواست اتوریته یهودی است تا عرب‌ها به تورات آشنا شده و آنرا بپذیرند. داستان‌های قرآن، برای تاریخ بطور عمومی و اندرز برای هوشیاری تاریخی نیست، بلکه این دعوت با تمام قدرتش، دعوت به دین موسی است. محمد شاهدی برای این دعوت است و او باید پیام تورات را پخش کند.

ضرورت پژوهش علمی

با توجه به آنچه در این بخش مطرح شد قصد ما افزودن روش و نگرش دیگری در بررسی قرآن بود. کار پژوهشی می‌طلبد تا نتیجه روش‌های آنالیتیک و تحلیلی، مورد استفاده قرارگیرد و از هرگونه برخورد دگماتیستی و یک جانبه اجتناب شود. روشن است که سلیقه من اتکا بر شیوه هرمنوتیکی و تاریخی و جامعه‌شناسانه است، شیوه‌ای که تمام جنبه‌های پدیده را در روح زمان خود می‌سنجد. بعلاوه باید این هوشمندی را داشت و تشخیص داد که پژوهشگران غربی دانشگاهی یا محققان کار علمی، آثار بسیار مفید و با ارزشی را منتشر ساخته‌اند که ما را به شناخت متین و جدی در باره قرآن و اسلام هدایت نموده است. شیوه بررسی رابطه قرآن با تورات یکی از این روش‌های مفید بوده و زاویه جالبی در کار علمی گشوده است. البته بررسی رابطه قرآن با انجیل نیز بطور مسلم مفید می‌باشد و باید به آن پرداخت. در برابر سانسور و کم دانشی و رفتار ایدئولوژیک اسلامگرایان سنتی و مدرن، نفع ما در گسترش بحث علمی و افزایش تبادل نظر و انتشار تحقیقات علمی در باره قرآن است. ستمگری اسلامی و سیاسی در جامعه ما، دین خوئی ذهنیت‌ها و ازخودبیگانگی روشنفکران و نخبگان سیاسی و تحصیل

کرده، مانع نقد علمی اسلام و قرآن شده است. تمام اسلامگرایان ایرانی مانند علی شریعتی، عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری و دیگران، مانع فعالیت تحقیق علمی بوده‌اند و نتیجه کار آن‌ها افزودن بر ابهامات و خرافه سازی‌های جدید و ایدئولوژی دینی و آلودگی‌های ذهنی و رویاهای پاتولوژیک بوده است. تمام نوشته‌های این اشخاص نه در جستجوی حقیقت علمی بلکه در راستای نجات دین بوده است. آن‌ها خواهان تفسیر دینی خاص خود از دین اسلام بوده و اقدامشان در تضاد با کار علمی و دانشگاهی در باره اسلام و قرآن است. خوشبختانه موج فزاینده‌ای در جهان و در میان ایرانیان اندیشه ورز در انتقاد از استعمار ذهنی اسلامی آغاز شده است. در این فضای عمومی، کار تحقیقی علمی باید قاطعانه ادامه یابد.

منابع برای این فصل:

۱-سلسله نوشته‌ها بنام «قرآن، نه کلام خدا، نه الهام محمد، نوشته‌ای تاریخی التقاطی»

۲-«کتاب‌هایی از عهد عتیق» ترجمه پیروز سیار، نشر نی تهران، چاپ هشتم ۱۳۹۱

۳-«تورات»، فیلیپ حداد، چاپ پنجم ۲۰۱۶، پاریس

۴- «محمد واقعی، قرآن کاذب»، گابریل تری (هانا زاکریا)، پاریس

۵- جلال ایجادی، «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران».
http://www.handsmedia.com/books/?book=sociology-of-fractures-and-changes-in-iranian-society

پژوهشگرانی که در این نوشته نامشان آمده است:

Françoise Dérouche, régis Blachère, françoise Micheau, michel Orcel, dominique Sourdel, alfred-louis de Prémare, Jacqueline Chabbi,christian julien Robin, jérémie Schettecatte, michael Cook, patricia Crone, gerald R. Hawting, yehuda Nevo, andrew Rippin, uri Rubin, harald Motzki, Goldziher, michael Lecker, john Wansbrough, william Marçais, michael Marx, michel Amari, aloys Sprenger, marie-thérèse Urvoy, gerd Puin, manfred Kropp, guillaume Dye, robert Kerr, christoph Luxenberg, edouard-marie Gallez, Olaf, joseph Bertuel, gabriel Théry.

فصل هشتم

قرآن، مبلغ پیام تورات

در برگ‌های پیشین به ارزیابی علمی از قرآن پرداخته و نشان دادم که قرآن فاقد قدسیت است زیرا یک سند تاریخی می‌باشد و همانند هر سند کهن باید مورد تحلیل هرمنوتیک و علمی قرار گیرد. با اتکا به پژوهش‌های علمی و دانشگاهی غرب، در این نوشته‌ها به تاریخ شکل گیری قرآن پرداختم و منابع و عوامل تاثیرگذار بر قرآن را مشخص ساختم. بخشی از تحلیل‌ها مربوط به رابطه قرآن و تورات بود. در ادامه بحث پیش، در این فصل نیز جنبه‌های دیگری از پیوند ارگانیک و ساختاری تورات و قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد. این تحقیقات بطور قاطع با «اسلام شناسی» مبلغان سنتی و نواندیش اسلامی تفاوت دارد. کار ما پژوهش علمی است، کار آنان تبلیغ تفسیر دینی خود است. شرط کار علمی در باره قرآن واسلام، استقلال فکری و نقد علمی و بی‌طرفی آکادمیک است. بنابراین کسانی که دیندار و مسلمان هستند هرگز نمی‌توانند به کار تحقیق علمی در باره قرآن و اسلام بپردازند.

تاریخ، مادر کتاب مقدس است. هیچ کتابی آسمانی نیست، هر کتابی نتیجه تاریخ و اجتماع و تمدن و فضای فرهنگی و زبانی خود می‌باشد. دین ریشه کتاب خود را آسمانی و مقدس جلوه می‌دهد تا جاذبه و فریبندگی آنرا نزد مردمان افزایش بخشد. سحرآمیز بودن کتاب و باور به آن، اعتقاد عامیانه را پایدار نموده و انسان را از پرسشگری بازمی دارد. حال آنکه تحقیق علمی و هرمنوتیک، کتاب دینی را در متن تاریخ قرار می‌دهد تا آنرا قابل فهم کند و رازهای آن را بشناساند. روش‌های بررسی کتاب دینی و همچنین قرآن، بسیار متنوع است و تمام پژوهش‌های علمی و دانشگاهی غرب از یک صد و پنجاه سال پیش تا امروز بیانگر این تنوع است. هدف من در ادامه سلسله موضوع‌هایی که در باره التقاطی و تاریخی بودن قرآن آمده است، همانا نشان دادن ساخت تاریخی و دوران‌های گوناگون تنظیم آن، و در اینجا تاکید بر خویشاوندی ارگانیک میان قرآن و تورات است. روشنتر بگویم تنظیم قرآن بدون نوشتار تورات ناممکن بود و قرآن بطرز گسترده، بازنوشته‌ای از تورات یهود است. بطور مسلم منظور من بازتولید حرف به حرف تورات توسط قرآن نیست، بلکه داستان‌ها و مضامین اساسی قرآن بطور عمده بازگویی داستان‌ها و مضامین تورات است. یکی از نظریه‌هایی که در میان پژوهشگران جدیدی مورد گفتگو است اینستکه قرآن، توراتی است که به زبان عربی، برای عرب‌ها تنظیم شده است. در بخش‌های پیشین من نظریه‌های گوناگون را طرح کرده ام و در ادامه این نوشته مانند بخش پیش تاکید بر پیوند فشرده قرآن و تورات دارم. البته با دقت و احتیاط علمی باید گفت که این نظریه بیشتر بیانگر دوران اولیه تنظیم قرآن است و در همین دوران نفوذ کیش مسیحی و ادیان و آئین‌های محلی و قبیله‌ای و التقاطی در قرآن قابل تشخیص است. افزون بر آن در طول تاریخ ۲۰۰ ساله پس از مرگ پیامبر اسلام، قرآن تغییرات مهم دیگری به خود می‌بیند.

بررسی کتاب‌های مقدس یهود و اسلام بما نشان می‌دهد که هر یک دارای ویژگی لحظه زمانی خود هستند ولی هر دو دارای ساختار معنایی نزدیک به یکدگر می‌باشند. یکی از روش‌های هرمنوتیکی بررسی فضای فرهنگی است. آیا تورات و قرآن متعلق به دو فضای فرهنگی متفاوت هستند یا از فضای فرهنگی مشترک برخوردار هستند؟ بطور عموم فرهنگ‌ها که در یک فضای جغرافیایی متصل و

نزدیک می‌باشند از یکدیگر متاثرند و مانند موجهای متعدد روی آب، موجهای نزدیکتر با قدرت بیشتر روی موجهای پیرامونی خود عمل می‌کنند. تمام ادیان سامی در خاورمیانه دارای پیوندها و رگه‌های مشترک هستند و بر یکدیگر تاثیر گذاشته‌اند. همانگونه که جریانهای پروتستانتیسم در آمریکا یا آئین‌های آسیایی، هر کدام در میدان نفوذ خود، از یکدیگر متاثر شده‌اند. در اسلام ردپای ادیان مختلفی دیده می‌شود و بویژه میان باور و آئین قرآنی و باور و آئین توراتی نزدیکی بسیاری وجود دارد. این نزدیکی در درک از خدا، نگرش به آغاز جهان، آفرینش انسان، روش زندگی، رابطه میان زن و مرد، رابطه انسان و خدا، رستگاری انسان، وظیفه و مسئولیت انسان، نقش زن و غیره، خود را نشان می‌دهد. این نزدیکی بمعنای تاثیر عمومی نیست بلکه بخاطر برداشت نوشتاری مستقیم و انتقال مفاهیم تورات به قرآن است.

مطلقیت یهوه در تورات و قرآن

با دین یهود دنیا با مثلث «خلق برگزیده اسرائیل»، «تورات قانون موسی» و «خدای واحد یهوه» مواجه است و هرچه از این مثلث بیرون است باطل می‌باشد. یهوه «آنکه جاودانه زنده است، همه را با هم آفریده است»، او «به کف دست خویش، بر دنیا حکم می‌راند و همه چیز فرمانبردار اراده اوست.» (برگ ۴۸۳ «کتاب‌هایی از عهد عتیق»، تهران ۱۳۹۱ نشر نی). این حکم مطلق و قطعی است. این خدا آفریننده جهان و انسان است، آفریننده آدم و حوا می‌باشد. در برابر این درک مطلق، افرادی از یهودیان پیدا شدند که در برابرمطلقیت دین رسمی یهود و در برابر «خود پرستی خودمحور» یهودی‌ها برخاستند و «مسیح» از آن میان است. این اشخاص جدید با این ایده مشخص می‌شدند که تنگنای یهودیت رسمی را بشکنند. برای آن‌ها «مسیح» ادامه دهند دین موسی بوده و «مسیح» کامل کننده موسی تلقی می‌شود. در قرآن نظر این افراد گنجانده شده است. ولی سوره مریم بیانگر نظر این مسیحیان نیست، بلکه نظر کسانی است که مریم را مادر فرزند خدا نمی‌دانند، آن‌ها می‌گویند خدا فرزند ندارد(قرآن، آیه ۹۱و ۹۲). در بخش‌های دیگر این مطلب را خواهم شکافت و همچنین جنبه اسطوره‌ای مسیح و موسی و ابراهیم را مورد بررسی قرار خواهم داد. ولی باید گفت پیش از اینکه این چرخش در

دیدگاه قرآنی اتفاق بیافتد و عناصر مسیحیت نیز در آن وارد گردد، محمد رسالت تبلیغ پیام تورات را دارد.

محمد بین خواست همسرش خدیجه، که یهودی تباراست و خاخام‌ها از یکسو و از سوی دیگر زیر فشار مخالفان متعدد که او را «دیوانه»، «دروغگو»، «خائن»، «دنباله رو یهود»، می‌نامند، قرار دارد. محمد موظف است کلام خدا را میان قبیله خویش پخش کند ولی مورد سرزنش قراردارد و قرآن می‌گوید:

«قسم به این آیات که همانا قرآن کلام رسول بزرگوار حق (جبرائیل) است که فرشته با قوت و قدرت است و نزد خدای مقتدر عرش با جاه و منزلت است و فرمانده فرشتگان و امین وحی خداست و رسول عصر شما هرگز دیوانه نیست و او امین وحی جبرئیل را در افق اعلای مشرق درست مشاهده کرد و این رسول شما بر وحی از عالم غیب بخل نمی‌ورزد و قرآن او هرگز کلام شیطان مردود نیست. پس شما به کجا می‌روید؟ این قرآن عظیم جز پند و نصیحت اهل عالم هیچ نیست.» (سوره تکویر آیات ۱۸ تا ۲۷). اطرافیان محمد می‌دانستند که او سواد ندارد و اغلب نظر داشتند که پیام او در برابر آئین‌های موجود به پیام شیطانی می‌ماند و سخن او رویا و احساس و زبان گنگ دیوانگان و افسانه پیشینیان است (رجوع شود به سوره فرقان). حال آنکه اگر بدقت نگاه کنیم سخن محمد سخن موسی است و ناقل این سخن «جبرائیل» است. جبرائیل کیست؟ جبرائیل یا گابریل یکی از شخصیت‌های کتاب «دانیال» یهودیان می‌باشد. گابریل ملائکه‌ای می‌باشد که بیانگر قدرت خدا است و در دین یهود سمبول دست چپ خدا یا یهوه می‌باشد. در حقیقت «جبرائیل» یک شخصیت اسطوره‌ای کتاب عهد قدیم است که از طریق نوشتار دینی اتوریته یهودیت، وارد مسیحیت و اسلام می‌گردد.

محمد مبلغ کلام موسی یعنی قرآن است. واژه «قرآن» مختص اسلام نیست و در فرهنگ پیش از اسلام موجود است. واژه قرآن از ریشه سیریاک و بمعنای کتاب سرودها و آوازهای دینی است و این واژه پس از یکدوره زمانی به زبان عرب انتقال یافته و معنای قرائی و بازگوئی بخود می‌گیرد. به این ترتیب قرآن می‌تواند به معنای کلام موسی و بازگوکننده تورات برای عرب‌ها باشد. ماموریت محمد تبلیغ پیام موسی در میان قبیله خود و دیگر قبایل است. مخالفان او بسیارند. محمد حتا گاه در پی عقب نشینی کامل و رهاکردن تبلیغ است. قرآن از زبان اتوریته یهودیان می‌نویسد: «نزدیک بود تو را فریب داده و از آنچه به تو وحی کردیم غافل شود و

چیز دیگری بر ما فرابندی تا مشرکان تو را دوست خود گیرند.». و قرآن به محمد می‌گوید نباید عقب نشینی نمود و برعکس باید «معاندان لجوج را بترسانی» (قرآن مریم آیه ۹۷). در پایه چنین شرایط سخت مخالفت خوانی و تناقض، در قرآن اعلام می‌شود که باید از دین موسی حمایت نمود و هر کس آنرا نفی کند در گناه است و باید مورد تنبیه قرار گیرد: «پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آن‌ها چنان که مخالفت قرآن و دین حق می‌کنند سخت جهاد و کارزار کن.» (سوره فرقان آیه ۵۲). دین یهود خواستار انحصار و مطلقیت است و محمد در خدمت این هدف باید باشد. مخالفت با دین تورات را نباید تحمل کرد. پس، مخالفت کن با کسانی که از یهوه دور می‌شوند، راه فرعون در پیش می‌گیرند، فتنه می‌کنند و گوساله پرست می‌شوند(سوره طه). قرآن تاکید می‌کند که تخلف از راه موسی سزاوار دوزخ و آتش است (همانجا). یهوه در کتاب خروج، در تورات نیز می‌نویسد: «دیگر در برابر کسانی که خدمتگذارشان نیستی ستایش مکن. زیرا من، یهوه، خدای تو، من خدایی حسود هستم.» (خروج، ۲۰- ۳-۴). خدای محمد، خدای تورات است و این خدا نمی‌تواند پرستش دیگری را تحمل کند. همین خصوصیت نشاندهنده خدایی است که بردبار نیست و خواهان انحصار است و کسانی که در زیر فرمان او نیستند عذاب خواهند دید. خدای یهود، تورات را به موسی ارسال کرده و همه پیامبران از موسی پیروی خواهند کرد.

تورات بمعنای «دکترین» و «آموزش» است و در باره خلقت جهان و انسان است. تورات دارای پنج کتاب: پیدایش، خروج، لاویان، اعداد، تثنیه، می‌باشد. در تورات می‌آید خدا انسان را شبیه خود آفرید(بخش آفرینش ۲۶ تا ۲۹) زیرا عظمت خدایی یهوه معیار سنجش است. خدا به موسی می‌گوید:من جاودانه هستم. (لویتیک یکم ۱-۱۸) و خدا می‌گوید همه جهان باید از من پیروی کند. تنها خدای مشروع، خدای تورات است و این خدا، حسود و غضبناک و یکتاست.

این الگو خدایی، در تورات و قرآن مشترک است. مفهوم خدای مطلق و قهار در قرآن و تورات یکسان می‌باشد. در این ادیان خدا در مطلقیت است ولی همین خدا مانند یک انسان حسود است. پارادوکس‌های قدرت مطلق، پارادوکس‌هایی در ارتباط با توانایی و جایگاه خدا هستند. خدا هم یک قادر مطلق (خدا) تلقی می‌شود و هم موجودی است که در صورت محرومیت از نیایش و اطاعت بندگان، دارای حسادت است. پارادوکس توراتی در قرآن نیز متبلور می‌شود. در ادیان

«ابراهیمی» خدا گاه به عنوان خالقی شخصی توصیف شده و به عنوان اول شخص سخن می‌گوید، از خود احساساتی مانند خشم و تکبر بروز می‌دهد و گاهی در جایگاه خدای یکتا به پیامبران خود پیام می‌دهد و به آن‌ها فرمان می‌راند. این خدا، دارای اراده بی‌همتا و در همان زمان، دارای احساساتی مانند حسادت، خشم، غم، شادی، درشتگویی، تحقیر، و دیگر ویژگی‌های انسانی است. الهیات یهود خدا را شخصی نمی‌داند، خدا فراتر از فهم بشر است. ولی در گفتارهای توراتی دوگانگی وجود دارد. خدا می‌تواند هم شخصی و هم غیرشخصی باشد، از سویی او با آفرینش خویش ارتباط دارد و از سویی دیگر وجود او فراتر از تمام روابط است. قرآن از وجود حقیقتی مطلق و یگانه سخن می‌گوید که برتر از جهان است؛ وجودی واحد و نادیدنی که مستقل از تمام آفرینش است. خدا در حقیقت وجودی ماورائی و فراتر از تجربه است. در سوره اخلاص قرآن می‌آید:

قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾. بگو که خدا یکتاست(۱) آن خدایی که بی‌نیاز است(۲) نه زاده است و نه زاییده شده است(۳) و نه هیچکس مثل و همتای اوست(۴).

آری، در این دین خدا کامل مطلق یا واجب الوجود است. ولی همین خدا به اطاعت و پرستش بندگان محتاج است و کسانی که نپذیرند در آتش جهنم خواهند سوخت. این خدا آسمان‌ها را آفریده ولی به عبادت آدمیان نیازمند است و پیروی از خدایی دیگر، مجازات قیامت را در پی خواهد داشت. (به سوره انبیا رجوع شود). این خدا که دارای عظمت و بی‌نیازی است، در همان زمان جبار است و بندگی فرد را می‌طلبد. در این ادیان صفات گوناگونی به موجودیت خدا نسبت داده می‌شود از جمله قدرت مطلق، علم، مهربانی، جباریت، خشم، جاودانگی، آمرزندگی، فرزانگی و غیره. پارادوکس در اینجاست که این بینش مذهبی بر این باور است که خداوند، جدای از این جهان وجود دارد و جهان و انسان را آفریده است، ولی آدم خاکی خشم همین خدای مطلق را موجب می‌شود. آیا در برابر انسان، خدا توانایی خود را از دست می‌دهد؟ چرا خدای قهار و جبار و آفریننده، قادر نیست رفتار انسانی را کنترل کند و جهت دهد؟

در آئین بودایی مقوله خدای مطلق و مسلط بر همه هستی وجود ندارد. در هندوگرایی و بوداگرایی، خدایان زیادی وجود دارند و این خدایان یا ایزدان بطور عموم نمادهای جنبه‌های گوناگون جهان برتر می‌باشند. در دین «ابراهیمی»

مطلقیت در آسمان‌ها به قدرت مطلق در روی زمین پیوند می‌خورد. انسان برای رستگاری باید هزینه سنگینی بدهد و آن اطاعت محض از خداست. مطلقیت در آسمان‌ها، به جباریت در قبال انسان تبدیل می‌شود.

الله کیست؟

دین محصول تاریخ است و در زمانه پیدایش خود از تمام عوامل دور و نزدیک بهره گرفته است. در دین اسلام ما مشابهت‌های بیشماری با دین یهوه می‌بینیم. این پیوندها بر خلاف ادعای نخبگان و ایدئولوگهای اسلامی، نه ناشی از پیوند دینی آسمانی نبوت ابراهیمی و اراده الهی، بلکه در رابطه با تاریخ و جغرافیا و گفتمان دینی سکنان یهود و عرب منطقه خاورمیانه و شبه جزیره عربستان است. قرآن سندی زمینی است که تاریخ و زبان و سنت و تناقضات را در خود جای داده است. از نظر زبانشناسی شکل گیری تاریخی قرآن با عناصر مختلف زبانی انجام می‌گیرد. در زمان محمد زبان عربی سامان یافته و کتبی وجود نداشت. روند شکل گیری زبانی با شفاهی و پاره‌هایی بر پوست حیوان و درخت و سنگ و التقاط آغاز می‌شود و التقاط زبانی و گرایش‌های زبانی در متن قرآن، میراث‌های گوناگون را در خود می‌گنجاند. واژه الله ویژه اسلام نیست. این واژه در فرهنگ و سنت پیش از اسلام وجود داشته است و اسلام این میراث را بشکل انحصاری در خود جای می‌دهد.

در یهودیت از نامهای گوناگونی برای نامگذاری خداوند استفاده می‌شود. بیشترین نام استفاده شده در یهود، نام چهار حرفی خداوند «یهوه» (عبری:יהוה) می‌باشد که گاهی «تتراگراماتون» نامیده می‌شود. نامهای دیگر مورد استفاده در یهودیت عبارتند از ال (خدا)، الوهیم (که به معنی خدای واحد ترجمه می‌شود با اینکه این لغت جمع است)، ال شدای (خدای قدرتمند)، آدونای (ارباب)، الیون (بالاترین)، و آوینو (پدرمان)، این نامها با معنی نام به صورت رایج نیستند بلکه به معنی لقب‌ها و صفت‌های مختلف برای اشاره به نیروی پروردگار می‌باشند. «اله» (عبری: אֱלָה) لغت آرامی به معنی خداوند است. «اله» در عهد عتیق در کتاب‌های عزرا دانیال و ارمیا مورد استفاده قرار گرفته است. «اله» به معنی کلی خداوند است و گاهی برای اشاره به خدایان بت پرستان نیز استفاده شده است. این واژه

در عربی به الله شکل یافته

الله یهود، همان خدای یهود، همان یهوه موسی است. این واژه از پیش از اسلام در دین‌های سامی موجود بوده است و در نزد آرامیان، فنیقی‌ها، در کنار خدایان دیگر با واژه‌های هم ریشه اما کمی تغییر یافته دیده می‌شود. محققانی مانند «دوسو» در دست نویس‌های «صفا» چهار بار، و «لیتمن» در خطوط تلمود آنرا یادآوری می‌کند و محققانی مانند «ژوسان» و «ساوینیاک» معتقدند که یهودیان خدای خود را «الوهیم» خطاب می‌کرده‌اند و این واژه با الله هم ریشه است. این واژه الوهیم یا خدا بیانگر خدای یکتا است. او نه زن است، نه کودک است و نه شریک دارد. برای یهوه معبد وجود ندارد و او یکتا است، او مظهر قدرت و آفریننده آسمان‌ها و زمین است. واژه «الله» همانگونه که گوشزد شد منشا عربی ندارد بلکه از آرامی می‌باشد و در ترجمه تورات به سریانی سیریاکی خدای یهودیان، یهوه، می‌گوید: «در آغاز، «الوهو» یا الله آسمان و زمین را آفرید.».

الله مسیحی نیز وجود دارد. مسیحیان عرب پیش از اسلام خدایی جز یهوه یعنی خدای یهودی خدای دیگری نداشتند. خدای مسیحیان عرب همان خدای موسی و با نام «الله» بود(برگ ۳۹، اسلام و منشاهای واقعی آن، ژوزف برتوئل). برخی تاریخدانان پیوسته تاکید داشته که الله فقط ویژه مسلمانان نیست. (رجوع شود به «عرب‌های مسیحی میانرودان و سوریه در سده ۷ و ۸ میلادی»، فرانسوا نو، ۱۹۳۳). نسل‌های بسیاری از عرب‌ها با نام الله غسل تعمید یافته و مسیحی شدند. الله در نزد بت پرستان نیز موجود است. در نزد بت پرستان بت بزرگ الله وجود دارد. قرآن این جنبه را بازگو می‌کند . بسیاری از محققان یا تاریخ نویسان مسلمان و غیرمسلمان این نکته را گفته‌اند. تاریخ طبری بر این نکته تاکید دارد و محمد عبدو (۱۸۴۹-۱۹۰۵) این مطلب نیز را یادآوری می‌کند. در کعبه بت‌های «اله»، «عزا» و «منات» وجود دارند و اینان دختران بت بزرگ «الله» می‌باشند.

در قرآن «الله» کیست؟ «الله خدای یکتاست که جز او خدایی نیست» (سوره بقره ۲۵۵). الله اولین و آخرین است. قرآن تاکید می‌کند که «امت» باید «تسلیم» الله باشد (سوره انبیا آیه ۱۰۸). سوره اخلاص می‌گوید: «بگواو خدای یکتاست، آن خدایی که از همه عالم بی‌نیاز و همه عالم به او نیازمند است، نه کسی فرزند اوست و نه او فرزند کسی است و نه هیچ کس مثل و مانند و همتای اوست.» (سوره اخلاص آیه ۱ تا ۴). قرآن می‌گوید: «هرگز با الله یکتا شرک و شریک میاور

و گرنه به نکوهش و خذلان ابدی مبتلا خواهی شد. و خدای تو حکم فرموده که جز او هیچکس را نپرستید.» (سوره اسرا، آیه ۲۲ و ۲۳). نکته جالب دیگر اینستکه در همین سوره درک یهود تکرار می‌شود: «و به موسی کتاب تورات را فرستادیم و آن را وسیله هدایت بنی‌اسرائیل قرار دادیم تا غیر من که خدای عالمم هیچکس را حافظ و نگهبان نگیرند.» (آیه ۲).

به این ترتیب ما درمی یابیم که واژه الله فاقد جنبه آسمانی بوده و در پیوند با فرهنگ و زبان اقوام سامی قرار می‌گیرد. مسلمانان واژه الله را از تاریخ جدا کرده، آنرا در آسمان‌ها قرار داده و خود را تنها برگزیده الله معرفی می‌کنند. حال آنکه الله یک مقوله زبانی و فرهنگی و جغرافیایی مشترک اقوام سامی و غیر می‌باشد و فاقد راز و اسرار است. مطالعه تاریخ و زبان و فرهنگ بر ما آشکار می‌سازد که الله متعلق به منطقه خاصی است، زماندار است و هرگز نمی‌تواند جهانشمول و فراطبیعی باشد.

دیدگاه قرآن از تورات می‌آید

در ارزیابی متن قرآن و ریشه یابی آن، بسیاری از پژوهش‌ها به منشا توراتی می‌رسد. به بیان دیگر ما درمی یابیم که نگاه به جهان و هستی قرآن از قبایل قریش نیست بلکه از تورات و نمادهای فرهنگی یهود می‌باشد. قرآن خبرهایی را نقل می‌کند که پیش از آن در ذهنیت توراتی و تلمودی متولد شده یا در رابطه با زندگی یهود و اعتقادهای دینی یهودیان است و قرآن انتقال دهنده این بار سمبولیک و فرهنگی و دینی به عرب‌ها می‌باشد. شواهد متعدد زیر بیانگر این واقعیت است.

سوره مکی «لیل» بیانگر گفتار کسی است که قسم به شب تار و روز روشن میخورد و قسم به مخلوقات می‌خورد که همه را از جنس نر و ماده بیافرید. (قرآن ترجمه قمشه‌ای برگ ۷۶۳). بلاشر می‌نویسد نر همان آدم و ماده همان، حوا می‌باشد. باید آشکارا بیان کرد نویسنده قرآن این سوره را از تورات، کتاب آفرینش اقتباس کرده است. «و خدا انسان را آفرید. او انسان‌ها به نر و ماده آفرید» (تورات کتاب آفرینش، ۲۷). این داستان قرآنی از تورات اقتباس کرده است همانگونه که بسیاری دیگر از طرز بیان و عقاید در قرآن از الگوی توراتی می‌آید. داستان خلقت جهان و داستان آدم و حوا از منشا توراتی بوده (کتاب آفرینش در

تورات ۲۶ تا ۲۹)، قرآن همان گفتار تورات را تکرار می‌کند. روایت تورات در باره نوح و ابراهیم، در قرآن اقتباس شده است و علیرغم برخی تغییرهای کوچک، ساختار و مقام ارزشی این اسطوره‌ها از فرهنگ توراتی سرچشمه گرفته است.

سوره مکی «تین» می‌گوید: «قسم به تین (انجیر) و زیتون و قسم به طور سینا و قسم به این سرزمین امین». (آیه ۱ تا ۳). چند نکته مهم در باره این آیه: بنابر گفته مورخان و متخصصان درخت انجیر بطور تاریخی متعلق به مناطق زاگرس، سوریه، و یا طبق نظر «آلفونس دو کاندول» در کتاب «منشا گیاهان» (پاریس ۱۸۸۶)، درخت انجیر متعلق به سوریه، پارس، آسای صغیر، یونان، فلسطین و مصر بوده است. برخی از تاریخدانان مانند «آر. پی. لیر» می‌نویسد در مکه و اطراف آن درختان انجیر و انار وجود نداشت. (اطلس تاریخی تورات، انتشار ۱۹۳۷). برعکس در سرزمین یهودیان یا در خاطره و آرزوهای آنان و همچنین در تورات، در توصیف «سرزمین موعود» درخت انجیر بارها یادآوری می‌شود زیرا خوشبختی بدون انجیر میسر نیست. درخت زیتون نیز برای یهودیان همیشه عزیز بوده است و جزو درختان سرزمین موعود بشمار می‌آید و نشانه رحمت یهوه می‌باشد و در تورات بارها این مطلب تکرار می‌شود. افزون بر آن قسم به سرزمین «امین» نه مکه که فاقد امنیت بود و در آن یکتاپرستی وجود نداشت، بلکه اورشلیم می‌باشد. بالاخره کوه سینا یا طور سینا نام کوهی در شبه جزیره سینا است. در روایت دینی یهود، بنی‌اسرائیل سه ماه پس از ترک مصر در این کوه مستقر شد، یهوه در همین کوه دین را به موسی وحی کرد و دین موسی در این مکان به یهودیان اعلام شد. وحی یهوه در درخت زیتون به وسیله آتش بر موسی تجلی کرد. (به تورات خروج ۱: ۱۶تا ۱۹ رجوع شود.) در قرآن به این کوه سوگند یاد می‌شود و در سوره «بقره» بطور مکرر از دین موسی و ضرورت ستایش دین تورات می‌آید و به «طور سینا» سوگند خورده می‌شود. (آیه‌های ۹۱، ۹۲،۹۳). در حقیقت میتولوژی و اعتقاد یهود به قرآن انتقال پیداکرده است.

سوره «الزلزال» از زلزله زمین می‌گوید و آن هنگام که «روز محشر» است و «در آن روز قیامت مردم از قبرها پراکنده بیرون آیند تا اعمال خود را ببینند» (آیه ۶). در سوره «الانفطار» می‌آید: «و هنگامیکه خلایق از قبرها برانگیخته شوند» (آیه ۲). پرسش اینجاست که منشا این گفته در کجاست؟

منشا این آیه‌های قرآنی در کتاب یهود است. در تورات می‌آید: آری شکاف‌ها

بازخواهند شد، بنیادهای زمین تکان خواهند خورد، زمین منفجر خواهد شد و زمین به زلزله خواهد نشست(در بخش ایزائی فصل ۱۴، ۱۸–۲۰ و نیز بخش ژرمی ۳۰، ۲۳). در باره صحنه هولناک روز آخرت، تورات بروشنی چنین می‌گوید: «مردگان دوباره زنده می‌شوند، جسدهایشان دوباره قیام می‌کنند. بیدار شوید و ستایش کنید...آتشی که برای دشمنان آماده شده آن‌ها را خواهد بلعید. یهوه بما صلح بخشا، زیرا که تو آنگونه که اعمال ما می‌طلبد قضاوت می‌کنی» (تورات فصل ۱۶، بخش ۱۹).

البته به نظر برخی پژوهشگران قیامت دارای منشا زرتشتی می‌باشد که به دین یهود انتقال یافته است. ولی به احتمال بسیار قوی قرآن این عقیده را از تورات گرفته است. تورات می‌گوید «گفتار انسان‌های معتدل در ترازوی سنجش قرار خواهند گرفت» (کتاب ۱۱) و تورات بارها می‌گوید کتاب اعمال شما نوشته شده است و مورد بازخواست قرار می‌گیرید. قرآن در آیه‌های متعدد یادآور دوزخ شده و آدمیان را تهدید به جهنم می‌کند و به همین خاطردر قرآن می‌آید که از الله بترسید، نماز گذارید، زکات بدهید، به بینوایان و یتیمان کمک کنید. این اقدامات تنبهی و تهدیدی افراد، یادآوری حضور در روز قیامت است. برای محققان زکات نوعی مالیات بشمار می‌آید و قرآن پیوسته نیایش الله را با دادن زکات توام می‌کند و آنرا وظیفه مومن می‌داند. این مالیات‌ها برای حاکمان و خلفا محل درآمد برای این جهان و وسیله مهمی برای کنترل رفتار اجتماعی و روانی افراد مومن بشمار می‌آید.

به نزدیکی دیگر قرآن به تورات توجه کنید. واژه روح در قرآن، از منشا واژه عبری «روح» که در دوحالت هم واژه روح (רוח) و هم واژه نفیش (נפש) وجود دارد، می‌باشد. واژه نفیش به واژه‌های نَفس بمعنای «خود» و نیز نَفَس به معنی «دم و بازدم» بسیار نزدیک است. موسی روح نیست و به پیروی آن، محمد روح نیست. در قرآن، زبان تبلیغ یهودی غلبه دارد و واژه «پیرو» یهوه، «رسول» ترجمه شده است و این واژه همیشه برابر یک فرد انسانی است. روح هرگز پیرو نمی‌باشد و فقط موجودات انسانی پیرو می‌گردند. هرگز نمی‌گویند که روح رسول است. رسول موقت است، پیامی می‌آورد و پایان می‌پذیرد. در دین یهود، موسی رسول است که پیام یهوه را انتقال می‌دهد. یهوه نویسنده تورات است، همانگونه که در قرآن پیام، پیام الهی است. موسی به کوه سینا می‌رود، او نه شاعر است، نه جن

است و نه خداست، او به خدای واحد یعنی یهوه معتقد است. در تورات در فصل «سفر» می‌آید: «یهوه به موسی می‌گوید بنویس این کلمات را برای خودت»، و او روی لوح، ده فرمان را می‌نویسد. (فصل سفر ۱-۲، ۴-۷، ۲۷-۲۸). محمد به کوه حرا می‌رود و الله بر او ظاهر می‌شود و می‌گوید: «بخوان بنام پروردگارت». (سوره العلق). محمد رسولی است که پیام خدای واحد را به خلق انتقال می‌دهد و پیام او همان پیام تورات است، او دین موسی را به عرب‌ها توضیح می‌دهد. موسی در برابر مخالفان و ناباوران دعوت به تسلیم در برابر یهوه می‌کند، تهدید به مجازات ناباوران می‌کند و اعلام می‌کند که او در ادامه نوح و ابراهیم می‌باشد. در قرآن محمد نیز پیام آور پیامبران ابراهیمی و موسی است و برای او موسی ادامه دهنده سنت خداوند می‌باشد. یکبار دیگر در اینجا ما شاهد انتقال اسطوره یهود به قرآن هستیم.

در باره خلقت نظر دو دین چیست؟ بینش قرآن متکی بر بینش تورات است. قرآن درک خود را از فرهنگ یونان و ادیان آسیایی نمی‌آورد بلکه تکرار کننده الگوی تورات است. در سوره مکی «نحل» می‌آید:خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید، خدا انسان را از آب نطفه بی‌قدر و ضعیف بیافرید(آیه ۴)، چهارپایان را آفرید، آب را از آسمان فرو فرستاد(آیه ۹)، شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگی مسخر ساخت، او دریا را برای شما مسخر کرد، کوه‌های بزرگ را در زمین بنهاد تا از حیرانی برهید و نهرها را در زمین جاری کرد، ستارگان را مقرر داشت پس ایمان بیاورید و راه ابراهیم خلیل در پی گیرید. خدا حیوانات را به تسلط انسان درآورد. یهودیانی که مقررات را انجام ندادند، راه اختلاف را پیمودند، خدا در روز قیامت در باره آن‌ها حکم خواهد کرد. (آیه‌های سوره نحل). آیات گوناگونی در قرآن وجود دارند که اشاره به خلقت شش‌روزه جهان دارند. «إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِتَّةِ أَیَّام»، پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید. (أعراف ۵۴). در باره حوا قرآن دو نظریه مطرح می‌کند: الف) از دنده‌های پهلوی آدم، ب) از باقی‌مانده گل آدم. نویسنده قرآن در ساختار جمله خود زاویه تورات را بازتاب می‌دهد. هر چند تفاوت‌های کوچکی در روایت خلقت و افسانه سازی دو دین وجود دارد ولی بطرز شگفت‌انگیزی دیدگاه اسلام نزدیک به درک یهودیت است.

حال به الگوی توراتی توجه کنید. در دین یهوه، خداوند آدم را از خاک زمین

بوجود آورد و در بینی وی روح حیات دمید و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت و خداوند درخت زیبا و خوش خوراک را از زمین رویانید و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند. و خداوند گفت: خوب نیست آدم تنها باشد پس برایش معاون موافق وی بسازم. خداوند خواب گران بر آدم مستولی گردانید تا به خواب رفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد و از آن دنده زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب نساء نامیده شد چون از انسان گرفته شده است. (از تورات سفر پیدایش، چاپ لندن، ۱۸۹۴، باب دوم و سوم).
افزون بر آن، تورات، ماجرای خلقت عالم در شش روز و با تفکیک روزها بطور مفصل بیان کرده است. در ابتدا، خداوند آسمان و زمین را آفرید «چون» زمین تُهی و خالی از هرگونه موجود زنده و تاریک بود و تاریکی روی آب‌ها را پوشانده بود، روح خدا سطح آب‌ها را فراگرفت. خدا گفت: روشنایی بشود، روشنایی شد. خدا روشنایی را دید که نیکوست، روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنایی را روز و تاریکی را شب نامید. پس از خلقت آسمان، زمین و دریا، ماه و ستارگان، پرندگان و ماهیان، بالاخره حیوان و انسان آفریده می‌شوند و روز هفتم خدا به استراحت می‌پردازد. در تورات آمده که یهوه در روز ششم انسان را خلق کرد. خدا فرمود: زمین، انواع جانوران و حیوانات اهلی و وحشی و خزندگان را به وجود آوَرَد و چنین شد. سرانجام خدا فرمود: انسان را شبیه خود بسازیم. تا بر حیوانات، زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کند. پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. او انسان را زن و مرد خلق کرد و ایشان را برکت داده فرمود: بارور و زیاد شوید، زمین را پُر سازید، بر آن تسلط یابید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیوانات فرمانروایی کنید.

داستان آفرینش در دین یهود نه ناشی از عناصر طبیعی بلکه ناشی از اراده خداست. این گونه دین‌گرایی همان ساختار اساسی است که در قرآن بازتاب پیدا می‌کند. نیروی فرا طبیعی، نیروی ازلی است که همه هستی را شکل داده است و در نتیجه طبیعت را ممکن ساخته است. انتقال تصاویر و اسطوره‌ها و داستان‌ها و مقوله‌های گوناگون از تورات به قرآن اتفاقی نیست. این امر هیچ ربطی به تسلسل دین ابراهیمی ندارد و تمام ادعای مسلمانان در این زمینه فاقد یک ارزیابی درست و علمی است. اینان بر اساس اعتقاد دینی و توهم‌ها و خرافات دینی اینگونه تبلیغ

می‌کنند، حال آنکه این گفتار فاقد پایه علمی و تاریخی

قرآن، فلسفه یونان و دین یهود

از نگاه فلسفی برای پرسش‌های هستی شناسانه به طبیعت و عقل رجوع می‌کنیم، با اندیشه انسانی در جستجوی شناخت هستیم و با انسان گفتگو می‌کنیم. حال آنکه از نظر دین، رجوع اصلی به قدرت فرای طبیعت است و مرکز دانش خدا می‌باشد، که نیروی ازلی است. انسان هیچ نمی‌داند و تابع تقدیر و لطف خدایی است که قدرتمند و مهربان است. فلسفه به عقل تکیه می‌کند و دین به ایمان بستگی دارد.

با توجه به نزدیکی‌ها ارگانیک قرآن و تورات و وامگیری‌های ساختاری قرآن از تورات، بیافزاییم که تورات راه فلسفه نیست و قرآن ادامه همان سنت تورات بوده و مخالف تفسیر طبیعت‌گرایانه جهان است. نخست بگوئیم که اساطیر ابتدایی در نزد همه اقوام بدوی و تمدن‌های باستانی وجود داشته است و در پاسخ به کنجکاوی بشر درباره‌ی منشا رویدادها و بر اساس قوه‌ی تخیل آدمی شکل گرفته است. در اسطوره‌ها خدایان نقش اصلی را دارند و در آن‌ها آغاز آفرینش و منشأ آن، نیروهای اسرار آمیز و مؤثر در زندگی انسان، تبیین می‌شود. میتولوژی با فلسفه وارد دیالوگ می‌گردد و فلسفه، پویش در طبیعت را آغاز می‌کند. نخستین فلاسفه یونان را «طبیعت‌گرایان» می‌دانند، زیرا آن‌ها بیش از همه به طبیعت و رویدادهای طبیعی توجه داشته‌اند. با این درک، فلسفه خود را از باورهای مذهبی رها ساخت. بنابراین می‌توان گفت که فلاسفه طبیعت‌گرا نخستین گام را در راه تفکر علمی برداشتند. آناکسیماندر برای نخستین بار در ایونیا و یونان، اندیشه‌های فلسفی خود را در نوشته‌ای بنام «در باره طبیعت» تهیه نمود. آناکسیماندر برآن بود که زندگی از دریا ناشی شده است، و جانداران از رطوبت پدید آمده‌اند، و انسان در آغاز ماهی بوده‌است.

«تالس» سرآغاز را آب می‌دانست. «اناکسمینس» هوا را مقدم بر آب می‌دانست. «هراکلیتوس» آتش را منشا می‌دانست. «امپدکلس» به چهار عنصر معتقد بود و خاک، هوا، آب و آتش را جواهر ازلی می‌دانست. با توجه به مبانی فلسفی که از این فیلسوفان بازگو شده است می‌توان گفت که آنان جهان را بی‌نیاز از آفریدگار و موجد می‌دانستند. هراکلیتوس معتقد به ازلیت جهان و نیز سیلان

همیشگی چیزها بود. «پارمیندس» نیز به ازلیت و جاودانگی جهان تاکید داشت.
در باره آفرینش، ارسطو متأثر از پیشینیان است، بدین معنا که جهان هستی را از زمین می‌داند و نیازی به عامل ایجادکننده نمی‌بیند. او تمام تلاشش متوجه توضیح حرکت افلاک و جهانی طبیعت می‌باشد. نظریه (پان اسپرمی) یکی دیگر از دیدگاه‌های انسان شناختی کهن و برگرفته از آموزش‌های فیلسوف یونانی، آنکساغورس یا آناکساگوراس (۴۲۸- ۵۰۰ پیش از میلاد)، می‌باشد که می‌گفت: زندگی از بینهایت ازلی بوده و تا ابد ادامه خواهد داشت و آفرینش و فنا به آن راه ندارد، جنین‌های اثیری یا تخمهای تغییرناپذیر بسیار خرد به نام (اسپرماتا) در پهنه عالم پراکنده‌اند و از هوا با باران به زمین منتقل می‌شوند و در خاک مرطوب زمین بارور می‌گردند و از همین نطفه‌هاست که موجودات زنده، حتی آدمی پدید می‌آیند.

بر خلاف فلسفه یونان، در دین‌های «ابراهیمی» خداوند جهان را از «هیچ» آفریده است. در تورات یهودیان آمده است که: خدا گفت «روشنایی شود و روشنایی شد، خدا گفت زمین گیاهان برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین و چنین شد. خدا گفت زمین جانوران را موافق اجناس آن‌ها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آن‌ها چنین شد....» (سفر پیدایش ۱:۲۴).
در قرآن آمده است که: «خدا آسمان و زمین را برای غرض محقق و حکمتی بزرگ آفرید.» (قرآن مجید: سوره‌ی نحل آیه ۳). قرآن از یهوه پیروی می‌کند و ادامه می‌دهد خدا انسان را از آب نطفه بیافرید و چهار پایانی را برای انتفاع شما نوع بشر خلقت کرد و اسب و اشتر و حمار را برای سواری و تحمل، مسخر شما گردانید و چیز دیگری هم که شما هنوز نمی‌دانید برای شما خواهد آفرید. (قرآن).
به این گونه، در دین‌های ابراهیمی، خداوند، جهان و موجودات را از هیچ آفریده و همچنین خداوند، خوب و بد، فرشته و ابلیس، زندگی و مرگ و غیره را نیز آفریده است. باید افزود که خداوند همه چیز را در مدت معین (شش روز) خلق کرد و روز هفتم به استراحت نشست.

در دیدگاه زرتشتی، خلقت از «هیچ» نمی‌آید. همچنین خداوند تنها خوبی را آفریده است. بدی ساخته و داده خدا نیست. چون خلقت با خدا و در خدا بوده است، مدت معین برای آفرینش بیان نشده است. حکیمان زرتشتی، همچنین به نظر آفرینش از هیچ و آفرینش در مدت شش روز، ناباوری نشان داده‌اند. آفرینش در

سنت زرتشتی، دهشمندی و سازندگی اهورامزدا است. در دین زرتشت (بندهش) مراحل آفرینش انسان چنین است: نخستین موجودی که خدا می‌آفریند گاو است و سپس مرد بزرگی به نام کیومرث آفریده می‌شود. اهریمن در مبارزه با اهورامزدا موفق می‌شود گاو نخستین و کیومرث را بکشد. اما از تخم گیومرث که در دل خاک نهفته است، پس از چهل سال گیاهی می‌روید و نخستین زوج آدمی به نامهای مشیگ و مشیانگ از آن بیرون می‌آید. همچنین در بندهش درباره آفرینش زن آمده است: اورمزد از یافتن موجودی دیگر برای انجام زایمان ناتوان بود و از روی ناچاری زن را برای اینکار انتخاب کرد. زنی که حتی خداوند را نیز می‌رنجاند و از تبار «جِهی» (روسپی / دختر اهریمن) است. (فرنبغ دادگی، «بندهش»، انتشارات توس، ۱۳۶۹، ترجمه مهرداد بهار).

دکتر فرهنگ مهر در کتاب خود یادآور این نکته است که واژه‌هایی که آفرینندگی اهورامزدا را در گاتها نشان می‌دهند داتار به چم دهنده و تشابه چم، شکل دهنده و سازنده است. اهورامزدا از هستی خود جهان و آفرینندگان را ساخت و داد. آفرینش همیشه با اهورامزدا و در اهورامزدا و در سپنتامینیو نماد آفرینش اهورامزدا بوده است. آفرینش در خدا و همانند او قدیم است. سپنتامینیو که پویایی آفرینش را نشان می‌دهد و طبق قانون آشا در کار است، ازلی و ابدی است. خود اشا هم که قانون آفرینش را نشان می‌دهد و فروزه اهورامزدا است، ازلی، ابدی و غیرقابل تغییر است. خلاصه، کهن بودن آفرینش، نخستین تفاوت دین زرتشتی با دینهای ابراهیمی در زمینه آفرینش است. دومین تفاوت دین زرتشت با ادیان ابراهیمی این است که خدای زرتشت، آفریننده بدی و ابلیس نیست. اهورامزدا تنها خوبی‌ها را آفریده است و سپنتامینیو خود تجسم همه‌ی خوبی‌ها در این جهان است. از همین رو اهورامزدا خشم نمی‌کند، انتقام نمی‌گیرد و ویران نمی‌کند. او آن چنان والایی و شکوهی دارد که این گونه بازتابها در آستانش راه ندارند. در دین زرتشتی، خشم و ویرانگری کار آن‌هایی است که با گزینش راه نادرست در زندگی، بر علیه سپنتامینیو اقدام می‌کنند. این بدی، خشم، دروغ و ویرانگری را انگره مینیو می‌خوانند. سومین تفاوت این است که در دین زرتشتی، پرسش اینکه چرا خداوند جهان یا آدمیان را خلق کرده، مطرح نمی‌شود. خلق کردن در ذات خداوند است، خلقت آدمی هم جزئی از خلقت کلی است و محتاج دلیل خاص نمی‌باشد. (بر گرفته از کتاب «دیدی نو از دینی کهن، فلسفه زرتشت»

از دکتر فرهنگ مهر، چاپ هفتم ۱۳۷۸، تهران)
حال در میان انواع جهان بینی‌ها مانند یونانی و زرتشتی، یکی دیگر از دیدگاه‌های اسطوره‌ای و افسانه‌ای، دیدگاه تورات است. قرآن دیدگاه تازه‌ای طرح نمی‌کند و دیدگاه ترسیم شده متعلق به تورات است. دین موسی منشا توضیح قرآن در باره آفرینش است. اسلام هیچ ابتکار جدیدی ندارد، قرآن روایت تورات را تکرار می‌کند. تکرار بینش تورات در قرآن بیانگر آنست که قرآن مبلغ پیام موسی است و رسالت آن همین تکرار می‌باشد.

قرآن محمدی ناممکن است

در دیدگاه دینی ابراهیمی ذهن بشریت تابع اراده مطلقی است که همه چیزها را آفریده است. این دیدگاه در تورات و قرآن مسلط است. این خویشاوندی اتفاقی نیست. این خویشاوندی برخلاف توضیح دینگرایانه و غیر علمی متفکران و نخبگان مسلمان، بخاطر سلسله ابراهیمی و اراده الله نیست. چنین توضیحی توهم گرا و دین باور است و در برابر درک هرمنوتیکی از تاریخ قرار می‌گیرد. تاریخ شناسی متخصصان جدی و دانشگاهی غرب نشان می‌دهد که باور دینی از تاریخ واقعی انسان‌ها بیرون آمده است و این دیدگاه دینی با ریشه‌های عمیق در پیوند بوده و بنوبه خود بر پدیده‌های همزمان و رویدادهای زمانهای بعدی تاثیر می‌گذارد. تمام تحقیقات علمی نشان می‌دهد که هیچ «مصحف» و نوشته‌ای مستقیم از محمد وجود ندارد. قرآن محمد بدون منشا توراتی آن ناممکن است. البته برای محققان علمی اسلام، بررسی چگونگی تکوین و انتقال تورات به قرآن کار سترگی است که پایان نگرفته است. ولی پژوهش‌های علمی کنونی و فرضیه‌های علمی موجود، نشان می‌دهند که بهره گیری گسترده قرآن از تورات یک واقعیت انبوه بوده و متکی بر اراده تاریخی مشخصی می‌باشد. این پیوند را ما نمی‌توانیم بعنوان یک «تاثیر عمومی» معرفی کنیم بلکه این رابطه مشترک «ساختاری و تاریخی و دیدگاهی» است.

مطالب طرح شده در قرآن در باره خلقت انسان و زمین و آسمان، پیشاپیش در تورات (ایزایی فصل ۴۰، ۲۱-۲۸) آمده است. آیات قرآنی مانند دین یهود خدا را یک اصل بنیادی در نظر می‌گیرد و طبیعت را دلیلی بر هستی خدا می‌داند.

برای یهودیان طبیعت یک آیه یا نشانه است. باحتمال قوی خاخام‌ها اندیشه ارسطو و افلاتون را می‌شناختند، ولی این نخبگان دینی، متافیزیک و علوم طبیعی را نمی‌پذیرفتند و برعکس این نوع مطالعه و این طرز نگاه، بطور کامل کنار زده و آنرا مورد تشویق قرار نمی‌دادند. در تورات می‌آید «چیزی که پنهان است را مورد تجسس قرار مده» (کتاب سوم ۲۱). گرچه در یهودیت تفسیر و جستجوی جانبدار وجود دارد، ولی پرسش‌ها نافی یهوه نیستند. انسان لازم نیست موضوع رازدار را مورد بحث قراردهد. دین در واقع یادآوری پیام خداست. همین گونه درک به قرآن انتقال می‌یابد. در تورات هدف از بازگوئی خلقت دور کردن از بت پرستی و نزدیک کردن به یهوه یکتا می‌باشد. در قرآن قصد دور کردن اعراب از خدایان بت شده و یا باورهای دیگر، برای پیوستن به خدای واحد، خدای اسرائیل است.

حال این پرسش اساسی مطرح است که این نزدیکی چگونه قابل توضیح است. از نظر برخی مفسرین یهود، اسلام فاقد ابتکار بوده و گفتار تورات را تصاحب نموده است و اسلام دین واقعی نیست. ولی از نظر مسلمانان بازگوئی داستان‌ها و روایت‌های تورات بیان اینست که اسلام خود را ادامه دهنده ادیان ابراهیمی می‌داند و از آنجا که آموزه‌های ادیان پیش را درخود دارد بنابراین ادیان قبلی بعداز ظهور اسلام باطل هستند. این دو نظریه رقابت جویانه نمی‌توانند توضیح قانع کننده ارائه نمایند.

پاسخ ما هرمنوتیک و تاریخی است. ادیان نتیجه تاریخ انسان‌ها بوده و در خود تضادها و نشانه‌های دوران خود و نمادهای تاریخی و اسطوره‌ای را جاداده‌اند. در شبه جزیره عربستان با توجه به عقب ماندگی فرهنگی و زبانی و فکری شدید، امکان ایجاد یک دکترین سیاسی و نیایشی و اجتماعی نمی‌توانست وجود داشته باشد. افکار از آسمان نمی‌آیند بلکه به روندهای فکری و عقاید موجود و جنبش‌های پیش از خود اتکا می‌کنند. هرچند در دوران زندگی محمد، ما شاهد تمدن‌های بزرگی مانند امپراتوری ایرانیان، یونانیان و رومی‌ها بودیم، ولی شبه جزیره عربستان یک منطقه عقب افتاده و خشک و فاقد تمدن و نوشتار و زبان است. سرزمین حجاز داخلی منطقه‌ای برای گذار و محروم از گفتار و ادبیات است.

نسبت به فلسفه یونان و نسبت به تمدن ایرانیان و رومیان، قرآن یک عقب گرد مهلت بشمار می‌آید. ولی همین قرآن بدون دین یهوه، بدون ساختار نقلی تورات،

بدون حافظه تاریخی و اساطیری یهودیت ناممکن بود. قرآن از بیابان برهوت و شترها و زندگی شبانی و فرهنگ بدوی اعراب بادیه نشین نمی‌تواند بیرون بیاید. فقط دینداران می‌توانند به معجزه اعتقاد داشته باشند و محمد را معجزه گر تلقی کنند. حال آنکه تاریخ و جامعه و میراث ذهنی و زبانی، مادر هرگونه نوشتار است. قرآن به زندگی قریش و افراد خانواده و شرایط اجتماعی و سیاسی بدوی عصر محمد و حجاز اشاره‌هایی دارد، ولی خط اصلی روایت قرآنی متعلق به یهودیت است. رشته داستان‌های افسانه‌ای و تمثیلات و اسطوره‌ها از تورات و آئین یهود ریشه گرفته است. قرآن مبلغ و بازگوکننده ساختار دینی تورات و قوم یهود و موسی می‌باشد.

تحلیل هرمنوتیک قرآن نشان می‌دهد که عوامل تاریخی و سیاسی و روانی و جغرافیایی و نظامی و زبانی و دینی و اجتماعی گوناگونی در تکوین قرآن مداخله داشته‌اند. در این میان عوامل ناشی از دین و فرهنگ یهود و خواست اتوریته یهودیت برای کنترل دینی عرب‌ها و مقابله با مسیحیان نصارا، جایگاه برجسته و قطعی دارد. خواست یهود اشاعه فرهنگ و نفوذ دینی و فکری است. در برابر رشد مسیحیت و برای کنترل قبایل عرب، اشاعه قرائتی از دین که مطلوب یهوه است، بهترین استراتژی است.

البته پیام دینی یهودی در شکل قرآن، مسیر پیچاپیچ سیاسی و فرهنگی و تاریخی شگفت‌انگیزی در پیش می‌گیرد. «متن» ابتدایی قرآن مطابق میل اتوریته یهود و فضای بستگان محمد و گروه‌های عرب‌های یهودی شده تنظیم می‌شود. این «متن» با تضادهایی مانند پیام توراتی، قرائت و نفوذ مسیحیت، زندگی و آئین‌های بومی، تناقضات شبه جزیره عربستان، اختلافات قبایل حجاز و یمن، روند پیچیده تاریخی ناشی از تضادهای مذهبی قبایل یهود، اعتقاد نصرائیان، ویژگی‌های یهودیان عرب شده و عرب‌های یهودی شده، روبرو می‌باشد. بنا بر یک فرضیه می‌توان استنتاج کرد که «نسخه» ابتدایی قرآن، از تورات و آموزه‌های یهود و گفته‌های یهود استخراج شده و طی یک تاریخ دویست ساله به قرآن امروزی تبدیل می‌گردد. اقوام یهود دارای کتابت و نوشتار بودند، حال آنکه عرب‌های حجاز از چنین سنتی محروم بودند و بنابراین قرآن بعنوان محصول محمد یا رویاهای او ناممکن بود. قرآن امروزی به زبان عربی است، ولی در زمان محمد زبان عربی وجود ندارد. زبان قرآن با مفاهیم و نمادها و سمبول‌های یهودی و آرامی و سریانی

و غیره درهم آمیخته است، قرآن تاریخ مردم یهود است، تاریخ یهود را بیان می‌کند. آنچه که در قرآن است سنت پیامبران یهودیت است، تک خدایی یهودیت است، روایت پیامبری موسی است.

منابع برای این فصل:

قرآن، ترجمه حسین الهی قمشه‌ای، تهران
کتاب‌های عهد عتیق، ترجمه پیروز سیار، تهران
فرنبغ دادگی، «بندهش»، انتشارات توس، ۱۳۶۹، ترجمه مهرداد بهار.
دکتر فرهنگ مهر، کتاب «دیدی نو از دینی کهن، فلسفه زرتشت» چاپ هفتم ۱۳۷۸، تهران

فصل نهم

پیامبر اسلام، میان تاریخ، دروغ و اسطوره

درک هرمنوتیکی قرآن به درک از شخصیت محمد مربوط است. قرآن یک تاریخ دارد و محمد شخصیتی است که بطرز تنگاتنگ با قرآن پیوند دارد. ولی محمد کیست؟ چه نقشی در تکوین یا انتقال پیام داشته است؟ تصویر ارایه شده از پیامبر توسط مسلمانان، چهره‌ای اسطوره‌ای می‌باشد. این شخصیت پیامبرانه، هیچ رابطه استواری با واقعیت محمد ندارد.

پیامبر اسلام کیست؟ ایرانیان در باره زندگی واقعی او چه می‌دانند؟ پیامبر اسلام، فرمانده نظامی عرب یا رسول برگزیده الله که برای نجات انسان‌ها آمده است؟ اعتقاد دینی اسلامی مانع پاسخگویی درست و علمی به این پرسش‌ها می‌باشد. امری که مقدس است از دایره تفکر و انتقاد انسان خارج می‌شود. باورهای اسلامی ایرانیان، یکی از عوامل خشونت بار و ویرانگر هویتی آنان است. قرآن و شخصیت‌های دینی مانند پیامبر و امامان شیعه، مخرب اندیشه در روان ایرانیان می‌باشند. باید خردگرایی را فعال نمود و از افسونگری خارج شد.

یکی از عوامل توسعه خرد و استقلال اندیشه، نقد دین و اسطوره‌های آن است.

دین پایدار می‌گردد زیرا جنبه رازآمیز و سحرانگیز بخود می‌گیرد و ذهن آدمی با پدیده رازدار به شگفتی درمیاید و جذب می‌شود. ساختار ذهن هرچند عقلگرا باشد هرگز از احساس و هیجان و عواطف و رازگرایی خالی نیست. ذهن دین خو در مستی احساسی و عاطفی غوطه ور است و در فضای دینی، از رفتار عقلگرایانه بطورکامل دور شده و خود به تولید ایمانگرایی و خرافه‌گرایی می‌پردازد. یکی از جلوه‌های تمایل به عاطفه دینی و خودافسونی، تصویر سازی غیرواقعی از شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌ای مانند پیامبران و امامان می‌باشد. بقول آرتور شوپنهاور: «هیچ دینی برای کیفیت شعور و ادراک، به انسان پاداش نمی‌دهد. ادیان همچون کرم نورانی هستند که به تاریکی نیازمند می‌باشند.».

تروریسم ریشه‌های گوناگون دارد ولی یکی از ویژگی‌های آن شیفتگی روانی تروریست است. تروریست‌های مسلمانی که در پاریس روزنامه نگاران «شارلی ابدو» را در ژانویه ۲۰۱۵ به قتل رساندند، پس از جنایت خود در خیابان فریاد زدند: «ما انتقام پیامبر را گرفتیم». این متعصب‌ها آنچنان از طرح‌های فکاهی پیامبر اسلام آشفته شده بودند که برای آن‌ها نابودی هنرمند طراح تنها تصمیم «مناسب» به حساب می‌آمد. در باور آنها، ترسیم چهره پیامبر، نه تنها گناه است بلکه بعلاوه تجاوز به اسطوره‌های ذهنی می‌باشد که زندانی باور دینی است. حکم قرآن روشن است: «هرکس اطاعت کند از رسول خدا، بطور قطع از خدا اطاعت کرده است.» (النسا ۸۰). «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»، ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا فرمان برید و از پیامبر و از خداوند فرمان خویش اطاعت کنید. (النسا ۵۹). این احکام قرآنی تابع زمان نیستند و در هر لحظه تاریخی قابل اجرا هستند. این احکام، اطاعت فرد مسلمان از پیامبر را، اطاعت از خدای آسمان‌ها می‌داند. البته این اطاعت نه تنها تبعیت از امر قدسی است بلکه تبعیت از فرمان نماینده الله، پیامبر نیز می‌باشد. در ذهن دین خو، الله به پیامبر و پیامبر به الله تبدیل می‌شود. پیامبر اسلام یک فرمانده نظامی بود و برای تسلط بر تمامی خانواده‌های قریش و یهودیان شبه جزیره حجاز، نیازمند افراد جانثار و مطیع بود که برای او جنگ کنند و بنابراین الله به نیروی برانگیزاننده این اطاعت تبدیل می‌شود. اطاعت در برابر الله/محمد، یک قاعده همیشگی و درونی می‌شود. اهرم اطاعت ذهنی، گردآورنده مومن و راهزن و جانی و جنگجو و متجاوز و فاسد

می‌گردد. آیه قرآنی و چهره اسطوره‌ای پیامبر، نه تنها برای دوران پیامبر بلکه برای تمامی خلفای چهارگانه، تمامی خلفای بنی امیه و بنی عباس و تا دوران معاصر آیت الله خمینی و البغدادی نیز مشروعیت داشته و قدرت اجرایی دارد. چگونه یک شخصیت تاریخی به چهره ایی افسانه‌ای تبدیل می‌گردد؟

دین به سحر و جادو و هیجان نیاز دارد تا افراد را دور خود نگه دارد و واکنش روحی آنان را به خود وابسته سازد. دین به احساس کور و تسلیم احتیاج دارد تا فرمان قدسی به اجرا درآید. دین به اوهام و اسطوره نیازمند است، تا افراد را به حرکت درآورد. حال پیامبر، شخصیتی که سمبول بارز دین است، بت واره‌ای که تمامی معنای دین را در خود دارد، اسطوره‌ای که با الله رابطه دارد، وقتی قربانی می‌طلبد باید قربانی گرفت. برای یک مسلمان تصویر محمد، تصویر یک شخصیت تاریخی نیست، شخصیت زمینی یا رهبر نظامی نیست، بلکه تصویر خدا، تصویر امر مطلق قدسی است. از آنجا که اسلام هرگونه قدرت مستقل فکری را معدوم می‌سازد و انسان را به وسیله‌ای هیجانی و افسونشده تبدیل می‌کند، بسیاری از مسلمانان رابطه عادی با رهبر دینی خود ندارند. آن‌ها بیماران هیجان زده‌ای هستند که تمام دنیا را بطور مطلق تابع امر قدسی خود می‌خواهند. البته فرد تروریست در مغز خود ساماندهی عقلانی دارد و بر اساس یک منطق مخفی و منضبط عمل می‌کند، ولی این قدرت عقلانی تابع «عاطفه دین خو» و ازخودبیگانه و مسخ زده است. این منطق، منطق دکارتی شهروندانه و انسان گرا نیست بلکه تابع یک «ایدئولوژی دینی جنایتکارانه» است. هنگامیکه قرآن دستور می‌دهد بکشید. این دستور ماهیت جرمگرا و جنایتگرا داشته زیرا در پی نابودی یک انسان است. ولی فرد معتقد به این «جهاد مقدس» که ذهنیت خود را در اختیار الله قرارداده، اعتقاد دارد که کافر و مرتد و مشرک، می‌توانند نابود شوند زیرا ریختن خون آن‌ها حلال است و صواب دارد. بنابراین در این نظام رفتاری، قتل فرد برای هدف دینی، قتل نیست. بدین ترتیب هنگامیکه قرآن بعنوان کلام الله، محمد را پیامبر می‌داند، پیروی از پیامبری وظیفه مقدس می‌گردد. در این دیدگاه محمد از تاریخ جدا می‌شود و فرا تاریخی می‌گردد.

اگر چه در سنت اسلامی اشاره به تاریخی بودن محمد است و گویند که پیامبر یک انسان و «امی» می‌باشد، ولی در ذهن فرد مسلمان پیامبر از جنس دیگری است. برای مسلمان محمد ازجانب الله است و محمد دارای معجزه است و این

معجزه قرآن است. ما می‌دانیم که این گفته، افسانه‌ای بیش نیست و تاریخ بشری و عقلانیت و علم در تاریخ، نمی‌تواند با این ادعا موافق باشد. ما می‌دانیم که ادعای معجزه، افسانه ساختگی مسلمانان است و بیانگر عقب ماندگی ذهنیت آرکائیک آنان است. بقول پژوهشگران جدی و علمی، قرآن نوشتاری تاریخی و التقاطی و سرشار از تناقض و ابهام می‌باشد. ابوالعلا معری «منشئات» خود را برتر از قرآن می‌داند. بیشتر داستان‌های قرآن از داستان‌های یهودیان و ترسایان گرفته شده است. بقول اسلامشناس آلمانی «تئودر نولدکه»، قرآن به هیچ روی اثر برجسته بشمار نمی‌آید و این ادعا ناشی از تعصب مسلمانان است که یک تولید معیوب را تا حد یک شاهکار بی‌بدیل بالا می‌برند(رجوع شود به کتاب «قرآن» از همین محقق). بالاخره بقول «رینولد نیکلسن» خاورشناس و اسلام شناس ومترجم مثنوی مولوی به انگلیسی، از نظر ادبی، قرآن تکه تکه، بدون پیوستگی، پراکنده، پر از اشتباه و ملال انگیز است. در ذهنیت اسلامی عقلانیت دکارتی از کار باز می‌ماند و اعتقاد دگماتیستی جانشین آن می‌شود. در ذهنیت اسلامی، تاریخ زمان دار منحل می‌شود.

به تاریخ برگردیم

در ذهن و تخیل مسلمان پیامبر معصوم است، آخرین پیامبر است. در فرهنگ اسلامی معصوم کسی است که مرتکب «گناه» نمی‌شود. عمل گناه بمعنای عدم پیروی از خواست الله است و معصوم بنا بر طبیعت‌اش هرگز مرتکب «گناه» نمی‌شود. روشن است که «گناه» از نظر جامعه‌شناسی بی‌مفهوم است و خطاها و اشتباه‌ها، قابل تحلیل و بررسی و تصحیح هستند. حال آنکه ما بارها نشان داده ایم که محمد مسئول جنگ و خشونت علیه قبایل دیگر و مخالفان خود بوده و قرآن بطرز فاحش در خطا و ناروایی قرار دارد. قرآن بمثابه یک رساله بردگی طلب و تبعیض گرا می‌باشد و حقوق انسانی و آزادی فکر هرگز مورد توافق اسلام نیست. به همین خاطر در طول تاریخ، قرآن مشوق جنگ و جنایت و استعمار اسلامی بوده است. بعلاوه محمد بعنوان «آخرین پیامبر» جز یک افسانه چیزی دیگری نیست. تاریخ و زمان، با ظهور اسلام متوقف نشده‌اند و ابداع دینی و دین سازی توسط بشریت پایانی ندارد. اول آنکه ادیان بزرگ مانند زرتشتی، یهودیت، مسیحیت،

اسلام، هندوئیسم، بودایی، کنفوسیونیسم، شنتوئیسم، آئین آفریقایی وودو، بهائیت، و دیگر آئین‌ها بسیار متنوع می‌باشند و دوم آنکه ادیان، پیش از اسلام وجود داشته و پس از اسلام نیز ادیان جدید متعددی بوجود امده‌اند. بعنوان نمونه پس جنگ جهانی دوم دهها دین تازه در آسیا بوجود آمده است. در ژاپن بر پایه ترکیب و امتزاج میان ادیان بزرگ شینتوئیسم، بودایی گری و مسیحیت، ادیان جدیدی مانند ««آگون چو» در سال‌های ۷۰ میلادی و «ام شیری کیو» در سال‌های ۸۰ میلادی، بوجود آمده‌اند که «شکوفایی روح انسانی» را مورد توجه قرارداده و بقول جامعه‌شناس فرانسوی «پیر بوردیو» این معتقدان، یک نوع «معنویت‌گرایی خودی» بوجود آورده تا از طریق معنویت فردی جهان را تغییر دهند. البته در دوران معاصر طرز گرایش به ادیان جدید مانند اطاعت نسبت به دین‌های قدیمی نیست، زیرا افراد معتقد با سیالیت بیشتر عمل کرده و دارای یک «گردش روحی» یا طبیعت‌گرایی می‌باشند. پس ادعای معصومیت محمد و آخرین دین، ناشی از تعصب و نادانی است.

رابطه مسلمان با قرآن از سرشت دیگری هستند. برای مسلمان قرآن خلق نشده است بلکه «ازلی» است و از سوی الله به جبرائیل سپرده شده و به پیامبر وحی شده است. بعلاوه پیامبر بلحاظ رسالت اللهی‌اش سراسر مقدس بوده و دین او آخرین دین الهی است که تا آخر دنیا با قرآن، تنها کتاب الهی و مقدس باقی خواهد ماند. برای این باور دینی مهم نیست که زمین بیش از چهار میلیارد سال دیگر ادامه خواهد داشت و بشریت زمان عظیمی را تجربه خواهد کرد، برای این باور همه چیز به جزمیات دینی خلاصه می‌گردد. رابطه میان مسلمان و دین و پیامبر او، از مناسبات عقلی خارج شده و جادویی و درونی و باطنی شده است. این رابطه چیزی متکی بر عشقی گنگ و عاطفه‌ای بیمارگونه و هیجان‌های سکسی و تنش‌های پاتولوژیکی است. روان انسانی ناشی از این رابطه، در شیفتگی و خودشیفتگی دینی بسر برده و باازخودبیگانگی دینی، هرگونه بردباری نسبت به باورهای دیگر را بطور قطع از دست داده است. به این اعتبار، پیامبر اسلام از تاریخ جدا شده و به روحی فراتاریخی تبدیل شده است و این روح، انسان دین خو را به هر کجا که بخواهد می‌کشاند. ترور هر فرد دیگری در راه پیامبر، به یک امر مقدس تبدیل می‌گردد.

با توجه به آنچه بیان شد ما باید به تاریخ برگردیم. پیامبر تاریخی کیست؟

این شخص از کدام اجتماع و کدام فرهنگ و کدام جغرافیا می‌آید؟ البته همه تاریخ نویسی مسلمانان با افسانه و دینسازی توام است و فقدان دقت علمی و نبود داده‌های تاریخی یکی از دشواری‌های ساختاری در تاریخ نویسی اسلامی است. تاریخ نویسان اسلامی، مبلغان دین هستند. به همین خاطر با احتیاط باید عمل کرد و نباید بافته‌های خیالبافی شده آنان را بعنوان داده‌های جدی و عینی، به حساب آورد. قرآن یک نوشته تاریخی است که طی ۲۰۰ سال نوشته می‌شود و محمد علیرغم تمام اسطوره سازی یا گزافه گویی، مردی عرب تبار، از اجتماع قبیله‌ای حجاز و فردی تاریخی است، محمد فردی جنگ طلب و زورگو و بیرحم می‌باشد، محمد برای قتل مخالفان خود تردیدی نداشت، محمد دارای ۱۳ تا ۱۵ «زن رسمی» بوده و در مناسبات جنسی فرازناشویی برای خود محدودیتی قائل نبوده است، محمد آیات را در ارتباط با منافع شخصی و خانوادگی و قبیله‌ای خود تعریف می‌کرد، محمد غزوات متعددی را فرماندهی کرده و در پایان عمر میخواست در آغوش عایشه جان بسپارد. البته بنابر نظر برخی محققان و برپایه تحقیقات باستانشناسانه و تاریخی، شخصیت‌های دینی مانند ابراهیم و مسیح، شخصیت تاریخی نیستند، بلکه محصول تصور تاریخی و افسانه‌های کهن و اسطوره سازی می‌باشند. بر پایه حوادث تاریخی و شواهد گوناگون، محمد بن عبدالله وجود داشته است ولی شخصیت دینی ارائه شده او با شخصیت واقعی و اخلاقی او کاملن متضاد است. دنیای اسلام با تعصب شدیدی پیامبر را می‌ستاید و افراد مسلمان قادر نیستند واقعیت ملموس و عادی او را پذیرفته و به اخلاق خشونت طلب و تبعیض گرای پیامبر انتقاد وارد کنند. این ذهنیت مسخ شده محصول تعصب‌های قرآنی و فرهنگ یک جانبه و تاریخ فکری جامعه مسلمان است. ذهن ناشی از قرآن و ذهن آبیاری شده توسط دینداران سیاسی و تاریخ نویس، ناتوان باقی مانده است. در این ذهن ناتوان، محمد یک اسطوره کامل است و امروز کسان زیادی هستند که حکومت الله را می‌خواهند و محمد را آخرین پناه هستی خود می‌دانند. باید از این فضا فاصله گرفت.

در باره زندگی محمد کتاب‌های متعددی به نگارش درآمده است. محمد و زندگی او برای مسلمانان مجموعه‌ای از روایات رازآمیز و مقدس بوده و منفی ترین جنبه‌های زندگی محمد ماهیتی مقدس و الهی داشته و غیرقابل برخورد و انتقاد است. در نگاه مسلمان هرچه در نزد محمد است، پسندیده و قابل احترام

است. ذهنیت مسلمان قادر به برداشت تاریخی و علمی نیست. این ذهن فلج است و جز صفات خدایی چیز دیگری در زندگی پیامبر اسلام نمی‌بیند. البته در باره پیامبر اسلام تاریخ دانان غربی مانند «امیل درمانگم»، «آلوئیس اسپرانژر»، «موریس گودفرا دمامبین»، «ماکسیم رودنسون»، «مارتین لینگس»، «سیر ویلیام موئیر» بسیار نوشته‌اند. بسیاری از این کارها جلوه‌های مهمی از زندگی محمد را بنمایش می‌گذارند ولی کهن ترین نوشته‌ها در باره محمد، آثاری بشمار می‌آیند که نمی‌توان از نظر دورداشت. بهر حال پرداختن به زندگی پیامبر و توجه به امور کوچک و بزرگ و خوب و بد، در تربیت ذهن سکولار میسر است. در اسلام بلحاظ سلطه پرستش عمودی و بلحاظ کیش مقدس گرا و غیرانتقادی، نزدیکی به زندگی واقعی محمد ناممکن است. نزد تاریخنویسان اسلامی، برخورد ابژکتیو علمی به بیوگرافی محمد، پدیده نادر می‌باشد. ولی ما در کارتحقیقی خود همه این مصالح را باید در نظر بگیریم. باید به تاریخ برگردیم هر چند این تاریخ همیشه با حقیقت آراسته نشده است.

در اینجا به نویسندگان زندگی محمد، ابن اسحاق و ابن هشام و واقدی و طبری می‌پردازیم تا به شخصیت تاریخی پیامبر اسلام نزدیک شویم. این نویسندگان برای تاریخ اسلام مرجع هستند و هر تحقیقی با خوانش انتقادی به پیش می‌رود. مبارزه فکری و فلسفی علیه حاکمیت قرآنی در ذهن، مستلزم اسطوره زدائی از پیامبر و امامان است. ذهنیت را بسوی خرد بکشانیم. ذهنیت خردگرا با نقد تاریخی دین و زمینی ساختن شخصیت‌های دینی، توسعه می‌یابد. نه قرآن از آسمان آمده و نه محمد دارای رسالت الهی و آسمانی می‌باشد. محمد پیامبر عرب است که در جستجوی استیلای سیاسی و دفاع از منافع این جهانی خود بود. محمد دارای رسالتی آسمانی نبود، بلکه متاثر از محیط تاریخی خود بود، مانند دیگران زیست، جنگ کرد، سلطه بر زن را برجسته نمود و دیگران را مطیع خود خواست. سپس در طول تاریخ، ذهنیت جامعه و اراده سیاسی حاکمان، او را به اسطوره تبدیل ساخت.

اعتبار ابن اسحاق؟

ابن اسحاق که اولین زندگینامه نویس محمد است بنا به منابع اسلامی، در ۷۰۴

میلادی در مدینه متولد و در ۷۶۷ درگذشت. نوشته این «زندگینامه» که ۱۲۰ سال پس از مرگ محمد تهیه شده، گفته می‌شود بطور قطع از بین رفته و فقط بخش‌هایی از آن توسط ابن هشام نقل شده است. روایت‌هایی که پدر ابن اسحاق برای او در باره «سیره» محمد می‌گفت منبع مهمی برای نویسنده بود. او طرفدار مکتب مالکی شده و در زمان عباسیان به شهر بصره رفته و در سال ۷۶۷ در آنجا می‌میرد. گفته می‌شود محمد بن اسحاق بن یسار یا ابن حصار از موالی عرب یا ایرانی، اولین مورخ در زمینه تاریخ دوران اولیه اسلام است.

در باره ابن اسحاق، «بغدادی» نیز نوشته است. خطیب بغدادی (متولد ۳۹۲ هجری و در گذشته در سال ۴۶۳ هجری ـ ۱۰۰۲ تا ۱۰۷۱ میلادی) یک مورخ اسلامی و حدیث شناس مسلمان است. شهرت خطیب بغدادی به خاطر کتاب «تاریخ مدینۀالسلام» یا همان «تاریخ بغداد» بوده که در حقیقت دانشنامه‌ای است که دربرگیرنده زندگینامه بیش از ۷۸۰۰ نفر از روحانیون و شخصیت‌ها (از جمله زنان) می‌باشد. او در ابتدا حنبلی و سپس شافعی شد و متمایل به اشعری بود. بگفته خطیب بغدادی پدر بزرگ ابن اسحاق، یسار، در زمان خلافت ابوبکر در عین التمر در سال ۱۲ هجری به اسارت گرفته شد و به مدینه فرستاده شد. او به بردگی درآمد ولی با پذیرش اسلام آزاد شد. سه پسر یسار: موسی، عبد الرحمن و اسحاق (پدر ابن اسحاق)، همه راویان معروف اخبار شدند. ابن اسحاق نیز شیوه پدران و عموهایش را پی گرفته و به تدریس «علم اخبار» پرداخت. نوشتار ابن اسحاق در باره «سیره» محمد اولین نوشته است. او معاصر محمد نیست. از روش کار او برای جمع آوری اخبار اطلاع دقیقی موجود نیست. ولی پرسش اساسی این است که جمع آوری اطلاعات پس از گذشت یک قرن چگونه میسر است؟ کار تحقیقات باید متکی بر اسناد و روش باستانشناسی و شواهد عینی زندگی و یا خاطره‌های دست اول باشد. در شرایط فقدان دستنوشته و آثار تاریخی و باستانشناسانه، در شرایط نبود خانه شخصی و وسائل خصوصی باقیمانده و در شرایطی که پیروان و یاران مستقیم محمد دیگر وجود ندارند، زندگینامه نویسی فقط با خاطره‌های دست دوم و دست سوم دیگران و افسانه سرایی و غلوگویی و یا جعل سازی خود شخص نویسنده امکانپذیر است. بعنوان منبع خبری، روایت راویان از سینه به سینه میسر می‌باشد ولی احتمال تغییر و تحریف و وارونه نشان دادن رویدادها و رفتارها نیز کاملن ممکن است. بنابراین پرسش مهم اینجاست که

زندگینامه محمد بدون مصالح لازم و شاهدان، چگونه نوشته شده است؟

نگارش در باره زندگی پیامبر اسلام، به لحاظ فاصله زمانی نمی‌توانست کار جدی باشد و آنچه که از ابن اسحاق باقی است نشان می‌دهد که او به نقل گفته‌های دیگران می‌پردازد بدون آنکه قادر باشد منبع محکم و مشخص ارائه کند. علیرغم این ایراد اساسی، متاسفانه نوشتار «ابن اسحاق» در جریان حوادث تاریخی گفته می‌شود نابود شد ولی شخص دیگر، یعنی ابن هشام نقل قول‌های زیادی از ابن اسحاق مطرح می‌کند. سپس افرادی که در زمینه «سیره» محمد و احادیث و روایات نوشته اند، از نوشته ابن هشام یاد می‌کنند زیرا او تنها کسی است که بشکل گسترده از ابن اسحاق نقل قول می‌آورد. البته ابن هشام گفته‌های ابن اسحاق را دستچین نموده و گاه بخشی از آن‌ها را حذف می‌کند. فقدان نسخه ابن اسحاق اجازه نمی‌دهد تا ارزیابی دقیقی صورت گیرد.

پیش از آنکه به «ابن هشام» بپردازیم یک نکته اساسی را یاد آوری کنیم. نوشته ابن اسحاق مورد تائید یا اعتراض اشخاص مختلف قراردارد. «مالک ابن انس» که هم دوره ابن اسحاق و بنیان گذار فقه مالکی بوده، ابن اسحاق را «دروغگو» «دجال» و «کسی که روایاتش را از یهودیان می گیرد» معرفی می‌کند. فقیهان و مورخانی چون الشیبانی، الشافعی(بنیان گذار فقه شافعی)، ابوعبید آندلسی، و الماوردی، محمد ابن جریر طبری، ابن شهاب زهری، ابن حبان، از ابن اسحاق دفاع کرده و او را معتبر می‌دانند. یکی از موارد اختلاف، گزارش ابن اسحاق و واقدی در باره قبیله بنی قریظه می‌باشد. روایات ابن اسحاق کهن ترین منبعی است و مطرح می‌کند دو قبیله قریش و بنی قریظه با یکدیگر متحد می‌شوند تا علیه مسلمانان و محمد جنگ کنند ولی قوای محمد آن‌ها را محاصره نموده و آن‌ها بالاخره تسلیم می‌شوند. با توافق محمد، «سعدبن معاذ» از سران قبیله «اوس» حکم داد تا مردان بنی قریظه را گردن بزنند و زنان و کودکان را به بردگی درآورند. ابن اسحاق تعداد کشته شدگان را بین ۴۰۰ تا ۹۰۰ نفر نوشته است. «ژاکوب کیستر»، استاد دانشگاه عبری اورشلیم معتقد است که این کشتار بطرز واقعی روی داده است و مخالفان ابن اسحاق از زاویه فقهی گزارش ابن اسحاق را رد می‌کنند و یا دارای اختلافات شخصی با او بوده‌اند. «کیستر» می‌گوید کینه توزی فردی منشا یکسری اختلافات بوده است. بعنوان نمونه ابن اسحاق برخی نوشته‌های «مالک ابن انس» را بطور علنی مورد انتقاد قرار می‌دهد و این امر واکنش دیگران

را برمی‌انگیزد. نظر «ژاکوب کیستر» مورد تائید دیگران نیز می‌باشد. «خالد یحیی بلانکنشپ» استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه تمپل آمریکا که متولد ۱۹۴۹ بوده و خود به اسلام گرویده، می‌گوید کیستر استدلال‌هایی معقول آورده و نشان می‌دهد که واقعه باید اتفاق افتاده باشد. بلانکنشپ می‌افزاید اگرچه کیستر اسرائیلی است، ولی بخاطر عمق تحقیقات او و بی‌طرفی‌اش نسبت به منابع اسلامی، قضاوت او نباید سبک شمرده شود. «گوردون دانیل نیوبی»، استاد مطالعات تطبیقی اسلام و یهودیت می‌گوید: کشتار باید اتفاق افتاده باشد زیرا تنش فزاینده‌ای که بین محمد و یهودیان وجود داشت بناگزیر به مقابله نظامی می‌بایست بیانجامد.

طرح نکته‌های بالا، بیان دقت ما در روش ارزیابی تاریخی و زندگینامه نویسی می‌باشد زیرا در تاریخ اسلام حقایق متعددی با افسانه و داستانسرایی و جعل واقعیات، درهم آمیخته شده‌اند و این امر پژوهش را به دشواری کشانده است. همیشه در بررسی این تاریخ ما با شک و تردید نیرومند گریبانگیر هستیم و مرز میان واقعیت و افسانه گویی بطرز شدید مخدوش است. تاریخ نویسان مسلمان اغلب انتخاب دینی و ایدئولوژیک را با کار تحقیقی درهم آمیخته‌اند. بسیاری از حوادث جابجا شده و ساخته ذهن می‌باشند و شخصیت‌های مطرح شده در این دین میان واقعیت دقیق و تاریخی افراد و اسطوره سازی، در نوسان هستند. آیا نگارش در باره واقعیت تاریخی پیامبر اسلام و تمام رفتارهای شخصی و سخنان و مشخصات خانوادگی او و خصوصیان اخلاقی و فردی او میسر است؟ آیا سیره یا زندگینامه محمد توسط ابن اسحاق معتبر است؟ البته این پرسش اساسی باقی می‌ماند که تنظیم «سیره» پیامبر توسط ابن اسحاق برپایه سفارش سیاسی دستگاه خلافت بوده یا نتیجه علاقه شخصی ابن اسحاق بوده است؟ همانگونه که در باره قرآن نوشتیم، قرآن محصول دویست سال دستکاری و تنظیم توسط کاتبان و خلفای گوناگون عرب بوده است و بنظر می‌آید «سیره» نویسی نیز فصلی از کارزار گسترده «دین آرایی» حاکمیت سیاسی باشد. در این سیره نویسی‌ها، دروغ و واقعیت درهم تنیده اند.

اعتبار ابن هشام؟

«سیره» نویس دیگر پیامبر اسلام «ابن هشام» است. براساس نظر ابن هشام محمد

پیامبر اسلام در سال ۵۷۰ یا ۵۷۱ میلادی در مکه متولد می‌شود. محمد از خانواده بنی‌هاشم است که به قبیله قریش تعلق دارد. او شوهر خدیجه می‌شود و در ارتباط با «ورقع» پسر عموی خدیجه که مسیحی بود با انجیل آشنا می‌شود. ابن هشام می‌نویسد در ۴۰ سالگی به محمد «وحی» شده است. در سال ۶۲۲ میلادی محمد مکه را ترک می‌کند به یثرب یا مدینه می‌رود. محمد از مبلغ دینی به فرمانده نظامی تبدیل می‌گردد و پس از مبارزه قطعی علیه یهودی‌ها در سال ۶۳۰ دوباره به مکه رفته و پیروز می‌شود و بالاخره در ۶۳۲ میلادی در مدینه فوت می‌کند. البته ناگفته باقی نماند که گفته‌های ابن هشام کاملن قابل اعتماد نیست و بعنوان نمونه، تاریخ تولد محمد مورد قبول پژوهشگران غربی نیست. بعلاوه بحث‌های گوناگونی در مورد مکه و بود و نبودش در آن زمان، وجود دارد.

«سیره» ابن هشام در باره محمد پس از «سیره» ابن اسحاق مهم ترین کتاب در باره زندگی محمد است و از آنجا که نوشته ابن اسحاق نابوده شده است بنابراین سیره ابن هشام تنها کتاب قدیمی در باره زندگی محمد بشمار می‌آید. دنیای اسلام برای توضیح زندگی محمد به این سیره رجوع می‌کند و محققان مختلف نمی‌توانند آنرا نادیده بیانگارند. ابومحمد عبدالملک بن هشام (ابن هشام) در بصره متولد می‌شود و سپس به مصر میرود. ابن هشام در سال ۸۳۳ یا ۸۲۸ (سال ۲۱۳ یا ۲۱۸ هجری قمری) می‌میرد. او مورخ اسلامی است و به زبان عربی و شعر آشنایی داشته است و مهم ترین اقدام او اینستکه برپایه نوشته ابن اسحاق کتاب «سیره النبویه» را تنظیم می‌کند. این کتاب بعنوان بیوگرافی رسمی محمد قلمداد می‌گردد. کتاب ابن هشام به زبان عربی در ۸۳۱ برگ بصورت «پ د اف» قابل دسترس است. باید یاد آوری نمود که متن سیره ابن هشام در سال ۱۲۹۵ هجری (۱۸۷۸ میلادی) در بولاق و در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ بصورت کاملی در چهار جلد و ۱۶۹۷ برگ در قاهره به چاپ رسید.

کتاب «سیره النبویه» در کار بررسی و تحقیق بسیار مهم است ولی از آنجا که منبع اصلی کتاب نوشتار «سیره» متعلق به «ابن اسحاق» است و گفته‌ها زیر عنوان «قال ابن اسحاق» ردیف می‌شوند و از آنجا که منبع روایت ابن اسحاق متکی بر روایات شفاهی دیگران می‌باشد که دارای قدمتی ۱۲۰ ساله پس از مرگ محمد است، ما نمی‌توانیم به جدیت روایات اطمینان کامل داشته باشیم. محتوای کتاب ابن هشام کدامست؟ محتوای کتاب در باره پیامبر و خصوصیات او، و نیز اشخاص

و مکان‌ها و حوادث و رویدادهایی است که بنحوی با پیامبر رابطه دارند: قریش، عایشه، مکه، سرزمین عرب، قبایل، عبدالمطلب، عمربن الخطات، یهودی، نصارا، ابراهیم، نزول قرآن، جنگ بدر، علی ابن ابی طالب، مشرکین، قصه اهل الکهف، ابوجهل، حبشه، معراج ، جهنم، منافقین، کفار، بنی‌هاشم، بنی امیه، معاویه، غزوه خندق، مسلمین، فلسطین، قتل عثمان، فوت محمد، وغیره است. بعنوان نمونه ابن هشام در باره معراج پیامبر از قول عایشه چنین می‌نویسد: «عایشه همسر پیغمبر تصریح کرد که در شب معراج، پیکر رسول خدا ناپدید نشد ولیکن خداوند روح آن حضرت را سیر داد.» (جلد یکم برگ ۳۹۹). چنین توضیحی در تضاد با سفر شخص پیامبر در آسمان‌ها می‌باشد و بقول ابن سینا چنین سفری فقط می‌تواند سفری «روحانی و معنوی» باشد. این تفسیر نشان می‌دهد که پیامبر در حالت عجیب و غریب قرار نمی‌گیرد بلکه در موجودیت جسمی خود مانند هرانسان عادی است. ولی از سوی دیگر از نظر علمی این پرسش پیش می‌آید که چگونه می‌توان ۱۵۰ سال پس از مرگ محمد ادعا نمود که گفتارها و رفتارهای ارائه شده منطبق بر واقعیت آن دوران بوده است؟ آیا دستگاه سیاسی خلفا در انتخاب و تنظیم سیره محمد دست نداشته است؟ البته نظری موجود است مبنی بر اینکه گروه‌های خاصی که این روایات را شکل می‌دادند بطور عمده یهودی و مسیحی یا یهودی تبار و مسیحی تبار بوده و از متون تورات و انجیل مطلع بوده‌اند. بگفته «آنسیکلوپدی پلیاد» در بخش تاریخ ادیان، دو شجره نامه انجیلهای متی و لوقا سرمشق ابن اسحاق بوده است. (جلد دوم برگ ۱۳۱۷). چه بسا یکی از منابع اولیه برای سیره نویسی، داستان‌ها و اخباری است که «کعب الاحبار» تنظیم کرده است. او از یک خانواده یهودی بوده، پدرش خاخام بوده است. گویند او صد سال زندگی کرده، در زمان خلیفه دوم عمردر مدینه فعال بوده و سپس بنا به گفته تاریخ طبری به سوریه رفته و جزو مشاوران معاویه می‌شود. «اسرائیلیات»، حاوی اطلاعات از کتاب عهد عتیق و عهد جدید را، او جمع آوری کرده است.

روش ابن هشام چیست؟ زندگینامه پیامبر اسلام نه برپایه شواهد و اسناد و آثار باستانشناسی و تاریخی، بلکه بر پایه گزارش و روایت غیرمستقیم و شفاهی است. روش بازگوئی ابن هشام مبتنی بر نقل قول از جانب یک فرد دیگر است. روش کتاب اینستکه فلان کس فلان نکته را در باره پیامبر گفته است و فلان کس دیگر نکته دیگری در باره محمد پیامبر اسلام گفته است. بسیاری از نقل قولها از

ابن اسحاق است ولی کسان دیگری نقل شده‌اند که معلوم نیست اعتبار حرفشان در کجاست. هنگامیکه شکل بیانی روایات به نقل شفاهی از دیگران است و زمانیکه این منبع‌ها به زمان بسیار دوری برمی‌گردد، درستی یا نادرستی اخبار یک مسئله اساسی است. البته منظور ما از درستی یعنی مطابقت عینی با واقعیات رویدادها و واقعیات رفتارها و گفتارهای افراد در یک تاریخ معین می‌باشد.

نگارش جدی تاریخ متکی بر شواهد دقیق، اسناد کتبی، وسائل متعلق به افراد، تصاویر فردی و خانوادگی، آثارباستانشناسی، منابع اجتماعی و خانوادگی، منابع غیر اسلامی، ادبیات سیاسی دوران، بکارگیری روش‌های مقایسه‌ای و تطبیقی و تحلیل و بررسی هرمنوتیک و تاریخی و جامعه‌شناسانه است. البته همیشه این عناصر فراهم نیستند و کار تحقیقی بسیار دشوار است. ولی مشکلات نباید ما را به قبول افسانه سازی و جعل وادار نماید. امروز در محافل دانشگاهی و پژوهش علمی پرسش‌های کلانی در باره ابراهیم، موسی و عیسا و امروز در باره محمد وجود دارد. آیا این شخصیت‌ها، انسان‌های واقعی و تاریخی بوده‌اند یا شخصیت‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای بحساب می‌آیند. مرز میان عناصر داستانی و عناصر عینی در کجاست؟ ادیان پیوسته تولید راز و ابهام کرده و با افسانه‌گرایی ذهنیت را شیفته خود نموده‌اند. کار علمی نمی‌تواند این افسانه‌گرایی را بعنوان کار علمی و جدی و بررسی تاریخی بپذیرد.

افزون بر ابن اسحاق و ابن هشام، سیره نویسان دیگری هستند و باید «واقدی» را نیز بر این گروه اضافه نمود. محمد بن عمر واقدی ۱۳۰هجری متولد شد و در ۲۰۷ هجری درگذشت. او یکی از برجسته‌ترین تاریخ نگاران و سیره‌نویسان سده‌ی دوم بود. او آگاهی گسترده‌ای درباره‌ی رخدادهای تاریخی داشته و بسیاری از تاریخ‌نگاران مانند طبری از پژوهش‌های او بهره‌های بسیار برده‌اند. واقدی از «موالی» یعنی از «بردگان ایرانی» بود که به مدینه برده شده بودند. وی در سال‌های پایانی فرمانروایی امویان زاده شده بود و در سال‌های پسین زندگی خود به «برمکیان» پیوست. گفته شده که او بردگانی داشته که وظیفه اشان نوشتن برای او بوده‌است و به همین خاطر در زمینه نوشتارهای او، از چند کتاب یاد می‌شود ولی تنها کتابی که از او بجای مانده «التاریخ و المغازی» می‌باشد. این کتاب در باره «مغازی» پیامبر اسلام است، به بیان دیگر این کتاب در باره سیره نبوی و تاریخ جنگ‌ها یا غزوات محمد در دوران مدینه می‌باشد. واقدی در تنظیم

کتاب از منابع رسمی و کتبی مانند مغازی «موسی بن عقبه» و نیز اخبار اجداد خود بهره گرفته است. واقدی توسط برخی مانند «البخاری» مورد انتقاد قرار داشته و منقدان او را متهم می‌کنند که بخشی مهمی از ۳۰۰۰۰ حدیث بازگو شده، دروغ است و ساخته او می‌باشد.

عرصه تحقیق باز می‌ماند

در تحلیل خود از شکل گیری قرآن ما توضیح دادیم که در زمان محمد زبان عربی دستوری و کتبی وجود نداشت و قرآن نمی‌توانست وجود خارجی داشته باشد. پیامبر اسلام در سال ۶۳۲ میلادی می‌میرد. در زمان درگذشت او هیچ نسخه‌ای از قرآن وجود ندارد. تنظیم قرآن یک روند طولانی است. تنظیم قرآن، با پاره‌های خاطرات شفاهی و تخیلات، جمع آوری پاره نوشته‌ها روی پوست و سنگ و پارشومن، با اخبار و آثار نوشتاری یهودی و مسیحی پیش از اسلام، با پاره‌های نوشتاری بدوی در جامعه زمان خلفا و تصمیم بر حذف یا حفظ مطلب برای نسخه عثمانی، و در آخر با نوشته‌های کاتبان سیاسی و خلافتی پس از مرگ محمد، صورت می‌گیرد. تنظیم قرآن یک روند پیچیده و متضاد و طولانی است که حداقل طی دو قرن به درازا می‌کشد. در طی همین دو قرن است که زندگینامه و سیره محمد ابن عبدالله بعنوان پیامبر، توسط «ابن اسحاق» تنظیم می‌گردد و به بیانی دیگر در اواخر قرن هشتم میلادی است که بظاهر اولین کتاب در باره سیره محمد تنظیم می‌شود. چند دهه بعد «ابن هشام» برای «پاکسازی از شعرهای نقل شده توسط ابن اسحاق و برخی اعمال ناشایست»، کار تنظیم «سیره» محمد را بعهده می‌گیرد و سلیقه خود را پایه کار قرار می‌دهد. منظور ابن هشام از «پاکسازی» چیست؟ ابعاد جعلسازی و حدیث سازی واقدی کدامند؟ آنچه مسلم است اسطوره‌های تورات نقش برجسته‌ای در متن قرآنی دارد و این امر یک اتفاق نیست. روند دین سازی اسلامی از کوشش‌های نخبگان با سواد یهودیت و مسیحی بی‌بهره نبوده است.

در بخش بعدی جایگاه تاریخ نویسی طبری را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم ولی همه این رویدادها و انتقاد به این نسخه‌ها ما را وادار به احتیاط می‌کند. تاریخنگاری نمی‌تواند این آثار را نادیده بیانگارد، این آثار وسیله و منابع کاری

هستند ولی مصالح کافی نیستند. بنابراین عرصه تحقیق را باید گسترده کرد و منابع غیر اسلامی و پژوهش‌های علمی را باید بدان اضافه نمود. یک مطلب اساسی مطرح است و آن واقعیت زندگی و اخلاق محمد می‌باشد. البته این موضوع از آن زاویه مهم است که ایرانیان دستخوش ازخودبیگانگی بوده و نسبت به پیامبر عرب نگاه اسطوره ایی دارند. تمایل به اسطوره سازی در باره شخصیت دینی، هرگونه تحلیل علمی و واقع بینانه را ناممکن می‌سازد. ذهنیت دینی همیشه شخصیت دینی را موجه جلوه داده، اقدام‌ها و رفتارهای ناشی از دین خودی را مطلوب و مناسب معرفی کرده و چه بسا خطاها و پستی‌های دینداران و ریشه‌های فساد در دین را پنهان می‌نماید. به این لحاظ جامعه‌شناسان و تاریخنویسان و فیلسوفان و روانکاوان بطور خستگی ناپذیر به فعالیت انتقادی و تحلیلی خود باید ادامه دهند و رازهای سحرآمیز دین را به نقد بکشانند. بقول ژان پل سارتر: «زمانی که آزادی در روان انسانی پرتوافکن شد، خدایان در برابر این انسان ناتوانند.».

نویسندگانی که در این بخش یادآوری شده‌اند:

René Descartes, Arthur Schopenhauer, Jean Paul Sartre, Pierre Bourdieu, Ibn Hichâm, Ibn Ishâq, At-Tabarî, Al-Waqidi, Meir Jacob Kister.

فصل دهم

پیامبر اسلام، رئیس جنگی یا اسطوره

در دنیای کنونی مسلمانهای وفاداری هستند که حاضرند به راحتی مخالفان دین محمد را ترور کنند و جان خود را به آسانی فدا نمایند. مسلمانان دیگری هستند که به ترور و جنگ دست نمی‌زنند ولی هر انتقاد نسبت به دین و محمد را دفع کرده و هرگفتار انتقاد آمیز را «توهین به دین مقدس» و «بی احترامی به پیامبر» قلمداد می‌کنند. دسته سومی از مسلمانان و افراد غیر مسلمان نیز هستند که تمام تلاششان جلوگیری از انتقاد می‌باشد و خواهان آنند تا کسی به اسلام کاری نداشته باشد. در میان همه این افراد ایرانیان، به اسکندر مقدونی، چنگیزخان، نرون، استالین، هیتلر، خیوسانفان، اعتراض خواهند داشت و اشغال یا جنایات آن‌ها را محکوم خواهند کرد، بسیاری از این افراد جرج بوش، نیکولاسارکوزی، آریل شارون، موگابه، بوکاسا، صدام و غیره را به انتقاد کشیده و سیاست دولتی آن‌ها را رد خواهند کرد. ولی همین افراد مسلمان به پیامبر اسلام که چهل جنگ را بطور مستقیم یا غیر مستقیم فرماندهی کرد و یهودیان و مسیحیان و مخالفان بسیاری را کشت، جز

احترام و ستایش وظیفه دیگری برای خود نمی‌بینند. اطاعت ذهن در برابر پیامبر اسلام از کجا ناشی می‌شود؟ ذهن تسلیم است زیرا تقدس الهی و پیامبری با رسالت الهی، به او حکم می‌کند. ذهن اسطوره گرا علیه دین به اعتراض نمی‌پردازد، به زمین پشت می‌کند. این ذهن، شخصیت دینی را از واقعیت تاریخی و اجتماعی او جدا کرده و در فضای رازآلود غرق می‌شود. پیامبر اسلام فرمانده جنگی و نیز فردی با خصوصیات سلطه طلبی و ناپسند بود ولی ذهن دینی همه صفات زشت پیامبر را به صفات نیکو تبدیل می‌کند. ذهن اسلام زده فلج شده است زیرا در این ذهن، جزمیات دینی پرقدرت هستند و پیامبر اسلام به مقام قدسی رسیده است.

باید به تاریخ برگردیم و روان و فکر انسان ایرانی باید با سکولاریسم تاریخی، با نقد پدیده‌ها، با فرهنگ تحولات آشنا شود و بفهمد که محمد مانند دیگر افراد سنگدل جنگجو و فرمانده نظامی متجاوز، دیگران را کشت و به اسارت گرفت و زنان را مورد تجاوز قرارداد و ثروت خانواده‌ها و قبیله‌ها را با زور تصاحب کرد. ایرانی باید بفهمد کسی که ادعای پیامبری دارد، یا دستخوش پریشانی روانی است یا فریبکار است و کسب امتیاز و قدرت و سلطه بر دیگران هدف او می‌باشد. ایرانی باید بفهمد کسی که از فلاکت و خشونت حجاز می‌آید از حرص و طمع دور نیست و چگونه اسیر پولسیون‌های جنسی و قدرت است. باید به تاریخ رجوع کنیم و با درکی نقادانه به بررسی بپردازیم. ذهن ایرانی باید جنبه جادوگرانه و افسانه‌ای دین را بشناسد و فکر کند چگونه و چرا سیره پیامبر توسط ابن اسحاق و ابن هشام و افراد خلافتی تنظیم شد. باید بفهمد نقش نخبگان یهود و مسیحیت در پیدایش اسلام چه بود. در اینجا به «تاریخ طبری» رجوع کرده تا واقعیت‌های دیگری را در باره پیامبر اسلام عرضه کنیم. ذهن ایرانی ازخودبیگانه گشته زیرا این ذهن، پیامبر اسلام را شخصیت، نه تاریخی بلکه قدسی می‌داند. این ذهن تاریخ نمی‌خواند و آنجا که مورد تربیت قرار می‌گیرد، جز تربیت ایدئولوژیک یک جانبه اسلامگرایان و نوعی فاشیسم مذهبی، چیز دیگری حاصل او نمی‌شود. ایرانی قدرت انتقاد را از دست داده است و تسلیم قرآن شده است.

تاریخ طبری، سند مرجع در اسلام

کتاب بزرگ دیگری در باره زندگی محمد، بمثابه یک سند مرجع، «تاریخ طبری» می‌باشد. البته در باره زندگی پیامبر اسلام، نوشتار ابن اسحاق اولین کتاب است و

همانطور که در پیش گفته شد با نابودی آن، نوشتار ابن هشام دومین کتاب مرجع در باره «سیره» محمد است و نسخه ابن هشام بدون نوشتار ابواسحاق ناممکن بود. بهرحال این دو کتاب از منابع اساسی در تحقیق و جمع آوری کتاب سوم، یعنی تاریخ طبری می‌باشند.

«تاریخ الرسل و الملوک» یا «تاریخ الامم والملوک» معروف به «تاریخ طبری» گنجینه بزرگی از اخبار و اطلاعات به دست می‌دهد و یکی از قدیمی ترین نوشتارهای تاریخ عمومی در جهان است. این کتاب نوشتاری است به زبان عربی که توسط محمد بن جریر طبری تاریخ‌نگار و محقق مسلمان ایرانی در آخر سده سوم پس از هجرت به نگارش درآمده‌است. محمد بن جریر طبری در سال ۲۲۴ هجری قمری برابر با ۲۱۸ هجری شمسی در آمل متولد شد. در زندگی سفرهای گوناکون به ری، میانرودان، مصر و بغداد کرد و برای خلیفه‌های عباسی آثاری را به نگارش درآورد. گفته می‌شود طبری تفسیر قرآن را از سال ۲۸۳ تا ۲۹۰ قمری در ۳۰جلد نوشت و پس از آن به تنظیم تاریخ طبری اقدام ورزید. این کتاب، کتاب تاریخی عمومی جهان است. طبری تاریخ را از زمان آفرینش شروع کرده و سپس به بازگویی داستان پیامبران و پادشاهان می‌پردازد. در بخش دیگر کتاب، طبری تاریخ پادشاهان ساسانی را توضیح می‌دهد و بدون شک این کتاب یک منبع مهم در باره تاریخ پیش از اسلام است. از آن پس طبری به بازگفت زندگی محمد پیامبر اسلام، جنگ‌های او، زنان او، مرگ او، رقابت سران پس از مرگ او و تاریخ دوران خلافت‌های عرب، دوران بنی امیه و عباسیان، می‌پردازد.

در این کتاب رویدادهای پس از شروع تاریخ اسلامی، همزمان با هجرت به مدینه، به ترتیب سال سامان داده شده و تا سال ۳۰۲ قمری برابر ۲۹۳ هجری خورشیدی را در بر می‌گیرد. تاریخ طبری دارای ۱۶ جلد بوده و مرجع عمده در شناخت رویدادهای تاریخ ایران تا اول سده چهارم هجری است. پنجاه سال پس از درگذشت نویسنده، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، وزیر دانشمند منصور بن نوح سامانی به سال ۳۵۲ قمری تاریخ الرسل و الملوک را با تغییراتی وسیع و کمترین واژه‌های تازی، به فارسی درآورد. محمد بلعمی به اندازه‌ای در تاریخ طبری تغییرات بوجود آورد که نخستین ترجمه‌ی تاریخ طبری را از عربی به فارسی، به نام تاریخ بلعمی یاد کرده‌اند. روش نگارش تاریخ بلعمی با جمله‌های کوتاه و به سبک نثر سامانی است.

تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک) توسط ابوالقاسم پاینده نیز ترجمه شده و انتشارات بنیاد فرهنگ ایران آنرا در ۱۳۵۲ انتشار داده است. این اثر در شانزده جلد بشکل الکترونیکی در دسترس می‌باشد. تاریخ طبری که «ابوالقاسم پاینده» ترجمه نموده یکبار در ۱۵ جلد منتشر شد و با دیگر این کتاب در ۱۶ جلد توسط انتشارات اساطیر در سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵ چاپ و عرضه شد. تاریخ طبری به زبان انگلیسی در ۳۸ جلد ترجمه شده است. این کتاب در سال ۱۸۳۶ توسط «لوئی دوبو» به فرانسه ترجمه شد .

تاریخ طبری کتاب بزرگ مرجع در تاریخ اسلام است. تمام دنیای مسلمان و اسلامشناسان جهان در تفسیر و توضیح خود از اسلام، به تاریخ طبری رجوع می‌کنند. علیرغم تردیدهایی در باره نویسنده و شرایط نگارش این سند و علیرغم نواقص زیاد در عرصه جمع آوری اخبار و روش نگارش که واقعیت و افسانه را درهم می‌آمیزد، این کتاب نقطه اجباری هرتحقیق مهم می‌باشد. اما منبع ما هرگز نمی‌تواند به اینگونه کتاب حاوی روایات محدود باشد. روایاتی که فاقد اعتبار علمی است. این نکته را در جای دیگر همین کتاب توضیح خواهیم داد.

روش نقلی طبری

روش نگارش طبری بطور عمده روش نقلی است. بازگوئی قول دیگران پایه جمع آوری و تنظیم اخبار و روایات است. افزون بر آن در بیشتر موارد نقل قول‌ها فاقد زمان است. منابع طبری فقط محدود به نوشتار ابن اسحاق نیست، بلکه او از ابن عباس، ابوجعفر، عبدالله بن عمر، ابن مسعود، ابوهریره، ابوذر غفاری، عکرمه، عمربن خطاب، علی ابن ابی طالب، ربیع بن انس، انس بن مالک، سعیدبن مسیب، ابوموسی اشعری، سلمان فارسی، قتاده، ابن زید، ابولبابه انصاری، عطابن ابی رباح، ابن عطیه، حذیفه، هشام کلبی، واقدی، ابن هشام، عمروبن عبسه، زیدبن حارثه، عایشه، و نیز دیگران، نقل می‌کند. ولی این نقل‌ها متکی بر سند نیست و می‌توان جنبه تاریخی و واقعی آن را مورد پرسش قرارداد. بطور مسلم گفته دیگران برای تاریخنویس امر مهمی است بشرط آنکه محکم باشد و قابل بررسی و مورد تائید باشد. شخصیت تاریخی افراد چگونه مشخص می‌شود؟

طبری گاه از جانب خود می‌گوید و گاه از زبان یهودیان گزارش می‌دهد، گاه از ضحاک روایت می‌گوید، گاه بطور مستقیم از پیامبر می‌نویسد، گاه از جانب

افراد نامشخص نقل قول می‌کند، گاه می‌نویسد «می گویند». بعنوان نمونه: «گویند میوه‌ها که خداوند عزوجل هنگام هبوط به آدم داد سی جور بود، دو میوه پوست دار و ده هسته دار و ده بی‌پوست و بی‌هسته.» (جلد اول، برگ ۷۸) یا «گویند از جمله چیزها که آدم از بهشت با خود آورد یک کیسه گندم بود و به قولی گندم را جبرئیل آورد.» (همانجا). در جای دیگر می‌نویسد: «گویند حوا برای آدم صد و بیست شکم زایید که اولشان قابیل و توام وی بودند و آخرشان عبدالمغیث و اوام وی انه المغیث بودند و ابن اسحاق چنانکه از پیش آوردیم گفته است که همه زادگان حوا از آدم چهل پسر و دختر بودند و بیست شکم.» (برگ ۹۲). چه کسی می‌گوید و چه می‌گوید؟ افسانه گوئی کامل است یا انتقال خبری از یک واقعه تاریخی، منظور نظر است؟

در روش طبری انتقال خبر متکی بر منبع تاریخی و زماندار نیست، بلکه انتقال شفاهی و سینه به سینه است و در موارد بسیاری چه بسا پرداخته خود نویسنده باشد. طبری با تلاش فراوان و نیز کمک افراد دیگر مصالح بسیار زیادی جمع آوری می‌کند ولی احساس می‌شود که طبری سلیقه شخصی خود را بطور وسیع در انتخاب اخبار مداخله می‌دهد. تاریخ دان نمی‌تواند این حجم کار را نادیده بیانگارد و ارزش این اخبار را نبیند. ولی آنچه مسلم است بررسی را باید گسترده ساخت و پژوهش متضاد و همه جانبه لازم و مقایسه‌ای را باید در دستورکار قرار داد، تا به واقعیت تاریخی گفته‌ها و داده‌ها نزدیک شویم. سنت تاریخ نویسی اسلامی برپایه «نقل و روایت» است. حال آنکه تاریخ نگاری علمی نمی‌تواند به «نقل» بسنده کند. زمانی که گفته‌ای بازگو می‌شود باید بتوان منبع خبری و شخصیت روایت کننده را تشخیص داد و زمانی را که گفتار در آن جاری است، درک نمود.

در مورد تاریخ طبری چند نکته اساسی قابل طرح است:

یکم، این کتاب یک کتاب مرجع برای اسلام ولی از دقت علمی برخوردار نیست. سبک نگارش طبری بر پایه "فلانی چنین گفته است» استوار است و همیشه با منابع و اسناد همراه نیست. این روش نقلی و روایتی است. فقدان اسناد جنبه جدیت در کاری تاریخی را ضعیف نموده است.

دوم، پرسش در باره حجم کار در باره تاریخ طبری و تفسیر قرآن است. آیا نگارش انبوه عظیمی نوشته، از جانب یک نفر میسر بوده است؟ بطور مسلم جمع آوری اخبار و روایات و تنظیم آن‌ها از توان یک فرد خارج بوده است و به همین

لحاظ گفته می‌شود که علاوه بر طبری شش نویسنده ایرانی یا ایرانی تبار، محمد بخاری از سمرقند که در نیشابور زندگی می‌کرد، سلم بن حجاج از نیشابور، ابو داود از سیستان، ترمذی از ترکمنستان، احمد بن شعیب نسائی از مرو و ابن ماجه از قزوین، در نگارش و جمع آوری و تنظیم و رونویسی شریک بوده اند.

سوم، نکته مهم دیگر این است که در هیچ کتابخانه یا آرشیوی نوشته یا کتابی که به دستخط طبری باشد پیدا نشده است. قدیمی‌ترین نسخه‌ی تاریخ طبری از قرن ۱۲یا ۱۳ میلادی است. فرد یا افرادی، حداقل دو قرن پس از مرگ طبری، تاریخ طبری را از روی نسخه اولی (اصلی؟) رونویسی کرده‌اند. این رونویسی در زبان عربی جدید صورت گرفته ولی این زبان مطابق زبان عربی سده ۹ یا ۱۰ یعنی دوران زندگی طبری، نیست. بخش مهمی از محتوای این مجموعه عظیم داستانی در تاریخ طبری، نخست طی ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال دهان به دهان نقل شده است تا اینکه در آخر، طبری نامی آنرا با تمام جزئیات بر روی کاغذ آورد.

چهارم، صحت و درستی تاریخ‌های شفاهی به ویژه زمانی مورد شک و تردید است که روایت‌ها پس از یک دروه طولانیِ دهان به دهان گشتن فقط به یک «منبع تاریخی» محدود شود. سیره ابن هشام برای تاریخ طبری تنها منبع است. در این حالت امکان کنترل و بررسی با دیگر منابع یا مدارک تاریخی مانند سکه‌ها، سنگ نبشته‌ها و اسناد کتبی نیست. همچنین درستی چنین تاریخ‌های شفاهی آنگاه بیشتر مورد شک و تردید قرار می‌گیرند که از جزئیات خبر می‌دهند. پس از گذشت ۲۰۰ سال به «خاطر آوردن» تمام جزئیات یک واقعه تاریخی که طبری به آن‌ها اشاره کرده است غیر ممکن است. پنجم، اطلاعات تاریخی ما از قرن ۷ میلادی، از سقوط ساسانیان و حمله اعراب به ایران، از تاریخ طبری برگرفته شده است. اما تاریخ طبری مانند شاهنامه فردوسی بیشتر اسطوره است تا تاریخ و هر دو نیز شباهت‌هایی با یک دیگر دارند. تاریخ طبری، اسطورهای میان‌رودان — غرب ایران را تعریف می‌کند و شاهنامه فردوسی، تاریخ و افسانه‌هایی که در خراسان (شرق ایران) جاری بودند را بیان می‌کند. شاهنامه و تاریخ طبری، در قرن ۱۰ تنظیم شدند و بازگو کننده مرحله جدیدی از ادبیات اسطوره‌ای ایران هستند.

تاریخ و افسانه

با توجه به آنچه بیان شد، هدف ما بررسی همان فصلهای تاریخ طبری نیست. هدف

ما نقد چهره اسطوره‌ای پیامبر است و بنابراین به بخشی از تاریخ طبری توجه می‌شود. رجوع به نوشتارهای مورد اعتبار مسلمانان اجازه می‌دهد جنبه‌هایی از تاریخ و دروغ را بازشکافی کنیم. تحلیل دین را باید با نقد هرمنوتیک به محیط تاریخی و فرهنگی و اجتماعی‌اش نزدیک کرد و واقعیت دین را از ابهام خارج نمود. آیا محمد در قرآن، با محمد در تاریخ، برابری دارند؟ ایا گفتارهای طبری شخصیت تاریخی محمد را نمایانتر نمی‌سازد؟ اسطوره و دروغ در زندگی محمد چه نقشی دارند؟ تاریخ طبری عناصر بسیار فراوانی در اختیار ما قرار می‌دهد. دین اسلام یعنی چه؟ بینش اسلام چه خصوصیتی دارد؟ سیره واقعی محمد کدام است؟ طرح اینگونه پرسش‌ها برای ذهنی که در جادوی دین قدسی و پیامبرش قرار دارد خوشایند نیست ولی تاکید بر این پرسش‌ها عقلانیت را تقویت می‌کند.

افراد دین را از محیط خانوادگی و فرهنگی بلافاصله خود می‌گیرند و فاقد انتخاب و گزینش هستند. روش یک ذهن تنبل و غیرعقلانی، قبول تسلیم طلبانه و منفعل دین است. حال بیائیم تمام عناصر دینی را زیر پرسش قراردهیم. در بررسی کتاب طبری توجه به توضیح آفرینش از نگاه دینی و توضیح زندگی و جنگ‌های محمد، پیامبر اسلام، مشغله فکری ما است. اسطوره سازی در باره پیامبر اسلام در طول تاریخ بخصوص در تاریخ کتبی مستلزم نقد است و این امر باعتبار بازخوانی و تحلیل جنبه‌های گوناگون زندگی محمد میسر می‌باشد. ذهن اسلامی جادو زده و رازگرا می‌باشد و فاقد عنصر عقلانی قوی است. اندیشمندانی مانند ابوعلی سینا در قلمرو اسلامی تلاش کردند تا عنصر عقل و استدلال را در روند اندیشه خود تقویت کنند ولی فرهنگ مذهبی عمومی، مانع رشدخردگرایی است. بنابراین پیامبر و امام هرچند در واقعیت زندگی اشان، به جنایت و استعمار و زالوصفتی نزدیک بوده اند، ولی در ذهن مردم به بت اسطوره‌ای تبدیل می‌گردند. زندگی محمد و امامان از خشونت و جنگ و تصاحب مال دیگران انباشته است. تمامی خلفای عرب و امامان شیعه از ثروتهای ملل دیگر و از جمله ایرانیان، بهره‌ای عظیم برده‌اند. ولی همین ملل و همین انسان‌ها به متجاوزان و یغماگران خود عشق می‌ورزند و آن‌ها را پادشاه ذهن خود نموده‌اند.

بنابراین ما به زندگی معمولی انسان، انسان با گوشت و پوست و عقده و پریشانی ذهنی و جاه طلبی و خصوصیات اخلاقی او، باید نزدیک شویم و ببینیم که انسان تاریخی چگونه بوده است. در تاریخ طبری عناصر فراوانی در باره جامعه

آن دوران و زندگی خصوصی محمد وجود دارد و پیامبر اسلام را بعنوان یک فرد اجتماعی نشان می‌دهد. چهره محمد در تاریخ طبری بسیار نزدیک به واقعیت او می‌باشد. حال آنکه با گذشت زمان و با اهداف سیاسی و ایدئولوژیک حاکمان و نخبگان اسلامی، چهره محمد کاملن «معصوم و بی‌گناه» شده است و در واقع چهره دروغین پیامبر غلبه یافته است.

طبری و داستان آفرینش

در جلد یکم تاریخ طبری روایات و گفته‌ها در باره آفرینش و آغاز جهان است. هنگامی که ما به روش طبری در توضیح آفرینش توجه کنیم به دو نکته اساسی می‌رسیم: یکم اینکه این تاریخگوئی برای آفرینش همانند دیگر گفتمان‌های دینی همراه با قصه گوئی است و بنابراین پیش از اسلام این نوع گفتار دینی بارها آمده و از جانب اسلام یک نوآوری نیست. بنابراین اسلام حرف دیگران را تکرار می‌کند، ولی مسلمانان آنچنان متعصب هستند که به قصه‌های دیگران هرگز گوش نمی‌دهند. دوم اینکه این گفتار در ادیان ابراهیمی در راستای فلسفه طبیعت گرای موجود در فلسفه یونان، نمی‌باشد و بیشتر ریشه در آئین‌های بت پرستی و جادوگری و توتم‌گرایی دارد.

هریک از تمدن‌های کهن مانند سومری‌ها و بابلی و ایرانی‌ها و هندی‌ها و چینی‌ها و یونانی‌ها، داستان‌های آفرینش را پرداخته و هریک از آن‌ها دارای عناصر طبیعی و اسطوره‌ای و تجربی می‌باشند و در هریک نیرویی خدای گونه و اسطوره‌ای و رازآلود نقش آفریننده را بازی می‌کند. این داستان‌ها زمان ندارند، در مکان خاصی در جریان نیستند، ولی با ساختار عاطفی و احساسی و اسطوره‌ای خود، فرهنگ و رفتار مردمان را متاثر می‌سازند. در دین زرتشت در زمانی کرانمند آفرینش مادی آغاز می‌شود، آنگاه در مدت زمانی رخدادهایی روی می‌دهد و سپس جهان با استوره دیگری پایان می‌پذیرد. در این میان آنچه پررنگ است، نبرد میان راستی و دروغ، است که آغاز و ادامه زندگی را تعیین می‌کند. در نخستین گام آفرینش، پس از ایجاد یک زمان کرانمند، اورمزد شش پیش نمونه از اجزاء اصلی آفرینش را می‌سازد: آسمان، آب، زمین، گیاه ، جانور، انسان.

نخستین فیلسوفان یونانی برای شناختن جهان، در تلاش بودند تا از راه مشاهده و تفکر و واقع‌بینی، با کنار نهادن افسانه‌ها و برداشت اساطیری جهان را بفهمند.

فیلسوفان طبیعت‌گرا نخستین گام را در راه تفکر علمی برداشتند و زمینه مساعدی را برای تحقیق و فکرکردن بازکردند. بعنوان نمونه آناکسیمن ملطی (۵۷۰-۵۳۶ پیش از میلاد) عنصر اولیه‌ی پیدایش جهان را همانند آناکسیماندر امری یگانه و نامحدود می‌دانست و «هوا» را به عنوان عنصر اولیه‌ی پیدایش جهان مطرح می‌نماید. بطور مسلم آناکسیمن نظر «تالس» را در باره آب می‌دانست. اما آب چگونه پدید آمده بود؟ آناکسیمنس آب را شکل غلیظ شده هوا می‌دانست. در مکتب یونانی «ملطیه» تفکر فلسفی راهی برای پیدایش «من» و اندیشیدن بود. این «من» باید بتواند با استدلال روشن ادعاهای خود را توجیه کند و درباره آن‌ها توضیح دهد. «من» هر انسان و همچنین «من»های یک جامعه، برای اینکه بتواند آشکار شود و به عمل درآید، چاره‌ای جز این ندارد که متوسل به فلسفه شود؛ زیرا در روش تفکردینی، «نقل» بر «عقل» حاکم می‌شود و «من»ها امکان قد علم کردن در مقابل بنیانگذاران دینی را نمی‌یابند. در شرایط سلطه دینی، در بهترین حالت، «عقل» در مقابل احکام و اعتقادات و ارزش‌های دینی، به اندازه یک «ابزار توجیه گر»کاهش یافته و امکان بیان آزادانه پیدا نمی‌کند. همین تلاش عاقلانه نوع یونانی در زمان دکارت به عقلانیت مدرن تکامل می‌یابد. این تحول فکری در دین ناممکن است زیرا دین همه چیز را برای همیشه تعریف کرده است.

داستان آفرینش در اسلام بصورتی پراکنده میان آیات قرآنی مطرح گردیده‌است. خطوط اصلی داستان نزدیکی‌های بسیاری با نسخه یهودی/مسیحی آن دارد. برخی آیات قرآن آفرینش را در شش روز (سوره ۱۱)، برخی آیات آنرا در هشت روز طرح می‌کنند به این ترتیب که دو روز آفرینش زمین، چهار روز آفرینش کوه‌ها و برکت دادن زمین و سرانجام دو روز برای آفرینش آسمان‌هاست(سوره ۴۱). قرآن می‌گوید الله آسمان‌ها و زمین را آفرید و تمامی آفریدگانی که راه می‌روند، می‌خزند، پرواز می‌کنند را از آب بوجود آورد. بر اساس قرآن خداوند انسان را از گل آفرید و نخستین انسان، آدم نام داشت و در بهشت زندگی می‌کرد.

طبری می‌نویسد: پیامبر می‌گوید: «پس از من از همه خواهید پرسید تا آنجا که گویید خدا که همه چیز را خلق کرد پس خالق خدا کیست؟». در روایت آمده است: «گویید خدا همه چیز را آفرید. خدا پیش از همه چیز بود و خدا پس از همه چیز هست.». در روایت است که پیغمبر فرمود: «نخستین مخلوق خدا قلم بود.». سپس طبری می‌نویسد: «از پیمبر پرسیدم خدای ما پیش از آنکه خلق خویش را

بیافریند کجا بود؟ فرمود: در ظلمتی بود که زیرش هوا بود و زبرش هوا بود. آنگاه عرش خویش را بر آب آفرید.». (جلد نخست، برگ ۲۰).

یکی از روایت‌های مربوط به آفرینش در «عهد قدیم» یهودیان است. گفته می‌شود آفرینش جهان توسط خداوند به مدت شش روز صورت پذیرفته است. آفرینش با فرمان الهی تحقق می‌گیرد. در نخستین روز هنگامی که خدا می‌گوید روشنائی باشد! روشنائی متولد شد. در روزهای دوم و سوم خدا آب‌ها، آسمان و خشکی را از هم جدا کرده و زمین را پر از گیاهان می‌کند. سپس نورهای آسمان را می‌آفریند تا فصل‌ها بوجود آیند و روشنایی بزرگتر (خورشید) را مسلط بر روز و روشنایی کوچکتر (ماه) را بر شب حاکم می‌نماید. آنگاه در روز پنجم خداوند موجودات دریایی و پرندگان را می‌آفریند و به آن‌ها دستور می‌دهد تا بچه دار شوند. بالاخره در روز ششم پروردگار حیوانات خشکی را بوجود آورده و انسان پس از کامل شدن تمام جهان، آفریده می‌شود. پس از این روزهای فعال خداوند در روز هفتم به استراحت پرداخته و آن روز را مقدس می‌شمارد.

اسلام هیچگونه نظر جدیدی ندارد زیرا گفته‌های پراکنده و گاه نامفهوم قرآن، یادآور مطالب در ادیان ابراهیمی و نیز برخی فرهنگ‌های دیگر است. الله پیامبر اسلام که در واقع همان گروه کاتبان باشد، کلامی گنگ دارد، ولی همین گنگی مانع اعتقاد سرسختانه مسلمانان به خرافه‌های قرآنی نیست. طبری می‌نویسد: «محمد بن اسحاق گوید بگفته اهل تورات خدا خلقت را به روز شنبه آغاز کرد و اهل انجیل گفته‌اند آغاز خلقت از دوشنبه بود و ما مسلمانان طبق حدیث پیمبر خدا صلی الله علیه و سلم گوییم که خدا خلقت را به روز شنبه آغاز کرد.» (برگ ۲۵). طبری می‌افزاید: «گفتار ابن اسحاق براین پندار است که خداوند عزاسمه از خلقت همه خلایق به روز جمعه فراغت یافت که روز هفتم بود و برعرش مقام قرارگرفت و آن را عید مسلمانان کرد. و دلیل پندار وی روشنگر خطای اوست. زیرا خدای تعالی در چندجا از تنزیل خویش به بندگان خبرداده که آسمان‌ها و زمین و مخلوقات آن را در شش روز آفریده و فرمود: «الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی سته ایام ثم استوی علی العرش مالکم من دونه من ولی و لاشفیع افلا تتذکرون.» (جلد نخست طبری، برگ ۲۵). اسلام فاقد نظر است زیرا یهودیت پیش از آن متولد شده، ولی از آنجا که محمد در پی قدرت گیری می‌باشد به رقابت میان دینی پرداخته و کالای خود را جلوه دیگری می‌بخشد. البته روشن

است که تمامی این افسانه گوئی‌ها در تناقض با دانش فیزیک و بیولوژیک و تاریخ است زیرا آفرینشی یکروزه، فقط یک داستان تخیلی است. رویکرد دین به موضوع‌های طبیعی و علمی نه در جهت پیشرفت علم بلکه بمنظور استفاده ابزاری از طبیعت و تبدیل «علم» به یک آئین خشک و نازاینده است. روشن است که تمامی ادیان و آئین‌ها از طبیعت و زمین صحبت می‌کنند، ولی آن‌ها قادر نیستند همسوی با علم باشند زیرا علم مخالف دگم و جزمیات است.

کیومرث، آدم، داروین

انسانً چگونه بوجود آمده است؟ پیامبران چه میگویند؟ پیامبر اسلام در قرآن به طرح افسانه‌ای می‌پردازد که در اسطوره‌های دینی پیشین آمده است. قرآن می‌گوید: «آدم را از گل خشک شده‌ای چون سفال بیافرید.» (حجر ۲۵). «إِنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَ اللهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ». (ال عمران ۵۹). مَثَل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم بطور فوری موجود شد. علی ابی طالب نیز می‌گوید: وقتی که خدای متعال اراده کرد که خلقت ای را به دست قدرت خود ایجاد کند، و این امر بعد از گذشت هفت هزار سال از خلقت جنّ و نسناس در زمین بود، آنگاه خداوند از طبقات آسمان‌ها پرده برداشت. (علل الشرائع، ج۱، برگ ۱۰۵)

ابن جریر طبری در تفسیر آیاتی که به نوعی به آفرینش حوا اشاره شده، با استناد به روایاتی، آفرینش حوا را از بدن (استخوان پهلوی چپ) آدم می‌داند. طبری سپس می‌نویسد: «بیشتر دانشوران پارسی پنداشته‌اند که کیومرث همان آدم است.» (جلد اول، برگ ۹۳). طبری می‌افزاید: «گروهی از دانشوران غیرپارسی نیز همانند پارسیان کیومرث را آدم دانسته‌اند اما در باره نام وی با علمای پارسی موافق و درباره حال و صفت او مخالفند و گویند کیومرثی که فارسیان آدم علیه السلامش دانسته‌اند عامربن یافث بن نوح بود و مردی کهنسال بود و سالار قوم بود و به کوه دنباوند از جبال طبرستان مشرق مقیم بود و ملک آنجا و فارس داشت و کارش بالاگرفت و پسران خود را گفت تا بابل را بگرفتند و مدتی ملک همه اقالیم داشتند و کیومرث همه بلاد خویش را مصون کرد و شهرها و حصارها بنیاد نهاد و آباد کرد و سلاح فراهم آورد و اسب گرفت و در آخر عمر جباری کرد و نام آدم

گرفت و گفت هر که مرا به جز این نام بخواند گردنش بزنم و سی زن گرفت و نسل وی از آن‌ها بسیار شد و ماری پسرش و ماریانه دخترش در آخر عمر وی زاده شدند و دلبسته آن‌ها شد و تقدمشان داد. از این رو شاهان از نسل ایشان بودند و ملک وی گسترش یافت و بزرگ شد.» (برگ ۹۳).

گفتار طبری با ذکر منبع نیست ولی این نظر افسانه وار رابطه پنهانی فرهنگ‌ها و باورهای کهن و ارتباط‌های متقابل را نشان می‌دهد. پیش از آنکه قرآن از آدم صحبت کند در زمانی بسیار دورتر، میان «کیومرث» اسطوره ایرانی و «آدم» افسانه دینی، چه بسا پیوندی نزدیک موجود بوده است. کیومرث، که در زبان اوستایی بمعنای «زندگی» است و پیام آورنده اهورامزدا می‌باشد، نام نخستین نمونه انسان در جهانشناسی اساطیری مزدیسنیان و نخستین شاه در شاهنامه فردوسی است. «بیرونی» در آثار الباقیه چنین می‌آورد: اما ایرانیان و عامه‌ی مجوس کاملاً منکر طوفان‌اند و برآنند که پادشاهی در میان ایشان از گیومرث گلشاه که به نظر آنان نخستین انسان است. برخی محققان برآنند که داستان کیومرث اسطوره‌ای است و به پس از کشف فلزات بازمی‌گردد و در اسطوره‌ی کهن‌تر به ریشه اقوام هندوایرانی پیوند می‌خورد.

اساطیر ایرانیان انسان اولیه را «کیومرث» و اسلام، انسان اولیه را «حضرت آدم» می‌نامد. در دورانی دیگر «داروین» برای توضیح پیدایش انسان از تحول طبیعت صحبت می‌کند. چارلز داروین انگلیسی اندیشمندی بود که انسان را نتیجه فرگشت در طبیعت اعلام کرد. تمامی تئوری‌های علمی در راستای تائید تئوری داروین به پیش رفتند. دانشمندان متعددی زمان جدایش انسان از تبار بوزینه سانان در زنجیره تحول را در حدود سه میلیون سال پیش اعلام کردند. پیدایش «انسان ماهر» و «انسان افراشته» بیانگر فرگشت و نوعی انقلاب طولانی در تاریخ طبیعت است. بعلاوه داروین شاید اولین دانشمندی باشد که مطرح ساخت همه جانورانی که بطور گروهی زندگی می‌کنند دارای نوعی اخلاق هستند که بقا و دوامشان در فضا - زمان بوم زیستی معنا پیدا می‌کند. در هر دوره‌ای انسان توضیح برای جهان و اخلاقیاتی متناسب با نیاز همایش اکولوژیکی خود آفریده و بکار گرفته است. انسان در جستجوی فهم زندگی است و از انجا که زندگی را جز با هم یاری و همکاری انسان‌های دیگر میسر نمی‌دید، به اختراع و کشف پاره‌ای از ارزش‌ها و بایدها و نبایدها، اقدام نمود. برخی از این ارزش‌ها و اصول

عمومی تا امروز ادامه یافته اند: دزدی، کشتن، دروغ و تجاوز به انسان‌های دیگر، محکوم شده‌اند. ادیان علاوه بر توضیح افسانه‌ای هستی، اصول اخلاقی را که انسان‌ها تدوین ساخته بودند، به انحصار خود درآوردند. ادیان ابراهیمی در مسیر تکوین خود و متناسب فهم زمانه خود، توضیحی رازآمیز و آسمانی برای پیدایش انسان ارائه نمودند، مالکیت اخلاق را از آن خود دانستند، و با پیوند زدن اخلاق دینی به آسمان بعدی الاهی برای آن قایل شدند. گفته قرآن مبنی بر پیدایش «آدم از گل خشک» و آفرینش «حوا» از «پهلوی چپ» آدم، داستان سحرانگیزی برای مسلمانان بشمار میرود و آن‌ها قادر نیستند صدای دانش مدرن را بشنوند. آرکائیسم ذهنی و قبول کامل آیه الهی، راه را برای پذیرش پیشرفت بسته است.

قرآن، کتاب، وحی

وحی در نظام تک خدایی ادیان ابراهیمی بمعنای داشتن شناختی است که منشا خدایی دارد. در اسلام، قرآن مدعی است که تمامی کلام آن، الهام خداوند است که تا روز قیامت دارای اعتبار می‌باشد. بعلاوه اسلام برآنست که قرآن خلق نشده بلکه ازلی می‌باشد. بمعنای دیگر ادعای اسلام بر این است که شناخت ناشی از زندگی و تجربه و تاریخ بی‌معناست و پیامبر اسلام دارای کلامی ابدی و برای همه زمانهاست. روشن است که از نظر جامعه‌شناسی و علم تاریخ، این ادعا بی‌پایه است و شناخت، محصول روند تاریخ و تجربه و خلاقیت فکری و روانی انسان‌ها می‌باشد. شناخت آسمانی بی‌معناست و ادعای شناخت با منشا الهی از طریق وحی، به نوعی افسونگری سحرآمیز نزدیک است. قرآن نه الهامی از آسمان است، نه رویای و خواب و خیال محمد است، بلکه همانگونه که در تحقیقات پیش نوشتم، قرآن پیش از هرچیز کتابی است تاریخی که توسط کاتبان و حاکمان نوشته شده است.

جلد سوم تاریخ طبری به زندگی عبدالمطلب و عبدالله و پیامبر اسلام و خدیجه و بعثت اختصاص یافته است. بعنوان نمونه طبری می‌نویسد: «از هشام روایت کرده‌اند که پیغمبر خدا چهل و سه ساله بود که وحی بدو رسید.» (جلد سوم برگ ۵۸). پرسش اینجاست که «هشام» چگونه این خبر را تهیه کرده و منشا خبرش کجاست. در واقع هشام یک باور دینی را انتقال می‌دهد بدون آنکه این باور پایه علمی و تاریخی داشته باشد. اینگونه خبر در تاریخ اسلامی مدام تکرار می‌شود و پس از یک مدت دراز تکرار کردن، خبر رایج «مقدس» بحساب می‌آید. پذیرش واقعه «وحی» فقط

به اعتقاد دینی بستگی دارد. ذهن دیگر پرسش نمی‌کند ذهن عادت می‌کند زیرا امر بدیهی بشمار می‌آید. بنابراین بسیاری از اخبار بدون پایه است و فاقد جدیت تاریخی و علمی هستند، ولی در افکار رسمی و عمومی جامعه بعنوان اخباری جدی تلقی می‌شود. طبری می‌افزاید: «بعضی‌ها گفته‌اند آغاز نزول قرآن بر پیغمبر خدا هیجدهم ماه رمضان بود»،«بعضی دیگر گفته‌اند نزول قرآن در بیست و چهارم رمضان بود.»، «بعضی دیگر گفته‌اند نزول قرآن در هفدهم رمضان بود.» (برگ ۵۹).

تمام این خبر یک روایت ساختگی است زیرا «نزول» قرآن واقعیت ندارد و قرآن «مصحف» تاریخی است که در یک مدت دراز دویست ساله توسط کاتبان و حاکمان عرب تنظیم و ساخته شده است. مجموعه پژوهش‌های دانشمندان اسلام شناس بزرگ مانند: تئودور نولدکه، فرانسوا دروش، فرانسواز میشو، ژاکلین شابی، رژیس بلاشیر، فردریک ایمبرت، پیر لارشه و دیگر اندیشمندان، نشان داده است که قرآن به هیچوجه جنبه آسمانی و الهی و ازلی ندارد بلکه دارای یک تاریخ جمع آوری و اصلاح و تغییر است. قبول این داده تاریخی برای ذهن اسلامی ناممکن است، زیرا فرهنگ اسلامی، فرهنگ روایت و نقل است، فرهنگ تقدس‌گرایی و رازگرایی است. این فرهنگ فاقد روح جستجو و فاقد روش تحقیق و پرسشگری است. این فرهنگ دگم گرا و جزمی است و در آن گشایش فکری بی‌معناست. به این خاطر هنگامیکه ادعا می‌شود که قرآن از آسمان نزول پیدا کرده، مسلمان نمی‌تواند خلاف آنرا فکر کند زیرا دارای ذهنیتی دین خو و فلج شده است و قدرت استدلال را از دست داده است. تمامی «متخصصان اسلامی»، بدون انتقاد و پرسش، همین جزم دینی را پیوسته تکرار کرده و هیچگونه پرسش و توضیحی در باره منشا غیر خدایی و غیر آسمانی قرآن را نمی‌پذیرند. این «اسلام شناسان» در واقع مبلغان دین بوده و کارشان هیچ رابطه‌ای با کار علمی اسلام شناسی ندارد.

منابع برای این فصل:

ابن جریر طبری، تاریخ طبری

چارلز داروین، «منشا انواع»، سال ۱۸۵۹

پاسکال پیک، «چه کسی قدرت را بدست خواهد گرفت؟»، انتشارات اودیل ژاکوب، پاریس

فرانسوا دروش، «قرآن»، انتشارات پوف، پاریس

فصل یازدهم

روش تحقیق در باره سوره الفاتحه

یکی از نیازهای اساسی جامعه ما رازگشایی از دین است. تربیت رایج در جامعه متکی بر دین و تقدس است و جنبه عقلانیت و خردپروری فاقد جایگاه ممتاز در ذهن بسیاری از انسان‌هاست. دین و قرآن و امام، عوامل نابود کننده عقلانیت در جامعه بشمار میایند. از خود بیگانگی در تقدس دینی قرار دارد. بنابراین نقد قرآن و اسلام و جادوگری مذهبی و وهم گرایی، یک شرط لازم برای رشد فکر و روان آزاد است.

قرآن یک کتاب تاریخی و عربی متعلق به سرزمین حجاز و قلمروهای گسترده پیرامون آن است. برای بررسی قرآن بمثابه یک کتاب تاریخی باید از بینش دینی خوانش قرآن خارج شد و با روش هرمنوتیک و علمی به آزمایش و بررسی آن پرداخت. خوانش دینی قرآن فقط در توجیه قرآن بوده و یک تفسیر سطحی باقی می‌ماند. حال آنکه بررسی علمی و آکادمیک تلاشی متین برای وارد شدن به متن تاریخی است. به این لحاظ ما نباید از اسلامگرایان انتظار یک تفسیر یا برداشت علمی از قرآن را داشته باشیم. آن‌ها قرآن را به کتاب مقدس و الهی تبدیل

می‌کنند و با تابو ساختن و رازپروری، مانع فهم ما از قرآن هستند. در فرهنگ ما باید بررسی قرآن را به یک موضوع آزمایشگاهی تبدیل نمود و بدور از هرگونه تقدس‌گرایی به بررسی آن پرداخت. تاکنون نوشته‌های گوناگونی در بررسی و نقد قرآن منتشر نموده ام. در اینجا در تحلیل از سوره الفاتحه بشیوه هرمنوتیک عمل کرده و به راززدایی قرآن می‌پردازیم و در ضمن شیوه اسلامگرایان را نیز مورد توجه قرار می‌دهیم. اسلامگرایان همیشه خود را تنها وارث تفسیر قرآن معرفی می‌کنند حال آنکه آن‌ها تحلیل گر قرآن نیستند بلکه آن‌ها فقط مبلغ قرآن هستند.

انجام تفسیر و تعیین قضاوت در اسلام بر دو پایه صورت می‌گیرد: رجوع به قرآن از یکسو و از سوی دیگر سنت پیامبر و احادیث و روایات پیامبر و یاران او. در سنت اسلامی، در صورتی که قصد در پی حق و باطل باشد، زمانی که منظور تشخیص امر خوب و بد است، زمانی که منظور تشخیص مجاز و غیرمجاز است، باید بر قرآن یا کتاب از یک سو و از سوی دیگر سنت پیامبر یعنی گفتار و روایات پیامبر اتکا نمود. هر قضاوت محکم متکی بر دو اصل فوق است. حال اگر در موردی این دو اصل فراهم نباشد، میتوان به روایات محکم که مستقیم یا غیر مستقیم به پیامبر متصل می‌شود و توسط مفسران بزرگ اسلامی بیان شده، متکی گشت. این اصول پایه تفسیر در اسلام است. البته در شیعه گری گفتار امامان «معصوم» و یا روایات منصوب به آنان نیز پایه قضاوت قرار می‌گیرد. البته از نظر آکادمیک و علمی این منابع کافی نیست و بلکه با بررسی تطبیقی و تحلیل هرمنوتیکی به قرآن برخورد شود. پژوهشگر علمی از منابع اسلامی استفاده می‌کند ولی معیارهای علمی خود را بکار می‌گیرد.

با این مقدمه کوتاه بپردازیم به بررسی سوره الفاتحه در قرآن و به درون آن برویم و محتوا و معنای تاریخی آن را نشان دهیم.

چرا الفاتحه سوره آغازین است

قرآن دربرگیرنده ۱۱۴ سوره می‌باشد و اولین سوره قرآن «الفاتحه» می‌باشد. چرا این سوره اولین است؟ این جایگاه بر خلاف ترتیب سوره‌های قرآنی است. قاعده در ترتیب سوره‌های قرآنی بدین قرار است که از سوره بزرگ آغاز شده و با سوره‌های کوچک پایان می‌پذیرد. کاتبان این سوره کوتاه را در اول قرآن

قرار داده‌اند زیرا هدف معینی تعقیب می‌کنند. سوره البقره که بلندترین است و دارای ۲۸۶ آیه است پس از الفاتحه آمده که دارای ۷ آیه است. البته همین ترتیب از بزرگ به کوچک از هر قاعده تاریخی نیز خارج است. این ترتیب سوره‌ها حتا منطبق ترتیب سوره‌های مکی و مدنی نیز نمی‌باشد. بعلاوه باید افزود ترتیب سوره‌ها از سوره بزرگ به سوره کوچک متکی بر تنظیم زمانی نیز نیست و دستخوش ابهام و بی‌نظمی نگارشی است. سوره الفاتحه که الحمد نیز گفته می‌شود بطور منطق رایج باید سوره مکی باشد ولی فاقد شناسنامه روشن است زیرا عده‌ای برآنند که این سوره مکی و بخشی دیگر میگویند مدنی و گروه سوم می‌گوید این سوره دو بار «نازل» شده، یکبار در مکه و باردیگر در مدینه منتشر شده است.

بهرحال این ترتیب و سازماندهی سوره ناشی از «اراده الهی» نیست زیرا الهی بمعنای قدرت آسمانی بی‌معناست. ساماندهی قرآن باعتبار تصمیم کاتبان قرآن صورت گرفته است. بنا بر پژوهش تاریخی قرآن محصول دویست سال دستکاری و تنظیم است. به نظر برخی مورخان قرآن به احتمال قوی توسط کاتب کوفی «آسیم» که در ۷۴۴ درگذشته، تنظیم شده و در نسخه چاپی قرآن در ۱۹۲۴ در مصر بعنوان قرآن رسمی معرفی میگردد. با توجه به آنچه گفته شد موقعیت الفاتحه از ترتیب زمانی و یا گروهبندی جغرافیایی پیروی نمی‌کند. هدف قرار دادن این سوره اعلام فرهنگ خشونت علیه دیگران و تابع ساختن قطعی مومنان به پیامبر اسلام است. این سوره خط عمومی را تعیین می‌کند و آن عبارت از ضدیت با دیگران برای حفظ خود می‌باشد.

در منطق اسلامی گفته می‌شود که قرآن کتاب الهی است و آیات از جانب الله به محمد ارسال شده است و محمد کلام الله را پخش می‌کند. تحلیل ما اینستکه الفاتحه از این منطق خارج است. سوره الفاتحه آیه الهی نیست بلکه نیایشی است که به الله خطاب می‌کند. آیه‌های سوره چه میگویند: «به نام خداوند بخشنده مهربان. ستایش خدای راکه پروردگار جهانیان است. خدایی که بخشنده و مهربان است. پادشاه روز جزاست. پروردگارا تنها تورا می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوئیم و بس. تو ما را به راه راست هدایت فرما. راه آنانی که به ایشان انعام فرمودی، نه راکسانی که بر آن‌ها خشم فرمودی و نه گمراهان عالم.»

یکم، این سوره یک نیایش در برابر الله است و کلام خود الله نیست. سخنگو الله نیست بلکه یک سخنگو نیایش گر به الله خطاب می‌کند. افزون بر آن خدا چگونه

معرفی میگردد؟ سوره می‌گوید الله مهربان است. تمام متن قرآن خلاف آنرا نشان می‌دهد. خداوند قرآن بخشنده و مهربان نیست. الله فقط به تسلیم شدگان و مومنان بنده عنایت دارد و در سراسر قرآن خدا خشمگین و پرکینه است و خواهان مرگ دیگران و فرستادن آن‌ها به جهنم می‌باشد.

دوم، خدای قرآن که همان الله است خود پیش از اسلام بت بوده است و واژه‌ای رایج در فرهنگ‌های زمان خود می‌باشد. محمد و قرآن، الله را میسازند. بعلاوه الله نمی‌تواند خدای همه جهانیان باشد زیرا حجاز یک نقطه جغرافیایی کوچک در دنیاست. بالاخره سوره اعلام «ستایش» از الله می‌کند. به گوینده و کسی که در این آیه مورد خطاب قرار گرفته توجه شود: آیه کلام الله نیست بلکه دعای کسی است که از او ستایش می‌کند.

سوم، پادشاه یا صاحب روز جزا یا قیامت یک افسانه تخیلی است. روز جزا و قیامتی وجود ندارد و اعلام پادشاهی برای این لحظه تخیلی، غیر عقلانی است. تمام شناخت و تئوری‌های علمی در تضاد با این باور خرافی قرار دارند. سیر تحول تاریخی و طبیعت و تمدن انسانی با تحول و دگرگونی‌های کهکشانها پیوند خورده و صحبت از قیامت نشانه نادانی و خرافات است و در اینجا قرآن در پی تولید ترس در ذهن مومن می‌باشد.

چهارم، سوره خطاب به الله می‌گوید تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری میخواهیم. آیه زبان الله نیست بلکه از الله طلبیده می‌شود تا کمک کند. از خدا خواسته می‌شود تا ما را به راه راست هدایت کند. راه راست چیست؟ این راه همان راه انقیاد و نفی آزادی و خودمختاری انسان است. این راه همان راه انقیاد بندگان است. این راه همان راه پیروان محمد رئیس جنگی و مرد قوی قبیله قریش است. تمام تلاش قرآن مهار کردن مومن در حصار اسلام است.

پنجم، در آخرین آیه، قرآن دو گروه را نشانه می‌گیرد و خط دشمنی با آن‌ها را اعلام می‌کند: گروه مورد خشم الله و گروه گمراه شده. گروه مومنان با این دو گروه اخیر نباید مسالمت داشته باشند. در روز و شب این سوره و این آیه در نماز مسلمان چندین بار تکرار می‌شود تا ذهنیت مسلمان به «گناه» آلوده نشود. هر گونه نزدیکی و دوستی با دو گروه مورد خشم یعنی یهودیان و گروه گمراه یعنی مسیحیان، جز «گناه و خطر» نتیجه دیگری دارد. الفاتحه بعنوان سوره آغازین خواهان جدا سازی و حفظ خشونت علیه دیگران است.

الفاتحه، کلام الله علیه یهود و نصارا

از آنجا که قرآن در دوران خلفا و در یک دوره طولانی آرایش یافته و دارای پیام سیاسی و نظامی و تبلیغاتی و دینی است، دارای هدف برای خدمت به خلفای عرب است. الفاتحه نه تنها تاکید بر پیروی الله است بلکه جهت دهنده امت است. انتخاب این سوره در آغاز قرآن، چه بسا برای بسیج سیاسی و همدلی پیروان بوده و به این خاطر پیام تعبد به الله و ضدیت با ادیان دیگر را بطرز خلاصه بازگو می‌کند. چند نکته مهم در تفسیر الفاتحه:

یکم، در اینجا مطلب اصلی برای ما تشخیص گوینده سوره است. خطاب کننده کیست؟ این سوره چنین آغاز می‌شود: «ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است». خطاب این آیه از موضع الهی و جایگاه الله ناشی نمی‌شود بلکه خطاب بسوی الله است نیایش و ستایش بسمت الله است. این خدا نیست که کلام خود را جاری می‌سازد بلکه کلام یک نیایش در باره خداست. میتوان گفت سیر حرکت پیام عمودی از بالا به پائین نیست بلکه از پائین بسمت آسمان است. پیام از آسمان نازل نشده بلکه نیازمندان بسوی الله روی آورده‌اند. دوم، این سوره سپس می‌گوید: «پروردگارا تنها تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوئیم و بس. تو ما را به راه راست هدایت فرما». این طرز گفتار لحن و فرمان خدایی نیست که قادر است بلکه ستایش خدا و تقاضای کسی از اوست. طرز بیان سوره کمک از خداست تا الله بندگان خود را هدایت کند و آن‌ها را از دو راه خطرناک، راه مردم مورد خشم و مردم گمراه، نجات دهد.

سوم، دو راه خطرناک کدامند؟ راه نخست «راه کسانیکه بر آن‌ها خشم فرمودی». به عبارت دیگر منظور از این راه، راه یهودیان است که به موسی پشت کردند و خشم موسی و یهوه همیشه متوجه آنهاست. در بسیار از سوره‌های قرآن ضدیت با یهود موج می‌زند. قرآن خواهان حفظ این روحیه دشمنانه علیه یهودیان می‌باشد. حال راه بعدی کدامست؟ این راه انحرافی، راه «گمراهان عالم» یعنی نصارا یا مسیحیان است که به راه گمراهی کشیده شده‌اند. چهارم، قصد قرآن از همان ابتدا ایجاد یک خط خصومت علیه یهودیت و مسیحیت است. هر روز هر مسلمانی این پیام را بارها تکرار می‌کند. البته غیر از تعداد کوچکی از عرب زبانان، بسیاری از مسلمانان فاقد فهم این سوره هستند. ولی ایدئولوگهای اسلامی این مطلب را می‌دانند و تداوم ضدیت با دو دین دیگر برای آن‌ها لذت بخش است. اسلام دین

کینه جو و انتقام گیر است و هرگز به بردباری اعتقاد ندارد. بنابراین خطاب کننده در این سوره همه را به کرنش در برابر الله می‌طلبد و این تسلیم پیوسته با دشمنی علیه یهود و مسیحی توام است.

با توجه به آنچه گفته شد، سوره الفاتحه حامل یک خشونت ساختاری است. همانگونه که گفته شد در این سوره سه گروه مورد بحث می‌باشند: گروه اول مومنان و پیروان الله می‌باشند. این افراد در راه مستقیم قرار گرفته و تسلیم و بنده الله می‌باشند. گروه دوم مغضوب عَلَیْهِمْ هستند که همانا «الیهود» است که مورد غضب الهی قرار گرفته‌اند. گروه سوم «ضالین» هستند که همانا نصارا یا مسیحیون هستند که گمراه و منحرف شده‌اند. حال آیا واقعن منظور قرآن همان یهودیان و مسیحیان می‌باشد؟ برای پاسخ به این پرسش در ابتدا به قرآن رجوع کنیم و سابقه ضدیت با یهودیان و نصارا را دریابیم و سپس به نظر مفسران توجه نمائیم.

سیاست خشونت ضد یهود و مسیحی

در قرآن دشمنی با یهودیان پررنگ است. این دشمنی بیان یک استراژی سیاسی از جانب محمد است. بخشی از غزوات محمد علیه قبایل یهودی است. در شبه جزیره عربستان جمعیت یهودی انبوه است و محمد شرط پیشروی خود را در تسلیم و شکست آنان می‌بیند. او خود را ادامه دهنده ابراهیم و موسی وانمود ساخته و شناسنامه جعلی برای خویش تنظیم می‌کند و یهودیان را دشمن موسی و خود نشان می‌دهد. محمد در پی تسلط بر آنهاست و میکوشد تا آنان را بی‌وفا و خیانتکار نسبت به موسی نشان دهد و سرکوب آن‌ها را توجبه نماید. مخمد در سوره مائده در آیه‌های ۷۷ تا آیه ۸۲ در باره یهودیان و نافرمانی آنان، کار زشت آنان، غضب خدا در باره آنان، دوستی آنان با کافران، فاسق بودن آنان و بدکرداری آنان مفصل سخن می‌گوید. این سوره بر بدجنسی یهودیان و تزلزل نصارا تاکید می‌کند. در آخر قرآن بروشنی می‌گوید یهودیان دشمن ترین هستند. «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذینَ آمَنُوا الْیهُودَ وَ الَّذینَ أَشْرَکُوا»، «مائده، آیه ۸۱ و ۸۲». «به طور مسلّمَ (ای پیامبر) دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت». در همین سوره مائده قرآن اعلام می‌کند: بنی‌اسرائیل را به خاطر پیمان شکنی، از رحمت خویش دور ساختیم و دلهای آنان را سخت و سنگین نمودیم:

«فَبِما نَقْضِهِمْ میثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً ؛ مائده/۱۳». در سوره البقره قرآن اعلام می‌کند بطور قطع از یهود و نصارا ناامید است و آن‌ها قابل اعتماد نیستند و به راه الله نمی‌آیند. از نظر قرآن یهود و نصارا از الله خشنود نخواهند شد و قصد فساد دارند و آئین خود را در پیش خواهند داشت. یهود و نصارا مخالف الله خواهند بود: «وَ لَنْ تَرْضى عَنْکَ الْيَهُودُ وَ لاَ النَّصارى حَتّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدى؛ بقره/۱۲۰».

بنابراین فضای شبه جزیره حجاز بیش از پیش از کینه نسبت به یهودیان آکنده می‌شود. کاتبان قرآن می‌دانند که محمد در این جدال دینی باید دارای «رسالت» باشد، رسالت دیگر پیامبران باید حذف شود و مدعیان باید طرد شوند تا اسلام جابیافتد. ایجاد تاریخ جعلی، تولید آیات تبعیض آمیز و دشمنانه علیه مخالفان و دیگر قبایل، تولید تعبد و تسلیم در رفتار و روان مومنان، زمینه ساز اسلام انحصاری باید باشد.

متن قرآن به روشنی فضای زمانه و کینه جوئی نسبت به یهودیان را نشان می‌دهد و سوره الفاتحه در این فضا معنا می‌یابد. حال برای تفسیر سوره الفاتحه افزون بر متن قرآنی، نظر مفسران مورد اعتبار اسلام جایگاه اساسی دارد. در واقع این مفسران اغلب در دوران پیامبر زندگی نمی‌کردند ولی آن‌ها از منابع مستقیم و غیر مستقیم پیامها و تفاسیر را انتقال داده‌اند و یا خود بعنوان یک اتوریته برداشت و تفسیر خود را ارائه نموده‌اند. در اینجا برخی از این مفسران را یادآوری میکنم که معتقدند در سوره الفاتحه «المغضوب علیهم» منظور الیهود می‌باشد و برای «لاالضالین» همان النصارا مورد نظر است.

زید بن علی که در سال ۷۴۰ درگذشته، در رساله خود «غریب القرآن» این نکته را تائید می‌کند. مقاتل بن سلیمان که ۷۶۷ درگذشته در کتاب خود «تفسیر»، همام الصنعاتی که در ۸۲۵ درگذشته در «تفسیر عبدالرزاق الصنعاتی»، فرات الکوفی که در ۹۲۱ درگذشته در «تفسیر فرات الکوفی»، الطبرانی که در سال ۹۱۸ درگذشته در «التفسیر»، الطبری که در ۹۲۳ درگذشته در جامع البیان، همه این مفسران تاکید بر این امر داشته که سوره الفاتحه دو گروه مخالف یعنی یهود و نصارا را مورد نظر دارد. بعنوان نمونه الطبری ۱۲ صفحه به آیه ۷ سوره الفاتحه اختصاص داده است. طبری در تفسیر خود چند نقل قول از پیامبر مطرح کرده و می‌گوید الله علیه یهودیان در خشم و غضب است و الله می‌داند که نصارا در گمراهی

بسر میبرد. از طبری به این سو، مفسران دیگری مانند السجستانی، الماتریدی، السمرقندی، عبدالکریم القشیری، الواحدی النیسابوری، الزمخشری، البطرسی، الطوسی، احمد بن عمر نجم الدین کبری، ابن عربی، ابن کثیر، الفیروز آبادی، السیوطی، صدرالمتالهین الشیرازی، الفیض الکاشانی، الشوکانی، ابن عاشور، و دهها مفسر دیگر که از مکتب‌های مختلف سنی و شیعه و عرفانی و سلفی و زیدیه و صوفی بوده‌اند در نوشته‌های خود همین مطلب را بازگو نموده و همگی تاکید بر الیهود و نصارا کرده‌اند.

جمعی از مفسران ایرانی عقیده دارند که مراد از ضالین منحرفان مسیحی و منظور از مغضوب علیهم منحرفان یهودی هستند. در تفسیر آیه سوره الفاتحه علامه طبرسی می‌گوید: «یهودیان مردمی هستند که از راه معصیت خداوند و تکذیب پیامبران و مخالفت دستورهای دینی و کوشش در راه محو کردن نام پیامبر، از کتاب‌هایشان، در روی زمین فساد می‌کنند خداوند مردمی را که در روی زمین فساد و معصیت می‌کنند، دوست نمی‌دارد. (علامه طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۱۱/۷).

شیخ طوسی نیز همین برداشت را از آیه داشته است: «﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ هُمُ اليَهُودُ عندَ جَميعِ المُفَسِّرَانِ الخَاصِّ وَ العَامِّ، لأَنَّهُ تَعَالَى قَد أَخبَرَ أَنَّهُ غَضَبَ عَلَيهم... ﴿وَ لاَ الضَّالِّينَ﴾ هُمُ النَّصَارَى لأَنَّهُ قَالَ: «وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ»... يَعنِي النَّصَارَى. وَ رُوَى ذَلِکَ عَنِ النَّبِیّ. (طوسی، بی‌تا، ج۱: ۴۴ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج۱: ۱۰۸).

آیت الله خمینی این تمایز را با عبارت «سه راه هست» تأکید می‌کند: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ. صراط مستقیم همین صراط اسلام است که صراط انسانیّت است؛ که صراط کمال است، که راه به خداست. سه راه هست: یک راه مستقیم و یک راه شرقی (مغضوب عَلَيْهِمْ) و یک راه غربی (ضالین).» (موسوی خمینی). در واقع خمینی آن آیه را بسط داده و به استراتژی «نه غربی و نه شرقی» خود منطبق می‌داند.

آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله مکارم شیرازی این تفسیر را که منظور از «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» «یهود» باشد و منظور از «وَ لاَ الضَّالِّين» «نصاری» تأیید کرده‌اند، ولی گفته‌اند: «باید توجّه داشت که این تعبیر در حقیقت، از قبیل تطبیق کلّی بر فرد است، نه انحصار مفهوم این‌ها بر دستهٔ خاصّی. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج۱: ۵۴۸ و مکارم شیرازی و دیگران جلد یکم برگ ۵۵، ۱۳۷۴). مکارم شیرازی

می‌نویسد: از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می‌شود که "مغضوب علیهم" مرحله‌ای سخت‌تر و بدتر از "ضالین" است، و به تعبیر دیگر "ضالین" گمراهان عادی هستند، ولی مغضوب علیهم، گمراهان لجوج و یا منافق اند؛ و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آن‌ها ذکر شده است. (تفسیر نمونه).

جمعی از مفسران مانند حجت الاسلام حسن حسینی یار مفسر حوزه عقیده دارند که مراد از ضالین، منحرفین نصاری و منظور از مغضوب علیهم، منحرفان یهودند. او می‌گوید: «این برداشت به خاطر موضع‌گیری‌های خاص این دو گروه در برابر دعوت اسلام می‌باشد، زیرا همان‌گونه که قرآن هم صریحاً در آیات مختلف بازگو می‌کند، منحرفان یهود، کینه و عداوت خاصی نسبت به دعوت اسلام نشان می‌دادند، هر چند در آغاز، دانشمندان آن‌ها از مبشران اسلام بودند، اما چیزی نگذشت که به جهاتی که اینجا جای شرح آن نیست از جمله به خطر افتادن منافع مادیشان سرسخت‌ترین دشمن شدند و از هر گونه کارشکنی در پیشرفت اسلام و مسلمین فروگذار نکردند، همان‌گونه که امروز نیز موضع گروه صهیونیست در برابر اسلام و مسلمانان همین است. و با این حال تعبیر از آن‌ها به مغضوب علیهم بسیار صحیح به نظر می‌رسد، ولی باید توجه داشت که این تعبیر در حقیقت از قبیل تطبیق کلی بر فرد است، نه انحصار مفهوم مغضوب علیهم در این دسته از یهود. اما منحرفان از نصاری که موضعشان در برابر اسلام تا این حد سرسختانه نبود، تنها در شناخت آیین حق گرفتار گمراهی شده بودند، از آن‌ها تعبیر به ضالین شده که آن هم از قبیل تطبیق کلی بر فرد است. در احادیث اسلامی نیز کراراً مغضوب علیهم به یهود و ضالین به منحرفان نصاری تفسیر شده است و نکته‌اش همان است که در بالا اشاره شد.». (رجوع به سایت).

«دانشنامه اسلامی» آیه ۷ سوره فاتحه را چنین تفسیر می‌کند: این آیه راه مستقیم را، راه کسانی معرّفی می‌کند که مورد نعمت الهی واقع شده‌اند وعبارتند از: انبیا، صدّیقین، شهدا وصالحین. بعد از این درخواست، از خداوند تقاضا دارد که او را در مسیر غضب‌شدگان و گمراهان قرار ندهد. زیرا بنی‌اسرائیل نیز به گفته قرآن، مورد نعمت قرار گرفتند، ولی در اثر ناسپاسی ولجاجت گرفتار غضب شدند. (رجوع شود به سایت).

بنابراین تمام موارد بالا نشان می‌دهد که آیه هفتم الفاتحه یهودیان و مسیحیان

را نشانه گرفته و به مسلمانان سفارش می‌کند تا خشم الله نسبت به این دو گروه را از یاد نبرند.

تضاد اسلام با صلح میان انسان‌ها

در مقابل تفسیر و تاویل اسلامی که برای حفظ و دفاع از اسلام و دور نمودن هوش انسان از درک واقعیت قرآن است. تفسیر یا تحلیل هرمنوتیک شیوه‌ای برای رازگشایی از قرآن است. تحلیل از سوره الفاتحه نشان می‌دهد:

یکم، برخلاف تبلیغات اسلامی سوره‌های قرآن همراه با تشتت و نابسامانی است. این تشتت ناشی از نگارشهای گوناگون در طول تاریخ است و بنابراین، این واقعیت ناقض گزافه گوئی و دروغپردازی در باره طبیعت الهی و آسمانی قرآن است.

دوم، الفاتحه نشاندهنده اراده اسلام در گسترش روحیه خشونت و زورگوئی است. این دین خواستار بردباری نیست بلکه تمامی قرآن و سوره اول قرآن، آشکارا تمایل به جداکردن افراد و اعمال زور در جامعه را نشان می‌دهد.

سوم، فرهنگ قرآنی در تناقض با همزیستی مسالمت آمیز انسان‌هاست و ادعای صلح از جانب اسلام یک عوامفریبی عریان است. هنگامیکه قرآن و اسلامگرایان از صلح و همزیستی صحبت می‌کنند در واقع شکست و خواری دیگران را مدنظر دارند.

چهارم، فرهنگ قرآن و اسلام فرهنگ خشونت است. محتوای بسیاری از آیات قرآنی، جنگها و غزوات پیامبر اسلام، تجاوز اسلام و خلفا به سرزمین‌های دیگر و وجود خشونت و تروریسم در تاریخ معاصر در جهان امروز، جلوه‌های گوناگون این ماهیت خشونت بار است.

فصل دوازدهم

واژه شناسی الله

هر دینی شخصیت خود را با چند مقوله یا واژه اساسی مشخص می‌کند. یکی از مقوله‌های ساختاری در اسلام واژه «الله» است. این واژه در قرآن نقش کلیدی دارد و هویت بخش تمام مسلمانان جهان است. واژه الله، روان و زندگی مردم مسلمان را بطرز قاطع متاثر ساخته است. این واژه در ذهنیت مسلمان نقش جادوئی داشته و قادر است همه باورها و فکری‌های دیگر را منهدم کند. این واژه با تقدس و مرجعیت توام است و وانمود می‌کند که گره گشای اسرار است. بررسی تاریخ این واژه اجازه می‌دهد تا مفهوم عریان شود و رازگشایی صورت گیرد. واژه الله نزدیک هزار و هفت صد بار در مصحف قرآنی آمده است. ولی پیش از آنکه این واژه در قرآن بیاید دارای تاریخ خاص خود است. استفاده تاریخی و اجتماعی این واژه چگونه مشخص می‌گردد؟

الله جزو خدایانی بوده که مورد احترام ادیان دیگر و یا مورد احترام چندخدایان و بت پرستان بوده است. الله خود بت بوده است و مورد پرستش اهالی مکه بوده است. با اسلام این واژه رایج به جایگاه رفیع و فراانسانی می‌رسد. الله در اسلام

بمعنای خدای واحد، آفریننده، حاکم بر جهان و داور روز قیامت است. ولی واژه الله پیش از اسلام فاقد این مقام و شخصیت است و در بطن جامعه و نزد آئین‌های دیگر، الله معنای کاملن متفاوت داشته است. الله بیرون از اسلام زاده شده است.

از نظر زبانشناسان خویشاوندی کلمه الله در میان دیگر زبان‌های سامی مانند عبری و آرامی، یک امر روشن است. «اله» بطور مسلم با واژه عبری אֱלָהָא یکی است و شکل گسترش‌یافته تکواژه «اِل/ایل» است که در تمام زبان‌های سامی وجود دارد. برخی متخصصان برآنند که الله تشکیل شده از دو پاره «ال» و «اله» (ایزد یا معبود) و این واژه دارای خویشاوندی با زبان‌های سامی مانند عبری و آرامی است. زبان‌های سامی یکی از پنج شاخه زبان‌های آفریقایی-آسیایی هستند و منشا آن دره نیل و حبشه تا منطقه حجاز و کنعان و بخشی از میان رودان و منطقه دمشق بوده است. بنابراین ورود این واژه به عربی منشا آسمانی نداشته بلکه ناشی از پراتیک زبانی غیر عربی در یک منطقه گسترده بوده است. برخی از متخصصان اصل کلمه‌ی «اله» را از اَلَهَ-یاله به معنی پناه بردن دانسته‌اند و اله را کسی دانسته‌اند که بنده به او پناه می‌برد. برخی اله را از ریشه‌ی وَلَهَ-یَولَهُ دانسته‌اند و بمعنای پناه دادن دانسته‌اند.

افزون برآن، واژه الله در اشعار عرب‌های مسیحی پیش از اسلام که توسط غسانیان و تنوخیان در شمال سوریه سروده شده یافت می‌شود. امروزه عرب‌های مسیحی کلمه‌ای غیر از الله برای اشاره به خدا ندارند. مسیحیان عرب از واژه‌های الله الاب (خدای پدر)، الله الاین (پسر خدا) و الله الروح القدس (خدای روح مقدس) برای مفهوم تثلیث، استفاده می‌کنند. از آنجا که دو دین یهودیت و مسیحیت پیش از اسلام موجود بوده‌اند و با پایه‌های فرهنگی و زبانی کهن‌تر بوده‌اند بنابراین اسلام واژه الله را از دیگران وام گرفته است.

الله در نزد بت پرستان

در دوران پیش از اسلام در مکه، واژه الله بخوبی شناخته شده بود و جدا از خدای یهود و نصارا، بعنوان یک خدای ابتدایی و بدوی و چون عنصر طبیعی مورد استفاده قرار میگرفته است. الله یکی از خدایان مکه بوده است و گونه‌های محلی کلمه الله در نوشته‌های مردمان متعدد دیگر یافت میشده است. واژه الله در زبان یکتاپرستان یا بت پرستان یا جادوگران حاضر در این مناطق وجود داشته

است. در حجاز در زمان بت پرستی و چند خدایی، الله خدای برتر و بزرگ بود و لات و مناف و عزی دختران الله بشمار میامدند. «اله» در میان اقوام گوناگون عرب کاربرد فراوان داشت و قدمتی بیشتر از الله، که گویا تنها برای خدای متعال استفاده شده، دارد.

«لات» یک الاهه باوروی زن در جامعه عربی قبل از اسلام بوده است و «لات» شکل مونث واژه الله بوده است. الله بمیزان زیاد در اشعار «جاهلی» به کار رفته است، در یک نوشته عیسوی متعلق به سال ۵۱۲ میلادی «از کمک الله» یاد شده است، در یک لوح متعلق به شهر کهن «پالمیر» الاهه‌ای بر سنگ نقش بسته که «لات» نام دارد. پدر محمد عبدالله به معنای بنده الله بوده است و این امر نشاندهنده فرهنگ رایج بوده است. پس متوجه میشویم که الله اختراع کتاب آسمانی نیست و در انحصار اسلام نبوده است. اسلام الله، خدای خود را از این محیط می‌گیرد و سپس ابعاد جدیدی به آن می‌بخشد. در ابتدا الله خدای عادی است، بت است، ولی با رشد اسلام و تعرض آن، عرب‌ها نیازمند یک خدای قهار هستند و الله قرآنی متولد می‌شود.

الله در قرآن

همانگونه که گفتیم در ابتدا نام الله بیانگر یک خدای واحد نیست. پیش از اسلام این نام رایج بوده و در محیط‌های فرهنگی و دینی مختلف مورد استفاده گوناگون داشته است. الله با اسلام جنبه خدای یکتا و مطلق میگیرید. با اسلام الله فراگیر می‌شود و نمایندگانی مانند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد دارد. در این دین، الله «هو» می‌شود و فاقد جنسیت است. این الله تجلی تک خدایی است و دیگر متعلق به زمین نیست بلکه تنها نیروی آفریننده است که بر همه چیز غلبه دارد. سوره الاخلاص می‌گوید: «بگو او خدای یکتاست. آن خدایی که از همه عالم بی‌نیاز و همه عالم به او نیازمند است. نه کسی فرزند اوست و نه او فرزند کسی است و نه هیچکس مثل و مانند و همتای اوست.». سوره الدخان می‌نویسد: «پروردگار آسمان‌ها و زمین و هرآنچه میان آنهاست، اوست اگر یقین دارید. هیچ خدایی غیر او نیست، زنده می‌گرداند و بازمی میراند که او آفریننده شما و پدران پیشین شماست.» (آیه ۷ و ۸).

علیرغم این جایگاه در آسمان، در قرآن که تاثیر زمانه و اسطوره‌ها و امپراتوری‌ها را در خود دارد، تزلزل وجود دارد، الله پیوسته بمعنای الله یگانه و واحد نیست و الله گاه از مقام خدایی خارج می‌شود. در سوره «الرحمن» آمده که الله آسمان را کاخی رفیع گردانید و شمایی که انکار می‌کنید بدانید که هرگز از قبضه قدرت الهی و ملک و سلطنت خدا بیرون نمی‌افتید و الله بر شما شراره‌های آتش و مس گداخته فرود آورد تا هیچ نجاتی نیابید. حال در زبان قرآن این ملک و سلطنت چیست؟ آیا الله دارای سلطنت است؟ روشن است که این صفت سلطانی و سلطنتی و کاخ و برج از صفت آفریدگار دور است و این الله هر لحظه برای تنبیه می‌تواند مداخله کند. در سوره «الناس»، الله «ملک الناس» یا پادشاه آدمیان میگردد. آدمیان او را «اله الناس» یا معبود آدمیان می‌دانند. در سوره النجم، الله به بندگان «مشرک» می‌گوید لات و عزا و منات، بت‌های بزرگ شما هستند ولی «این بت‌ها جز نام‌هایی که شما و پدرانتان برآن‌ها نهاده اید چیز دیگری نیست و خدا هیچ دلیلی بر معبودیت آن‌ها نازل نفرموده». هنوز الله محمد با بت‌های کعبه در جدال و مسابقه است، بدین ترتیب الله از مخالفان پیامبر می‌خواهد تا از خدایان بت واره و رقیب دست بکشند و به دین او بگروند.

در واقع ما شاهد نوسان در ماهیت و مقام الله در تاریخ منطقه و در قرآن هستیم. با توجه به آنچه گذشت ما میتوانیم بگوئیم:

یکم، الله در فرهنگ و آئین‌های پیش از اسلام وجود داشته است و الله نام یک بت بزرگ بوده است و بنابراین نیرویی نزدیک است. الله در باور مردمان آن زمانه، وجود دارد و ذهنیت عرب مسلمان الله را از اجتماع می‌گیرد و آنرا آسمانی می‌کند. پس یکی از ریشه‌های الله قرآن همان کیش بت پرستی است.

دوم، در قرآن، الله شخصیت گوناگون دارد. از یکسو الله رقیب بت‌های کعبه است، پادشاه بر عرش نشسته و قاهر و جبار است و معبود مومنان است. به این لحاظ الله به نیرو و شخصیت زمینی نزدیک می‌شود. از سوی دیگر الله نیروی غیبی و فرازمینی است و از جنس مخلوقات نیست. الله پنهان است و از طریق آفرینش قابل فهم است و جایگاه او در آسمان‌هاست. الله دوگانه است و وجودش به زمین و تخیل آسمانی وابسته است.

سوم، بالاخره خدا یک نیروی مرموز و پرقدرت است: او محتاج کسی نیست و امر می‌کند که همه به او سجده کنند. قرآن می‌گوید او از موی رگ گردن بشما

نزدیک‌تر است و شما را کنترل می‌کند. این مکانیسم، همان روند ایجاد ترس در ناخودآگاه انسانی است. باز قرآن تاکید می‌کند اگر الله بخواهد بشما عزت می‌دهد و اگر بخواهد شما را ذلیل می‌کند. سرنوشت آدمی در انحصار الله است و در اینجا آدمی تمام توانایی و قدرت خود را از دست می‌دهد و باید تسلیم الله بشود. در اینجا الله توتالیتر می‌شود زیرا همه چیز را کنترل و تنبیه می‌کند و انسان را از طریق روانی زیر سلطه می‌گیرد.

الله اسلام چه می‌خواهد؟

اهورامزدا، دانای بزرگِ هستی بخش و هستی مند است. یهوه، خدایی فرمان ده و عصبانی و قانونگذار است. خدای مسیح بیان رنج و محرومیت بشریت است. الله خدای محمد، خدایی جبار و قهار و جنگجو و فاتح و خشن و سلطه گر است. چرا محمد و اسلام به این الله احتیاج دارند؟ سرآغاز هر سوره بنام خداوند بخشاینده و مهربان می‌باشد ولی اغلب سوره‌ها با فضایی از خشونت و نفی و عبودیت و لعنت دیگران کاملن آمیخته است. البته برای رام کردن و تطمیع افراد، بهشت و حوری‌های زیبا اندام و ناب و پسران جوان با جامهای پر از شراب نیز پیشنهاد می‌شود(سوره الواقعه آیه ۱۷ و ۱۸). ولی قبول سیادت حکم اصلی قرآن است. تمام آیه‌های قرآن از یک منطق غلبه و سلطه بر فرد و دیگری، برخوردار است و انجا که تسلیم و بندگی پذیرفته نیست آتش دوزخ و عذاب فراهم است. الله می‌گوید: «فبشر هم بعذاب الیم.» (سوره الانشقاق). اگر کفر کنید و در برابر الله شکر نگوئید، بدانید که الله برای کافران غل و زنجیرها و آتش سوزان مهیا کرده است. (سوره الانسان آیه ۴). الله انسان بنده می‌خواهد. انسان بدون قدرت فکری و بدون شخصیت روانی، مطلوب الله است. الله یک مستبد غضبناک و بیرحم است. این الگوی رفتاری همان الگوئی است که لازمه حکومت بر قلمروی جغرافیایی و اجتماعی و سیاسی وسیع می‌باشد. محمد بر کافر و مشرک و مرتد و منافق و یهودی و نصارا با اعمال زور غلبه می‌یابد و جانشینان محمد همین الگوی رفتاری را بازتولید می‌کنند. استبداد محمد، استبداد قریش و استبداد روسا و حکمرانان بر سایر نیروها و بدنه اجتماع است.

محمد کنفسیوس نیست که روابط اجتماعی دوجانبه را پیشنهاد کند و معتقد باشد

که برای ترقی و اداره امور نخست قلبهای حکمرانان باید آرام و افکارشان پاک باشد و حکمرانان باید بر دانش خویش بیافزایند. محمد بودا نیست که از طریق بیداری یا درک واقعیت راستین، رسیدن به رهایی یا «نیروانا» را می‌جوید. محمد، فیلسوف و اندیشه گر نیست که جهان را به پرسش بکشاند و هوشیاری و کنجاوی بشری را افزایش دهد. محمد که به تاریخ ۵۷۰ میلادی متولد شده و در ۶۳۲ میلادی میمیرد رئیس جنگی یک قبیله خشونتگر است. در جامعه او تجاوز بر دیگری، جزو قواعد رسمی و عادی در مناسبات اجتماعی شبه جزیره حجاز می‌باشد. جامعه محمد خشونت پرور است و محمد زاده این مناسبات است و همین قاعده به قاعده چهار خلیفه اسلام و تمامی حکام عرب و قدرت استعماری اسلامی و عربی تبدیل می‌شود. حال طبیعی است که الله قرآن، خدایی که محمد و جامعه خشونت آمیز حجاز و فرهنگ رایج بیابانی ساخته است، یک خدای متجاوز و مستبد است.

گفتار در قرآن اغلب با ارائه حکم اجباری و اقتدارگرایانه صادر شده است. میتوان پرسش کرد این حکم اجباری در کلام ناشی از چیست؟ عرب‌های حجاز فاقد یک فرهنگ کتبی و زبانی هستند، آن‌ها فاقد یک انسجام جمعیتی و گروهی هستند، آن‌ها تابع نظام قبیله‌ای و خشونت‌های رفتاری هستند، بدین ترتیب حکم محمد برای جمع کردن در یک «امت» است. قرآن نقش جمع کننده اعراب را داشته و پس از آن بمثابه یک منشور نظامی و اقتداری برای اعراب و امپراتوری آنان نقش ایفا کرده است. قرآن زبان الله یا بعبارت دیگر اراده محمد و اعراب است. این کتاب می‌خواهد خود را ادامه ادیان ابراهیمی و کتاب‌های پیشین معرفی کند و افزون بر آن خود را سند هویت اعراب بداند. این کتاب بمثابه قول محمد است که همه چیز را برای همیشه اعلام کرده و در آن جای شکی نیست. حکم قرآن خواهان شکستن هرگونه تردید در ذهن مومن است.

پیام خدا مقدس است و تغییری در آن نیست. تمام تربیت مسلمانان بر این پایه استوار است. الله برده پرور است. الله که در ابتدا یک بت است به الله مستبد تمامخواه تبدیل می‌شود تا به فرمان او همه به سجود درآیند. کتاب قرآن بطرز خودسرانه خود را قول اخرین پیامبر می‌داند و کتاب‌های دینی پیشین را از اعتبار ساقط می‌سازد تا فقط یک حکم معتبر باشد. الله در این رقابت دینی سیاسی باید پیروز شود و شرط این پیروزی ویرانگری خردمندی، نابودی دوستی با دیگران، نفی خومختاری انسان و کرنش در برابر الله قهار و انحصارطلبی است که تشنه قدرت است.

فصل سیزدهم

غزوات محمد، استراتژی قدرت و دولت

تاریخ جوامع بشری سرشار از جنگ و خشونت است زیرا اعمال زور مستقیم یک قاعده عمومی بوده است. تنظیم قواعد و قانون، راهی برای کنترل خشونت یا کاهش خشونت بوده است ولی مناسبات سلطه گری و تصرف موضع برتر از جانب انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی، پیوسته قوانین را به فراموشی سپرده است. در دین یهود از جمله چنین می‌آید: «چون یهوه خدایت تو را به زمینی که برای تصرفش به آن جا می‌روی درآورد و امت‌های بسیار را که حِتیان و جِرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فِرِزّیان و حِوّیان و یَبوسیان، هفت امتِ بزرگتر و عظیم‌تر از تو باشند از پیش تو اخراج نماید و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید و تو ایشان را مغلوب سازی آنگاه ایشان را بالکلّ هلاک کن و با ایشان عهد مبند و برایشان ترحم منما» (سفر تثنیه، فصل‌های ۷ و ۲۰).

در اسلام خشونت یکی از ویژگی‌های ساختاری دین است زیرا کسب موضع و قدرت در جامعه پرتخاصم سرزمین حجاز، توسط قبیله قریش و خانواده بنی‌هاشم

و شخص محمد، جنگ و غزه و جهاد و قتل را به قاعده اصلی تبدیل می‌کند. بنابراین محمد تنها با جنگ و خشونت می‌توانست به اهداف خود برسد.

در «سیره حلبیه» آمده است: جنگ‌هایی که رسول خدا در آن‌ها بود، «غزوه» و آنچه که آن‌حضرت در آن‌ها شرکت نداشته «سریه» نامیده می‌شود. به شرط آن‌که بیش از یک تن در آن‌ها حضور داشته باشند و چنانچه آن‌حضرت فقط یک تن را گسیل می‌داشت بدان «بعث» گفته می‌شود. (ابوالفرج حلبی، علی بن ابراهیم، السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۳، ص ۲۱۳، دارالکتب العلمیهٔ، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۶قمری)

مسعودی می‌نویسد: «غزوات؛ یعنی سفرهای جنگی پیامبر که شخصاً در آن شرکت داشت بیست و شش غزوه بود. بعضی گفته‌اند ۲۷ غزوه بود. گروه اول رفتن پیامبر را از خیبر تا وادی القری یک غزوه گرفته‌اند، اما معیار ۲۷ غزوه آن است که رفتن به وادی القری غزوه‌ای مستقل از غزوه خیبر به شمار آید؛ زیرا پیامبر وقتی خیبر را گشود بی‌آنکه به مدینه باز گردد از آن‌جا سوی وادی القری رفت. (مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق: داغر، اسعد، ج ۲، ص ۲۸۰ — ۲۸۱، دار الهجرهٔ، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۹قمری)

جلد چهارم تاریخ طبری درباره جنگ و کشتار مخالفان پیامبر اسلام است. طبری از قول ابن اسحاق می‌نویسد: «همه غزه‌های پیمبر که خود او رفت بیست و شش بود.» و می‌افزاید «پیمبر از وقتی که به مدینه آمد تا وقتی درگذشت سی و پنج دسته به غزا فرستاد». (جلد چهار برگ ۶۲). یکی از ویژگی‌های پیامبر اسلام روحیه خشونتگرا و نظامی او بود. پیامبر از زمان هجرت به مدینه به عنوان یک فرمانده نظامی عمل کرده و در پی جنگ علیه رقبا و تصرف سرزمین دیگران است. بسیاری از آیه‌های قرآنی این روحیه جنگجوئی را به نمایش می‌گذارد و این روحیه تنها به پیامبر محدود نمی‌شود، بلکه این روحیه مطابق روحیه و خواست امیران و خلفای عرب استعمارگر و مهاجم نیز می‌باشد. پیامبر اسلام طبق نظر طبری بیست و شش جنگ را بطور مستقیم برپا کرد و البته محمد تعداد زیادی جنگ را نیز بطور غیر مستقیم هدایت کرد. هدف این غزوات تصرف زمین‌ها و باغها و سرزمین‌های قبایل دیگر بوده است و بعلاوه تقسیم غنایم و زنان یکی از انگیزه‌های اساسی بوده است زیرا این امر به تحکیم سلطه و تقویت قدرت محمد می‌انجامید.

در تاریخ بشری، کدام پیامبر برای رسالت خود تا این میزان به جنگ دست زده است؟ زرتشت، مسیح، بودا، کنفوسیوس، با صدای صلح و آرامش تبلیغ کردند.

فیلسوفان مبلغ جنگ نبودند. ارسطو، افلاتون، ابن رشد، ابوعلی سینا، دکارت، نیچه، هگل، اهل دانایی و فلسفه بودند. ولی نرون و ناپلئون و هیتلر و صدام حسین و خمینی و همه تروریست‌های جهان با شعار خشونت و سیاست جنگ وارد میدان شدند. بحث بر سر اولویت‌های فکری و سیاسی افراد و جهت گیری برای زندگی در جامعه است. پیامبر اسلام خواهان تسلیم حریفان است و از آنجا که حریفان مدافع منافع خود هستند و مقاومت می‌کنند، بنابراین پیامبر اسلام بشکل تعرضی خواهان سرکوب آنهاست. استراتژی پیامبر، جهاد و تصرف و غارت است و به همین خاطر سیاست او نه بر پایه پیام صلح، بلکه بر اساس غلبه بر دیگران و انقیاد دیگران است. الله در سراسر قرآن تهدید می‌کند، جهنم را نشان می‌دهد و خواستار قتل دیگران است. سیاست‌های جنگی محمد، تهاجمی و برای کسب سرزمین دیگران است. بعلاوه در هر جنگی قصد غارت ثروت، یک هدف جنگی است و طبق آیه ۲۴ سوره النسا تصرف و تجاوز به زنان بعنوان زنان کفار کاملن شرعی می‌باشد. تنها راهی که محمد در برابر مخالفان خود، «مشرکان» و «کفار» و یهودیان، قرار می‌دهد تسلیم یا جنگ است و غزوات متعدد پیامبر اسلام در راستای هدف سیاسی و نظامی محمد قابل فهم است و همین غزوات و جنگ طلبی الگوی تجاوزات اسلامی در طول تاریخ است. تهاجم عرب به ایران در زمان عمر فقط با قصد چپاول ثروت شاهنشاهی ایران و نابودی فرهنگ ایرانیان بود.

زنان محمد، سکس و سیاست

آنچه مسلم است، طبق منابع اسلامی، پیامبر اسلام زنان متعدد داشته و از جمله دلایل این شمار زیاد به دو دلیل سیاسی و جنسی بوده است. البته تعداد زن عقدی در قرآن برای مسلمان چهار نفر است ولی محمد دارای امتیازات ویژه بوده و خود تعداد بیشتری زن داشته است. روشن است افزون بر تعداد زنان رسمی، شمار زنان برده نیز بسیارند. چگونه پیامبر الله که «آئینه ارزش‌های معنوی» قلمداد می‌شود اینگونه در جامعه روزمره به اسارت زن محتاج بوده است؟ چگونه است که پیامبر اسلام ارزش زن را برابر ارزش مرد نمی‌دانست؟ چگونه است پیامبر که «نشانه رحمت» است دستور به تنبیه زن می‌دهد؟ جز اینستکه در فرهنگ اسلامی زن وسیله‌ای برای یک سیاست سلطه گری، وسیله‌ای برای افزایش نسل و وسیله‌ای

در خدمت سکس مردانه است؟

در «سیره رسول الله» از ابن اسحاق نقل می‌شود: «پیامبر با سیزده زن خطبه عقد خواند، از این تعداد با دو تن به برگزاری خطبه عقد بسنده کرد و بدون عروسی و زندگی مشترک از هم جدا شدند اما یازده تن را به خانه برد و با آنان زندگی کرد. دو نفر در هنگام حیات او به نام‌های خدیجه دختر خویلد و زینب دختر خزیمه، معروف به‌ام المساکین دیده از جهان فرو بستند. در هنگام رحلت، نه زن به نام‌های سوده، عایشه، حفصه، ام السلمه، ام حبیبه، زینب دختر جحش، جویریه، صفیه و میمونه در خانه او بودند.». طبری در ادامه همین سیره نویسی با شمارشی دیگر در باره زنان محمد می‌نویسد: «هشام بن محمد گوید: پیمبر پانزده زن گرفت که سیزده زن را به خانه برد و یازده زن را باهم داشت و نه زن داشت که درگذشت.«(طبری جلد چهارم، برگ ۶۹). از میان زنان عایشه دختر ابوبکر بود که در زمان عقد شش ساله بود. (برگ ۷۲). زمانی که محمد برای عقد آمد عایشه چنین می‌گوید: «من در نویی بودم و باد می‌خوردم مرا از نو پایین آورد و سرپوش مرا بیاورد و صورتم را با آب بشست. آنگاه مرا کشید و برد و چون به نزدیک در رسیدم مرا نگهداشت تا کمی آرام شوم. آنگاه به درون رفتم. پیمبر خدا در اطاق ما بر تختی نشسته بود..... مردم و زنان برفتند و پیمبر درخانه ام با من زفاف کرد، نه شتری کشتند، نه بزی سربریدند، من آنوقت هفت سال داشتم.»(همانجا، برگ ۷۳). همانگونه که می‌دانیم قرآن امتیازات بسیاری برای پیامبر قائل است و از آنجمله تعداد زنانی که مورد خواهش و نیازجنسی پیامبر می‌باشد. وضعیت کودک خردسال، عایشه، دردناک است زیرا او فشار روانی بسیاری از جانب اطرافیان خود را متحمل می‌شود و تمایل مردسالارانه جامعه حجاز در رفتار محمد ادامه پیدا می‌کند. افراد این جامعه در خشونت و روسپی گری و چند همسری و سلطه مردانه زندگی می‌کند و محمد محصول این جامعه و ویژگی‌های تربیتی و ژنتیکی و جنسی خود است.

در رابطه با لیبیدو و پولسیون و هیجان جنسی محمد یک بحث مهم مطرح است و آن رابطه میل به خشونت جنگی و شدت میل جنسی پیامبر است. از نگاه فرویدی در بسیاری از مواقع خشونت طلبی اجتماعی با فشار و خشونت جنسی رابطه مستقیم دارند. تمایل به تسلط بر دیگری در مناسبات زن و مرد با سلطه گری مردانه بر زن، خود را برجسته می‌کند. پیامبر اسلام در راه کسب قدرت تشنه است، مرز نمی‌شناسد، طرفدار انحصارطلبی است و براحتی فرمان به قتل می‌دهد.

زمانی که ما به زندگی شخصی او نگاه میکنیم و عطش او را برای تصاحب بدن زن و تجاوز به زنان برده، حس می‌کنیم. بعلاوه اگر به آیه ۳۴ سوره نساء که در آن به مردها اجازه تنبیه زن داده شده و مردها را بر زنان برتری داده توجه کنیم ابعاد پاتولوژیک و بیمارگونه پولسیون‌های سکسی محمد را درمی یابیم. توضیح طبری در باره تعداد ۱۵ زن محمد و تصاحب جنسی عایشه در سن کودکی توسط پیامبر، بیانگر هیجان و پولسیون سکسی پاتولوژیک پیامبر اسلام است.

البته تمام مدافعان اسلام در تعداد زنان اختلافی کمی دارند ولی در باره انبوهی زنان پیامبر به مشکل افتاده و به شیوه‌های گوناگون در پی توجیه «تعدد زوجات رسول» خدا هستند و آنان مانند علامه طباطبایی برآنند که «تعدد زوجات (پیامبر) حرص در شهوترانی و بی طاقتی در برابر طغیان شهوت» نمی‌باشد. طباطبایی می‌افزاید: «علاوه بر اینکه هیچ شکی نداریم در اینکه بر حسب عادت جاری، کسانی که زن دوست و اسیر دوستی آنان و خلوت با آنانند، معمولا عاشق جمال و مفتون ناز و کرشمه اند که جمال و ناز و کرشمه در زنان جوان است که در سن خرمی و طراوتند و سیره پیامبر اسلام از چنین حالتی حکایت نمی‌کند و عملا نیز دیدیم که بعد از دختر بکر، با بیوه زن و بعد از زنان جوان با پیره زن ازدواج کرد، یعنی بعد از ازدواج با عایشه و ام حبیبه جوان، با ام سلمه سالخورده و با زینب دختر جحش، که در آن روز بیش از پنجاه سال از عمرشان گذشته بود ازدواج کرد.» (تفسیر المیزان، جلد چهارم برگ ۳۰۷ تا ۳۱۱). در دیدگاه اسلامگرایان زنان دو دسته هستند زنان «بکر» دارای ناز و کرشمه و دیگران که بیوه و پیر هستند. از نظر آنان زنان غیر بکر، از جنس فرعی و حاشیه‌ای بوده و همان ارزش زن «بکر» را ندارند و بنابراین محمد بلحاظ «رحمت» خود زنان بیوه و پیر را به زنی می‌گرفته است. علامه طباطبایی که نخبه اسلامگرایان می‌باشد، دارای گفتاری حقارت بار در باره زنان است چرا که زنان یا بکر و اهل کرشمه و جوان هستند یا اینکه بیوه و پیر بوده و خاصیتی ندارد. با چنین نگاهی ما می‌بینیم که همان درک سکسی در دید اسلام غلبه دارد و محمد علاوه بر اهداف سیاسی خود در هنگام ازدواج، دارای خواهش‌های بیشمار جنسی بوده و تمام شواهد، روشنگر هیجان و پولسیون سکسی و «شهوترانی» و «طغیان شهوانی» پیامبر اسلام بوده است.

روایتی در «بحارالانوار» علامه مجلسی آمده است که رابطه «عشق ورزی» میان پیامبر و دخترش فاطمه را منعکس می‌کند. منشا اصلی روایت، کتاب «المناقب

آل ابی طالب»، تألیف «ابن شهر آشوب» (۱۰۶۲ سال تولد و ۱۱۹۲ مرگ)، مفسر، محدث، ادیب و فقیه اسلام است. ابن شهرآشوب در مقدمه کتابش آورده است که «من این روایات را از جماعتی از اصحاب خود یا از اهل سنت گرفته‌ام.». متن حدیث در المناقب چنین است: عن الباقر و الصادق (ع): «انه کان النبی (ص) لاینام حتی یقبل عرض وجه فاطمة و یضع وجهه بین ثدیی فاطمة و یدعولها، و فی روایة: حتی یقبل عرض وجنة فاطمة او بین ثدییها» (ابن شهرآشوب، المناقب، ج ۳، ص ۳۳۴؛ بحارالانوار، ج ۴۳، برگ ۴۲). امام باقر و امام صادق (ع) فرمودند: پیامبر (ص) نمی‌خوابید تا این که وسط چهره فاطمه (س) را می‌بوسید و صورت خویش را بین سینه‌های او می‌نهاد و برایش دعا می‌کرد.

به حدیث دیگری که ابن شهر آشوب آورده است توجه کنید:

«ابوعبیده‌ی خداء و غیر او از امام صادق (ع) چنین نقل کرده است که رسول خدا (ص) فاطمه را زیاد می‌بوسید، بعضی از همسران حضرت این کار را ناپسند شمرده و اعتراض کردند. پیامبر (ص) فرمود: وقتی که مرا به سوی آسمان عروج دادند، جبرئیل دستم را گرفت و به بهشت وارد کرد خرمایی در اختیار من قرار داد که آن را خوردم — در روایتی آمده است: - سیبی را به من داد و خوردم. این میوه تبدیل به نطفه‌ای در صلب من گشت، همین که به زمین فرود آمدم با خدیجه همبستر شدم و او به فاطمه باردار شد. بنابراین فاطمه حوری بهشتی است که در جمع آدمیان قرار گرفته، هرگاه به بوی بهشت مشتاق شوم دخترم را می‌بویم.» (المناقب، جلد سوم، برگ ۳۳۴).

حدیث دیگری در باره روابط پیامبر و فاطمه چنین می‌گوید: «امام صادق فرمود: عایشه گفت: یا رسول الله میبینم دهان فاطمه را زیاد میبوسی و زبانت را در دهانش قرار میدهی. پیامبر اکرم فرمودند: بله، هرگاه مشتاق بهشت میشوم، فاطمه را میبوسم و زبان در دهانش میگذارم. من از فاطمه بوی بهشت را استشمام می‌کنم و بوی شجره طوبی را می‌یابم، زیرا او زنی آسمانیست.» (برگرفته از کتاب «احادیثی در مورد بوسه»، نوشته داوود احمدی، انتشارات صلوات قم،۱۳۸۸).

پیامبر اسلام توسط مسلمانان بعنوان اسطوره‌ای الهی معروفی می‌شود. گفتار کاتبان و مفسران و فقیهان که آمیزه‌ای از افسانه سازی و اخبار تاریخی است اسطوره ساز می‌باشد. در چنین گفتارهایی، محمد فردی تاریخی نیست، انسانی از اجتماع نیست، آدمی از این دنیا نیست، بتی مقدس است، سروکارش با الله و

جبرئیل و فرشتگان است، آخرین پیامبری که برای نجات آمده است. این گفتار غیرواقعی و جادوگرانه در پی افسون روان انسان می‌باشد. روانی که تسلیم ایدئولوژی قرآنی و دینی شد دیگر قادر به فکردن نیست. پیامبر باعتبار روایات و سیره نویسان و علیرغم اخبار متفاوت و گاه متضاد، وقتی مورد توجه و فکر قرار می‌گیرد به انسانی عادی و پاتولوژیک تبدیل می‌گردد. این اخبار در مجموعه خود نشان می‌دهد که پیامبر فاقد ارزش‌های والای انسانی بوده و خود بعنوان مردی برخاسته از شبه جزیره عرب و تابع هیجان و رویا و سکس پاتولوژیک و بیمارگونه است. پیامبر در واقع فردی اسیر خواهش‌های قدرت طلبی در سیاست و خواهش‌های جنسی افسارگسیخته بوده است.

جسد پیامبر و دعوای قدرت

یکی از فصل‌های تاریخی اسلام رابطه میان دین و قدرت است. دکترین اسلامی از همان ابتدا تابع منطق قدرت سیاسی و سلطه گری بود. در جامعه قبیله‌ای و سرشار از درگیری و راهزنی و مال پرستی، محمد برای خانواده خود در پی کسب امتیاز است و قدرت دین و جنگ را در خدمت گروه خانوادگی و اجتماعی خود و جاه طلبی‌های شخصی خود می‌خواهد. این ویژگی، تمام تاریخ اسلام را متاثر ساخته است. در زمان مرگ محمد مسئله تصرف قدرت و تنش ناشی از منافع مالی و خانوادگی یک امر اساسی بشمار می‌آید. پیروزی محمد بر رقیبان در حجاز سرآغاز فتوحات یا بمعنای دیگر جنگ استعماری اسلام و تجاوز به سرزمین‌های دیگران است. محمد و همراهان او مانند ابوبکر و عمر و عثمان که از برده داران و قدرتمندان جامعه هستند در پی حفظ این قدرت برای خود هستند ولی علی منافع خانواده خود و خود را در مقابل آنان می‌داند. لحظه مرگ محمد لحظه تناقضات و امیال لجام گسیخته رقیبان می‌باشد. همه بنام الله خواهان قدرت و ثروت می‌باشند.

طبری صحنه مرگ پیامبر را آشفته و با التهاب توضیح می‌دهد. توصیف طبری نشان می‌دهد تمام اذهان متوجه تقسیم مال و تقسیم قدرت بود. پیامبر به هنگام مرگ توسط زنانش احاطه شده بود. پیامبر بیمار است. اطرافیان محمد برآن بودند که بیماری‌اش «ذات الجنب» است ولی پیمبر می‌گفت: «این بیماری از شیطان است و خدا آن را بر من مسلط نمی‌کند.». عایشه شاهد بود که پیامبر به صورت

خود آب می‌مالید و می‌گفت: «خدایا مرا بر سختی‌های مرگ کمک کن» (طبری، جلد چهارم، برگ ۱۰۶). پیامبر نگران شورش در فتوحات و عدم تبعیت قبایل است و می‌خواهد که همه در خط او باقی بمانند و اطاعت از الله بکنند. وصیت او چیست؟ او می‌گوید: «باید همه سخن از دعوت خدای یگانه باشد و هر که به خدا نخواند و به قبایل و عشایر بخواند او را به شمشیر بزنید تا همه دعوت به خدای یگانه باشد.». بعلاوه زنان او نگران اوضاع پس از مرگ هستند و محمد بیمار می‌خواهد به خانه عایشه برود و کنار او باشد. عایشه نیز که دختر ابوبکر است و برای جانشینی به پدرش فکر می‌کند از این خواست استقبال می‌نماید. طبری می‌نویسد: «عایشه گوید پیمبر بر سینه من و در خانه من جان داد و حق کسی را نبردم، نادان و کم تجربه بودم، پیمبر در دامنم جان داد، سر او را بربالشی نهادم و برخاستم و با زنان نالیدم و به چهره زدم.» (برگ ۱۰۷).

یاران سیاسی پیامبر، شخصیت‌های ثروتمند و برده دار و تاجر، در فضای پرالتهاب قراردارند. در همین شرایط که پیکر بیمار پیامبر روی زمین باقی مانده و در حال مرگ قطعی است، یاران سیاسی و جانشینان بعدی نیز دور او جمع هستند. چه کسی خلافت را بدست می‌گیرد؟ اطراف او عمر و ابوبکر و علی بودند. پیش از این پیامبر گفته بود: «در میان یارانم هیچکس را بهتر از ابوبکر نمی‌دانم» (برگ ۱۰۳ جلد چهارم). با تشدید بیماری، پیامبر از ذات الجنب می‌میرد. حال جسد محمد روی زمین است. مبارزه و رقابت سنگینی میان ابوبکر و عمر و علی بروز می‌کند و بالاخره ابوبکر غلبه کرده و عمر با او بیعت می‌کند. ولی علی با ابوبکر بیعت ننمود زیرا به حسادت دست زده و مخالف بیعت است. علی قدرت را برای خود می‌خواهد و ارث خود می‌داند. اما به گفته طبری در آخر، عمر که زورمند است با شمشیر علی را مجبور به بیعت می‌کند. (برگ ۱۱۱). زمانیکه ابوبکر در رقابت جانشینی برای خلافت پیروز شد، خاندان بنی‌هاشم و فاطمه دختر پیامبر طلب ارث می‌کنند. طبری می‌نویسد «فاطمه و عباس پیش ابوبکر آمدند و میراث پیمبر را از او طلب کردند که زمین فدک و سهم خیبر را می‌خواستند»، ولی ابوبکر به آن‌ها جواب منفی داد. بدنبال این مخالفت، فاطمه از ابوبکر فاصله گرفت و رابطه‌اش قطع شد.

زمانی که محمد بشدت بیمار بود، علی تلاش داشت تا حالت مرگ گرفته پیامبر را پنهان کند و وارونه نشان دهد. ولی دیگران این واقعیت را می‌دانستند و بخصوص ابوبکر می‌دانست که علی دروغ می‌گوید و قصد دارد خود را تحمیل کند. پیامبر

بارها گفته بود که ابوبکر بهترین است و ابوبکر قدرت را برای خود می‌خواست. پیامبر اغلب علی را برای نگهداری خانواده خود به مسئولیت می‌گماشت ولی وظایف سیاسی را به دیگران انتقال می‌داد. در لحظات آخر پیامبر، وقت وصیت سیاسی بود. پس از او پیشوا کیست و قدرت خلافت در دست چه کسی باید قرار گیرد؟ طبق نظر طبری در لحظات آخر: «پیمبر گفت: به ابوبکر بگوئید با کسان نماز کند» (برگ ۱۰۴). طبری می‌نویسد پیمبر بیمار بود و عایشه شنید «بگوئید ابوبکر با مردم نماز کند». در این رقابت تند و توطئه چینی ابوبکر پیروز می‌گردد و قدرت از خانواده محمد دور می‌شود.

فاطمه از ارث محروم شد، ولی علی در بیعت باقی ماند زیرا منزوی بود و افراد بسیاری با ابوبکر قدرتمند بیعت نمودند و بعلاوه علی از واکنش شدید عمر هراسان بود. به گفته طبری علی به ابوبکر گفت که ناراحتی او به خاطر حسادت نیست، ولی «ما را در این کار حقی بود که ما را ندیده گرفتید»، چرا که ما دارای قرابت با پیمبر هستیم و شما حق بنی‌هاشم را در نظر نگرفتید. (برگ ۱۱۶ جلد چهارم، طبری). پس از بیعت با ابوبکر، ابوسفیان که خواهان خلافت بود به علی گفت شما «ذلیل و زبونید». در واقع تمامی خانواده‌های قریش در درگیری و رقابت غوطه ور هستند و می‌دانند که لحظه مرگ محمد بهترین موقع برای کسب قدرت است. در هنگامیکه درگیری برای خلافت بشدت در جریان است، جسد محمد در گوشه‌ای در حال گندیدن است ولی جدال بر سر قدرت حاد می‌باشد. طبری می‌نویسد: «ابوجعفر گوید: وقتی با ابوبکر بیعت کردند، به کار کفن و دفن پیمبر پرداختند. بعضی‌ها گفته‌اند این کار به روز سه شنبه، روز پس از وفات پیمبر بود، بعضی دیگر گفته اند: پیمبر را سه روز پس از وفات به گور کردند.». (برگ ۱۱۹). برای به خاک کردن محمد و با توجه به تنش و عصبانیت موجود سران، علی اقدام می‌کند. بعلاوه علی ابن ابی طالب نمی‌خواست عایشه در مراسم خاکسپاری حضور داشته باشد و بطور مخفیانه عمل کرد. علیرغم مخفی کاری علی، عایشه مطلع می‌گردد. «عایشه گوید دفن پیمبر ندانستیم تا وقتی در دل شب چهارشنبه صدای بیلها شنیدم.» (برگ ۱۲۱). اختلافات عایشه با علی دامنه پیدا کرد زیرا عایشه، کار علی را نامشروع و دروغ دانسته و خود را وارث محمد می‌دانست.

با توجه به مجموعه گفته‌های تاریخ طبری، درمی یابیم که برخلاف بینش دینی، پیامبر اسلام موجودی آسمانی نیست، موجودی شگفت‌انگیز نیست، بلکه شخصیتی

در تاریخ است. بدون شک محمد و تمام کسانی که چهره او و قرآن او را ساختند، نقش بسیار مهم در تاریخ جوامع بشری ایفا نمودند زیرا در حال حاضر یک میلیارد و سیصد میلیون از جمعیت جهان مسلمان‌اند. دستاوردهای فرهنگی و هنری و علمی این جمعیت کدامند؟ بطور مسلم در این جهان اسلامی افراد بسیاری هستند که باعتبار خلاقیت شخصی و تلاش علمی و هنری خود دست به آفرینش زده‌اند. ولی قبول کنیم که بخش عمده انرژی این جمعیت در نمازخوانی، حلال و حرام کردن، روزه گرفتن، زیارت دینی، پخش خرافه، مبارزه علیه زن، سازماندهی تروریسم، چپاول نفت، برده داری، اجرای استبداد، فساد اداری سیاسی، و قرآن خوانی مصرف می‌شود. این جمعیت نقش مهمی در میدان تاریخی دارد ولی نقس مهمی برای پیشرفت و ترقی تاریخ ندارد. تاریخ‌سازان همیشه مترقی و انساندوست و مدافع صلح و عامل شکوفایی روانی انسان نبوده‌اند. محمد فرماندهی برجسته برای منافع خود و خانواده خود بود ولی حامل مناسبات بسیار کهنه و ارتجاعی بود. او در عصر یونان و ایران زمین و امپراتوری رومی‌ها، الگوئی ارائه نمود که در پست ترین جایگاه ارزشی قرار داشت. او شخصیتی پرخشونت، با جاه طلبی‌های بیمارگونه، اسیر پاتولوژی‌های سکسی و دیگرآزار، می‌باشد. پیامبر اسلام تجلی صفات ناپسندیده در تاریخ انسانی است. بقول ژاکلین شابی، مورخ اسلام، پیامبر فرزند عبدالمطلب و متعلق به قرن هفتم میلادی در شبه جزیره حجاز عربی می‌باشد حال آنکه بر پایه تصویر ارائه شده توسط مسلمانان، محمد چهره‌ای مقدس و راز الود است.

منابع برای این فصل:
«تاریخ طبری» (تاریخ الرسل و الملوک) محمد بن جریر طبری، ترجمه توسط ابوالقاسم پاینده
«بحارالانوار»، علامه مجلسی
«المناقب آل ابی طالب»، ابن شهر آشوب
«تفسیر المیزان»، علامه طباطبایی
«مروج الذهب»، مسعودی، علی بن حسین.
نویسندگان مورد استناد:
Émile Dermenghem, Hanna Zakarias, Sir William Muir , Ernest Renan, Aloys Sprenger, Maurice Gaudefroy-Demombynes, Maxim Rodinson, Martin Lings, Jaqueline Chabbi.

فصل چهاردهم

قرآن اسلامی، سقوط ارزش‌های انسانی

اسلام عامل سقوط ارزش‌های انسانی در جامعه است. جامعه ایران در طول تاریخ، آنجا که با اسلام نزدیک شد یا زیر سلطه اسلام قرار گرفت، باخت و ضربه خورد. تمدن‌ها روی یکدیگر تاثیر می‌گذارند و می‌آموزند. ولی «اسلام قرآنی» برای ایران جز یک آسیب بزرگ چیز دیگری نبوده است.

اگر ارزش‌ها را برابر اصول و بینش جهت دهنده رفتار انسان بدانیم، در طول تاریخ و متناسب شرایط اجتماعی و فرهنگی ارزش‌ها متفاوت هستند. البته ارزش‌ها هر چند طبق گفته جامعه‌شناس لوک بولتانسکی جهانشمول نیستند ولی بخشی از آن‌ها در مقاطع تاریخی جنبه اخلاقی گرفته و به اتیک جامعه و ایده ال انسان‌ها تبدیل میگردند. امروز در عرصه جهانی ارزش‌های انسانی خواهان آزادی و برابری انسان‌ها می‌باشند. این ارزش‌ها خواهان احترام به شخصیت انسانی و دوستی میان انسان‌ها بوده و با تجربه دوران مدرنیته، به حقوق شهروندی در دمکراسی باور دارند. انسان در جستجوی معنای زندگی است زیرا انگیزه هستی خود را بدان وابسته می‌داند. بسیاری فکر می‌کنند که این زندگی مستلزم

ارزش‌هایی می‌باشد که معنای زندگی را برای انسان مشخص می‌کند. فردریش نیچه درپی دادن معنا به زندگی خود بود. فلسفه نزد نیچه رسالت آزادسازی انسان را پیدا می‌کند. این آزاد سازی مستلزم بدورافکندن و طرد وزنه سنگین و خفه کننده وجود خدا و اخلاق بت پرستی است. نیچه اعلام نمود خدا مرده است تا رهایی انسان میسر شود.

تجربه‌های تاریخی بسیارند. مارکسیسم، طبقه را در برابر طبقه قرار داد و خشونت را مشروعیت ایدئولوژیک بخشید. استالینسم توتالیتاریسم حکومتی را به پرولتاریا متصل نمود و پیروی از آن را یک وظیفه اخلاقی اعلام نمود. نازیسم جنگ برای یک نژاد برتر را رسالت تاریخ قرار داد و کشتار یهودیان را یک امر طبیعی و ضروری نشان داد. آمریکایی‌ها روی ویتنام بمب ریختند و بمب‌ها را عامل آزادی معرفی کردند. شوروی اروپای شرقی را اشغال کرد و آنرا مترادف دفاع از خلق در برابر دنیای لیبرال دانست. رژیم پول پوت دو میلیون انسان را قتل عام نمود تا کامبوج از اقشار پست ضد پرولتاریایی پاک شود. در تاریخ ما، اسلام و قشون و باندهای تبهکار عرب به ایرانزمین تجاوز استعماری نمودند و سپس نخبگان مسلمان آنرا برکت فتوحات اسلامی نامیدند و تسلیم در برابر اسلام محمدی را وظیفه شرعی معرفی نمودند. جمهوری اسلامی نیز هزاران نفر را تیرباران نمود و استبداد دینی را بر همه جا حاکم نمود و طرفدارانش تبعیت از این قدرت حکومت امام زمانی را وظیفه الهی اعلام داشتند.

اخلاق در ادیان ابراهیمی

اغلب گفته می‌شود که مشخصه اصلی سه دین ابراهیمی به این صورت است که یهودیت به امید اهمیت می‌دهد، مسیحیت به عشق اهمیت می‌دهد و اسلام به ایمان اهمیت می‌دهد. یهودیت در انتظار مسیح یا منجی خود است و بنابراین امیدواری به دیدار و ظهور آینده ساز است به عبارت دیگر، یهود خود را قوم برگزیده الاهی می‌داند و معتقد است که آینده‌ی روشنی در انتظار آن است. این امید به آینده در کتاب مقدس تورات و نیز میان یهودیان رایج است. مسیحیت پیام عیسا را عشق و مهربانی می‌داند. مسیح به کسی زور نگفت و کسی را نکشت و گفت معنای جهان عشق است. به صلیب کشاندن او نشانه مظلومیت و عشق است. کارل

لاوت، الاهیدان اُرتدکس روسی اندیشه مسیحیت را بر امید به پایان تعارضات و مصیبت‌ها متکی می‌داند. در اسلام، ایمان پیام مرکزی است زیرا ایمان به الله قادر، ایمان به اسلام بعنوان آخرین دین، ایمان به اسلام بعنوان کاملترین دین، ایمان به روز قیامت و بهشت و دوزخ، پایه رابطه معنوی وعملی میان انسان و الله می‌باشد. نتایج این باورها چه بود؟ باور یهودیان به اینکه دوران رنج پایان یافته، مشوق کار و تفسیر و تولید نوشتاری میگردد. یکی از پیامبران یهودیان، حزقیل بود. او اسیران را به داشتن ایمان به خداوند و نجات او فرا میخواند تا دوباره به یهودا بازگردند. به باور برخی پژوهشگران، هدف کتاب دانیال به عنوان اول کتاب مکاشفه‌ای، ایجاد و تقویت روحیه امید به رهایی قوم از دشواری‌ها و ناگواریها و تحقق وعده الاهی و تحول و تغییر وضعیت آن‌ها بوده است (کلباسی اشتری). علیرغم این ویژگی باید گفت خدای تورات بسیار غضبناک است و فرمانش در مورد زنان تبعیض گراست. در باور مسیحیان، امید و مژده به آینده جایگاه ویژه‌ای دارد، حتا بنا بر نظر میشل، نویسنده کتاب کلام مسیحی، نام انجیل کتاب مقدس به معنای مژده است. مسیح بر روی صلیب، عشق و امید انسان‌های زجر کشیده می‌باشد. البته در تاریخ، کلیسا و پاپ، جنگ صلیبی سازماندهی می‌کنند تا گور مسیح را نجات دهند. در قرون وسطا، انکیزیسیون کلیسا دستور به سوزاندن زنده جوردانو می‌دهد و این نمونه‌ای از خشونت و خفقان دستگاه رسمی کلیسا بود. در انجیل تشویق به چنین تعرض و خشونتی وجود ندارد. در روایت از مسیح تشویق به جنگ موجود نیست، ولی کلیسا جنگ و جنایت را بنام مسیح انجام می‌دهد.

حال در باور قرآنی و اسلام، ایمان همچون طلسمی برای اطاعت می‌شود. ایمان یعنی اطاعت. از همان ابتدا مسلمانان جنگ می‌کنند تا رسول خدا پیروز شود. پیروزی رسول پیروزی الله است، پس کشتن مخالفان و تسلیم به حکم الهی پایه ایمان و نشانه وفاداری و صداقت نسبت به الله است. این طرز اعتقاد به تعصب شدید دامن زد و جلوی هرگونه اشتیاق برای آموختن راکور نمود. مسلمان که بطور قطع معتقد است قرآن پیام «کامل» و پیام «آخر» است، انگیزه‌ای برای جستجو و کشف حقیقت ندارد. مسلمانی که بر اصول آیات و رفتار محمد اتکا می‌کند الگوی مقدس خود را یافته است و ارزش‌های او تعصب دینی و خرافات است. همه چیز این فرد مسلمان در تعصب مطلق به قرآن است. این مسلمان هر گونه توجیه و سفسطه را بکار می‌گیرد تا دین خود را کامل و بدون نقص معرفی کند. او رابطه

زمان و تحول پدیده را نمی‌فهمد و در نزد او از پیش، هر علم و اندیشه متفاوت از دین محکوم است. بعنوان نمونه این مسلمان وفادار به پیام قرآنی مخالف لائیسیته است، این مسلمان مخالف داروینیسم است، این مسلمان مخالف تمدن غربی است، این مسلمان مخالف دمکراسی است. او مخالف دمکراسی است زیرا او به خلافت مطابق الگوی محمد، معتقد است و به شما «ثابت» می‌کند که تمام غزوات محمد به حق بوده و بنفع بشریت بوده است. مسلمان تمام جنگ‌های قبیله‌ای علیه مخالفان در شبه جزیره عربستان و تمام جنگ‌های استعماری و امپریالیستی عرب علیه ایرانزمین را درست و بحق می‌داند. البته مسلمانان بسیاری وجود دارند که خود را مسلمان تعریف کرده ولی تفسیر ملایم خود را جای آیات می‌گذارند و انسان‌های مداراجو هستند و با روح قرآن بسیار فاصله دارند. ولی مسلمانی که فعالانه تابع و تسلیم است علیه خرد می‌شورد و تحجر را امتیاز و مزیت می‌داند. در کشورهای عربی و سایر کشورهای مسلمان و نیز در کشورهای غربی، اینگونه افراد بازدارنده بسیارند و همین امر مسخ روانی و عقب ماندگی اجتماعی و فرهنگی را پایدار ساخته است. بطور کلی دین و مدرنیته با یکدیگر سازگاری ندارند. در اسلام این مناسبات حاد است. در کشورهای مسلمان، مدرنیته لنگ میزند و یا بطور کلی خفه شده است.

اسلام، اخلاق برای جنایت

به اعتبار سند تاریخی قرآن که در دست ماست پیام مندرج در آیات نمی‌تواند خوانایی با برابری و صلح داشته باشد. اخلاق ناشی از قرآن متکی بر اخلاقیات تورات و قواعد کهنه نظام قبیله‌ای بنی‌هاشم و حجاز است و متاثر از جنگ سلطه طلبی میان قبایل است. دیدگاه قرآنی اخلاق و ارزش‌هایی پرورش می‌دهد که تابع روح و متن قرآنی است. از جمله تاثیرات آن برای جامعه، ایجاد تحریک برای خشونت و تجاوز و آدمکشی و زورگویی است. در آنجایی که قرآن می‌گوید در انتخاب دین اجباری نیست، با صراحت در آیه‌های پس و پیش، قرآن فقط اسلام را مجاز می‌داند و جز این دین، که دین آخر است، هیچ دینی پذیرفته نیست. درسوره آل عمران آیه ۸۵ آمده است: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ. هرکس دینی سوای اسلام را پیروی کند، هرگز از او

پذیرفته نخواهد شد و او روز قیامت جز زیانکاران خواهد بود.

پیام قرآن اجبار در قبول اجباری دین اسلام است. این اجبار جز عدم بردباری چیز دیگری نیست. من از ذات دین اسلام و بنیان اعتقادی آن حرف میزنم. دین اسلام یک تاریخ پیچیده سیاسی و اجتماعی دارد و امروز همچون یک پدیده اعتقادی میلیون‌ها انسان در جهان بشمار می‌آید. روشن است که جنبه اعتقاد توده‌ای زره‌ای از خشونت طلبی ذاتی آن نمی‌کاهد و کماکان این دین بمثابه یک عامل خرافی و ضد خرد انسان دوستانه است. برای درک این امر نیازی به تفسیر روحانیون و شیفتگان این دین نداریم. ما نیازداریم که مطالعه و مقایسه کنیم و تاریخ را بررسی کنیم و به جامعه خود نگاه کنیم. قرآن کتابی تاریخی جنگی و سرشار از گفتار علیه دیگر اندیشی است، قرآن مبلغ تبعیض‌گرایی دینی و قومی و جنسییتی است. آنچه در جامعه ایران می‌بینید امر اتفاقی نیست. وضع فعلی ایران نتیجه تاریخ سیاسی و دینی و دستگاه روحانیت و پریشانی ناشی از اسلام است.

کافی است به فقه اسلام و بویژ اصول شیعه توجه کرد آنگاه روشن می‌شود که واماندگی و ناتوانی جامعه ناشی از احکام جزمی و خرافه‌های ضد خرد و ناخوانایی آن‌ها با جهان ماست. این دین یک عقیده‌ی ساکن و فاقد تحرک است. تمام ذهنیت مومن فقط در نقطه آغازین «اسلاف» و الگوی محمد باید باقی بماند. این دین با زمان و خواست‌های امروز و معیارهای ترقیخواهانه پیش نمی‌رود. این دین با علم مخالف است و در جامعه با افسانه سازی و تحجر خود روحیه ضد علم رشد می‌دهد. بر خلاف فلسفه که اساس‌اش بر پایه‌ی تعقل است و به سیالیت و پرسش متکی است، اساس دین اسلام بر پایه‌ی تعبد می‌باشد. به عبارت دیگر دین ضد علم است و چون ضد علم است با هرگونه پیشرفت و مدرنیته مخالف است. سید جمال الدین اسدآبادی که پایه گذار اتحاد اسلامی بود، در بحثی که با فیلسوفان اروپائی انجام داده است، در باره‌ی دین اسلام چنین می‌گوید: «... السیوطی می‌گوید که خلیفه‌هادی پانصد فیلسوف را در بغداد به قتل رساند تا علوم را از کشورهای اسلامی ریشه کن کند...» (یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۸۲.). به سیاستهای ضد دانشگاهی جمهوری اسلامی توجه کنید. آیت الله خمینی عبدالکریم سروش را موظف می‌کند تا دانشگاه را از افراد علمی تصفیه کرده، محتوای کتاب‌ها را پاکسازی نموده و دانشگاه را به حوزه نزدیک کند. آیت الله خامنه‌ای مخالف تدریس جامعه‌شناسی است و هر ساله در بودجه کشوری

هزاران میلیارد تومان برای «فیزیک و شیمی اسلامی» استفاده می‌شود تا جلوی توسعه علمی گرفته شود. از یاد نرود که در همین جمهوری اسلامی صدها دکتر و مهندس و محقق و استاد در رشته‌های علوم، با بهانه‌های گوناگون کشته شده‌اند یا در زندانند.

در قلمرو اسلام حاکمان دینی با حفظ اسلام، شخصیت‌هایی مانند رازی، ابن سینا، بیرونی، ابن رشد، ابن خلدون‌ها را طرد کردند. در این نظام دینی کسی به عنوان یک مسلمان از اصولی که در هزار و چهارصد سال پیش نهاده شده است، نمی‌تواند تخطی کند. در جامعه اسلامی کسی حق ندارد بگوید که ناباور می‌باشد، کسی حق ندارد از محمد پیامبر اسلام انتقاد کند، کسی حق ندارد بگوید اسلام عامل انقیاد روانی انسان است، کسی حق ندارد قرآن را نقد کند و قدسیت آنرا تابوشکنی کند. کسی حق ندارد علی و خانواده‌اش را دشمنان ایران زمین ارزیابی کند. دین اسلام با خشونت هرچه تمامتر با منتقدان خویش برخورد کرده است. تاریخ اسلام به ویژه در کشور ما گویای این واقعیت است. سرنوشت رازی‌ها و ابوعلی سیناها و همدانی‌ها نمایانگر این عقیده‌اند. کاردآجین کردن احمدکسروی نمونه‌ای از خشونت و تعصب این دین نسبت به منتقدان خویش است. تعصب از افراد و خصوصیت شخصی آن‌ها نیست، رفتار تعصب آمیز و تمایل به سرکوب و کشتار در بطن اسلام و قرآن است. قرآن صراحت دارد و دستور به کشتن می‌دهد. حال اسلامگرایان مغلطه گر و فرصت طلبان چپ و راست این صراحت را انکار می‌کنند. اخلاق اسلامی وفاداری به این سنت خشونت و کشتار برای الله است.

سوره احزاب آیه ۶۱ تاکید می‌کند: مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا. «اینان لعنت شدگانند. هرجا یافته شوند باید دستگیر گردند و به سختی کشته شوند.».

سوره النساء آیه ۸۹: وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاء فَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَاء حَتَّىَ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتَّمُوهُمْ وَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلاَ نَصِيرًا. «دوست دارند همچنان که خود به راه کفر می‌روند شما نیز کافر شوید تا برابر گردید. پس با هیچ یک از آنان دوستی مکنید تا آنگاه که در راه خدا مهاجرت کنند. و اگر سر باز زدند در هرجا که آن‌ها را بیابید بگیرید و بکشید و هیچ یک از آن‌ها را به دوستی و یاری برمگزینید.»

ذهنیت و رفتاری که طی سده‌های بسیار با فضای قرآنی پرورش پیدا می‌کند،

بناگزیر خشونت طلبی اسلامی را جزو طبیعت انسانی و عادی تلقی می‌کند. ذهنیت مسخ شده و پریشان که تابع اسلام و اخلاق آن می‌شود، ارزش‌های انسانی را به فراموشی می‌سپارد. یکی از عوامل تقویت خردگرایی و دانش پروری در جامعه اسلامی همانا نقد قطعی قرآن و قدسیت کاذبانه آن است. هرگونه کوتاهی در این عرصه مهلک و دردناک است. سیاسیون و بسیاری از روشنفکران ایران پیوسته دچار این خطا شده‌اند و وسایل حاکمیت اسلام بر دل و ذهن و فضای جامعه را فراهم نموده‌اند.

اسلام، انسداد و سقوط جامعه

سکولاریزاسیون یا روند تاریخی عرفی شدن در غرب، مبارزه فکری و سیاسی علیه قدرت استبدادی و کلیسا، نقد فیلسوفانی مانند ولتر، دیدرو، هیوم و کانت و اسپینوزا از مسیحیت و یهودیت، تحول روحیات فردی در جامعه، رشد افکار و قانون لائیسیته، همه و همه منجر به این شد تا مسیحیت کلیسایی و ذهن دینی عقب برود و بالاخره این فکر پذیرفته شود که دین امر خصوصی باید باشد. در این روند اعضای «امت کلیسائی» به شهروندان تبدیل شدند و سیاستمداران مدرن و قانونگذاران، پراتیک اجتماعی را جهت دادند. البته در انجیل تمایل برای غلبه و خشونت موجود نیست ولی قدرتمداران کلیسا برای تحکیم قدرت خود، دین را به وسیله قدرت و ثروت خود تبدیل کردند. در مورد اسلام مطلب دیگری است. این دین بر پایه ذات خود خواهان زور و سلطه سیاسی و اجتماعی و قبیله‌ای است. تمام قرآن شاهد این امر است و غزوات محمد و تجاوز امپریالیستی به ایرانزمین و امروز خط داعش و جمهوری اسلامی بر یک منطق واحد قراردارند. اسلام از ابتدا سیاسی و سلطه طلب بوده و بی‌سبب نیست که نخبگان اسلام در قرن بیستم در پی احیای مدل محمد و علی و ابوذر هستند. آخوند خمینی و نواندیش مانند علی شریعتی در این زمینه همسوئی دارند. از نگاه من اسلام در بینش اولیه و در تاریخ خود بنیادگرا و سلطه طلب بوده است زیرا سلطه طلبی محمد و نیز تمام خلیفه‌های عرب در متن قرآن توجیه یافته است و جنگ اعراب علیه سرزمین‌های دیگری نشانه همین سیادت طلبی است.

البته مسلمانان رفرمیست در تاریخ وجود داشته‌اند ولی اینان تجدید نظر در اسلام قرآنی دارند. کسانی هستند که صادقانه در سیاست و رفتار خود ملایمت دارند ولی این مداراجوئی از دیدگاه رفرمیستی خود آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. کسان دیگری مانند نواندیشان دینی هستند که با استراتژی عمل می‌کنند. اکثر نواندیشان که از «اسلام رحمانی» صحبت می‌کنند آگاهانه دروغگو هستند زیرا خشونت ذاتی اسلام را می‌پوشانند. اسلام تبعیض طلب و خشونتگراست. امروز همین اسلام خطر خود را با قدرت تمام نگه داشته است و خواهان انهدام تمدن و دمکراسی است. در برخی کشورهای اروپایی راست افراطی موضع رادیکال علیه اسلام می‌گیرد ولی روشن است که راست افراطی از زاویه راسیستی و ضد عرب یا ضد خارجی چنین موضعی اتخاذ می‌کند. حال آنکه روشنفکران آزاده و دمکرات و آزاد منش برای رهایی انسان و آزادی اندیشه علیه اسلام تلاش می‌کنند. من از زاویه دفاع از حقوق برابر انسان‌ها و برابری زن و مرد با اسلام مبارزه میکنم. اسلام هیچگونه همراهی با مدرنیته و انسانگرایی نمی‌تواند داشته باشد. پس من در اینجا درباره فرد مسلمان نمی‌گویم بلکه من از اسلام و قرآن و ایدئولوژی اسارت بار این دین حرف می‌زنم. اسلام بعنوان دین در تضاد با دمکراسی و حقوق بشر و آزادی فکری است. پس از هزاروچهارصد سال، این دین قدرت تخریبی خود را نگاه داشته زیرا دولت‌های مسلمان زیادی حامی آن هستند و بودجه کلانی در این راه بکار میگیرند. بعلاوه دلارهای آمریکا و حکومت سعودی‌ها در قدرت گیری طالبان نقش اساسی داشتند. کمک‌های مالی برخی محافل غربی و منطقه‌ای و خرید نفت از داعش توسط ترکیه و برخی شرکتهای بین المللی و کمک مالی و سیاسی آمریکای کارتر به آیت الله خمینی و یزدی و قطب زاده، از دیگر عواملی هستند که اسلام را فعال نگه داشت. افزون بر این مطالب قدرت گیری اسلام به خاطر آن است که نخبگان زیادی مبلغ ان هستند و با قلم خود بعنوان نواندیش و روزنامه نگار به شریعت نیرو میرسانند و بالاخره روشنفکران زیادی تابع ان بوده و یا ترسو و همساز آن هستند.

آیا اسلام با دمکراسی و حقوق بشر توافق دارد؟ پاسخ منفی است. قرآنی که تنها شرط زندگی در جامعه را تسلیم در برابر اسلام می‌داند و ناباوری و اگنوستیسم و آئین‌های دیگر را در جامعه مجاز نمی‌داند، نمی‌تواند موافق دمکراسی و حقوق بشر باشد. امروز در جهان هیچ کشور مسلمانی سمبول دمکراسی و حقوق بشر

نیست. از پیامبری محمد تا حکومت چهار خلیفه عرب تا حکومت طالبان و داعش و خمینی و خامنه ایی، این‌ها نمونه‌هایی از الگوی قرآنی در قدرت سیاسی است.

یک جامعه متکی به ارزش‌های آرمانی و اخلاقی است تا بتواند خود را سامان دهد و حرکت کند. زمانی که جامعه از اتیک و اهداف و آمال بزرگ برخوردار نباشد بدون تحرک و بدون چراغ است و تمایل به درجا زدن و پس روی دارد. همیشه کشورها بدلیل تاریخ خاص خود و نبود یک گروه نخبه روشن بین تاثیرگذارنده، نمی‌توانند از جایگاه برجسته برخوردار باشند و یا نمی‌توانند از بالندگی و ترقی بهره مند شوند. جوامعی هستند که بخاطر فروریزی ارزش‌ها دارای تشتت و سرگیجگی می‌باشند. این جوامع دارای آشفتگی بسیار بوده و گروهبندی‌های اجتماعی فاقد آرامش و دورنما هستند.

جامعه مدرن دمکراتیک نیز یکپارچه نیست ولی دارای ارزش‌هایی مانند دمکراسی و نقد فکری و خردگرایی و معنویت انساندوستانه است. چنین جامعه‌ای در تغییرات بسیار زیادی زندگی می‌کند. بعنوان نمونه الگوی خانواده، الگوی قدرت سیاسی، الگوی کارتولید، صلح اجتماعی، لائیسیته، قراردادهای اجتماعی، الگوی آموزشی، رابطه انسان و طبیعت، از جمله ارزش‌های رفتاری در جامعه هستند و پیوسته در حال تغییر و تحول است. علیرغم این تغییرات در جامعه مدرن ارزش‌های برجسته‌ای وجود دارند که ثبات دهنده می‌باشند و جامعه را با هنجار قانونمند مشخص می‌کنند. سکولاریسم و دمکراسی و آزادی و رعایت حقوق بشر و قانونگرایی، علیرغم کمبودها و نقصانها، با قدرت عمل می‌کنند.

ولی یک جامعه دینی مانند ایران دستخوش انسداد است و در آن، همه توانایی‌های موجود مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. قانونگرایی ضابطه نیست بلکه مناسبات قانون است. در این جامعه ارزش‌های رسمی حکومتی و دینی و نیز بسیاری از ارزش‌های اجتماعی کهنه و فرسوده است. اسلام یک عامل اساسی در تحجر و فرسودگی جامعه است و این عامل همه پدیده‌ها را به دین و احکام الهی محدود می‌کند. بینش اسلام به انسان، به زن، به آزادی، به خانواده، به سیاست، به روشنفکر و هنرمند، به فلسفه، به برابری حقوقی، به مداراجویی، به صلح جهانی، به دمکراسی و غیره، یک بینش بسته و ارتجاعی می‌باشد. در ایران این بینش از امتیاز دولتی برخوردار است، این بینش فربه و مزاحم در همه جا حاضر است و با فشار خود جامعه را به سقوط سوق می‌دهد.

فصل پانزدهم

خدایان غضبناک و روان خشونت گرا

شناخت قرآن بناگزیر ما را به کشف خشونت ذاتی این ایدئولوژی می‌کشاند. این خشونت بنیادی دینی، همچون زیربنای تربیتی، جامعه و انسان را به رفتار خشن می‌کشاند. ما در نقد ازخودبیگانگی خود، باید راهی برای دور شدن از ایدئولوژی قرآنی بجوئیم.

خدای تورات موسی، خشن است و دستور می‌دهد تا بنی‌اسرائیل بت‌ها و خانه‌ها و شهرهای دیگران را منهدم سازد. یهوه خدای تورات، «امت‌های» دیگر را از سرزمینشان اخراج نمود و در باره «امت» مخالف قوم خود، دستور می‌دهد: «جمیع ذکورانش را به دَم شمشیر بکش» (تثنیه، باب ۲۰). توفان نوح نیز بیانگر خشونت خدای تورات است. عیسی در انجیل یوحنا، باب ۲، برای پاک کردن معبد سلیمان از کالاهای تجاری، به زور و نیروی قهریه متوسل می‌گردد. قرآن ادامه همین سنت است و از آنجا که اسلام دین قوم عرب است و از همان آغاز در پی تصرف سرزمین و قدرت می‌باشد، جنگ و خشونت را وسیله سلطه گری قرار داده و «امت‌های» دیگر را به تسلیم مجبور می‌سازد. تمام فضای قرآن آکنده

از خشونت برای غلبه به دیگران یعنی یهود و مسیحی و کافر، تنبیه سخت مخالفان و حذف و نابودی دیگران است. بقول اسلامشناس فرانسوی، «فرانسواز میشو» هدف تصرفات اسلامی در درجه اول تبدیل افراد به مسلمان و مومن نیست، بلکه هدف تحمیل راه الله و مشروعیت ایدئولوژیک بخشیدن به یک دولت، سیاست آن و تصرفات آن می‌باشد. («سرآغاز اسلام»، ۲۰۱۲ پاریس). البته بررسی قرآن نشان می‌دهد که استراتژی قرآنی فقط متکی بر جنگ نیست، سیاست‌های مبتنی بر پذیرش دین جدید توسط مخالف و ایجاد رعب در دل حریفان، نیز بکارگرفته می‌شود. ولی محور سیاست قرآن، نفی بردباری، تحمیل فشار بر دیگری و اجرای یک استراتژی خشونتگر برای جاانداختن قدرت جدید و یکپارچگی قلمرو اسلامی است. احکام قرآن برای سربازان و مدافعان خود جهت کشتار و گردن زدن مخالفانِ فراوانند: «کتبِ علیکم القتال» (حکم جهاد برشما مقرر گردید، بقره ۲۱۶). «وَقَاتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّه» (در راه خدا بجنگید، بقره ۱۹۰). همچنین در سوره النسا از آیه ۷۴ تا آیه ۷۶، در سوره التوبه آیه‌های ۲۹ و ۱۲۳، در سوره محمد آیه ۴، دعوت و ترغیب برای کشتار و جهاد و گردن زدن است. چرا قرآن دستور به کشتن می‌دهد؟ آیه‌های جنایی قرآن فرمانی برای تشویق به کشتار است زیرا مطابق اراده الله است. البته تمامی این آیه‌ها از نظر هرمنوتیک و تاریخی، بازتاب شرایط اجتماعی و دینی و ذهنی موجود، سرزمین خشک حجاز و جنگ قبیله‌ها، تاریخ خلفای عرب و در ضمن بیانگر یک اراده سیاسی برای سلطه گری و قدرت می‌باشند.

«رنه ژیرار» فیلسوف فرانسوی یکی از اندیشمندان برجسته در تحلیل خشونت می‌باشد. او در کتاب «خشونت و مقدس» می‌نویسد ادیان کهن و آرکائیک و تندرو برای خود «قربانی» تعیین می‌کنند و همه اعضای گروه و قوم خود را علیه آن بسیج می‌کنند. براین پایه، مبارزه برای نابودی «متهم» و «خطاکار» هدف اساسی گروه می‌گردد. زمانیکه خشونت علیه هدف بیرونی شکل می‌گیرد، خشونت درون گروهی کاهش می‌یابد، زیرا مبارزه و نابودی عامل خارجی به وظیفه مقدس تبدیل می‌گردد و صلح درونی میسر می‌شود. در این راستا، تمامی مراسم مذهبی در جهت نگهداری اسطوره‌ها و اوهام می‌باشند تا احکام «صواب و گناه»، رفتار آدمی را تنظیم نموده و صلح درونی ادامه یابد. از زاویه فکری «رنه ژرار» رقابت میان ادیان، خود یکی از عوامل تشدید خشونت می‌باشد و اسلام از این رقابت

مایه گرفته تا خشونت خود را تداوم بخشیده و با ستایش مرگ، ابعاد رمزآلودی به خود ببخشد. بعلاوه، امری که «مقدس» شمرده شود، اطاعت را بهمراه داشته، خشونت را تقویت کرده و آنرا گسترش می‌دهد. امر قدسی، انسان را از رجوع به عقل انسانی دور کرده و او را به اراده خدایی محدود می‌کند و زمانی که اراده خدائی قربانی می‌طلبد، انسان با مقدس جلوه دادن خشونت خود، به جهاد مقدس روی می‌آورد.

خشونت در تمام جوامع انسانی وجود دارد ولی میزان آن متناسب با تاریخ و تربیت و نقش دین در رفتار روزمره، متفاوت می‌باشد. اغلب جامعه‌های اسلامی با خشونت پررنگ و فلج کننده ایی مواجه می‌باشند. در این کشورها ساختارکهنه و قبیله‌ای، ساختار اقتصادی رانتی و فسادآلود، ساختار سیاسی استبدادی، عقب ماندگی هنجارها و رفتارهای شخصی و گروهی، ضعف قانونگرایی، فرهنگ مردسالار، ضعف کتابخوانی و فرهنگ مدرنیته، نقش نیرومند دین اسلام و خرافات مذهبی و روایات خشونت طلب، عوامل رشد خشونت می‌باشند. اسلام نقش منفی و مخربی در جامعه بازی کرده و با الگوی تاریخی و ذهنی خود، انسان را به نوعی غریزه و هیجان خشونتگرا سوق می‌دهد. بسیاری از آیات قرآنی انگیزه بخش دیگرآزاری و مداخله جویی در زندگی فردی و تقویت کننده رفتار استبدادی می‌باشد. می‌توان گفت ایدئولوژی نوعی اندیشه‌ی کاذب و غیرواقعی است که با مجموعه‌ای از ایده‌ها، نظرها، اعتقادها، اسطوره‌ها، دنیای خیالی ترسیم نموده و رفتارهای روانی و اجتماعی را جهت می‌بخشد. قرآن برخاسته از تاریخ است ولی خود یک دستگاه ایدئولوژیک با یک دنیای کاذب و خیالی است که ذهن را از کارکرد خردمندانه بازداشته و با هیجان‌ها و اوهام به سوی جنایت لذت بخش سوق می‌دهد.

اسلام بدون خشونت و تروریسم ناممکن است

ایدئولوژی اسلامی هر روز تمایل انسان را به قتل و آزار دیگری تقویت می‌کند و تروریسم اسلامی بطرز مدام می‌کشد. تروریسم اسلامی یک پدیده دینی، جنایتکارانه و جهانی است. ایدئولوژی قرآنی و سنت ناشی از آن در پی تحمیل الگوی توتالیتاریستی، تبعیض گرا و برده دارانه در جهان است. این ویژگی در

تاریخ آغازین اسلام و تاریخ معاصر و عملکرد کنونی اسلام وجود دارد. ایدئولوژی قرآنی یک نظام بسته و جزمی بوده و بنابراین، طبیعت متعصب آن تغییر نمی‌کند. افرادی بسیاری قرآن را برای خود «تفسیر رحمانی» می‌کنند، ولی این امر ماهیت نسخه مصحف قرآنی را تغییر نمی‌دهد. در قرآن زن «نیمه بشر» و قابل تنبیه مردانه است. در قرآن گروهبندی‌هایی مانند کافر و مرتد و منافق و یهود و همجنسگرا، گناهکار و سزاوار شلاق و شکنجه و قیامت و قتل هستند. در قرآن آیات متعددی وجود دارند که مومنان را دعوت به قتل می‌کنند. از نگاه قرآن دیگرانی که مخالف الله هستند کافر و پیرو شیطان می‌باشند و بنابراین علیه کافر و شیطان باید جنگ کرد(آیه ۷۶ النسا). این دعوت به کشتار اتفاقی نیست بلکه ناشی از خواست قهری برای تسلط الله است. الله بشر است. الله تجلی خواست حاکمانی می‌باشد که دنیا و آخرت و تمام بندگان را در خدمت خود می‌خواهند و هرگونه سلیقه و تمایل به زندگی که مورد تائید آن‌ها و جزمیات متعصبانه آنان نباشد، بطور قطع محکوم به نابودی است.

نسل‌هایی که در درون این ایدئولوژی دینی پرورش پیدا می‌کنند، به آن اعتماد کور دارند و احساس و هیجان و ناخودآگاه خویش را به آن می‌سپارند، کارگزاران جنایت دینی خواهند بود. اسلام در پی سربازان جانثار و ازخودبیگانه و حاضر به قتل حریف می‌باشد. در سوره‌های گوناگون و از جمله سوره‌های البقره و النسا و المائده و الانفال بارها تکرار می‌شود: در راه الله بکشید. اسلام در جستجوی افراد تسلیم و ازخودباخته و مسخ شده است تا جدال علیه تمدن را به پیش ببرد. اسلام در متن قرآنی و تاریخ روایات خود، همیشه عقل و خرد را دفع کرده و اطاعت را «سبیل الله» می‌داند. اسلام ماشین آماده سازی ایدئولوژیکی ذهنی خرافی و متعصبی می‌باشد که اندوخته فرهنگی و تمدنی ندارد. اسلام ذهنی را می‌خواهد که با هیجانات اسطوره‌ای و رازآلود و توهم زا قابل بسیج است، ذهنی که از نظر روانشناسی و روانکاوی ناتوان و یا آسیب دیده است. تمام سربازان اسلام با انگیزه غارت ثروت، با انگیزه اسارت و تجاوز به زنان، با انگیزه تحمیل تعصب خود به دیگران، با انگیزه تخریب و ویرانگری، در گذشته و امروزعمل کرده و می‌کنند. تجاوز به ایران زمین و کشتار ایرانیان، قتل کسروی، اعدام‌های دینی از فردای انقلاب خمینیستی، تروریسم القاعده و داعش و ترورهای اسلامی در اروپا و آمریکا و آفریقا و خاورمیانه، همه از یک منبع الهام دینی سرچشمه می‌گیرند.

پروژه اسلام تسلط بر جامعه و تولید یک جامعه بسته بوده و بنابراین اسلام پیوسته در تناقض با جامعه باز بوده و هرگز با دمکراسی و حقوق انسان خوانایی نخواهد داشت. در آخر سده بیستم و سده بیست و یکم، تروریسم اسلامی بمثابه یک عامل اساسی تخریب و بحران در جهان عمل کرده و این عامل آشوب ادامه پیداخواهد کرد. دوران سیاسی تجاوز و اشغال در آغاز اسلام، امپراتوری عثمانی استعمارگر و تعرض سیاسی اسلام در پنجاه سال اخیر، شاهد ماهیت سیاسی اسلام است. این دین و محتوای قرآنی آن، بخاطر حمایت از منافع تنگ قومی و حکومتی، فاقد قدرت انطباق است و مقابله جویایی با آرامش جوامع و تمدن، وجه برجسته آن است و این مقابله جوئی همیشه ادامه خواهد یافت. تروریسم تجلی حاد اراده برتری طلبی اسلام و فرمانروایی خواهی اسلام در جامعه کنونی است. ترورهای اخیر اسلامی، آخرین ترور اسلام نخواهد بود و اروپا و آمریکا و سایر نقاط جهان باز هم شاهد این جنایات خواهند بود. ریشه این تروریسم در ایدئولوژی اسلامی و آیات قرآنی است.

پس از ترورهای روزنامه نگاران و شهروندان فرانسه، در ماه ژوئن ۲۰۱۶، «عمر متین» تروریست اسلامی در «اورلاندو» آمریکا، با حمایت داعش و خودانگیزی دینی، پنجاه انسان را زخمی کرد و پنجاه نفر همجنس گرا را به قتل رساند. ذات ایدئولوژی قرآنی تبعیض گرا بوده و همجنس‌گرایی بمثابه اقدام افراد معتقد به عمل «لواط» مورد «نفرت» است و «عملِ شنیع» و «گناه کبیره» شمرده می‌شود. قرآن می‌گوید: «وَ امْطَرْنا عَلَيْهِمْ مَطَراً فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمينَ»، «و بارانی از سنگ بر آن‌ها فرستادیم؛ (که آن‌ها را در هم کوبید و نابود ساخت) پس بنگر سرانجام کار مجرمان چه شد». (سورۀ الاعراف آیه ۸۴). در اسلام شیعه طبق نظر آیت الله مکارم شیرازی مجازات عمل «لواط» اعدام می‌باشد. در تمام کشورهای مسلمان همجنسگرایان با خطر شکنجه و زندان و اعدام مواجه هستند. تروریست مسلمان آمریکایی می‌کشد زیرا خود تسلیم الله است. حال در اخبار گفته شد که این فرد تروریست «اورلاندو» که افغانی تبار بوده، خود تمایل همجنسگرایی داشته است و در مراکز خوشگذرانی همجنسگرایان رفت و آمد داشته است. شخصیت این تروریست اسلامی در وضعیت پارادوکسال و دوگانه بوده است. بر پایه شواهد گوناگون، این فرد تمایل همجنسگرایی داشته و از سال‌ها پیش با این بخش جامعه دارای پیوند بوده است. پرسش در اینجاست: آیا

او در بحرانی ناشی از تناقض اعتقاد دینی و عمل لذت جوئی فردی قرار داشته است؟ آیا جزمیات دینی و احساس گناهکاری دینی او را از درون متلاشی نکرده است؟ رفتار او ما را نه تنها در برابر یک جانی تبهکار قرار می‌دهد بلکه بعلاوه ما را با یک فرد بیمار و سرشار از عقده و محرومیت و حقارت و کینه جوئی روبرو می‌سازد. در یک شرایط بحرانی و محرومیت، ترور انتقام جویانه متوجه جامعه همجنسگرایان می‌گردد، متوجه کسانی می‌شود که به زندگی مورد دلخواه خود آزادانه ادامه می‌دهند. در واقع تروریست اسلامی در جدال میان الله و تمایل جنسی خود است و این فرد بالاخره تسلیم الله می‌گردد و با انتقام جوئی بیرحمانه ۵۰ همجنسگرا را می‌کشد. بالاخره در اجرای این جنایت علیه شهروندان، مسئولیت در کجا قرار دارد؟

زیگموند فروید «لیبیدو» را یک انرژی حیاتی ارزیابی کرده که در برگیرنده میل‌ها و خواسته‌ها و پولسیون‌های جنسی واقعی یا تخیلی می‌باشد. «کارل گوستاو یونگ» در ادامه همین نظر می‌افزاید که لیبیدو بعلاوه در برگیرنده انرژی‌های روانکاوانه و غیر سکسی نیز می‌باشد. کارل گوستاو یونگ برآن بود که عرصه خودآگاه ذهن در انسان همانند یک جزیره کوچک در اقیانوسی از ناخودآگاه قرار دارد. یونگ ناخودآگاه را در دو بخش در نظر گرفته، یکی ناخودآگاه فردی که زمینه بروز انگیزه‌ها و میل‌های درونی است و به مسائل و ویژگی دوران کودکی می‌رسد و دیگری ناخودآگاه جمعی که ریشه در زندگی گذشتگان دارد و دربرگیرنده تجربه‌های گذشتگان می‌باشد و درهاله‌ای از ابهام و رمز فرو رفته است. بنابراین انسان، بدین گونه شکل می‌گیرد و بعلاوه از نگاه جامعه‌شناسی فرد محصول خانواده و تربیت و محیط متنوع فرهنگی و شبکه‌های جهانی ایدئولوژیک و نظام‌های تبلیغاتی دینی سیاسی می‌باشد.

پرسش اینستکه لیبیدوی کشتن دیگری در نزد یک فرد تروریست اسلامی از کجاست؟ چه عواملی میل به جنایت را تقویت می‌کنند؟ بطور مسلم عواملی مانند تربیت و کینه و محرومیت و اختلال روانی و بحران شخصیتی و هیجان سکسی و انتقام جوئی و نیز تحریکات ایدئولوژیک و دینی، در برانگیختن میل به کشتار نقش دارند. بعلاوه می‌توان گفت ایدئولوژی قرآنی در تربیت این لیبیدو نقش قاطع دارد. این عامل دینی در پیدایش پاتولوژی رفتاری در نزد انسان نقش برجسته‌ای دارد. در نهایت امر فشار عوامل ایدئولوژیک اسلامی علیه نیاز و گرایش عادی

انسان‌ها، عامل برانگیزاننده تمایل به جنایت است. بقول فروید نزد یک فرد تمایل پس زده و سرکوب شده از بین نمی‌رود، بلکه جابجا شده و در اعماق ناخودآگاه پنهان می‌گردد. فرد گرفتار ایدئولوژی دینی به جنایت روی می‌آورد زیرا ایدئولوژی دینی بر میل لذت جوئی تن غلبه می‌کند.

روشنفکران «اسلاموفیل»

خشونت و تروریسم اسلامی ریشه قرآنی دارد. چنین گفته‌ای بلافاصله با اعتراض نواندیش دینی و نیز روشنفکران غیرمذهبی و چپ «اسلاموفیل» یا مماشات گر مواجه می‌گردد. این افراد بلافاصله برای تصحیح «زیاده روی» و «اسلاموفوبی یا اسلام هراسی» ما بپامی خیزند، تبلیغات آشکار و پنهانی علیه «بی مسئولیتی» ما براه می‌اندازند و همسو با قدرت سیاسی و دستگاه حوزوی، به دفاع از «اسلام راستین» یا «اسلام دین صلح» می‌پردازند. این افراد از جمله کسانی می‌باشند که بطرز آگاهانه ۱۴۰۰ سال تخریب فرهنگ ایرانیان توسط اسلام را پنهان نموده و یک سنت قبیله‌ای و خشونت زا و تبعیض گرا و توتالیتر را بر هستی و ذهن ما مستولی نموده‌اند. قرآن به ما چه داده است؟ فکر ابوعلی سینا و ابن رشد ناشی از پیام قرآن نیست. میراث قرآن جز عقب افتادگی و تحجر چیز دیگری نبوده است. ازخودبیگانگی ما محصول تسلط مرگبار قرآن و اسلام است، تسلطی که هرگونه نشانه از فرهنگ ایرانی را در تضاد با نظم خود می‌داند. قرآن خود را کتاب قطعی و بیانگر تنها حقیقت دانسته و کسی را که در خود می‌گیرد از دیگر فرهنگ‌ها دور می‌کند. قرآن دور ذهنیت افراد حصار کشیده و هرگونه اندیشه ورزی را ممنوع می‌کند زیرا دیگر اندیشی در این اعتقاد، «گناه» است. ما می‌توانستیم با فرهنگ دیرینه خود و فلسفه یونان و مدرنیته غرب و میراث بشریت مترقی، در جایگاه فکری دیگری قرارداشته باشیم؛ ولی حوادث تاریخی و جغرافیا و ناتوانی‌های ما و تهاجم اسلام، مسیر دیگری برای ما ترسیم نمود. امروز بیداری ما یک ضرورت است و این خواست بیداری می‌طلبد تا از اسلام کنده شویم و هر چه بیشتر به فرهنگ آزادی و دمکراسی و اکولوژی فلسفی و سیاسی نزدیک شویم. البته کنده شدن کار سترگ و پیچیده است و در کلیت جامعه امری شدنی نیست. ولی جامعه روشنفکری و تحصیلکرده می‌تواند در خود تحول ایجاد کند و انتقاد از دین را به

یکی از مشخصات برجسته خود تبدیل کند. نخبگان در طول تاریخ دچار مسخ فکری شدند و به دین عادت کردند و قدرت تفکر و جسارت فکری را از دست دادند. ما باید خود را متحول کنیم، باید دین و قرآن را به نقد علمی بکشیم، باید رازگرایی تقدسگرایی را انتقاد کنیم و باید از استقلال خردمندانه محکم برخوردار باشیم. اسلاموفیل‌ها مخالف این سمتگیری هستند زیرا آنان خود نشانه‌ای از آسیب ذهنی و روانی ناشی از اسلام می‌باشند.

واکنش نواندیشان دینی رنگارنگ مانند آقایان سروش و بازرگان و اشکوری و کدیور و شبستری، و دفاع آنان از دین اسلام، جای شگفتی نیست زیرا این افراد با دو ویژگی مشخص می‌شوند: از یکسو آن‌ها در جامعه و رسانه‌ها دارای رانت و منافع مالی و سیاسی هستند و در پی دفاع از وضعیت اجتماعی و نقش جادوگرانه خود برای به بند کشیدن ذهن در گرداب خرافات می‌باشند و از سوی دیگر این افراد فاقد سواد علمی هستند و عمده دانستنی آن‌ها به گفتار حوزوی و الاهیات و شیعه گری و سوء استفاده از برخی واژه‌های مدرن خلاصه می‌شود. دفاع آن‌ها از اسلام دفاع از مال و جایگاه و ایدئولوژی خود است. در کنار نواندیش دینی، گروه روشنفکران غیرمذهبی که از چپ و رادیکال و جمهوری خواه و ملی گرا تشکیل شده، دستخوش ازخودبیگانگی هستند و گرفتار ایدئولوژی توده ایسم و نوعی ایدئولوژی مذهبی می‌باشند. آن‌ها مذهبی نیستند ولی بلحاظ بیسوادی، مصلحت‌گرایی سیاسی و فقدان شجاعت، در کردار بدفاع از دین یا دیندار اقدام می‌کنند. من مانند فیلسوف فرانسوی «میشل اونفری» این گروه را «اسلاموفیل» یا «اسلام زده» می‌نامم زیرا مواضع آنان از یک نقد علمی قرآن و اسلام بدور است، آن‌ها خطر ایدئولوژی اسلامی را نمی‌فهمند و دارای نوعی سمپاتیی و احساس مطبوع وهمگرایی نسبت به اسطوره‌های دینی می‌باشند. در جامعه ما این روشنفکران شیفته فعالیت گروه اول یعنی نواندیشان دینی هستند و رفاقت را بر شفافیت ترجیح می‌دهند. واقعیت اسلاموفیل‌ها نمونه و نشانه‌ای از درد بزرگ جامعه ما یعنی آسیب ازخودبیگانگی است. این افراد، مانند مذهبی‌ها، مانع گسترش مبارزه فکری فلسفی در عرصه دینی بوده و تمامی تلاش‌ها را به یک مبارزه سیاسی مقدماتی علیه استبداد فردی ولایت فقیه محدود می‌کنند و اهمیت مبارزات فکری و فلسفی علیه دین و اهمیت فعالیت پژوهشی علمی در باره قرآن و اسلام را درک نمی‌کنند.

بارها گروه‌هایی از روزنامه نگاران و سیاسیون و روشنفکران «اسلاموفیل» می‌گویند و تکرار می‌کنند وضعیت نابسامان اجتماعی اقتصادی و بیعدالتی در کشورهای غربی، بوجودآورنده افراد تروریست می‌باشد. این دیدگاه ساده لوحانه و اسلاموفیل در حقیقت در پی ریختن آب پاکی بر سر اسلام بوده و قادر نیست ریشه‌های مختلف و متنوع تروریسم را بشناسد و همیشه نسخه‌های کهنه «اقتصادگرایی» را بعنوان تحلیل «جدی» معرفی می‌کند. حال آنکه تروریسم اسلامی در دوران کنونی و در کشورهای غربی مانند فرانسه و آمریکا و بلژیک، هیچ ربطی به موقعیت اجتماعی قشرهای اجتماعی بومی و خارجی تبار ندارد. ما محتاج جامعه‌شناسی علمی و هوشمند هستیم که بدور از قالب‌های از پیش ساخته شده، پیچیدگی‌های جامعه و شکل‌های جدید آن را درک می‌کند و تحلیل را به جنبه اقتصادی محدود نمی‌کند. اغلب تروریستها از طبقه پولدار و گروهبندی‌های اجتماعی مرفه و نیمه مرفه می‌باشند، دارای تحصیلات و موقعیت شغلی می‌باشند و البته گاه محصول شرایط خانوادگی بهم ریخته و نابسامان هستند. این تروریسم بیانگر کینه جوئی اسلام و احساسات تنفرآمیز بخشی از مسلمانان علیه دمکراسی و ارزش‌های باز و دمکراتیک و ذهنیت انتقادی در غرب است. این تروریسم برای توجیه عمل خود از سیاست خارجی مداخله گرانه غرب استفاده می‌نماید، ولی خود دارای ماهیتی تجاوزگرانه است. این تروریسم اسلامی بطور قاطع بر ضد آزادی، حقوق برابر زن و مرد، شیوه آزادانه عشق و زندگی است زیرا از اسلام سرچشمه گرفته و این ایدئولوژی قرآنی متکی بر دیگرآزادی و تبعیض می‌باشد. سراسر قرآن بر خشونت استوار است و در هر برگ نسخه قرآن، شما بروشنی جاپای جهنم و قتل و فشار و اجبار و جهاد و توهین به دیگران و تهدید گروه‌ها را می‌بینید. فضای قرآن دلهره آور است و هر کشتاری برای الله یک تقوا بشمار می‌آید.

جامعه ما نیازمند نقد هرمنوتیک و تاریخی از قرآن و اسلام است زیرا در بیهوشی مزمن فکرنکردن گرفتار است و دچار ازخودبیگانگی است. ما باید نقد علمی از دین را بیاموزیم و گسترش دهیم و با شجاعت آنرا به پیش ببریم. ذهن ایرانی بیمار است و در اسطوره‌های سامی قرآن به بند کشیده شده است.

منابع برای این
«فرانسواز میشو»، سرآغاز اسلام، چاپ پاریس ۲۰۱۲
«میشل اونفری»، اندیشیدن در باره اسلام، چاپ پاریس ۲۰۱۶
«رنه ژیرار»، خشونت و مقدس، چاپ پاریس ۱۹۷۲
«کارل گوستاو یونگ»، انسان و سمبول‌هایش، چاپ تهران
قرآن ترجمه قمشه ای
کتاب‌هایی از عهد عتیق، نشرنی ۱۳۸۰
جلال ایجادی، «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران».
http://www.handsmedia.com/books/?book=sociology-of-fractures-and-changes-in-iranian-society

نام پژوهشگرانی که در این بخش یادآوری شده اند:
Françoise Micheau, René Girard, Miche Onfray, Sigmund Freud, Carl Gustav Jung.

فصل شانزدهم

معجزه و جادوگری در قرآن و اسلام

ادیان با معجزه و افسانه درآمیخته‌اند و روان آدمیان محصول بیولوژی و تاریخ و دین است. برای زندگی، انسان‌ها نیازمند به امید هستند و امید خود را با معجزه ممکن می‌دانند. آیا امید با معجزه همسوئی دارد؟ در جامعه سکولاریزه یا جامعه دینی، معجزه چگونه قابل بررسی است؟ نقش معجزه در جامعه ما چگونه است؟

در زندگی همیشگی و عرفی، «معجزه» بمثابه یک اقدام شگفت‌انگیز، یک موفقیت بزرگ و یک پیروزی برجسته است. بازیگران اجتماعی زمانی که در یک لحظه ویژه با خلاقیت و بدون سابقه، پدیده شگفتی می‌آفرینند و ذهن جامعه را به تعجب می‌کشانند «معجزه گر» تلقی می‌شوند. در این حالت «معجزه» بیانگر یک لحظه دلپذیر و بیسابقه و خاطره انگیز است. پیاده شدن انسان روی کره ماه، اولین پیوند قلب در جهان، قهرمانی محمدعلی کلی، انسانی که در یک زلزله دلخراش زنده باقی می‌ماند، تیراژ یک میلیونی اولین رمان یک نویسنده ناشناس، فرد بیماری که پس از سال‌ها سرطان و دوره‌های شیمی درمانی سلامتی کامل مییابد، اولین پیروزی یک تیم فوتبال در بازی جهانی و رویدادهای کمیاب دیگر

از جمله «معجزه‌های» شگرف در یک جامعه است. روانشناسی جامعه قهرمان سازی می‌کند و وقایع جالب و فراموش ناشدنی می‌آفریند زیرا انسان در جدال با دلمردگی و رفتارهای تکراری و حوادث سخت، نیازمند انرژی تازه‌ای می‌باشد. البته این گونه «معجزه» انسانی برپایه تجربه و دانش، بدلیل عوامل تاریخی و اجتماعی، برپایه تصادف و اتفاق، متناسب ویژگی‌های روانی و احساسی و نیز در رابطه با نقش آفرینی و تیزهوشی انسان میسر میگردد. این «معجزه» به این معناست که علیرغم دشواری‌های فراوان و محدودیت‌های بیشمار و در شرایط دور از انتظار، یک موفقیت و پیروزی بزرگ بوقوع می‌پیوندد و انسان در لذت و سرمستی امیدوارانه قرار می‌گیرد. در چنین حالتی «معجزه» بمعنای عجز در برابر توانایی خدا نیست، بلکه شاهکار انسانی است که بخاطر عوامل مناسب و شرایط ویژه ممکن گشته است.

معجزه از نگاه دینی پدیده دیگری است. این معجزه ریشه خود را در قدرت الهی و آسمانی می‌بیند. معجزه دینی سرچشمه در جهان غیرانسانی دارد. معجزه دینی به رویداد یا پدیده‌ای گفته می‌شود که شگفت‌انگیز و فراطبیعت می‌باشد. معجزه دینی غیرعادی و غیرطبیعی است و از درک انسانی و تجربه انسانی بدور است. در بینش دینی معجزه مظهر توانمندی است زیرا وقوع خود را در قدرت فراانسانی و فراطبیعی می‌بیند، معجزه بیان قدرت و خواست الهی است. دین بر روان و ناخودآگاه انسان می‌نشیند و برای ادامه سلطه بر روان انسان به معجزه دست می‌یازد تا انسان شیفته و مفتون باقی بماند. انسان ناتوان و محروم امید خود را به معجزه و قدرت آسمانی یا غیبی پیوند می‌زند. در دین، خدا سرآغاز همه موجودات و هستی است و همه چیز از خدا سرچشمه گرفته است و او قادر است در هرلحظه تمام قوانین طبیعت و جامعه را برهم بزند و معجزه بیافریند. معجزه دینی یعنی واقعیت انکار ناپذیری که نتیجه خواست قدرت خدایی است. کسانی که به معجزه اعتقاد دارند توانایی خدا را مطلق می‌دانند.

ادعای دین مبنی بر منشا آسمانی معجزه فقط یک ادعای محض است. براساس کدام مدرک و تجربه و علم، مسیح در گهواره حرف می‌زند؟ برای دین دلیل معجزه، فقط ادعای خود دین است. حال آنکه روش علمی چنین ادعایی را نمی‌تواند بپذیرد. معجزه می‌تواند یک خواب و خیال باشد، معجزه می‌تواند یک قصه دورادور باشد، معجزه می‌تواند یک مانیپولاسیون روانی باشد، معجزه می‌تواند یک جادوگری و

شعبده بازی باشد. امروز دیوید کاپرفیلد شعبده بازی شگفت‌انگیزی سامان دهی می‌کند و با درآمد میلیون‌ها دلاری همه تماشاگران را به شگفتی وامیدارد و آن‌ها را به تحسین و ستایش میکشاند. در جهان و ایران معرکه گیران و شعبده بازان با تردستی‌های بسیار عجیب و خارق العاده همان کار معجزه را انجام می‌دهند و تماشاگران را مجذوب خود می‌کنند. جاذبه دین در ذهن آدمی در جامعه پرقدرت است و علیرغم شکست اسلام سیاسی مردمان بیشماری در دین راه نجات می‌بینند و تصور می‌کنند که دین «خوب و واقعی» حلال مشکلات خواهد بود. این باور گسترده است ولی متفاوت و رنگارنگ است. آنجا که سکولاریزاسیون عمیق‌تر است جاذبه دینی کمرنگتر است ولی بهر حال ایدئولوژی دینی در جامعه وسیع است و معجزه در خودآگاه و یا ناخودآگاه اجتماعی نقش ایفا می‌کند زیرا انتظار تغییر و تحول با منشا خدایی و آسمانی موجود است. در جامعه ایران پراتیک سکولار فراوان است ولی در بنیاد روانشناسی اجتماعی خود دینی است و اعتقاد به معجزه همه جا حاضر است. جمعیت ایران دیندار است. قصه آدم و حوا که با یک سیب یا گندم خوردن از بهشت بیرون می‌افتند و نیز جسم فیزیکی آدم به زمین رانده می‌شود و آدم ابوالبشر نام می‌گیرد؛ قصه ابراهیم که به دستور خدا قصد می‌کند تا فرزندش را قربانی کند؛ قصه توفان نوح یا داستان یونس که در دل ماهی دریاگردی می‌کند و سایر قصه‌ها بنیان اعتقادی دینداران می‌باشد. تمام این قصه‌ها در اعماق روان انسان‌ها فرو رفته و افراد عامی و تحصیلکرده دیگر پرسشی ندارند و معجزه به باور عادی تبدیل شده است.

ادیان ابراهیمی در باره معجزه

همه ادیان ابراهیمی مانند یهودیت و مسیحیت و اسلام به معجزه اعتقاد دارند. در دین یهود خدا یا یهوه همه جوانب هستی را مدیریت می‌کند و هیچ قاعده‌ای از اراده و خواست او خارج نیست. خدا طبیعت و قوانین آنرا بوجود آورده و قادر است قوانین را برهم بزند. در دین یهود داستان سربریدن اسحاق پسر ابراهیم و بالاخره ارسال گوسفند از جانب خدا و جلوگیری از کشتن اسحاق یک معجزه است. خروج یهودیان از مصر با کنار رفتن آب دریای سرخ یک معجزه است. ملاقات موسی با یهوه بشکل نور و آتش در کوه سینا یا طور یک معجزه بشمار

می‌آید. تبدیل عصای موسی به مار بزرگ یک معجزه است. در باور یهودیت همه این موارد حقایق غیرقابل انکار است. اراده خدا قواعد طبیعت را تغییر می‌دهد و این همان معجزه می‌باشد.

کلیسا نیز به معجزه دینی معتقد است. در دین مسیحیت شفا یافتن از طریق ایمان یک اقدام معجزه آسا بشمار می‌آید. (۱) گفته می‌شود که مسیح فرد نابینا را بینا می‌کند و جن را از بدن بیرون می‌کند. بر اساس انجیل ژان یا مرقس، مسیح آب را به شراب تبدیل کرد (۲). مسیح در هنگامیکه مردمان بسیاری گردآمده بودند تعداد ۵ نان و دو ماهی را آنقدر افزایش می‌دهد که یک جمعیت پنج هزار نفری سیر میگردد. در دین مسیحیت اعتقاد به معجزه فراوان است. در فرانسه زیارت کنندگان بیماری به شهر «لورد» می‌روند و کلیسا معتقد است از سال ۱۸۶۲ تا امروز ۷۰ معجزه صورت گرفته است و در انتظار معجزه‌های دیگر باید بود. انجیل مَرقُس از نظر حجم کوتاه‌ترین انجیل است و توجه مرقس بیشتر به کارها و معجزات عیسی است. در دین مسیحیت معجزه، مکاشفه‌ای مخصوص از حضور و قدرت خدا و اثبات کننده وجود و محبت او نسبت به بندگان است. معجزات مسیح بر مبنای اظهار محبت بوده، نه اینکه می‌خواسته عجز مردم نشان دهد، بلکه معجزاتش لطف ومحبت بی‌پایان خداست تا دیگران را توانا سازد که به عیسی مسیح ایمان آورند (انجیل مرقس ۵:۳۴-۲۵؛ تسین، بی‌تا، ۱۱). در عهد جدید در برخی از موارد نیز آمده است که مسیح برای اثبات گفتارش مبنی بر اینکه او توانایی بخشیدن گناه بشر را دارد، معجزه انجام داد و افلیجی را شفا داد (انجیل مرقس ۱۲:۱۲-۸). انجیل مَتّی یکی از چهار انجیل به تصویب رسیده کلیسا در عهد جدید است. این انجیل شرحی از زندگی و دعوت عیسای ناصری را بیان می‌کند و می‌گوید «فریسیان» خواستار معجزه از مسیح بودند ولی آن‌ها نمی‌خواستند به او ایمان آورند، به این خاطرعیسی معجزه‌ای به آن‌ها نشان نداد و گفت: «فقط مردم بدکار و بی‌ایمان طالب معجزات بیشتر هستند» (انجیل متی ۱۲: ۳۹). کلیسای کاتولیک معتقد است از ابتدای مسیحیت ۲۵۰ مورد معجزه بوقوع پیوسته است. برای کلیسای «اوانجلیک‌ها» معجزه کماکان ممکن است و متعلق به گذشته نیست. باعتبار دعا و شکرگذاری و ایمان، روح القدس معجزه را عملی می‌سازد و بعنوان نمونه شفا یافتن و باردارشدن زنان امکان پذیر است (۳). از یاد نباید برد که «تثلیث» نیز نوعی اعتقاد به معجزه می‌باشد زیرا دربرگیرنده هویتی سه

گانه است: پسر، پدر، روح القدوس. بر پایه این باور خدای یگانه در سه شخص خدای پدر و خدای پسر و خدای روح القدس جمع می‌شود و این سه، ذات یکسانی داشته ولی از هم متمایز می‌باشند. افزون برآن در مسیحیت گفته می‌شود که اگر به زبان خود اعتراف کنی عیسی خداوند است و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزاند، نجات خواهی یافت.

معجزه و جادوگری در قرآن

پژوهش‌های تازه در باره قرآن و اسلام و تاریخ اسلام باورهای سنتی و رایج را کاملن به زیر پرسش کشانده‌اند. نویسندگان قرآن کیستند؟ تاریخ نگارش قرآن و روند تغییرات آن چیست؟ نقش خاندان امویه و بنی عباس در تدوین قرآن چه بوده است؟ افزون بر این پرسش‌های کلان، بررسی ساختاری و مضمونی و زبانی قرآن نیز برای پژوهشگران میدان بزرگی از تحقیق بازنموده است و بررسی تطبیقی اسلام با سایر ادیان ابراهیمی دورنمای جدیدی گشوده است و نشان می‌دهد که کاتبان قرآن از یهودیت و مسیحیت وام‌های فراوانی گرفته‌اند. در زمینه معجزه شناسی این پرسش مطرح است که چرا اسلام به معجزه اعتقاد دارد و مفسران و روایتگران مسلمان چه نقشی در روایت سازی در باره معجزه داشته‌اند.

پیش از ظهور و اعلام اسلام، معجزه در ادیان ابراهیمی مطرح است زیرا یهودیت و مسیحیت در جامعه شبانی و کشاورزی و در جامعه‌ای که از باورهای سحرآمیز و رازگونه سرشار است، عامل قدرتمندی برای تقویت گردهمایی و حفظ خود بشمار می‌آید. معجزه با ایجاد شگفتی ذهنیت فردی و جمعی را جذب می‌کند. دین با چهره‌ای رازانگیز ذهن را متعجب ساخته و آنرا زیر نفوذ و کنترل قرار می‌دهد. در جامعه‌ای فاقد خرد منطقی، معجزه دینی وفاداری و احترام و تسلیم می‌آفریند. در این جامعه ذهن و احساس باید تحریک شوند و ایجاد هیجانهای خدایی رازآلود، کلیدی برای کنترل و جذب است. البته جامعه موجود پیوسته تابع و شیفته باقی نمی‌ماند ولی خدا باید با تهدید و پند و سحر و شعبده بازی و افسانه سرایی شیرین، مردم را بسوی خود جلب کند.

در اسلام معجزه پایه اعتقادی مسلمانان است. مفسران دین اسلام چهار مشخصه برای معجزه در نظر دارند: یکم، کاری خارق العاده که از حدود توانایی

نوع بشر خارج است. دوم، این اقدام خارق العاده با مشیت و «اذن» و اراده الهی صورت می‌گیرد. سوم، معجزه همراه با ادعای پیغمبری و رسالت است. چهارم، معجزه همراه با «تحدی» یا مقابله به مثل است و تا انسان‌ها معادل آن را بیاورند و چون آن‌ها ناتوانند رسالت را می‌پذیرند. از نظر اسلام سحر و جادو اموری هستند که میتوان آن‌ها را فراگرفت و فاقد منشا الهی هستند. قرآن در این زمینه می‌گوید: «وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ». (البقره، آیه ۱۰۲). (۴) اما معجزه یا اعجاز منشا الهی دارد و نتیجه خواست خداوند است؛ همانگونه که مسیح در گهواره سخن می‌گوید و اعجاز می‌کند و این امر تجلی قدرت الهی می‌باشد. ادعای قرآن مبنی بر مخالفت با سحر بی‌پایه است زیرا در اسلام معجزه و سحر و اعتقاد به جادوگری دینی جایگاه مهمی دارد.

بهنگام «رسالت» محمد، اهالی ملکه از محمد معجزه میخواهند و از او باغ خرما و چشمه اب می‌طلبند و خواستار حضور خدا و فرشتگان در نزد خود می‌شوند. قرآن به پیامبر می‌گوید این انتظار بیهوده است و تو فرد عادی هستی. ولی قرآن می‌گوید: «بگوای پیغمبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند هرگز نتوانند...» (آیه ۸۸ سوره بنی اسرائیل) (۵). بمعنای دیگر در اسلام، قرآن همچون یک معجزه است و کسی قادر نیست همطراز قرآن کتابی بیاورد. امروز بنابر پژوهش‌های گوناگون می‌دانیم که قرآن فاقد کیفیت ادبی و دستوری است و ساختار آن ترکیبی از سبک‌ها و شیوه‌های متفاوت و توام با سردگمی نوشتاری است. قرآن خود را تجلی معجزه می‌داند حال آنکه این نوشته دارای تاریخ است، یک نوشتار عادی است و محصول کار کاتبان متعدد در دوره‌های گوناگون بوده است. افزون بر قرآن، اسلام به معجزه‌های دیگر نیز معتقد است. معجزه دیگر محمد پاره کردن ماه است. در سوره القمر در آیه اول می‌آید: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَر» یعنی «آن ساعت نزدیک آمد و ماه شکافته شد.» (۶). این آیه اشاره دارد به معجزه دوشقه کردن ماه توسط پیامبر اسلام و البته در آیه دوم تاکید می‌شود زمانی که کافران آیت و معجزه‌ای را می‌بینند دوباره اعراض کرده و میگویند این امر یک سحر است. براساس روایات، واقعه شق القمر به این خاطر است که اهالی مکه از محمد درخواست نشانه می‌کنند و میگویند اگر پیامبر خدا هستی ماه را برای ما بشکاف و دو نصف کن. پیامبر از الله خواست تا ماه دو نیم شود، با اشاره پیامبر ماه به دو نیم شد. بدین ترتیب قرآن دچار تناقض گوئی

است زیرا سحر و افسون را رد می‌کند ولی دوباره به برای سحر کردن، ماه را دو نیمه می‌کند. روشن است که دو شقه کردن ماه فاقد هرگونه واقعیت تاریخی و علمی است و تنها قصه‌ای بشمار می‌آید تا از دین رقیب عقب نماند.

معراج پیامبر به هفت آسمان نیز طبق آیاتی که در سوره‌های الاسرا و النجم طرح گشته برای مسلمان یک معجزه به حساب می‌آید. «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَیَ الْمَسْجِدِ الأَقْصَا الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ ءَایَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیر.» (اَلاسرا)(۷). برپایه کتاب‌هایی مانند «منهج تاصادقین» از کاشانی، بحارالانوار از مجلسی و تفسیرالمیزان از محمد حسین طباطبایی، محمد سوار بر مرکبی بنام براق می‌شود و از مسجدالحرام مکه تا مسجدالاقصی فلسطین پرواز کرده و سپس از الاقصی به هفت آسمان عروج می‌کند. در این معراج که یک شب طول میکشد، محمد با جبرائیل همراه است و در آسمان هفتم به دیدار ابراهیم نائل می‌شود و در آنجا بهشت هم را بازدید می‌کند. پس از عروج به اورشلیم پائین آمده و از راه هوایی به مکه بازمیگردد. برای مسیحیان عیسی به آسمان پرواز می‌کند و برای مسلمانان پیامبر آنان نیز به هفت آسمان عروج می‌کند. بدین ترتیب روشن است که این قصه دل انگیز و رویایی هرگز نمی‌تواند واقعیت تاریخی داشته باشد. اگر این قصه توسط ساحران و جادوگران مطرح گردد گویند فاقد حقیقت است ولی اگر این قصه را با منشا الهی معرفی کنند، برای ذهن دین خو عروج به آسمان یک حقیقت انکارناپذیر است. تمام تجربه بشری و دانش جهانی و تاریخی چنین سفری را محال می‌دانند. این قصه دینی جنبه رازگونه و عرفانی دارد و هرگز در تجربه انسانی قابل تائید نیست.

موارد دیگری از رازگوئی و افسانه پروری در قرآن فراوان هستند. قرآن در سوره رعد می‌آورد: «اللهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لأَجَلٍ مُّسَمًّی یُدَبِّرُ الأَمْرَ یُفَصِّلُ الآیَاتِ لَعَلَّکُم بِلِقَاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ.» «خدا کسی است که آسمان‌ها را، بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید، برافراشت؛ سپس بر تخت (جهان‌داری) تسلّط یافت؛ و خورشید و ماه را رام ساخت هر کدام تا سرآمد معیّنی روان‌اند...» (۸). قرآن در سوره علق میآورد: «خَلَقَ الإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ» انسان را از خون بسته‌ی آویزان آفرید. «علق» در اصل به معنی چسبیدن به چیزی است و بنابراین به خون بسته و هم‌چنین به زالو که برای مکیدن خون به بدن می‌چسبد، «علق» گفته‌اند. بالاخره باید یادآوری

نمود قرآن اعلام می‌کند که پس از مرگ، مردگان زنده می‌شوند و روز قیامت مورد داوری الهی واقع می‌شوند و بالاخره با داوری الله به جهنم یا بهشت می‌روند. بنابراین زنده شدن مردگان نیز از نوع معجزه می‌باشد. در ادامه همین طرز اعتقادی، مجلسی در بحارالانوار، در تفسیر و جعلسازی خود برآنست که انسان در مرتبه بعد از مرگ تا قیامت از نوعی حیات برخوردار است، گروهی از نعمت‌های الهی برخودار هستند و دسته‌ای گرفتار عذاب‌های برزخی می‌باشند. (۹)

در تمام موارد قرآنی بالا ما شاهد معجزه و اعجازگرایی اسلام و خرافه‌گرایی این دین هستیم. الله خورشید و ماه را رام کرد، آسمان‌ها را بدون ستون برافراشت، انسان را از خون بسته بوجود آورد و انسان را دوباره زنده خواهد کرد. تمامی این قصه‌ها و پیشگوئی‌های رازآلود با فضایی از جادوگری و شعبده بازی و افسونگری آغشته است. این گونه روایت سازی ادامه همان فرهنگ جادوگری است که در جوامع پیش اسلامی نیز وجود داشته است. بخش قابل توجهی از قرآن حاوی قصه‌ها و حکایت سحر و جادوگری گذشتگان است.

نه تنها در قرآن بلکه در آداب اسلامی همین جادوگری و رفتار سحرآمیز را ما مشاهده میکنیم. مناسک «حج تمتع» مانند احرام در مکه، طواف کعبه، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، انداختن هفت سنگریزه به جمره عقبه، قربانی کردن، وغیره، بیانگر مجموعه‌ای از رفتارها و آداب سمبولیک و جادوگرانه است. بعنوان نمونه مراسم «رمی جَمَره»، پرتاب کردن سنگ ریزه به سوی جمره، یکی از ارکان مهم زیارت در حج است. در روایات اسلامی ابلیس در جمره در برابر ابراهیم حاضر می‌شود و ابراهیم با سنگ ریزه ابلیس را هدف قرار داده و ابلیس فرار می‌کند و بنابراین مسلمانان با پرتاب سنگ، ابلیس را از خود یا درون خود دور می‌کنند. حال باید پرسید ابلیس در اسلام کیست؟ تاریخ طبری می‌گوید ابلیس از فرشتگان بود و زمانی که مغرور شد به جن تبدیل شد. به باور اسلام جن‌ها نام دسته‌ای از موجودات فراطبیعی است و طبق سوره الرحمن وجود آن‌ها آتش بدون دود است. افزون بر آن سوره هفتاد و دومین قرآن «الجن» می‌باشد. بدین ترتیب می‌بینیم که سحر و جادوگری و اعتقاد به موجودات عجیب در باور اسلامی بسیار معنادار است. اسلام محصول جامعه‌ای بدوی است و در خود، ذهنیت جامعه‌ای را منعکس می‌کند که درگیر قوای طبیعت و هیولا و غول‌های عجیب و غریب آن می‌باشد.

شیعه گری و ماشین جعل معجزه

تاریخ شیعه سرشار از روایات و داستان‌ها و سحرگرایی است. شیعه گری از ادیان دیگر مانند زرتشتی و مسیحیت وام گرفته است ولی مضمون نهادینه خود را با فرهنگ سامی و دین اسلام و خاندان بنی‌هاشم تعیین نموده است. شیعه گری توسط آخوندی‌های بیشمار ایرانی و حمایت حاکمان ساخته و پرداخته شده است ولی محتوای آن با فرهنگ ایرانی و منافع تاریخی ایرانی و بالندگی روح ایرانی بیگانه است.

سوشیانت یا سوشیانس در دین زرتشت منجی نهایی زمین به شمار می‌آید. با ظهور این صاحب زمان، جهان پر از عدل و داد شده، ظلم و ستم از بین رفته، برکت زیاد شده، گوشت خواری به کنار رفته و نظم نوینی برپا خواهد گشت. دانا بودن از ویژگی‌های سوشیانت است و با رستاخیز او عمر جهان مادی به سر میرسد و او آخرین مخلوق اهورامزدا می‌باشد. با ظهور سوشیانت دروغ پایان می‌گیرد و جاوانی برپا میگردد. همین اسطوره در داستان مسیح نیز قابل مشاهده است. شیعه گری همین عناصر را در کنارهم میچیند ولی تفاوت اساسی محتوائی با اسطوره سوشیانت دارد. طبق منابع شیعه مهدی در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ هجری قمری در سامرا متولد می‌شود و در کودکی به امامت می‌رسد. او سپس غیبت کرده و در پایان زمان با عنوان مهدی قیام کرده و «حق و عدالت» را برقرار خواهد نمود. امام مهدی از تبار بنی‌هاشم است و برای انتقام خون حسین می‌آید. صاحب زمان شیعه برای به ثمر رساندن انقلاب جهانی، ناگزیر از جنگ و خشونت خواهد بود و او با لشگری بین ۱۰ هزار تا ۱۰۰ هزار خواهد آمد و خون بپا خواهد کرد. از نشانه‌های ظهور مهدی، ظهور دجال است که به قول علی ابن ابی طالب: «او چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می‌درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آمیخته به خون است، وی در یک قحطی سخت می‌آید و بر الاغ سفیدی سوار است.». بدین ترتیب معجزه‌ای بوقوع خواهد پیوست، منجی خواهد آمد. امام مهدی سمبول پیروزی اسلام و اعمال سیادت و سلطه بر مخالفان و بر زمین است.

شیعه گری بینش جادوگرانه و افسونگری حفظ کرده و با تمام قدرت در برابر روش‌های عقلانی و علمی اقدام کرده است. شیعه گری از اسطوره افسانه‌ای به خرافه‌های ایدئولوژیک چرخش پیدا می‌کند. در فقه شیعه امام صادق می‌گوید:

«و المعجزة علامةٌ لله لا یعطیها الا انبیاءهُ و رُسُلَهُ و حججه لیعرف به صدق الصادق من کذب الکاذب». معجزه نشانه‌ای از خداوند است که آن را جز به پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خود نمی‌دهد، تا به وسیله آن، راستگوئی از دروغگوئی شناخته شود. (محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، جلد ۱۱ برگ ۷۱). (۱۰). مراجع شیعه معتقدند که معجزه، تحقق چیزی است که بطرز عادی واقع نمی‌شود یا نفی امری است که به طور عادی صورت می‌پذیرد. هر گاه شخصی ادعای نبوت و مقام پیامبری از جانب خدا را داشته باشد، برای اثبات صدق رسالت خویش، باید کاری انجام دهد که بر خلاف نظام عادی جهان بوده ومردم نیز به هنگام معارضه با آن از انجام دادن آن ناتوان گردند، افزون بر اینکه عمل وی نیز باید مطابق با ادعای او باشد. (حلی، ۱۴۱۳، ۱۹۶؛ خویی، ۱۳۶۰، ج اول، ۵۷؛ طباطبایی، ۱۳۹۳، ج اول، ۷۵). شیعه می‌گوید برای معجزه مقام پیامبری و رابطه با الله تعیین کننده است و انعکاس حقیقت است. چه کسی و کدام اتوریته درستی معجزه را تائید می‌کند؟ واقعیت اینستکه دین، به جعل دست میزند و خود را خدایی معرفی می‌کند و جلوه قدسی بخود می‌دهد. حال آنکه ادعای پیامبران و امامان جز جعل و قصه گوئی و دروغپردازی چیز دیگری نیست. افزون بر آن همه معجزه‌ها توسط کاتبان و نویسندگان تنظیم شده است.

مجلسی یکی از بزرگترین جاعلان تاریخ است و ببینید بازگشت خورشید را چگونه ترسیم می‌کند. روایت در باره بازگشت خورشید در بحارالانوار مجلسی و نزد ارشاد مفید چنین آمده است: «وقتی امام علی (ع) با اصحاب خود به بابل رفت در بین راه مکان مناسبی برای نماز نیافتند و بدنبال آن همچنان حرکت می‌کردند تا به مکانی رسیدند که از همه جا بهتر بود اما نزدیک بود خورشید غروب کند . اگر چه امام (ع) نماز خود را با عده‌ای از اصحاب خود اقامه کرده بود امام جمع زیادی از آن‌ها نماز نخوانده بودند و از این رو در باره‌ی نماز خود به سخن پرداختند وقتی امام علی (ع) سخنان آن‌ها را شنید از خدایتعالی درخواست کرد که خورشید را برای او برگرداند تا اصحابش نماز خود را در وقت آن بجا آورند. خداوند دعای او را مستجاب کرد و خورشید را برگرداند به گونه‌ای که وقت نماز عصر بود. وقتی به آخر نماز رسیدند و سلام نماز را بپایان بردند، خورشید غروب کرد. (جلد ۴۱، ص ۱۷۲)(۱۱).

برپایه فقه شیعه: «وقـتـی حضرت مهدی بیاید حاکمیت و نظام سیاسی جهان

را دگرگون می‌سازد. ظلم و استکبار، کفر و شرک و نفاق را ریشه کن می‌کند. آیین محمدی را در جهان مستقر می‌نمـایـد و هـمه عالم را زیر پرچم توحید، به سعادت می‌رساند. امنیت جهانی برقرار می‌سازد، اقتصاد جهانی را متحول می‌کند. زمینی در جهان نمی‌ماند مگر اینکه سرسبز و خرم می‌شود و خیر و برکت از همه جا می‌بارد». (سایت شیعه). شیعیان نیز که در انتظار رسیدن امام دوازدهم هستند، معتقد به معجزه می‌باشند. مهدی یک شخصیت اسطوره‌ای است که با باورهای هزاره‌ای توام است، ولی تجلی جهالت و نادانی و خرافه پرستی نزد شیعیان است. ذهن آشفته و گرفتار شیعه به پائین ترین نقطه کشیده می‌شود و با ازخودبیگانگی همه جانبه درگیر است و فاقد هرگونه اندیشه می‌باشد.

در فقه شیعه از هزاران معجزه یاد می‌شود و آخوندهای حوزه دار برآنند که در مورد پیامبر از چهار گروه معجزه باید صحبت کرد: معجزه‌های متعلق به آغاز تولد پیامبر، معجزه‌های متعلق به هنگام کودکی پیامبر اسلام، معجزه‌های متعلق به دوران بعثت تا مرگ، بالاخره معجزه‌های متعلق به پس از مرگ پیامبر اسلام. از نظر دستگاه دین سازی شیعه تعداد معجزه‌های مربوط به پیامبر ۴۴۴۰ مورد بوده است. مسلمانان با قدرت تمام به این افسانه‌ها باور دارند و آن‌ها را بمثابه حقیقت جهان می‌دانند. تمامی معجزه‌های نقلی قرآنی و اسلامی و شیعه، نفی تمام زندگی تجربی و قوانین بیولوژیکی و انسان شناسی و علم فیزیک است. این معجزه باوری بیانگر یک ایدئولوژی پریشانگر و ویرانگر عقلانیت است. این ایدئولوژی معجزه باور، بزرگترین دروغها را بعنوان رویداد الهی معرفی کرده و ذهن ناتوان و پریشان مردم را همراه خود می‌سازد. ذهنی که تسلیم پدیده معجزه می‌باشد در باوری افسونگرا و وسوسه‌های دینی مغلوب می‌ماند و به تخریب تمام توانی‌های ذاتی انسانی دست میزند. ماشین پروپاگاند مذهبی با تبهکاری فعال خرافه و روایات را می‌بافد و بمرور «خرافه معجزه وار» را تولید می‌کند و با شیوه‌های تربیتی و ایدئولوژیک در ناخودآگاه مردم می‌نشاند. مردمی که قربانی معجزه و خرافه و امامزاده هستند، قدرت عقلانی و استدلالی خود را از دست داده و به عاملان تسلیم روحی نسبت به دین تبدیل می‌شوند. در چنین شرایطی سلطه گری سیاسی بر آن‌ها آسانتر می‌گردد. تحصیلکردگان و روشنفکران و سیاسیونی که در خاموشی لذت باری غرق شده‌اند و با دین و خرافه و معجزه کنار آمده اند، با عدم شعور خردمندانه خود جامعه را به پستی هولناکی سوق می‌دهند.

معجزه در تقابل با عقل

بدین ترتیب می‌بینیم که همه معجزه‌های ادیان ابراهیمی همچون واقعیت و قانونی انکار ناپذیر در تاریخ باورها حک شده‌اند. باور به معجزه به بافت عاطفی و اعتقادی تبدیل شده است. افسانه آفرینش جهان و انسان که در تورات و قرآن آمده است نیز معجزه است و این امر در ذهنیت میلیون‌ها انسان عادی و طبیعی گشته است. این افسانه به واقعیت باور دینی و عاطفی در نزد فرد تبدیل شده است. افسانه‌هایی چون نوح که ۹۵۰ سال زندگی می‌کند، یونسی که در شکم ماهی زندگی می‌کند، محمدی که با مرکب هفت آسمان بالا میرود و مهدی غایبی که ۱۲۰۰ سال عمر کرده است، فقط چون با منشا دینی هستند بدون چون و چرا پذیرفته می‌شود. ذهن دینی پرسش ندارد، جادوزده می‌باشد، ساختار تعقلی ندارد و تسلیم میل دینی است. ذهن دینی فکر نمی‌کند و هرآنچه نشانه دین دارد را می‌بلعد و در خود جذب می‌کند. فرهنگ دینی مخزنی از باورهای رازآمیز است که ترس و اضطراب و محرومیت انسان را کنترل می‌کند.

در جامعه ما نقش مذهب و نقش اعتقاد به معجزه گری زیاد است. میلیون‌ها انسان روستایی و شهری در باور و پراتیک روزمره درگیر رفتار باورهای غیرمعقول و خرافی هستند. در فرهنگ عامیانه دینی شیعیان اعتقاداتی مانند دخیل بستن، شمع روشن کردن، آیت الکرسی خواندن، نذرکردن، زیارت قبور امامان مانند امام رضا و کربلا، سفر مکه رفتن، در عید قربان و حج گوسفند کشتن، در ورودی خانه را با خون نشانه گذاشتن، از زیر قرآن عبور کردن و غیره از جنس آدابی هستند که به معجزه اتکا دارند. چنین آدابی بمعنای آنست که فرد انتظار شفا و امنیت دارد، آرزو دارد از بدبختی بیرون بیاید، آرزو دارد فرزندانش رفاهی پیدا کرده و ازدواج کنند، امیدوار است خانه بخرد، آرزوی شفا در یک بیماری سخت را دارد، آرزو دارد که به بهشت برود. تمام این آرزوها از عهده او خارج است و بنابراین او بسوی غیب دست دراز می‌کند و نیروی فراطبیعی را می‌طلبد و امیدوار است تا معجزه‌ای روی دهد. در ذهنیت یک فرد دیندار و یا فرد شیعه، حسرت‌ها و عقده‌ها و میل‌های درونی به معجزه گرایش پیدا می‌کنند و در نهایت در جستجوی اجتناب از دوزخ و رفتن به بهشت هستند. این اعتقادها با زندگی روزه و دینامیسم جامعه شناختی تداخل پیدا کرده و همیشه مرز رفتار عرفی و رفتار دینی و جادوطلبانه بطرز آشکار قابل تشخیص نیست. ولی تاثیر منفی این باورهای خرافی در جامعه

محسوس است. هر سال بیست پنج میلیون ایرانی به زیارت امام رضا می‌روند تا به آرزوهای خود برسند و معجزه تحقق یابد. هر سال بیش از ۶۰۰ هزار ایرانی به حج «تمتع» و «عمره» می‌روند تا معجزه‌ای روی دهد و آن‌ها به بهشت برسند. هر سال میلیون‌ها ایرانی به زیارت قبور موهوم ۱۳۰۰۰ امامزاده می‌روند تا آرزوهایشان برآورده شود و برکت الله آن‌ها را بی‌نصیب نگذارد. سالانه بیش از ۲۰ میلیون ایرانی به زیارت هیولای دروغ جمکران می‌روند و آرزوی معجزه مهدی را دارند.

همه این رفتارها و باورها روزمره توسط یک ماشین دولتی، یک دستگاه بزرگ حوزوی، نیم میلیون آخوند و طلبه، یک بودجه عظیم و تکرار عادت میلیون‌ها انسان، تقویت و مستحکم می‌شود. در این فضا فلسفه و انتقاد فکری جایی ندارد بلکه تعبد و تقدس و تسلیم و فکرنکردن و جادوگری روان، مشخصه اصلی آن است. این اعتقادات انبوه در جامعه بیانگر ضعف خردگرایی و درماندگی فکری و روانی انسان‌هاست.

از نگاه اسپینوزا در کتاب «اخلاق» جهان صحنه خیمه شب بازی نیست، خدا همان طبیعت است که در برگیرنده تمام علت‌ها وجوهرهاست. فلسفه اسپینوزا سرشار و اشباع شده از خداست. اودر جایی می‌گوید: من خواهان عشق عقلانی به خدا هستم. از این رو نگاه اسپینوزا یک جهان بینی خردگرا بوده است. او مخالف دیدگاه ساده لوحانه ادیان ابراهیمی بود و آنان را ساخته ذهن بشر می‌دانست(۱۲). از فلسفه اسپینوزا میتوان استنتاج نمود که اعتقاد به معجزه بیان عدم شناخت طبیعت است.

فیلسوف انگلیسی دیوید هیوم در کتاب «کاوشی در خصوص فهم بشری»(۱۳) معجزه را متضاد با قوانین طبیعت میدانست. از نظر او اگر پدیده می‌خواهد بمثابه معجزه باشد نباید در بستر علم قرار گیرد. هیوم می‌گوید بله اگر فردی بمیرد و سپس به زندگی برگردد یک معجزه است ولی چنین اتفاقی در هیچ دوره و در هیچ مکانی اتفاق نیافتاده است. او می‌افزاید اگر کسی بمن بگوید که مرده‌ای به زندگی برگشته یا در پی فریب من است و یا خود فریب خورده است. از نظر هیوم: «قبول نکردن دین و سرباز زدن از پذیرفتن عقاید دینی اوایل (زمان پیامبران) معمولاً به خاطر توجیه ناپذیر بودن یا مسخره بودن معجزات بوده‌است، اما امروزه گمان نمی‌کنم که شخص خردمندی بتواند حتی یک دلیل مناسب برای توجیه دین داشته

باشد.». هیوم در جای دیگر می‌نویسد تمام مفهوم‌های دینی متافیزیکی در ذهن‌های عامه در اصل مخلوطی از فیزیک‌اند زیرا دین درمورد چیزی اظهار نظر می‌کند که توانایی بررسی آن را ندارد، چون فهم انسانی توانایی بررسی آن را ندارد. مثلاً فرشته در اذهان عمومی مخلوطی از انسان و بال است و این همان فیزیک است که افراد آن را به متافیزیک منسوب می‌کنند. این مطلب در داستان‌های مذهبی چون داستان گفتگوی موسی با خدا در غالب درخت آتشین ظاهر شده بود. بدین ترتیب برای هیوم انسان فاقد شعور لازم برای درک پیچیدگی است و فرشته‌ای که می‌سازد تا او را نجات دهد، خود از زندگی انسانی الهام گرفته است. معجزه در بیرون نیست بلکه خود ساخته انسان است.

آلبر انیشتین میگفت: ادیان برای من چیزی جز نماد ضعف و جهل بشر نیست، گرچه به آن و پیروانش احترام می‌گذارم ولی داستان‌های کودکانه‌اش را قبول ندارم. او معتقد بود این دنیا بر اساس قوانین معیینی اداره می‌شود که «حتی خدا آن بالا تاس نمی‌اندازد» تا برای بندگانش این قوانین را نقض کند. از نظر ماری کوری فیزیکدان فرانسوی معجزه‌های دینی، دیگر داستان‌ها و ماجراهای تخیلی، مانند داستان سفید برفی است. بسیاری از دانشمندان نقاد دین و خرافه هستند ولی افراد دانشگاهی و آکادمیک دیگری نیز هستند که در دین و خرافه استقرار یافته‌اند و با نوعی تناقض زندگی می‌کنند. دانشمند قوانین طبیعت و جهان را میشناسد و به این دلیل معجزه بمثابه رویدادی که ناقض طبیعت باشد را طرد می‌کند. البته از نظر پزشکی مواردی وجود دارد که فرد بیمار به دلیل روانی و محیطی و عواملی که امروز قابل درک نیستند به مسیر بهبودی کشیده می‌شود، ولی این جهش سلامتی شگفت نتیجه معجزه نیست و خدایی نیست که بتواند در آن مداخله کند.

معجزه در ادیان و در اسلام، یک اسطوره یا افسانه سازی است، شاید نتیجه اشتباه و روایت ساخته شده و جعلی است و یا نتیجه ناتوانی دانش و عقلانیت در نزد مردم است. میتوان انتظار داشت که با پیشرفت تاریخ و تجربه و دانش، باور به معجزه کاهش یابد. ولی بخش عظیم مردم جهان به معجزه باور دارند. در جامعه ما اکثریت انبوه مردم و نیز نخبگان سیاسی و فرهنگی فراوانی معتقد به معجزه می‌باشند و باور به معجزه در زندگی روزمره آن‌ها جاری است. این فضای اعتقادی توهم انگیز از پیشرفت علمی و خردگرایی جلوگیری نموده و مانع استفاده از عقل برای رفتار هوشمندانه میگردد. افراد معتقد به معجزه دستخوش توهم و

رازگرایی بوده و از قدرت عقلی و پیشرفت‌های عملی در زندگی بهره نمی‌برند. البته این افراد محصول تاریخ و سیاست و فرهنگ ازخودبیگانگی هستند.

منابع این فصل

1- Pierre Geoltrain (dir.), Aux origines du christianisme, Gallimard, 2000, passim.

2- Patrick Sbalchiero, L'Église face aux miracles: de l'Évangile à nos jours, Fayard, Paris, 2007

3- Sébastien Fath, Du ghetto au réseau: Le protestantisme évangélique en France, 1800-2005, Édition Labor et Fides, France, 2005, p. 28

۴-قرآن

۵-قرآن

۶-قرآن

۷-قرآن

۹- محمد باقرمجلسی، در بحارالانوار، ج ۶، برگ ۲۰۲ به بعد

۱۰- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، جلد ۱۱ برگ ۷۱

۱۱-محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، جلد ۴۱، برگ ۱۷۲

۱۲- باروخ اسپینوزا، کتاب «اخلاق»، ترجمه محسن جهانگیری، مرکز نشر دانشگاهی

۱۳-دیوید هیوم، کاوشی در خصوص فهم بشری، ترجمه کاوه لاجوردی، مرکز نشر

فصل هفدهم

قرآن مقدس نیست

از نظر جامعه‌شناسی و علم تاریخ هیچ کتابی آسمانی نیست. کتاب نتیجه فکر و تخیل آدمی است و داده‌های علمی و اساطیری و تخیلی و ادبی توسط انسان‌ها بوجود آمده‌اند. به این لحاظ کتاب همیشه یک موضوع برای تحلیل است و به تحلیل هرمنوتیک و ادبی و تاریخی درمی آید. قرآن نه مقدس و نه آسمانی است. در باره قرآن از صد و پنجاه سال پیش در مراکز پژوهشی و دانشگاهی غرب بررسی و تحلیل وجود دارد. در غرب تربیت عقلانی و روش‌های علمی تحقیق و برنامه‌های پژوهشی، منجر به آثار برجسته تحلیلی شده است. البته درکشورهای استبدادزده اسلامی، در میان مردم اسلام زده که از روحیه منطقی تحقیقی بدوراند و در محیط دانشگاهی اسلامی که جعل و خودسانسوری و اسلامگرایی حاکم است، عرضه تحلیل علمی در باره قرآن میسر نبوده و نیست. ولی در فرهنگ غرب از دیرباز بررسی علمی و موشکافانه کتاب‌های دینی مانند تورات و انجیل و قرآن رایج بوده است و قرآن هم بمثابه یک واقعه تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است. در

غرب پژوهش در باره دین یک سنت است و عرفگرایی موجود زمینه آرامی برای تحقیق فراهم نموده است. بزرگانی همچون تئودور نولدکه، ایگناز گلدزیهر، اسنوک هورگرونج، توراندرا، سرتوماس آرنولد، مونتگمری وات، آلفردلوئی پرهمار، ماتیو گیدر، فرانسوا دروش، ژاکلین شابی، رژیس بلاشر، از جمله پژوهشگرانی هستند که در باره قرآن و اسلام تحقیق و بررسی‌های با ارزشی عرضه کرده‌اند.

کار پژوهشی علمی در باره قرآن در کشور مسلمان وجود ندارد. ولی به اعتبار درک تاریخی و جامعه شناختی و به اعتبار همه کارهای تحقیقی جدی در غرب، میتوان اعلام کرد قرآن کتاب مقدس نیست بلکه یک کتاب تاریخی است. ایدئولوگهای دینی توهم ساز هستند. ما باید هوشیار باشیم و از توهم انگیزی در اجتماع بپرهیزیم و کار علمی و عقلانی و تحقیقی مشخصه فعالیت ماست. ما می‌دانیم دین بطور عموم با چهره ایی رازآلود و اسرارآمیز جلوه می‌کند وبا فریبندگی خود در اعماق ذهن انسان‌ها فرومی نشیند. انسان‌ها با انگیزه‌های گوناگون به دین چنگ می‌زنند. ترس‌ها و دلهره‌های زندگی، احساس درماندگی و ناتوانی، احساس تنهایی، جستجوی ارزش معنوی، نبود شناخت از طبیعت، ناتوانی فرهنگی، خرافه پرستی رایج، ناتوانی خردگرایی، اشتیاق به زندگی جمعی، ناتوانی‌های روانی، ترس از قیامت و غضب الهی و غیره از جمله انگیزه‌هایی هستند که به دین عملکرد روانشناسانه و اجتماعی می‌دهد. این تمایل به دین، شیفتگی و تقدسگرایی را در ذهن و روان استوار می‌سازد. روان آدمی به امنیت نیاز دارد و احساس «تقدس و جاودانگی» دین، آدمی را به آرامش کاذب سوق می‌دهد. بنابراین تقدس در بیرون آدمی نیست بلکه نتیجه روند روانی و ناخودآگاه آدمی است. خواهش امنیت نزد انسان «تقدس» را تقویت می‌کند و کارگزاران دینی با ابزارها و تکنیک‌های کرداری و گفتاری، عنصر قدسیت را مستحکم می‌کنند. تمام دستگاه‌های روحانیت و ایدئولوژی رایج دینی قرن‌ها می‌گویند و تکرار می‌کنند: قرآن آسمانی است، قرآن معجزه است، قرآن کلام الله است، قرآن آخرین کلام است، قرآن مستلزم وضوگرفتن است، قرآن نجات دهنده است. ایدئولوژی تکرار شده بر ذهن ناتوان تاثیر میگذارد. بدین ترتیب در تجربه بشری می‌بینیم که در طول زندگی میلیون‌ها پیام کوچک و بزرگ تکرار می‌شود تا باور به تقدس قرآن در شخصیت نهادینه شود. باور به تقدس قرآن از تبلیغ تکراری ناشی می‌شود.

قرآن التقاط در نوشتار و خشونت در تاریخ

قرآن چیست؟ قرآن کتابی است که در طی دویست سال در زمان محمد و پس از محمد تنظیم شد و محصول کار ترکیبی از دین یهود و نیایش‌های نصارا و احکام ناشی از جنگ‌های پیامبر اسلام و سیاستهای خلفای عرب می‌باشد. قرآن کتاب احکام تعبدی نسبت به الله و رسول او و تاریخ شبه جزیره عربستان و بخشی از اقوام جغرافیای یک گوشه کوچک جهان می‌باشد که با الگوی قبیله‌ای و برده داری و خشونت و تبعیض زیسته‌اند. این دین فاقد فلسفه و پندهای متین و بردباری است و این دین نفی حقوق بشر است. البته این کتاب محصول تاریخ و جامعه‌ای قبیله‌ای می‌باشد که قادر به تدوین چنین افکاری نمی‌توانست باشد. این کتاب نسبت به سیر افکار و فرهنگ زمان پیش از خود و همزمان خود، یعنی یونانیان و ایرانیان و رومیان عقب افتاده بود و نمی‌توانست مفاهیم و پیامهایی داشته باشد که مطابق روح و خواست جوامع پیشرفته‌تر باشد.

اسلامگرایان همیشه کوشش کرده‌اند تا به قرآن جنبه آسمانی و جادویی و مقدس بدهند تا بر ذهن عامه تسلط داشته باشند و حقیقت قرآن را پنهان نگه دارند. قرآن یک کتاب عادی است که از نظر فرهنگی بسیار نازل و عقبگرا است و انعکاسی از یک جامعه بدوی خشونتگرا و چپاولگر و غنیمت خواه می‌باشد. این کتاب از نظر زبانی بسیار مغشوش و آشفته است، ترتیب منطقی ندارد، سرشار از تکرارهای بیهوده است، اشتباه‌های دستوری زیاد دارد، جمله‌ها بریده بریده است و برخی سوره‌ها با واژه‌هایی آغاز می‌شود که بدون معناست. این وضع آشفته و نابسامان قرآن ناشی از سلیقه و اشتباه کاتبان یهودی و غیر یهودی متعددی است که این کتاب را دستکاری کرده و جمع آوری نموده‌اند. این کتاب در زمان محمد وجود نداشت و طی دویست سال توسط انسان تغییر یافته و دستکاری شده و تنظیم شده است. بدنبال تجاوز عرب و تشکیل خلافت اسلامی عرب، این کتاب بعنوان منشور سیاسی و حقوقی برای خلافت عربی در یک قلمرو گسترده مطرح می‌شود. در طول تاریخ این کتاب ایدئولوژیک توسط قدرتمداران و حکام و فقها و آخوندها و ایدئولوگ‌های مسلمان، به جامعه‌های گوناگون و نیز به ذهن ایرانیان تحمیل شد و به باور عامیانه تبدیل گشت.

از یاد نبریم که سیاست و قوانین و سنت‌ها و رسوم در جامعه ما برپایه قرآن و دین خشونت بار و نابردبار، پرداخته شدند و این مجموعه بعنوان وسیله‌ای برای

کنترل جامعه و روان و ذهن انسان‌ها مورد استفاده قرار گرفت. بعنوان نمونه قانون اساسی جمهوری اسلام و قوانین جزایی ایران زیر سلطه قرآن است. نوزاد مسلمان از لحظه تولد تا مرگ مورد تعرض همه جانبه دین قرار می‌گیرد و اعتقاد دینی به تخریب خودمختاری فردی و عقل‌گرایی مستقل فرد می‌پردازد. ازخودبیگانگی از همان ابتدا آغاز می‌شود و دین خشونت و تجاوز بمرور به یک پدیده طبیعی و مقدس تبدیل می‌شود. ایرانیان دستخوش یک مسخ فرهنگی و شخصیتی دردناک شدند و به فرهنگ خود تا حدودی پشت کردند. فرهنگ میترایی و اوستایی و اساطیری به کنار رفت و قرآن و شیعه گری و خرافات بر ذهن و رفتار ایرانی سوار شد و عقب نشینی و پست روی فرهنگی آغاز گشت. البته فرهنگ دیرینه و ادبیات شعری فارسی در برابر اسلام مقاومت کردند و با تاثیر پذیری از دین، دوگانگی در خود بوجود آوردند. ولی بهرحال جامعه تاریخی و فرهنگی ایران با اسلام بازنده بود و در دل خود گهنگی و خوی استبدادی و تعبد فکری را رشد داد.

در مورد ایرانیان یک نکته دیگر را باید افزود و آن بیگانگی ایرانیان با زبان قرآنی بود. ایرانیان عربی نمی‌دانستند و کارگزاران دینی این عامل را یک «تقوا» نشان دادند و اعلام داشتند که خواندن قرآن به عربی صواب دارد. بنابراین نادانی به «تقوا» و به عامل ازخودبیگانگی تبدیل شد. در واقع قرآن تنها منشا شناخت را خود قرآن می‌داند و خارج از آنرا «کفر» تلقی می‌کند. ایدئولوژی قرآنی احساس گناه در فرد تولید کرده و دوری از قرآن را خطایی مرگبار ارزیابی می‌کند. قرآن بسرعت انسان را به برده تبدیل نموده و و او را مطیع می‌خواهد. برای قرآن بهترین بندگان تسلیم شدگان هستند. بنابراین ایدئولوژی قرآنی شخصیت مستقل را خرد می‌کند و قادر است فرد معتقد و با ایمان را به تروریست و جاسوس تبدیل نماید. سوره‌های قرآن با تکرار ترس و جهنم، انسان را به یک فرد مفلوک تبدیل نموده و او را برای انجام خشونت مقدس آماده می‌سازد.

آن کسانی را که به اسلام تسلیم نمی‌شوند بنام کافران به الله دستگیر کنید و دست و پای آنان را به هم بسته و آنان گردن زنید و بکشید. (سوره ۳- آیه ۱۳۵).

هر آنکس که به الله و محمد ایمان ندارد دشمن اسلام است و جای او در آتش جهنم است. آن‌ها را هر جا یافتید اسیر کنید و گردن زنید. (بقره، ۱۹۱).

الله به شما نصرت داد تا آن‌هایی را که کافر شده‌اند گردن زنید و بکشید. (سوره آل عمران- آیه ۱۳۵).

کافران را در هرجا که پیدا کردید آن‌ها را گردن بزنید تا زمین از خونشان رنگین شود. (سوره محمد – آیه ٤).

این احکام قرآنی دستور عملیاتی برای اجرای خشونت و ترور هستند. این احکام همچون فرمان نظامی و مقدس در ذهن می‌نشیند و روان انسانی برپایه مقوله‌هایی چون حرام و حلال، گناه و صواب، کفر و دین، جهنم و بهشت، مرتد و مسلمان، رفتار خود را تنظیم نموده و جنایتکاری را به معیار «تقوا» تبدیل می‌کند. بنابراین تمامی قوانین جامعه ایران اسلامی میگردند و در جمهوری اسلامی کشتار و شکنجه شهروندان یک حق الهی اعلام می‌شود.

در یک کلام، قرآن کتاب دینی تاریخی و متعلق به یک جامعه قبیله‌ای و بیابانی است و فاقد ارزش معنوی انسانی می‌باشد. برای محققین این کتاب سندی برای فهم اسلام در قلمرو جغرافیای عربی در ۱۴۰۰ سال پیش است. این کتاب، التقاطی است و از نگاه هرمنوتیک، قرآن اخلاقیات و روحیات و معیارها و ویژگی‌های آن دوران را نشان می‌دهد. علیرغم این بعد تاریخی، در جامعه امروزی قرآن الهام بخش میلیون‌ها انسان است و تنظیم کننده رفتاری و روانی این بخش از جمعیت جهان است. البته این جمعیت از نظر جامعه‌شناسی بسیار متفاوت بوده و همه دارای نزدیکی یکسان به این کتاب و تاثیرپذیری یگانه از قرآن نیستند. جامعه ایران نیز در تاریخ خود مناسبات گوناگون با ایدئولوژی قرآنی داشته ولی از این ایدئولوژی دینی بسیار متاثر است. این تاثیر پذیری همچون یک بیماری پاتولوژیک عمل کرده و ازخودبیگانگی ایرانیان یکی از نتایج آن است.

مجتهد شبستری، شگرد تاکتیکی یا روش هرمنوتیک

آقای محمد مجتهد شبستری نواندیش دینی، با انتشار کتابش «هرمنوتیک، کتاب و سنت» در سال ۱۳۷۵ به عنوان طرفدار این روش در عرصه دینی معروف شد. ابراز موافقت با این روش از جانب ایشان، این توهم را بوجود آورد که گویا ایشان دارای روش بی‌مانند و علمی در تحلیل دین بوده و روزنامه نگاران و نخبگان دینی اعلام کردند که در برابر فقه سنتی، نواندیشان اسلامی مبتکر می‌باشند و راه اصولی دین را می‌نمایانند. حقیقت چیست؟ در مخالفت با این تبلیغ دینی، بلادرنگ اعلام میکنم که مجتهد شبستری به تحریف آشکار از هرمنوتیک دست

زده زیرا درکار خود، این روش را مشروط به پذیرش امر مقدس دین اسلام می‌کند و شکل گیری تاریخی و انسانی و اجتماعی و جغرافیایی و زمینی دین را از تحلیل خود خارج می‌کند. ایشان قرآن و دین اسلام و جنبه الهی آنرا بعنوان پیش شرط بحث خود می‌آورد و تنها خواهان مدرن کردن فقه شیعه است.

ایشان در تحلیل قرآن و اسلام بهیچوجه روش هرمنوتیکی نداشته بلکه بعنوان یک مصلح دینی عمل می‌کند. حال آنکه هرمنوتیک روش ابژکتیو و علمی و فاقد جانبداری نسبت به دین است. ایشان در استفاده از هرمنوتیک دست به انتخاب شخصی خاص زده و پس از یادآوری برخی اصول هرمنوتیک، در بکارگیری هرمنوتیک در مورد مشخص اسلام این روش را پیگیری نمی‌کند و آگاهانه دین و قرآن را از میدان تحلیل جدی هرمنوتیکی بیرون می‌برد. ایشان بعنوان فردی دیندار و معتقد، از واژه هرمنوتیک بهرگیری کرده و تاکتیک می‌زند تا قرآن الهی باقی بماند و محمد و علی از قداست مذهبی برخوردار بمانند. نوشته ایشان را در باره هرمنوتیک بخوانید و متوجه می‌شوید که روش هرمنوتیک مجتهد شبستری به جانبداری از دین اسلام کشیده می‌شود. بطور مسلم ایشان برای ارائه تفسیرهای جدید از اسلام و هماهنگ کردن این دین با دوران حاضر تلاش کرده و در برابر فقه شیعه، «روش هرمنوتیک» را برای نوعی «اجتهاد» جدید و «تفسیر قابل قبول اسلام در این عصر»، مطرح می‌کند. (برگ ۳۳). ولی شیوه ایشان ایجاد سوء تفاهم است. اصلاح فقه شیعه معادل کار هرمنوتیکی نمی‌باشد. درگیری گرایش‌های دینی در دنیای شیعه و تفاسیر گوناگون آن‌ها از دین اشان، بمعنای بهره گیری علمی و بیطرفانه از هرمنوتیک نیست. تلاش ایشان بر درستکاری و فهم درست روشنفکرانه از مقوله هرمنوتیک استوار نیست. اقدام ایشان از نظر علمی و اتیک روشنفکرانه کاملن قابل انتقاد است.

البته ایشان با این زبان، شیفتگان بسیاری را در میان نواندیشان دینی و روشنفکران غیردینی و لائیک بوجود آورد. ولی این شیفتگی، از شناخت علمی بدور است و وسیله دیگری برای حیات بخشیدن به دین اسلام و شیعه گری در جامعه ایران است. در انتقاد به ایشان انگیزه ما آکادمیک و روشنفکرانه است و از هرگونه مصلحت طلبی سیاسی و کرنش فکری بدور است. در اینجا معضل ما طرح اصلاح دینی نیست بلکه نقد هرمنوتیکی دین است. ایشان بنام هرمنوتیک حرف می‌زند ولی شرط‌های اساسی در بکارگیری روش خود دارد و آن اینکه پذیرش

اسلام بعنوان دین اصل است ولی در فقه شیعه، باید اجتهاد نمود. برای شبستری این امر فقط از راه فقه و اصول شریعت میسر نیست بلکه باید به «موضوعات انسان شناسی علمی و فلسفی، جامعه‌شناسی، تاریخ، علم اقتصاد و سیاست، روانشناسی» نیز دست یافت. او می گوید: «فقیه این عصر برای تنقیح پیش فهم‌های خود باید تحقیقات این علوم را مورد توجه قرار دهد.» (برگ ۵۰). او می‌نویسد «حل بسیاری از مشکلات جمهوری اسلامی ایران تنها » از این مسیر می گذرد. (برگ ۵۳). ایشان در پی مدرن کردن فقهای شیعه می‌باشد. ایشان به دین اسلام معتقد است، به نبوت و حکومت پیامبر اسلام ایمان دارد، به امام علی و مالک اشتر ارادت دارد، به مرجع قرآن باور دارد و می‌گوید «قرآن آمد تا به آنچه هست، جهت نوینی در مسیر توحید بدهد.» (برگ ۶۲). پیام مرکزی ایشان این است که باید واقعیت گرا بود و احکام را منطبق با روز کرد. باید افزود ایشان مخالف سکولاریسم می‌باشد(برگ ۱۰۲) و خواستار آنست تا طلاب علوم دینی حوزه‌های دینی، فلسفه و علوم غربی را بخوانند تا به بازسازی فقه بپردازند(برگ ۲۲۰). شبستری می‌نویسد: «انسان مکلف در برابر خدا انسانی می‌شود که در جامعه و تاریخ زندگی می‌کند. در پرتو این توجهات معلوم می‌شود آنچه در باره نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از یک دین الهی می‌تواند انتظار داشت معنا بخشی به اصول ارزشی نهایی است و نه شکل نظام‌ها و نهادها.» (برگ ۹۵). برای آقای شبستری «اصول ارزشی» در اصول دین اسلام است. این نگاه خواهان پیوند دمکراسی و حقوق بشر با اصول ارزشی قرآنی است. حال آنکه این امر ناممکن است. متن و آیات قرآن در تضاد با برابری حقوق بشری و در تضاد با دمکراسی و آزادی است.

بنابراین متوجه می‌شوید که دغدغه خاطر آقای شبستری نه تحلیل هرمنوتیکی از قرآن، بلکه او با بکارگیری علوم غربی در پی اصلاح فقه می‌باشد. معضل ما بهیچوجه چنین موضوعی نیست. این جدال، جدال درونی جناح دینداران جامعه است. ما بعنوان روشنفکران دانشگاهی و آکادمیک و همچنین ناباور و سکولار، معضل‌های تئوریک و فلسفی و فکری دیگری داریم. ما خارج از آن‌ها هستیم و مسائل ما نباید در زیر سقف خواست‌های آنان باشد. معضل اساسی، نقد دین و تمامی «ارزش‌های» ناخرمندانه و فلج کننده آنست، معضل ما توسعه خرد و آزادی فکر فلسفی است. ما مانند بسیاری از روشنفکران مسخ شده نمی‌خواهیم

در ستایش «ارزش دینی» مبهوت باقی بمانیم. نواندیشان دینی ابهام گوئی دارند و دیگر روشنفکران و سیاسیون شیفته ابهام نواندیشان دینی می‌باشند. ابهام گوئی نواندیشان و افسانه سرایی آن‌ها در باره قرآن در تقابل با شفافیت علمی و آکادمیک است. آن‌ها برای حفظ اسلام در این ابهام فلج کننده همیشه باقی خواهند ماند زیرا منافع دینی آنان چنین حکم می‌کند.

در آخر باید افزود که از نظر آقای شبستری، متن قرآن در عین حال که بنا بر تصریح قرآن و اعتقاد مسلمانان منشا وحیانی (الاهی) دارد کلام انسانی (پیامبر) هم هست. شبستری معتقد است که قرآن کلام محمد است ولی منشاء الاهی داشته است. برخی نواندیشان دینی دیگر مانند عبدالکریم سروش نیز می‌گوید قرآن الهامی است که بر زبان محمد جاری است. برخلاف این افسانه سازی و دینی سازی نواندیشان، باید گفت دین اسلام و قرآن منشا الهی ندارد و «الهامی» نیز برای محمد اتفاق نیافتاده است. ما می‌دانیم که این گونه گفتار «نواندیش» برای آیت الله‌ها و فقه سنتی شیعه قابل قبول نیست زیرا از تفسیر حوزوی فاصله دارد. ولی این جدال درون دینی، جدال ما نیست. این گونه گفتار وهم آمیز نواندیشان برای ما ضدعلمی و ضد آکادمیک است و کاملن در برابر روش هرمنوتیکی قرار می‌گیرد. در جامعه ایران باید هرمنوتیک را به جایگاه واقعی خودش برگرداند. نواندیشان در عرصه هرمنوتیک به جعلسازی دست می‌زنند و ما حافظ دقت علمی و پژوهش غیردینی هستیم.

دیدگاه نواندیشان، نگرشی دینی و اعتقادی بوده و هیچ رابطه‌ای با شناخت علمی و هرمنوتیکی ندارند. در واقع اینگونه گفتار شناخت نیست، بلکه تکرار یک اعتقاد و باور دینی می‌باشد و بناگزیر در برابر روند کشف حقیقت قرار می‌گیرد. این معماران دینی پیوسته در پی حفظ و تقویت «راز و معمای» قرآن در ذهن جامعه‌اند تا جاودانگی دین تامین گردد. از نظر هرمنوتیک و جامعه‌شناسی این دیدگاه‌ها غیر علمی بوده و شناخت درستی ارائه نمی‌کنند و تنها رازگرایی و دین خویی را تقویت می‌کنند. در عرصه تئوریک و فلسفی و جامعه شناختی ما نیازمند تحلیل هرمنوتیک تبار شناسانه قرآن هستیم تا جادوی آن فرریزد و این متن به یک سند تاریخی عادی تبدیل گردد. ما باید نظام ارزشی حاکم بر جامعه را برهم زنیم، این کار بسیار سترگ و دشوار است ولی یک ضرورت است. ایدئولوژی دینی و «ارزش»های آن، اندیشه خردمندانه را فلج کرده و نابود می‌سازد. در این نقد

علمی تاریخی کوتاهی نباید کرد و می‌دانیم که در برابر ما، آیت الله‌ها و نواندیشان و روزنامه نگاران اسلام دوست و روشنفکران غیردینی شیفته اسلام و نواندیشی دینی، ایستاده‌اند. گرایش برای کشف حقیقت به ما شجاعت می‌بخشد.

انتقاد پیوسته به قرآن

حال با قرآن چه باید کرد؟ جامعه ایران نیازمند یک جنبش فکری و فرهنگی بزرگ است. یکی از ابعاد این جنبش فکری، توسعه نقد دین اسلام است. ما باید قرآن را در تمام ابعاد مورد انتقاد قرار دهیم زیرا یکی از عوامل انحطاط ما همین باور قرآنی است. اگر اساطیر و فرهنگ خود را نمی‌شناسیم، قرآن و اعتقاد ناشی از آن، فرهنگ کهن ما را در نزد ما خوار نمود. اگر تمایل به تئوری داروین نیست، قرآن افسانه دینی یهود را به قانون مقدس آفرینش تبدیل نموده است. اگر در جامعه ما فلسفه پیش نرفت، قرآن مانع پیشرفت است. اگر عدم بردباری نسبت به کیش‌های دیگر و مخالفان موجود است، عامل خشونت همین آیات قرآن و تاریخ «غزوات» محمد است. اگر امروز آخوندها بر کشور ما حکومت می‌کنند یک عامل اساسی، همان باورهای دینی به قرآن و شیعه گری است که در ذهن مردم و در سیاست سلطان و پادشاه جایگزین شده بود. یکی از عوامل بیماری جامعه ایران همین احکام قرآنی است که در حکومت و در ذهن مردم قرار دارد. روشن است عوامل عقب ماندگی جامعه چندگانه است و بعنوان نمونه استبداد و هجوم‌های بیگانه و عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی و کشتار مخالفان و نیز دین اسلام، از اینگونه عوامل هستند. پس همه عوامل عقب ماندگی را باید نقد کرد و در همین رابطه عامل دینی، اسلام، را باید به انتقاد سیستماتیک کشاند. محورهای این انتقاد کدامند؟

یکم، نقد علمی و شفاف دانشگاهی و روشنفکر از قرآن یک ضرورت تاریخی است. قرآن مقدس نیست و فقط اسلامگرایان و افراد ناآگاه چنین ادعایی را دارند. مقدس دانستن قرآن در یک فضای عوامانه که خرد انتقادگر ندارد واقعیتی است. ولی روحیه دانشگاهی و علمی هرگز یک نوشته را به متن مقدس و آسمانی تبدیل نمی‌کند. متاسفانه دانشگاههای ایران فاقد چنین خصوصیتی هستند ولی در محیط علمی دانشگاهی بررسی انتقادی تمامی ادیان یک امر عادی است. در این

روحیه دانشگاهی همیشه افکار و نوشته‌ها به موضوع تحقیقی تبدیل می‌شوند و نقد باز می‌شود. دانشگاهیان ایرانی در خارج کشور بخصوص کسانی که اسلام مسئله تحقیقاتی آنهاست، فرصت آنرا دارند تا نقد خود را تهیه نمایند. البته بسیاری از دانشگاهیان و روشنفکران فرصت طلب و کم جسارت و سیاستمداران گزافه گو به پوپولیسم خطرناک کشیده شده‌اند و انتقاد به اسلام و شیعه گری و قرآن را «توهین» به دین توده تلقی می‌کنند. متاسفانه این درک نازل و پوپولیستی به سقوط فرهنگی جامعه دامن میزند. نقد افکار خرافه گرا و ارتجاعی، «توهین» نیست بلکه بیانگر سلامتی و کیفیت روشنفکری است. پس فرد روشنفکر و دانشگاهی که در این زمینه پژوهش دارند کار انتقادی خود را در باره قرآن و اسلام باید ادامه دهند. مانیازمند ایجاد یک سنت علمی انتقاد به قرآن و اسلام در دانشگاه و محیط روشنفکری هستیم و این سنت می‌تواند با موج پرتوان ترجمه آثار غربی در نقد اسلام همراه باشد.

دوم، نویسندگان و هنرمندان باید آزادی روحیه خود را علیه خرافه پرستی ادامه دهند و قلم و استعداد خود را فعال نگه دارند. افراد آگاه جامعه تمامی خرافه‌های امام زمانی و امامگرایی و آخوندیسم را باید مورد انتقاد قرار دهند. این خرافه پرستی و حاملان آن مبلغ قرآن بوده و بشکلهای پنهان و آشکار، ایدئولوژی وابستگی به قرآن را پخش می‌کنند. بنابراین افراد آگاه و مسئول در تمام رسانه‌ها میتوانند فعالانه خرافه پرستی و خشونت پروری قرآن را به نقد بکشند. عوامل سرکوب و ترس در جامعه فراوانند و کار انتقادی آگاهان همیشه آسان نمی‌باشد، بنابراین تولید بحث‌های گروهی و سازماندهی نشست انتقادی و یا توسعه نقد قرآن و اسلام در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ای یک اقدام دلگرم کننده و مهم بشمار می‌آید. شجاعت و شفافیت دو کیفیت لازم در نقد قرآن است. بحث بر ایجاد جنگ مذهبی نیست، بحث در باره آزادی نقد دین است. برای اسلامگرایان هر انتقادی برابر با جنگ مذهبی است. ما می‌دانیم که چنین نگاهی جز یک شانتاژ چیز دیگری نیست. دین اسلام دستگاه اعتقادی توتالیتر است و به همین خاطر خواهان سرکوب نقد از دین است. حق طرفداران آزادی است که از اسارت ایدئولوژی بیرون آیند.

سوم، رسانه‌های مستقل و مسئول و روزنامه نگاران آگاه میتوانند ابتکارهای بسیار متنوعی برای سازماندهی بحث نقد دین در نظر بگیرند. در سال‌های اخیر

روزنه‌های امیدبخشی باز شده است و جامعه ما نیازمند رسانه‌هایی است که به جنبش فرهنگی پرداخته و تلاش دارند هیولای اسلام و شیعه گری را پس برانند. این رسانه‌ها در کردار به یک تلاش تربیتی و آموزشی روی آورده و نقش جالبی برای بردن انتقاد به اعماق جامعه ایفا می‌کنند. آموزگاران آگاه نیز در روش آموزشی خود میتوانند به روش‌های مقایسه‌ای دست زده و بر بعد جغرافیایی و تاریخی و اجتماعی خاص حجاز تاکید کنند و فرهنگ کهن ایرانیان و فرهنگ جهانی را بیشتر بشناسانند. نشان دادن بی‌اعتباری داستان «خلقت»، طرح تئوری داروین، تحول جهان ستارگان و انکشاف جهان، تناقض قرآن با حقوق زنان، تضاد قرآن با آزادی و برابری، از جمله مواد روشنگر بشمار می‌آیند

چهارم، باید فرهنگ خود را با فرهنگ‌های مدرن جهان و تئوری‌های فلسفی و جامعه شناختی و تاریخی و بیولوژیکی و اخترشناسی و تکنولوژیکی و سایر تئوری‌های علمی، بیش از گذشته پیوند زد. توجه کنیم که کشورهای مسلمان با فقر و دیکتاتوری و تعصب و تروریسم و تقدسگرایی دینی و عقب ماندگی علمی دچارند و این امر در پیوند با ساختار ذهنی دینی است. البته در دمکراسی‌های جهان پدیده دین و خرافه موجود است ولی بلحاظ ساخت سکولار جامعه و تاریخ خودمختاری و شخصیتی انسان‌ها، امور جامعه بر پایه عقلانیت و دانش و فرهنگ و تجربه میگردد. در کشورهای اسلامی تقدیر دینی و جایگاه الله و قدسیت قرآن نقش تعیین کننده دارد. باید از این دین خارج شد و این حقیقت را گفت که ماندگاری در اسلام جز عقب ماندگی و درماندگی خرد نتیجه دیگری ندارد. حکومت ایران اسلامی است، قوانین ایران اسلامی و فقهی است، مناسبات اجتماعی مردمان آغشته به اسلام زدگی است، و تباهی‌های جامعه گسترده است. گفتن خروج از دین آسان است ولی امری بسیار دشوار و چه بسا نشدنی باشد. ولی در اینجا منظور آنستکه که قوای فکری روشنفکری و هنرمندانه از ممنوعیت دینی خارج شده و به انتقاد وسیع روبیاورند. دین قرآنی جامعه را فلج کرده و روشنفکر و سیاستمدار را مچاله کرده است. خارج شدن از چنین وضعیتی یک چالش بزرگ است. آزادمنشی فکری در جامعه به فرهنگ انتقادی دامن میزند و این امر پویایی سکولاریسم فکری را درپی خواهد داشت.

روشن است که باور دینی در اعماق رفتار و ذهن آدمی ریشه دارد و یک پدیده بسیار ژرف است. حال این واقعیت مانع مبارزه فکری برای گسترش آزادی اندیشه

نباید باشد. حرف من در اینجا با فرهیختگان است. افراد آگاه و روشنفکران آزاد و فرهیختگان ایرانی نباید توسط اسلام و قرآن در فلجی باقی بمانند. آن‌ها نباید به دام نواندیشان دینی و تبلیغات «اسلام رحمانی» بیافتند. قرآن، راهنمای سقوط ماست. جامعه ما به یک فرهنگ سازی بزرگ نیازمند است و این فرهنگ سازی با انتقاد به دین و قرآن گره خورده است.

پانوشته این فصل:

محمد مجتهد شبستری، «هرمنوتیک، کتاب و سنت»، انتشارات طرح نو، تهران، چاپ هفتم ۱۳۸۹،

ژان گروندن، «هرمنوتیک»، نشر ماهی، تهران، چاپ اول ۱۳۹۳،

فصل هجدهم

آزادی انسان در تناقض با قرآن

آزادی را چگونه تعریف کنیم؟ آزادی رابطه‌ای است میان فرد از یکسو و از سوی دیگر قدرت و ماهیت آن. اگر قدرت مجموعه‌ای از ایدئولوژی‌ها و ادیان و حاکمیت سیاسی و فشار ناشی از عادت اجتماع باشد که خود را به فرد تحمیل می‌کند، چگونه فرد می‌تواند خودمختاری خود را تامین کند؟ این مناسبات و تعادل ناشی از آن همیشه یکسان نیست و این آزادی یک خواست دائمی جوامع است. برای انسان، اسلام و آزادی دو مقوله متضاد می‌باشند.

در آغاز جامعه صنعتی غربی مبارزه مدرنیته فلسفی علیه استبداد و کلیسا ضمانتی برای کسب آزادی بود. ولتر در مبارزه علیه استبداد و کلیسا راهنمای گشایش جامعه شد. در جامعه صنعتی افکار جان استوارت میل و توکویل و مبارزه‌های اجتماعی احزاب و سندیکاها علیه نظم اقتصادی تلاشی برای گسترش آزادی و محدود نمودن قدرت صاحبان سرمایه بود. ولی در بطن همین جدال‌ها، دو عامل متضاد اسارت روانی و آزادی اجتماعی در جامعه همراه یکدیگر شدند. این

تناقض خود را نزد ژان پل سارتر از یکسو با تمایل به آزادی و از سوی دیگر با تمایل به ایدئولوژی استالینی نشان داد. در یک کلام باید گفت که دمکراسی پیوسته قابل انکشاف است و دیگر اینکه آزادی انسان پهنه گسترده فلسفی و خودمختاری قابل انبساط است.

درد جامعه ما نبود دمکراسی و آزادی و فشار خفقانی دین است. در جامعه ایران تمایل به دمکراسی و آزادی با تمایل به استبداد طلبی و دین طلبی همراه بوده است. رابطه ما با آزادی خواهی توام با سوء تفاهم‌ها و پریشان فکری‌ها و اغتشاش بوده است زیرا مخالفت‌ها را با آزادی طلبی برابر گرفته ایم. البته تناقض‌ها در همه روندهای اجتماعی حاضر است و روشنایی و تاریکی در همزیستی بوده‌اند. از مشروطه تمایل به دمکراسی در جامعه جوانه زد. ولی کوشش جامعه برای آزادی انسان چگونه قابل ارزیابی است؟ آیا کوشش‌های ما برای روشنایی بیشتر و آزاد فکری و روان آزاد شده، فزاینده بوده است؟ آیا سستی فکری و عادات فرسوده و دین خو و استبدادگرا در ما قدرتمند نیست؟ روان اسلامگرا آزاد نیست. جامعه ما از دیر باز با استبداد و دین همبستر بوده و افراد در کنار حاکمان تولید کننده پدیده استبداد و خرافه‌گرایی بوده‌اند. توده دین خو فکر روشنی در باره آزادی نداشته و در خدمت مستبدان سیاسی و دینی بوده‌اند. افزون برآن نخبگان سیاسی و روشنفکری زیادی نیز با افکاری دین خو به تقویت ایدئولوژی قدسیت در جامعه پرداخته‌اند. بخشی از توده بخش دیگری از جامعه را سرکوب کرده و بخشی از نخبگان با حکومتیان جامعه را سرکوب کرده و بخش دیگری با دین عبودیت روان فرد در جامعه را قوت بخشیده است. چرا توده و نخبه و حاکم برای سلطه استبداد و دین موافق هستند؟

آزادی چیست؟ آزادی امکان عمل و حرکت و اندیشه است. آزادی در برابر محاصره و بندگی قرار می‌گیرد. آزادی مفهوم گسترده تری از پلورالیسم و دمکراسی است. آزادی از اجتماع و قواعد مشترک چندگانگی عبور کرده و به اعماق روان انسان و آرزوهای انسان خودمختار میرسد. در جامعه برای دمکراسی عمل میکنیم ولی برای آزادی روان چه میکنیم. روانی ایرانی در محاصره و بندگی دین، آزاد نیست. در جامعه ما پیشروی بسوی آزادی و خودمختاری انسان مستلزم مبارزه برای آزادی و مبارزه علیه ایدئولوژی قرآنی است. روشن است که ایدئولوژی‌ها و سنت‌های کهنه اسارت بار هستند ولی در اینجا تاکید من روی اسارت دینی است.

ما همیشه با تناقضات همراه خواهیم بود و در خود تاریک اندیشی و روشنگری را خواهیم داشت ولی امروز مسئله مرکزی تاکید بر آزادی کامل است. محصول باید پیشروی در رهائی از ایدئولوژی قرآنی و تقدسگرایی باشد، به این خاطر آزادی به امر دمکراسی محدود نمی‌گردد. بقول ژان ژاک روسو آزادی به انتخابات محدود نمی‌شود. (قرارداد اجتماعی، انتشارات گالیمار). در جامعه سازماندهنده انتخابات و رای شهروند، فرد منتخب می‌تواند به سلطه گری بپردازد و شهروند می‌تواند کرنش کند. در همین جامعه اکثریت می‌تواند با دیکتاتوری خود شهروند را به خاموشی و سکوت بکشاند. افزون بر آن در همین جامعه قدرت دینی و قدرت ایدئولوژیک و قدرت اقتصادی میتوانند انسان را به فردی تسلیم شده و نادان و ویران شده تبدیل کنند.

در جامعه ما قدرت دینی دارای نفوذ بسیار عظیمی است و اعتقاد به دین فقط یکی از اشکال این نفوذ می‌باشد. توده انبوه روستایی و شهری در باورهای خرافی دست و پا میزنند و هیچ درکی از آزادی ندارند. مخالفت آنان با قدرت سیاسی خامنه‌ای، که امر خوبی است، ولی مترادف جدایی از بندهای خرافات نیست. افزون بر بندگی روانی توده، شخصیت‌های سیاسی و روشنفکر زیادی زیر فشار عادتهای مذهبی و سمبول‌های دینی و تقدسگرایی شیعی و گفتمان اخلاقی دین و شبح دین در جامعه مرعوب گشته‌اند و خواست دین را در رفتار روانشناسانه و روانکاوانه خود اجرا می‌کنند. این افراد همان اسلاموفیل‌ها هستند. این شخصیت‌ها شاید معتقد به دین نباشند ولی خاموشند و انتقاد به دین ندارند. دین اسلام عامل مرگ فرهنگی و مرگ آزادی است ولی آن‌ها با این عامل خوکرده‌اند. آن‌ها در محاسبات خود با نظریه‌ای متکبرانه نقش دین اسلام در جامعه را، عامل انسداد و عقب رفتگی نمی‌دانند. آن‌ها با گزافه گوئی در باره «هیولای ترامپ و امپریالیسم خونخوار و لیبرالیسم ویرانگر» هشدار می‌دهند، ولی در باره اسلامی که از ۱۴۰۰ سال به اینسو به تجاوز و پریشانی روان و انحطاط فکری ما منجر شده سکوت می‌کنند. این سکوت نوعی توافق با نظریه غربزدگی آل احمد است که علیه غرب باعتراض دست زده ولی به اسلام روی خوش نشان می‌دهد. این سکوت ادامه همان شیفتگی خسرو گلسرخی به اسلام شیعه است. تمام جریانات متعلق به فدائیان و توده ایی‌ها طی چهل سال اخیر به اسلام و خرافات دینی انتقادی ننوشته‌اند. بغیر از گروه کوچکی از روشنفکر منقد دین، اکثریت روشنفکران چپ

گرا و جمهوری خواه و سکولار به اسلام انتقادی نمی‌نویسند. مسئله اینجاست که دمکراسی خواهی یا انقلابیگری ایدئولوژیکی آنها، برای آزادی روانی و خودمختاری انسان نیست. آن‌ها به اسلام و سقوط فرهنگی مردم خو کرده‌اند. ما باید نه تنها دمکراسی بلکه برای آزادی تلاش کنیم. حکومت سکولار دمکراتیک می‌تواند به محدود نمودن آزادی انسانی بپردازد. پرورش روان آزاد و جدا شده از بندگی دین و یا از تقدسگرایی لازمه یک جامعه باز است. اسلام برای تحمیل بندگی سه عامل را بطرز فعالانه علیه انسان بکارمی‌گیرد: عامل روانشناسانه کفر، پروپاگاند ایدئولوژیک، خشونت مقدس مستقیم.

حکم کفر یعنی بندگی روانی

جامعه ما از دیر باز از تحولات فرهنگی ژرف دورافتاده است. در زمانی که مدرنیته غرب به جوامع تحرک می‌بخشید و فلسفه و دمکراسی خواهی و دانش را اعتلا می‌بخشید، دین شیعه ساخته علامه مجلسی و صفویه و اسلام متحد دربار قاجار، ذهن‌ها را با گندابهای اعتقادی و خرافه گری پر میکرد. در چنین زمانه ایی حوزه‌های دینی ملاها مردم را با روایات جعلی و منحط آموزش میدادند و مردم را به گله‌های بدون فکر تبدیل کرده و آن‌ها در پشت سر آخوندها و رساله‌های آن‌ها قرار میدادند تا تبعیت از امام و دین رسول تامین گردد. هرگونه سمت گیری بسوی قانون و روشنگری به کفر و ارتداد منجر میشد و بنابراین لازم بود تا زور دربار و حیله آخوند و معجزه قرآن، مردم را زیر کنترل و ترس نگه دارد. شاه و شیخ برای قدرت و دین، مردم را منکوب و اذهان را کور میکردند. خشونت دین و دولت تضمینی برای بقای حکومت و دین بود.

دین اسلام خشونت را به تقدس تبدیل می‌کند و در پی آنست که انسان را کاملن تابع ایدئولوژی خود نماید. در قرآن آیات بسیاری در تائید و بکارگیری خشونت و جهنم و عذاب وجود دارد. سیاست قرآن عادت دادن انسان به خشونت الهی است یعنی اینکه انسان خشونت الله را مقدس بداند و از خشم الله دوری کند. فرد مسلمان پیوسته تهدید شده است و پیوسته در هراس از گناه و هراس از کفر قرار دارد. به این لحاظ انسان آهسته آهسته ترس را درونی خود ساخته و هوش و جسارت خود را ناتوان نموده و به فردی حقیر و بی‌شخصیت تبدیل می‌شود. در دین

اسلام انسان کیفیت انسانی و عاطفی و فکری خود را از دست داده و ازخودبیگانه میگردد. برای آنکه انسان اسیر باشد قرآن در انسان تولید ترس نموده و می‌طلبد تا انسان از سیطره الله دور نشود. یکی از تکنیک‌های قرآنی برای ایجاد بردگی روانی و ایجاد احساس گناه، حکم «کفر» است. قرآن می‌گوید کفر نکنید و کافر نشوید. کفر چیست؟ سوره المائده می‌گوید: «و آنان که کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند اهل جهنم خواهند شد» (آیه ۱۰). پس کافران، آنانی هستند که آیات الله را تکذیب می‌کنند. بمعنای دیگر کافر انسانی است که خدای محمد را قبول ندارد، دین محمد را رد می‌کند، احکام دینی او را مردود می‌داند و سیادت اسلام را نمی‌پذیرد.

البته در ادبیات دینی مقوله‌های دیگری مانند ملحد، زندیق، دهری، مرتد، نیز بکار گرفته می‌شود. همه این مفاهیم درپی کشتن آزادی فکری است. آنچه که قرآن جستجو می‌کند عبودیت انسان به دین اسلام و تبعیت از حاکمیت عرب است. نه تنها محمد پیروان خود را تابع قطعی خود می‌خواهد، بلکه بعلاوه این تبعیت مطابق خواست تمام خلفای چهارگانه و خلفای بنی امیه و بنی عباس است. قرآن طی دویست توسط کاتبان مختلف نوشته می‌شود و تمام خلفای عرب خواست خویش مبنی بر تبعیت از قدرت سیاسی خود را در قرآن منعکس ساخته‌اند. تخریب شخصیتی توسط اسلام از طریق عامل روانشناسانه کفر و گناه میگذرد. پس کافر کیست؟ او کسی است که دین سامی و قبیله‌ای محمد را مردود می‌داند، کسی است که حاکمیت عرب را قبول ندارد و نیز کسی است که بطور عموم، ناباور و طبیعت‌گرا و آزاداندیش است. فرد مسلمان از اینکه کافر و گناهکار تلقی شود وحشت دارد و برخود میلرزد و بلافاصله خود را محروم از بهشت و در درون آتش جهنم می‌بیند. چنین فردی به پستی گرائیده و در نادانی و ترس منکوب شده است. چنین سرنوشتی را نمی‌توان پذیرفت. پس اسلام نفی انسان آزاد است. انسان آزاد از این پستی روانی و حقارت خارج شده و با جسارت اعلام می‌کند که دین اسلام، دین بردگی روحی است. انسان آزاد بر شرایط ذهنی بردگی آگاه گشته و شجاعت و قدرت در عرصه اندیشه را مکتب خود ساخته است.

پروپاگاند اسلامی برای سقوط روان

اسلام فاقد ارزش‌های برابری در باره انسان‌ها یا در مورد زن و مرد است ولی

دارای یک سیستم پروپاگاند نیرومند است. پروپاگامد خبر رسانی نیست، پروپاگاند تبلیغات تهیجی و احساسی و غلوآمیز است تا هوشمندی فرد انسانی منهدم گردد. پروپاگاند در تاریخ عملی و سیاسی اسلام همیشه حاضرمی‌باشد. اسلام شخصیت را در برابر کفر به ناتوانی میکشد و سپس او را با نظام پروپاگاند جهت دار نموده و فعال می‌کند. خشونت در اسلام نهادینه است و پیروان آن خشونت را پیامبرانه و مقدس و اراده الهی می‌دانند ولی احکیم این اعتقاد به نظام پروپاگاند نیازمند است. ایدئولوژی تربیتی در دستورکار قرار می‌دهد که خشونت را در ذهن اشخاص عادی نموده و ذهن را با حربه «کفر» آماده ساخته تا انسان برای تجاوز و جهاد آمادگی داشته باشد. حال زمانی که به تبلیغات اسلامگرایان شیعه و آخوندها توجه می‌شود، آن‌ها ادعای ارزش‌های معنوی نیز دارند.

در اسلام «ارزش معنوی» چیست؟ اگر بخواهیم بطرز ملموس‌تر چند معیار را بعنوان «معنویت اسلامی» یادآوری کنیم میتوان موارد زیر را بازگو نمود: ایمان به الله، ایمان به توحید، ایمان به روز قیامت، اعتقاد به بهشت، برتری مومنان، اجرای نماز و روزه، حج و پرتاب سنگ بسوی شیطان، وجود جن و فرشته، سربریدن گوسفند برای عید قربان، قرآن بمثابه معجزه آسمانی، قرائت قرآن، زیارتنامه خواندن، عزاداری حسین، انتظار کشیدن امام زمان، احترام به احکام قرآنی، احترام به پیامبر و امامان، زیارت قبور، اعتقاد به فاطمه و زینب، ایدئولوژی معصوم، اعتقاد به جمکران، نخوردن گوشت خوک، مشروب نخوردن، حجاب بر سر داشتن، وجود حوری‌های متعدد در بهشت برای مرد مومن، ضدیت با غرب، جدال علیه آزادی زن، از جمله عناصر «معنویت اسلامی» است که توسط آیت الله‌ها و نواندیشان مطرح می‌شود.

به هر یک از این موارد دقت کنید. در این دنیای مدرن رسم زندگی چیست؟ در این جهان مدرن پدیده‌ها و موضوع‌های بشری کدامند؟ شیعه گری در همان دستگاه اسطوره‌ای و دروغپردازانه و موهومات سیر می‌کند. آیا خدایی وجود دارد و آیا تنها خدا روی زمین الله است؟ شما همه خدایان ادیان را مقایسه کنید. یهوه و روح القدس و اهورامزدا و الله و... یکی نیستند و دارای صفات جداگانه و حتا متضادی هستند. قرآن فقط به مشروعیت الله فکر می‌کند و آنرا تحمیل می‌کند. آداب بت پرستانه و جادوگرانه سنگ اندازی بسوی شیطان فقط در باور ذهن عقب مانده مومن اقدامی مقدس بشمار می‌آید. پروپاگاند دینی انجام این مراسم

را صواب می‌داند تا مومنان در خفت جادوگرانه بیخردی باقی بمانند. احترام به قرآن توسط آیت اللهها و نواندیشانی مانند عبدالکریم سروش فقط برای اسارت ذهن در موهومات می‌باشد حال آنکه قرآن، یک کتاب التقاطی و عادی است که توسط دهها کاتب برای حاکمیت استعماری عرب‌ها تنظیم شده است. این کتاب نه از آسمان آمده و نه معجزه الهی می‌باشد و حتا بنا بر فرضیه برخی پژوهشگران چه بسا محمد هرگز وجود خارجی نداشته است. تمام منابع بیوگرافی در باره محمد متکی بر روایات شفاهی و غیر مستقیم است و بنابراین اسناد دارای اعتبار تاریخی و تحقیقی نیستند.

دکترین اسلامی هنجارهایی را برای خوب و بد شرعی تعیین کرده و به مسلمان عرصه گناه را یادآوری کرده و از او می‌خواهد همه اجزای دکترین پروپاگاند را رعایت کند. گفتار رسمی که از «معنویت اسلامی» سخن می‌گوید در واقع مجموعه‌ای از خرافات و موهومات ضد علمی است. معنویت اسلام مجموعه‌ای از باورهای پست و پائین است و فاقد ارزش متمایل به بزرگی انسانی و آزادی است. اسلام محصول یک جامعه قبیله‌ای حجاز بوده و بمرور با خواست سلاطین عرب فربه شده و بالاخره با جعل سازی روایتگران شیعه به یک هیولا تبدیل شده است. آنچه که «معنویت اسلامی» قلمداد می‌شود مجموعه‌ای از احکام پروپاگاند و خرافاتی است که روح آزادی را میکشد و رضایتی دروغین و موهوم برای مومنان فراهم می‌آورد.

خشونت مقدس در اسلام

انسانی که با ترس زندگی می‌کند قدرت شخصیتی خود را از دست می‌دهد. ناخودآگاه فرد بمرور هراس را درونی نموده و هرگونه استقامت را ناممکن می‌کند. سراسر تاریخ اسلام سرشار از زورگویی و تجاوز است. قرآن منشور جنگ علیه مخالفان و سیاست سیستماتیک نقض حقوق برابر است. تبعیض دینی و جنسییتی و سیاسی و فرهنگی تمام فضای قرآن را گرفته است. برخلاف تمام پیامبران، محمد سازمانده جنگ‌ها و غزوات متجاوزانه علیه مردم قبایل دیگر بوده است. چهار خلیفه اسلام، یاران نزدیک محمد، از همان فردای مرگ محمد به دسیسه و جدال علیه یکدیگر دست زدند و هر کدام ادامه دهنده تجاوز استعماری به

سرزمین‌های دیگران می‌باشند. اسلامشناس «هلا اواردی» در «خلیفه‌های لعنت شده» مینویسد: «خلفا که نزدیکان پیامبر بودند با یکدیگر در رقابتی سخت بودند و خیانت و دسیسه‌های پنهانی و فساد و تهدید به مرگ برای رسیدن به قدرت، برای آن‌ها قاعده اصلی بود». تاریخ اسلام با خشونت و استعمار آغاز می‌شود. اسلام یک الگوی ذهنی و تاریخی در اجرای خشونت است. ایدئولوگهای اسلامی ادعا دارند اسلام برابر برکت و حریت است. ما می‌دانیم که غزوات و جنگ‌های اسلام برای غنیمت گیری و تجاوز به حقوق دیگران بوده است پس «برکت» همان ثروت ناشی از تجاوز برای جنگجویان و دزدان و حاکمان اسلام بوده است و «حریت» همان آزادی در تجاوز و کسب قدرت توسط عرب‌های قریش و دیگر قبایل عرب بوده است. اسلامگرایان همیشه خشونت قرآنی را مقدس و موجه می‌دانند و مخالفان محمد را اهریمنی تلقی می‌کنند. از زمان آغازین تا امروز سنت خشونت استمرار داشته است. در قرآن تبعیض و قتل دیگران جزو احکام الهی است. سوره مائده می‌گوید:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

همانا کیفر آنان که با خدا و رسول به جنگ برخیزند و در زمین به فساد کوشند جز این نباشد که آن‌ها را به قتل رسانده، یا به دار کشند و یا دست و پایشان به خلاف یکدیگر بِبُرند و یا به نفی و تبعید از سرزمین (صالحان) دور کنند. این ذلت و خواری عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت به عذابی بزرگ معذّب خواهند بود. (آیه ۳۳ قرآن).

در تفسیر این آیه می‌آید که عده‌ای از اهالی مکه برای جنگ به طرف مدینه حرکت می‌کنند و محمد چنین دستوری صادر می‌کند تا مخالفان نابود شوند. تفسیر دیگری می‌گوید این دستور بر علیه مشرکان است و محمد خواهان انحصار قدرت بوده است. البته گاه ادعا می‌شود که فرمان به کشتار جنبه دفاعی دارد و پیوسته مهاجم طرف مقابل بوده است. بهرحال چنین فرمانی هیچ ربطی به صلح دوستی یک پیام آور ندارد بلکه در خوانایی با بینش خشونت گرا و سلطه طلب است. در قرآن محمد بمثابه یک جنگجو حجازی جلوه می‌کند که در حال صدور فرمان قتل و کشتار است. برای درک این نکته به آیه دیگری توجه کنید. آیه پنجم سوره

توبه چنین است: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبيلَهُمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (۵) پس چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بن‌شینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید، زیرا خدا آمرزنده مهربان است.»

قدرت سیاسی استعماری خلافت‌های عربی برای همگون نمودن حاکمیت خود در یک جغرافیای بزرگ محتاج یک منشور یگانه و جهت دهنده می‌باشند. قرآن یک منشور جزایی و نظامی و جنگی و قضایی است و خواهان تبدیل مخالفان به افراد اسیر در بندگی به اسلام است. فرمان جنگی برای شکستن مقاومت انسان است. انسانی که هنوز با ایدئولوژی کفر و گناه مخالفت می‌کند، انسانی که با «ارزش‌های رحمانی الله» تسلیم نشده است، بناگزیر باید کشته شود. بعلاوه از نظر آنترپولوژیک و انسان شناسی، برای اسلام انسان آلوده گناه است و این دنیا هرگز پاک نخواهد بود. لذت انسانی در این جهان بیانگر ناپاکی انسان است. این جهان فاقد ارزش است و تنها پس از مرگ و دسترسی به بهشت، به معنویت برتر میرسید. حال در این دنیای خار چه باید کرد؟ در این دنیای خار باید تبعیت از الله کرد و از مجموعه اعتقاد و آداب دینی پیروی نمود تا راه بهشت میسر گردد و آن‌هایی که چنین راهی را نپذیرند محکوم به قتل هستند. افزون بر آن در اسلام آزادی وجدان و آزادی انسان یک مفهوم غیرقابل قبول است زیرا تقدیر بندگان از پیش توسط الله تعیین شده است. سوره المائده به قدرت مطلق الله اشاره می‌کند: «ایا ندانستی که ملک آسمان و زمین از آن خداست، هر که را خواهد عذاب کند و از هر که خواهد درگذرد و او بر هر چیز تواناست.» (آیه ۴۰). الله زیادخواه است و زمین و آسمان را از آن خود می‌داند و همین زیاده خواهی است که در نزد پیروان محمد و اسلامگرایان کنونی نیز همچون یک موتور قدرتمند تسلط جوئی عمل می‌کند. بعلاوه الله همچون سلطان مازوخیست و دیگر آزار است و عذاب و شکنجه دیگران یک منبع لذت بخش برای او است. همه دیکتاتورهای اسلامی و تروریستهای دیروز و امروز از شکنجه غیر مومن لذت می‌برند و عذاب دیگران را راهی برای بهشت می‌دانند.

جامعه را باید از اسلام نجات داد

اسلام، بردگی ماست. رازی و خیام و ابن سینا به نقد و ایجاد شک و توسعه عقل‌گرایی دست زدند. میرزا آقاخان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوندزاده به خرافه اسلامی انتقادات بسیاری وارد ساختند. هدایت و کسروی و دشتی و شفا، در اشکال گوناگون جامعه اسلامی و دین و شیعه گری را به انتقاد گرفتند. در دوران معاصر این مبارزه فکری ادامه دارد. مبارزه فکری علیه دین الله در شرایطی صورت می‌گیرد که در برابر ما، حجم عظیم اسلامگرایی و خرافه‌های تربیتی مردم و دین زدگی نخبگان سیاسی و روشنفکری و تکنوکرات‌ها و مهندسان و آموزگاران، ادامه دارد. تناسب قوا مناسب نیست و کار آسان نیست. ما به مدرنیته عمیق نیازمندیم و جامعه درگیر اعتقاد به هیولای دین اسلام است. بطور عموم تعادل جامعه بر پایه قوانین دمکراتیک و موزون و بر پایه ارزش‌های اخلاقی و معنوی و بر اساس آزادی قرار دارد. در جامعه ایران نه قوانین عادلانه حاکم است و نه ارزش‌های معنوی غلبه دارند. قوانین دینی و تبعیض گرا نفس جامعه را بریده است و فروریزی باورهای اخلاقی و گسترش فساد ساختاری، جامعه را گسیخته کرده است. اعتقاد به اسلام و شیعه گری و تمامی روایات فرسوده، خردگرایی را رنجور کرده است. از نظر جامعه‌شناسی دین در جامعه سریع رشد می‌کند زیرا دین عقل و پرسشگری نمی‌طلبد، بلکه عامل خانوادگی و محیط اجتماعی و مدرسه تولید کننده بینش دینی فرد هستند. سست شدن دگماتیسم دینی نیازمند عواملی چون دانش و فلسفه و تربیت پرسشگر و جسارت و صداقت روشنفکری می‌باشد. سست شدن خرافه‌گرایی نتیجه سکولار شدن فزاینده جامعه و ارتباطات جهانی و روحیه پرسشگری و دانش آموزی است. جامعه ما در اکثریت خود ارزش‌های معنوی را در ارزش‌های دینی و اسلامی می‌داند.

ارزش‌های معنوی مدرن کدامند؟ احترام به حقوق بشر، احترام به حقوق طبیعت، برابری حقوقی زن و مرد، ارتقای فرهنگ و ادبیات و هنر، همیاری مردمان جهان، همبستگی برای عدالت در جهان و ایران، باور به آزادی کامل و آزادی نقد، باور به عشق، باور به زیستبومگرایی، احترام به شرافت انسانی، مبارزه علیه فناتیسم دینی، نقد سیستماتیک و هرمنوتیک قرآن و نسخه‌های دینی، باور به دوستی، فلسفه دوستی، آزادی همه زندانیان سیاسی، مهر به فرزندان و نسلهای جوان، احساس مسئولیت فردی، همدردی انسانی، تمدن‌گرایی همسو

با ارتقای ارزش انسانی، آموزش انسان‌ها برای شهروندی جهانی، نوآوری و ابتکار، شناخت اقتصاد دیجیتالی، مقابله با اقتصاد فسیلی و احترام به همبستگی طبیعت و انسان و جانور و گیاه، روشنگری علیه اسلام و شیعه گری، علاقمندی به علومی مانند اخترشناسی و بیولوژی و فسیل شناسی و ژنتیک و تاریخ شناسی، رد ایدئولوژی‌های توتالیتر و نژادپرستی و استعماری و غیره از جمله ارزش‌های مورد نیاز جامعه ایران هستند. همین ارزش‌ها بشهادت تاریخ بهترین ارزش‌های بشری و انسان مترقی می‌باشد. ارزش‌های ما در خدمت زندگی شادمانه انسان در روی همین زمین است. همین ارزش‌هاست که جامعه را نجات می‌دهد و آنرا از پستی و عقب ماندگی خارج می‌کند.

اینکه در جامعه ما «معنویت» اسلام عقب نشینی کند و از باور مردمان خارج شود امر خوبی است زیرا از این پس راه باز می‌شود تا افکار مترقی و تازه و ارزش‌های انسانی و پیشرو در ذهن افراد جاباز کند. بنابراین عقب نشینی و سست شدن «معنویت» اسلامی، جای نگرانی نیست و برعکس با این امر خرافه کاهش می‌یابد و آزاد فکری رشد می‌کند. درک این تغییر در جامعه آسان نیست زیرا ارزش‌هایی مثبتی که در بالا برشمردم مورد توجه اجتماع نیست. فرهیختگان با قدرت و با سرعت ارزش‌های مثبت و انسانی را باید در جامعه پخش کنند و از دلهره بی‌مورد جلوگیری بعمل آورند. در این جهان هر انسانی باعتبار هوش و احساس و تجربه و شناخت و آرمان خود، می‌تواند معنای زندگی را تعیین کند و ارزش‌های خوب و مثبت خود را تعریف نماید. انسان خود مختار وابسته به خرافات شبه جزیره عربستان نیست بلکه خود در تعیین سرنوشت خود و خوشبختی خود نقش بازی می‌کند.

جامعه ما باید از اسلام خارج شود. ما می‌دانیم که دین یک پدیده عمیق جامعه شناختی و تاریخی است. جامعه بدون دین نمی‌شود. ولی ما نیازمند جامعه‌ای هستیم که از سلطه مطلق دین و پارادایمهای دینی رها شده است. حکومت ایران مبلغ قدسیگرایی اسلامی است، تمامی آیت اللهها و نواندیشان موافق تبلیغ قدسیت قرآنی هستند، اکثریت نخبگان در خارج و داخل کشور زیر نفوذ ایدئولوژی قدسی گری هستند. تا زمانی که جامعه و توده و نخبگان، زیر کنترل و نفوذ قدرتمند اسلام هستند جامعه ما خسته و فرسوده خواهد ماند. جامعه شاداب در دور شدن از قدرت و سلطه دین اسلام، میسر می‌شود. نقد هرمنوتیک قرآن و تبدیل آن به

یک نسخه کتاب عادی کهن و تاریخی، یکی از گامهای اساسی برای آزادی روان انسان ایرانی است.

منابع برای این فصل:

John Stuart Mill, De la liberté, Folio, Paris
Hela Ouardi, Les Califes maudits, La déchirure, Albin Michel, Paris
Jean jacques Rousseau, Le Contrat social, Gallimard, Paris

فصل نوزدهم

سادیسم و مازوخیسم در قرآن و اسلام شیعه

جامعه‌شناسی دین از نقش دین در روان و ناخودآگاه فرد، از نقش دین در رفتار اجتماعی انسان‌ها و نیز از نقش دین در نظام اجتماعی و سیاسی صحبت می‌کند. در جامعه بشری دین یک پدیده بسیار پیچیده بوده و در حرکت تاریخ گاه نقش تعیین کننده ایفا نموده است و بنابراین شناخت دین در درک تغییرات اجتماعی بسیار مهم است. جامعه‌شناسی اسلام شیعه چگونه میسر است؟ برآمد شیعه در مقابله با اسلام خلفا مستلزم یک تحلیل تاریخی و سیاسی است. در جامعه ایران، درک تاریخ شیعه در اسلام و در راستای رقابت‌های جامعه عربی و قریش، ابعاد سیاسی و قدرت طلبی آن، تاثیر اسطوره ایرانیان در ساختار سازی شیعه، پرداخت شیعه توسط رژیم‌های سیاسی و سلسله مراتب حوزوی، فقه شیعه و تئوزوفی شیعه، شهیدگرایی و مسیانیسم یا موعودگرایی شیعه، تقابل شیعه با عقلگرایی، دلباختگی و مسخ زدگی، انحلال تفکر انتقادی در شیعه، تاثیر گذاری شیعه بر تمام نخبگان ایران، سادیسم و مازوخیسم در شیعه گری، از جمله مباحث جدی در

جامعه‌شناسی دین می‌باشد. یکی از مباحث اساسی رابطه دین با روان انسان‌ها و چیرگی دین بر عملکرد مغز است. محرکه دین در شخصیت فردی و اجتماعی چگونه عمل می‌کند و چرا فرد برای بقای خود و تنظیم مناسبات خود در اجتماع به دین چنگ میزند؟ چگونه دین بر روان ناخودآگاه انسان نقش می‌بندد؟ ویژگی رابطه شیعه گری با روان ایرانی را چگونه دریابیم؟ چگونه آسیب شیعه گری در روان ایرانی را تحلیل کنیم؟ چگونه اثرات پنهان و آشکار ایدئولوژی شیعه را در توسعه خشونت و سادیسم و مازوخیسم نزد افراد توضیح دهیم؟ در نوشته‌های گوناگون به زوایای گوناگون پرداخته ام و دراینجا به یکی از پرسش‌های بالا پاسخ می‌دهم و آن رابطه شیعه گری با سادیسم و مازوخیسم است.

جامعه‌شناسی می‌طلبد تا پژوهش‌های میدانی وسیعی درباره تاثیر دین اسلام بر روان و چگونگی عملکرد خرافات دینی در ایران صورت گیرد. متاسفانه کار تحقیق باحضور استبداد دینی و نبود گروه پژوهشی متخصص آسان نیست. بعلاوه این پرسش مطرح است که تسخیر جامعه توسط فضای دینی و خرافات انبوه، انگیزه پژوهش در این زمینه را تقویت نموده است یا خیر؟ در جامعه ما دین بمفهوم علمی به یک پدیده و «اوبژه» آزمایشی و تحقیقاتی تبدیل نشده است و فضای تقدسگرایانه مانع پیشرفت کار علمی است. بهرحال اینچنین بنظر می‌آید که اسلام در تخریب روند منطقی جامعه و کندکردن سکولاریزاسیون پیوندهای اجتماعی و نیز جلوگیری از رشد خردگرائی نقش قاطع داشته است. امروز مشاهدات، تجربه‌ها، نمایش‌ها، گفتارها، رفتارها و تصویرها، براین تخریب تاکید می‌کنند. آسیب‌ها و دردهای اختلالی و پاتولوژیکی زیادند و معضلات رفتاری ناشی از عملکرد خرافات جامعه بیشمارند و بطور مسلم یکی از مسائل درایران، همین پدیده رشد خرافات دینی در برابر منطق و خردگرائی و دانش آموزی است. در جامعه ما نقد منظم و متدیک اسلام و خرافات دینی هیچوقت صورت نگرفته است و روان فرد و رفتار اجتماعی و گرایش روشنفکری پیوسته مورد تعرض فلج کننده این دین قرارگرفته است. بطور مسلم این پدیده دینی خرافی یک امر تاریخی و اجتماعی و سیاسی بوده است، ولی اندیشه آزاد نقاد بسیار ناتوان بوده و جامعه کنونی ما در هذیان وخرافه گرائی غوطه ور است.

جامعه باستانی تاریخی با دین خوئی همراه بوده ولی این روحیه با هجوم اسلام و تسلط شیعه گری و حکومت شیعه ولایت فقیهی ضربات سنگینی متحمل شد.

در طول تاریخ صفویه و قاجار قدرتهای سیاسی و آخوندها و نخبگان سیاسی و روشنفکری برای تحکیم دین در ذهن ایرانی تلاش کردند. جنبش مشروطه و نقش منقدان دین فضای جدیدی بوجود آورد که از ویژگی‌های آن مبارزه علیه خرافه دینی و تمایل به قانونگرایی و مدرنسازی جامعه بود. در دوران پهلوی دوم و تمام دوران جمهوری اسلامی، نه تنها دستگاه‌های حکومتی، بلکه بسیاری از دانشگاهیان و روزنامه نگاران و جریانات چپ و ملی گرا و روشنفکران و هنرمندان بیشماری مبارزه علیه خرافات و اسلام را ممنوع کردند حاکمان و نخبگان اعلام کردند که دین مقدس است و ذهن جامعه در باور خراقی محکم‌تر شد. تمام نواندیشان دینی مانند شریعتی و بازرگان و سروش و شبستری و اشکوری و کدیور جامعه را به سکوت و کرنش در برابر ایدئولوژی انحطاط شیعه فعالانه دعوت کردند. این دسته از نخبگان دینی با قدرت و حمایت رسانه‌های دیپلوماسی غرب، به میدان آمدند تا گنداب اسلام و اعتقادات ارتجاعی آنرا به «عطر» دلپذیری تبدیل کنند.

از نظر برخی جامعه‌شناسان دین انسان را در برابر هراس قوت قلب می‌دهد و در دینداران احساس جمعی و همبستگی تولید می‌کند. همزمان با این احساس جمعی، دین انسان را از جامعه و دشواری آن جدا می‌کند و او را در یک روند شوریدگی و هیجانی به دنیای توهم و فضای رازآمیز می‌سپارد. دین درد انسانی را برطرف نمی‌کند ولی این احساس لذت آور را می‌آفریند که نیرویی سحرآمیز فرد را درآغوش می‌گیرد و او را تسلی می‌دهد. این نیروی سحرآمیز فرد را از تشویش و ریشه‌های اضطراب آور دور نمی‌کند ولی این احساس و توهم را دامن میزند که سرآغار رستگاری رسیده است. در این حالت فرد در خنثی نمودن نیروی خود و نفی قدرت عقلانی خود به پیش می‌رود و تسلط اوهام را آسایش و آزادی خود تصور می‌کند. فرد تسلیم شده احساس آرامش می‌کند.

از نظر جامعه‌شناسی و روانکاوی، اسلام خواهان امت سازی و وحدت پیروان خود است. روش اسلام برای تحقق این هدف نفی خودمختاری انسان و تسلیم به الله است. اسلام تسلیم انسان را منشا آرامش او می‌داند و رهایی روانی و فکری فرد را نکوهش کرده و حتا ممنوع می‌کند. افراد باید منفرد باقی بمانند و تنها راه وصلت آنها، نفی خود و قربانی نمودن در برابر الله است. قرآن فرد را در اطاعت خود می‌خواهد. در زندگی اجتماعی و شخصی، مسلمان باید از الله و پیامبر تبعیت کند و روشن است که در سنت اسلامی شیعه این تبعیت از رسول به تبعیت از امام و

ولایت فقیه تبدیل می‌شود. تمامی احکام ولایتی که پیغمبر در اداره امور «امت» و «اصلاح امور» دارد، مانند فرامین جنگی و احکام قضائی و اجرای حدود و امثال آن در یک جمله کوتاه «اطاعت از رسول» جمع شده است و زندگی خصوصی و عمومی فرد تابع الله و نمایندگان او میگردد. به آیات قرآنی توجه کنید:

قُلْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ فإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿۳۲﴾، بگو خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید پس اگر رویگردان شدند قطعا خداوند کافران را دوست ندارد.

وَمَن يَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿۱۴﴾، و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفت آور است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوَاْ إِن تُطِيعُواْ الَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُواْ خَاسِرِينَ ﴿آل عمران۱۴۹﴾، ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از کسانی که کفر ورزیده اند اطاعت کنید شما را از عقیده تان بازمی گردانند و زیانکار خواهید گشت.

وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿ سوره انعام ۱۵۰﴾، و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان ندارند و برای خدا شریک قائلند پیروی مکن.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ قَاتِلُواْ الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ،(سوره توبه آیه ۱۲۳)،ای کسانیکه ایمان آورده اید، کافرانی که نزد شمایند را بکشید تا در شما درشتی و شدت را بیابند. و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.

اسلام از هرگونه ارتباط مکالماتی با دیگران هراس دارد زیرا شک و تردید در ذهن امت ویرانگر است. برای قرآن رابطه با کافران سرآغاز تردید و شورش است. بنابراین دفع و کشتار کافران مطمئن ترین راه برای حفظ افراد بنده است. بینش قرآن وابستگی و اطاعت از الله را می‌طلبد و این بیانگر انحصار بر ذهنیت و نفی هرگونه آزاد کرداری و آزاداندیشی است. همانگونه که می‌بینیم اگر فرد تبعیت نکند و در اطاعت نماند، در کفر فرو میرود. قرآن همه ارتباط‌ها و پیوندها را قطع می‌کند تا کسی از امت بسوی دیگری، بسوی رئیس دیگر، بسوی قدرت دیگر، بسوی افکار دیگر جلب نشود. دین اسلام روابط را با دیگران قطع می‌کند تا

خود کنترل انحصاری مغز و رفتار را در دست داشته باشد. اسلام یک نظام کنترل و تنبیه است. بقول میشل فوکو چنین نظامی هنجار ساز است و الگوی رفتاری را تعیین می‌کند. قرآن می‌گوید از الله و رسول او پیروی کنید و بر خلاف کلام او سخن نگوئید، قرآن می‌گوید با کفار سخن نگوئید و رابطه‌ای نداشته باشید، قرآن می‌گوید از کسانی که ناباور هستند و در وجود الله شک می‌کنند دوری جوئید. به این ترتیب احکام قرآن، هنجار ساز می‌شود و خشونت و تنبیه اللهی برای تحکیم این هنجار در روان فرد تاثیر گذار است. مجاز و غیر مجاز، گناه و صواب، حرام و حلال، هنجارها و معیارهایی هستند که روان شخص را هدف گرفته‌اند. بقول میشل فوکو نظام مراقبت و تنبیه در پی ساختن «بدنهای رام» است. (میشل فوکو «مراقبت و تنبیه»، نشر نی).

اسلام خواهان کنترل، تنبیه و خواری روان

ماکس وبر، جامعه‌شناسی را علم کنش اجتماعی مینامد و از دیدگاه وی کنش‌ها، آن دسته از رفتارهای انسانی هستند، که دارای معنی و مقصود می‌باشند و کنش‌ها هنگامی اجتماعی می‌گردند که در ارتباط با دیگران قرار می‌گیرند. ماکس وبر معتقد است رفتار انسان‌ها در چارچوب کلی، از هستی، نمودها و جنبه‌های آن قابل درک است. بدین خاطر، در جامعه‌شناسی دینی، اصول دینی جزو نگرش انسان بر هستی و نمودهای آن است و باید تاثیرات آن را در رفتار اجتماعی مورد تحلیل قرار داد.

انسان‌ها به لحاظ روانی مطابق انگیزش‌ها، میل‌ها، کشش‌ها، خواسته‌ها و گرایش‌های درونی رفتار می‌کنند. این عوامل درونی و روانکاوانه با عوامل تاریخی و اجتماعی درهم آمیخته و واکنش‌های انسان را تنظیم می‌کند. البته این واکنش‌ها میتوانند در تضاد با ارزش‌های حاکم در جامعه باشند. در چنین حالتی، قانون رسمی و حکم و خشونت به رفتار انسانی سمت و سوی جدیدی می‌بخشند و شرایط رشد یا محدودیت آن را تولید می‌کند. گفتیم قرآن انسان مطیع می‌طلبد زیرا قرآن انسان را «طغیانگر» و «گناهکار» می‌داند. بنابراین قرآن در پی مهار «هوس نفسانی» است. بمعنای دیگر نفس همان روان انسان و آزادی عمل روانی است و قرآن در جستجوی کنترل روان است و کنترل روان با خشونت و تهدید و ارعاب

همراه است. قرآن با تکرار در تبلیغ، تعبد انسان را خواستار است و با کلامی خشونت بار انسان را به آتش دوزخ تهدید می‌کند. انسان خوب فقط انسان مطیع در برابر الله و رسول است و خشونت پاسخ الله در برابر مقاومت و نافرمانی است. تهدید مکرر قرآن به قتل و دوزخ، آهسته آهسته و گام به گام، ذهن را متاثر ساخته و اطاعت را درونی خود می‌کند. انسان مسلمان در عبودیت هویتی قرار می‌گیرد.

از نگاه جامعه‌شناسی اسلام خواهان اعمال کنترل همه جانبه جامعه و تسلط بر آن است. در میدان عملکرد آن، شخصیت افراد و آزادی و خودمختاری فردی نمی‌تواند جایگاهی داشته باشد و فرد باید خود را به الله تسلیم کند. این دین با هنجارهای مقدس خود تمامی جامعه و رفتار فردی را به مجاز و غیر مجاز تبدیل نموده و با آداب و رسوم، رفتار مجاز را تقویت نموده و بازتولید می‌کند. رفتار مجاز آنست که قرآن و پیامبر تائید نموده است و خواهان ادامه نظم اعتقادی اسلامی است. برای آنکه این اعتقاد پابرجا باشد و در روح افراد ریشه بدواند و فرد مطیع باقی بماند، مراسم دائمی و فردی و جمعی شورانگیز و هیجان آور، سازماندهی می‌شود. این آداب جمعی با هزینه‌های هنکفت، تدارک دیده می‌شود تا دین توجیه گر نظام در روان انسان‌ها ادامه یابد. مداخله دادن فرد در زندگی گروهی دینی و غرق کردن او در مراسم و فضای روانی دین و تکرار و تکرار این سنت ریشه دینی را در تربیت مذهبی تقویت می‌کند و این امر یکی از رازهای ادامه کاری دین در زندگی انسان‌هاست.

به مراسم دین داری مانند عاشورا توجه کنید. فضا سازی آئینی با هدف تاثیر بر ذهن تدارک دیده می‌شود. تمام ماه محرم و بویژه عاشورا صحنه سازی و نمایش برای اسطوره امام حسین صورت می‌گیرد. تمام عناصر این صحنه سازی فراهم است: عَلم یا جریده یکی از وسیله‌های نمادین است که دارای یک تا یازده تیغه و زبانه است، پرچمهای رنگارنگ و کتل و نخل گردانی فضای نمایشی را آماده کرده است، طبل و شیپور و سنج و صدای مداحان و گریه و ناله تماشاگران فضای کوچه و خیابان و بازار را پرکرده است، دسته‌های عزاداران در گروه‌های مردانه به زنجیر زنی و سینه زنی و قمه زنی مشغول می‌شوند، غش کردن و سیاه پوشیدن و بوی مرگ همه جا حاضر است، نامهای عربی مانند حسین، علی، زینب، قمربنی‌هاشم، ابوالفضل، صاحب زمان، طفلان مسلم، معاویه، شمر، صحرای محشر، کربلا و کوفه در همه جا به گوش میرسد و وفاداری و سرسپردگی نسبت به خانواده

بنی‌هاشم حس می‌شود. این ماه، ماه خوارنمودن شخصیت انسان ایرانی برای امامان بت شده عرب می‌باشد. در یک خودنمایی نارسیسیک و پریشانحالی و مسخزدگی، سینه زن و زنجیر زن و قمه زن، خود را فدای خانواده بنی‌هاشم می‌کند تا سرسپردگی و وابستگی خود را نشان دهند. مازوخیسم همه دسته‌های عزاداری گاه ابعاد بسیار تراژیک بخود گرفته و پدر خانواده نه تنها خود را زخمینی می‌کند بلکه با لبه قمه و شمشیر سر فرزند خرد سال را میشکافد و خون را جاری می‌سازد. مازوخیسم و سادیسم یکی به دیگری تبدیل می‌شود.

مراسم ماه رمضان الگوی دیگری برای تولید وابستگی عرضه می‌کند. تمام رسانه‌ها و منبرها و خانواده‌ها در فضا سازی شرکت می‌کنند. صدای اذان و ربنا و تبلیغات دینی در باره رمضان با قصد مسخ روان افراد جامعه آغاز می‌شود. ماه رمضان با عوامفریبی همگانی ماه رحمت و همدردی با گرسنگان معرفی می‌شود. دینداران فعال به مبلغان این رسوم خودآزاری تبدیل می‌شوند و آن‌هایی که تمایل ندارند به تزویر پرداخته واعلام میدارند که روزه گیری یک شایستگی است و برای سلامت انسان مفید است. این ایدئولوژی خودفریبی و دغلکاری سراسر ماه رمضان ادامه دارد. آن‌هایی که روزه میگیرند از سحر تا افطاری منتظر می‌شوند تا شکم‌های خود را بطور غیر عادی پرکنند. ماه رمضان در کشورهای مسلمان به ماه کنترل رفتار شهروندان تبدیل می‌شود. پلیس و نیروهای جاسوسی و دینداران متعصت به لشگری برای سرکوب تبدیل می‌شوند. بعلاوه افراد وسیعی با تهدید و نصیحت، «روزه خواران» را به رعایت اعتقاد دینی و احکام مقدس تشویق و تهدید می‌کنند. در این میان، اشخاصی که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند روزه بگیرند، به عذاب وجدان دچار شده و با دروغ و خودفریبی عدم انطباق خود را توجیه می‌کنند. رشد ریاکاری و نمایش دوگانگی شخصیتی یکی از مشخصات این ماه است. بر خلاف تبلیغات دینی و دولتی، هدف این ماه پایمال کردن شخصیت انسانی، زیان رساندن به سلامتی، شکم خوارگی، آزار دسته جمعی و تخریب تعادل افراد در جامعه است. در واقع این ماه یک ماه تنبیه جمعی است تا افراد وابستگی دینی را دورنی نموده و از آزادی و خودمختاری و خردگرایی دور شوند.

در سنت شیعه گری موارد بسیار متعدد سادیسم و مازوخیسم وجود دارد که جنبه تقدس بخود گرفته و جراحت و خواری و خودآزاری یک فضیلت بشمار می‌آید. زیارت در حرم امامان و امامزاده‌ها صحنه‌ای همراه با توهم و خرافه و

پستی انسانی است. ناله کردن و گریه کردن و بر سینه و سر خود زدن و دخیل بستن و پول ریختن در ضریح امامان و نذر کردن و سفره انداختن و قرآن بر سر گذاشتن، تبدیل به یک پاتولوژی روانی شده که گاه انسان‌ها را مات و پریشان کرده و هرگونه هوشیاری خردمندانه را از دینداران می‌رباید. این مراسم، پراز حکایت رازدارانه هستند، پراز معنای روانی و تاریخی می‌باشند و در ضمن دردناک و پاتولوژیک‌اند. مضمون این آداب پر از موهومات و باورهای خرافی است و کنش افراد سرشار از ابهام و راز و مسخ زدگی بوده و میتوان این رفتارها را از نگاه روانکاوانه و روانشناسی از نوع پاتولوژیهای «سادیسم» «سادومازوخیسم» و «مازوخیسم» تشخیص داد. بنابراین انسان مطیع با تکرار آیات قرآنی و با تقدس‌گرایی ناشی از آن، و نیز با اجرای آداب دینی مسخ کننده، خود را قربانی دین می‌سازد. تمام رسوم دینی در شیعه گری برای نفی انسان مستقل خردمند است. این نفی تا حدی جلو میرود که در انسان تمایل «سادیستی» «مازوخیسم» و «سادومازوخیسم» را رشد داده و نزد انسان، خودآزاری و دیگر آزاری را به مزیت و شایستگی تبدیل می‌کند.

سادیسم چیست؟

سادیسم چیست؟ از نظر زیگموند فروید تمایل جنسی نزد بخش مهمی از مردان با هجوم و تجاوز همراهی دارد. این امر ناشی از یک خواست بیولوژیکی است که غلبه بر مقاومت ابژه جنسی را دنبال می‌کند. سادیسم یک عنصر تجاوز در پولسیون جنسی است که خود را مستقل کرده و موضع برتر و مسلط پیدا می‌کند. سادیسم حالت یا پدیده‌ای است که میان سکس و خشونت نوسان کرده و در حرکت خود به انحصار در لذت جوئی رشد کرده تا انقیاد و بدرفتاری نسبت به فرد دیگر پیش میرود. آزار جسمی و روحی دیگری به لذت جویی می‌انجامد. (رجوع شود به فروید «تئوری سه گانه در باره سکس» انتشار پوف ۲۰۱۰ پاریس). فروید می‌افزاید در تاریخ بشری وحشیگری و پولسیون جنسی همیشه یک رابطه تنگاتنگ داشته‌اند. این تجاوزکاری که با پولسیون جنسی پیوند خورده از بقایای «میل آدمخورانه» انسان است. برای فروید از نظر بیولوژی هستی شناسانه، درد در سرشت خود دارای احساس لذت است. درد و لذت در همدیگر آمیخته هستند.

بر پایه نگاه فروید سادیسم یک پاتولوژی، نوعی روانشناسی شخصیتی است که در مناسبات جنسی خود را نشان می‌دهد. ولی فرای نظریه فروید باید توجه داشت همین ویژگی شخصیتی فقط در عرصه جنسی نیست. از نظر روانکاوان سادیسم جنایی یکی دیگر از اشکال این پاتولوژی است. در زندگی عادی و زندگی سیاسی و زندگی حکومتی، افرادی هستند که در شرایط روانی خاص به اقدام‌های جنایتکارانه دست می‌زنند. فیلم معروف «اورانژ مکانیک» یا «پرتقال کوکی» از استنلی کوبریک حکایت همین گونه انسان‌های سادیستی و بیمار است که برای آن‌ها اعمال خشونت به فرد دیگر یک بازی، یک سرگرمی، یک لذت است. از آزار و شکنجه حیوان تا شکنجه فرد قربانی تا شکنجه زندانی سیاسی، همه نمونه‌هایی از این سادیسم جنایی هستند.

متخصصان از «سادیسم روانی» نیز صحبت می‌کنند. فرد سادیستی از شکنجه «روحی» دیگری لذت می‌برد. از نظر «آنژلو هسنارد» روانکاو فرانسوی میتوان از سادیسم سه گانه صحبت کرد: سادیسم جنایتکاران بزرگ، سادیسم افراد منحرف و سادیسم روانی. اینگونه سادیسم روحی بسیار گسترده است و بصورت آگاهانه و ناخودآگانه به اجرا درمیاید. (رجوع شود به «روانشناسی جنایت»، هسنارد، پایو، پاریس). کسانی که تمایل به فریب دادن دارند، کسانی که دیگران را تحقیر می‌کنند، کسانی که در پی مانیپولاسیون دیگران هستند، کسانی که سنگ یا آرامگاه مردگان را تخریب می‌کنند، کودکانی که کودکان دیگر زیر فشار بیرحمانه قرار می‌دهند، کسانی که آدم ربایی نموده و باج خواهی می‌کنند، در سطوح گوناگون مبتلا به سادیسم می‌باشند. شکنجه گران و آدمکشان نازیسم و خمینیسم و اعتراف گیران گولاک‌های استالینی و تجاوزکاران و اعتراف گیرندگان در زندانهای حکومت اسلامی ولایت فقیهی مانند فرج الله صداقت، احمدقدیریان، اسدالله لاجوردی، همه از شکنجه و آزار دیگران لذت می‌برند و آنرا مشروع و مقدس می‌دانند. اینان نمایندگان سادیسم جنایتکاران بزرگ هستند.

در قرآن بر شکنجه و قتل دیگران مانند کفار و مشرکین تاکید می‌شود. البته دینداران میگویند فرمان قتل در اسلام ناشی از مواضع تدافعی اسلام است. کلام قرآن متکی بر سلطه طلبی و اقتدارگرایی پیامبر اسلام و خلافت اسلام است به این ترتیب زخم به دیگران، قتل مخالفان، شکنجه سادیستی در جهنم، یک امر رایج است. قرآن زبان صلح نمی‌شناسد بلکه زبان تسلیم و عبودیت دیگران را هدف

قرارداده است.

إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. (سوره المائده)، سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،(سوره التوبه)، پس چون ماههای حرام به سر آمد آنگاه مشرکان را هر جا یافتید به قتل رسانید. و آن‌ها را دستگیر و محاصره کنید. و هر سو در کمین آن‌ها باشید. چنانچه توبه کردند و نماز به پای داشتند و زکات دادند پس از آن‌ها دست بدارید که خدا آمرزنده و مهربان است.

قرآن برای اجرای خشونت و دارآویختن و سادیسم دستورعمل صادر می‌کند و مخالفان خود را مجبور به پرداخت جزیه و مالیات نموده و در صورت نافرمانی آن‌ها را وعده عذاب می‌دهد. بی‌سبب نیست که در طول تاریخ اسلام سادیسم خشونت بار یک شاخص مهم این دین است. با دستور پیامبر اسلام اسیران یهودی محکوم می‌شوند و اعدام هفتصد نفر تا نهصد نفر از یهودیان «بنی قریظه» توسط علی ابن ابیطالب، تحقق می‌پذیرد. در تاریخ معاصر همین واقعه تراژیک بمثابه خط مشی توسط آیت الله خمینی تائید می‌شود و تمام نواندیشان دینی در باره این جنایت سکوت می‌کند. شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی در حکومت اسلامی و قتل‌های سیاسی در این حکومت، نشانه ادامه همان سنت سادیستی و جنایتکارانه رسول الله است.

مازوخیسم چیست؟

بیماری مازوخیسم یا شهوت خودآزاری نقطه مقابل بیماری سادیسم است. فرد با آزار خود به لذت جنسی می‌رسد. ژان پل سارتر در کتاب خود «هستی و نیستی»

برآنست مازوخیسم یک نوع کوشش و تلاش خستگی ناپذیر و همیشگی است که سعی می‌کند خود را در برابر دیگری در حقیرترین وضع قرار دهد و از آن لذت ببرد. یک فرد سادیستی از آزار و اذیت کردن دیگران لذت جنسی می‌برد، اما یک فرد مبتلا به مازوخیسم از عذاب و شکنجه‌ای که خودش متحمل می‌شود لذت جنسی کسب می‌کند. از نقطه نظر روانکاوی، پاتولوژی مازوخیسم نوعی بیماری روانی است که در آن انسان علاقه شدیدی به تحقیر شدن توسط جنس مخالف را دارد. این بیماری در زن و مرد وجود دارد ولی از نظر متخصصان در مردان به مراتب بیشتر از بانوان یافت می‌شود. افرادی که به این انحراف مبتلا هستند بشدت تمایل دارند که توسط خود و یا توسط دیگران، آزار ببینند یا حتا شکنجه شوند. لذت جوئی و کامیابی روانی این بیماران، جز با زجر و آزار دیدن حاصل نمی‌شود. طبق نظر فروید مازوخیسم در زمینه پزشکی، تباهی و فروافتادن و فساد بهنگام اجرای عمل جنسی است زیرا این رفتار با شکنجه و زخم و ضرب و شتم و آزارهای دیگر همراه است. نمونه‌ای از مازوخیسم را میتوان در فیلم «زیبای روز» از لوئی بونوئل با شرکت کاترین دونو و میشل پیکولی مشاهده کرد.

آزارطلبی جنسی یعنی از رنج خود لذت بردن است. درحالت شدید این فعالیت پاتولوژیکی، قربانی ممکن است متحمل زخم و جراحت جدی شده یا جان خود را از دست بدهد. برخی روانکاوان ریشه مازوخیسم را در کودکی می‌دانند و برخی دیگر منشا آنرا در تربیت تحقیرگرایانه و شرایط زیستی می‌دانند. تجاوز جنسی، شکنجه، خیالپردازی از جمله عللی هستند که در بوجود آمدن این پاتولوژی نقش دارند. افزون برآن، اریش فروم معتقد بود که در افراد مازوخیست هراسی بزرگ از تنهایی و ناتوانی موج می‌زند. آن‌ها به دلیل ناتوانی برای رهایی از قید مسئولیت و تصمیم‌گیری می‌کوشند جزیی از یک گروه شوند، تا عضوی کوچک از کل نیرومندتری که بیرون از آن‌ها می‌باشد بشمار آیند. این کل نیرومند ممکن است یک شخص دیگر یا یک گروه، یک مؤسسه، خدا، ملت، باشد. (رجوع شود به «فراسوی زنجیرهای پندار» و «بحران روانکاوی»، اریک فروم).

فروید در «بحران در تمدن» یا «تمدن و ملالت‌های آن» می‌گوید مازوخیسم آن روی سکه سادیسم است. مازوخیسم محصول ملاقات بین لیبیدو (انرژی روانی/ جنسی) و پولسیون مرگ است. لیبیدو بسوی درون انسان تمایل دارد ولی مرگ بسوی دنیای بیرون جهت دارد، در این حالت بخشی از تمایل به مرگ بطرف خود

انسان نشانه گرفته است. لیبیدو با مرگ درهم آمیخته است. (عصب، روانپریشی پسیکوز و پرورسیون ، انتشارات پوف ۱۹۹۹). در سادیسم رنج دیگران و مرگ دیگران مطرح است حال آنکه در مازوخیسم خودآزاری و مرگ خود مورد نظر است.

در کتاب مقدس مسلمانان سادیسم و خشونت نسبت به دیگران موج میزند. در طول تاریخ زندگی پیامبر و خلفای عرب و تمام جریانهای تروریستی مانند القاعده و داعش و دستگاه شکنجه جمهوری اسلامی بروشنی سیاست سادیستی و جنایتکارانه اجرا نموده‌اند ولی علیرغم این تاریخ و آموزش خشونت بار نخبگان ایدئولوگ و مسلمانان بیشماری این موارد را مقدس دانسته، توجیه نموده و آن‌ها را نفی حقوق بشر نمی‌دانند. آن‌ها از رنج دیگران آزرده نیستند. به این ترتیب این افراد زمینه پذیرش جنایت را فراهم می‌کنند و آن‌ها حتا عدم احترام به جسم و روان خود را نیز موکول به اراده الهی دانسته و مازوخیسم را در خود می‌پرورانند. تمام اقدامات مسلمانان در ماه محرم و ماه رمضان با طبیعتی مازوخیستی است. ضربه زدن به بدن، خوارنمودن خود، زخمی نمودن سر و سینه، زیان رساندن به سلامتی، ستایش مشتاقانه ایدئولوژیک «شهادت حسین»، ایدئولوژی شهادت در شیعه و در نظریه علی شریعتی، خودسوزی افراد مجاهد برای رهبر ایدئولوژیک، جلوه‌هایی از خودآزاری مازوخیستی در شیعه گری است.

سادومازوخیسم چیست؟

فرانتس کافکا در نامه‌ای به میلنا میگفت: «آی عشق، تو برای من همچون چاقویی هستی که در درون من کاشته شده ای». این دوگانگی، این دو شخصیتی، این دو فونکسیون منجر به فهم ساختار شخصیتی «سادومازوخیست» میگردد. فروید می‌گوید اغلب فرد سادیست در ضمن مازوخیست می‌باشد. این پاتولوژی بمعنای آزار دادن، تحقیر دیگران، بی‌احترامی به افراد دیگر، و نیز آزار دیدن و مورد بی‌احترامی و تحقیر دیگران قرار گرفتن می‌باشد که موجب خشنودی و ارضای روحی دو طرفه میگردد. در این عمل پاتولوژیک، یک شخص با آزار دادن فرد دیگری که از درد کشیدن لذت می‌برد ارضا می‌شود. آزار دهنده و آزار شونده به لذت میرسند. سادیسم یا دیگرآزاری همیشه نیرومند عمل نمی‌کند. این سادیسم

گاه با نرمش و انعطاف است زیرا طرف دیگر خود پذیرفته است و عمل را مشروع می‌داند ولی در بسیاری موارد در تاریخ و اجتماع سادیسم ویرانگر و خشونت بار است و در ضمن موجب لذت افراد شکنجه گر و بدجنس است. در عرصه جنسی فرد سادیست با فرد مازوخیست در مناسبات مورد قبول دو طرف قرار میگیرند و لذت جنسی و آزار جوئی در کنارهم جمع می‌شوند. از نگاه روانکاوی اختلال سادیسم علاقه به آزار عمدی جسمی، روانی و جنسی دیگران با احساس رضایت و لذت از انجام این عمل است. این اختلال بطرزی عمل می‌کند که آرامش فرد آزاردهنده را در پی دارد. همچنین رفتار خشن و تحقیرآمیز و بیرحمانه از دیگر ویژگی‌های بارز افراد مبتلا به سادیسم است. این افراد در مناسبات با دیگری، فرد دیگر را بطرز شدید زیر کنترل می‌گیرند و با آزار دهی و ضرب و شتم و شکنجه هدف خود را که تخریب روانی مخاطب است پیش برده و از مشاهده درد و رنج قربانی برانگیخته می‌شوند و لذت می‌بینند. سقراط می‌گفت لذت جوئی و درد دو قطب یک پدیده هستند. در اینجا سادیسم و مازوخیسم با یکدیگر جمع می‌شوند. وقتی که فروید از مازوخیسم می‌گوید منظور بهره گیری از ادامه آزارخود، برای دستیابی به بهشت است. فرد تحقیر را می‌پذیرد تا به لذت دسترسی پیدا کند. در موارد متعددی انحراف سادیسم و مازوخیسم در فرد منشا رضایت بخشی میگردد.

کشف فروید در عرصه جنسی این امکان را فراهم می‌سازد تا ما با بهره گیری از این الگوی فرویدی، شخصیت‌هایی در زمینه‌های دیگر نیز شناسایی کنیم. کشف فروید تاکید در لذت گیری از خشونت و آزار است. لذت جنسی یکی از شکلهای لذت است. نزد انسان دسترسی به اشتیاق و میل گیری و کامیابی و «ژوئیسانس»، به شیوه‌های گوناگون امکانپذیر است. سال ۱۹۱۱ زیگموند فروید در مقاله «تعریف دو اصل عملکرد روانی» مرحله‌ای را در نظر می‌گیرد که در آن، فعالیت روانی «اگو» یا «من»، به تنهایی «اصل لذت» را هدایت می‌کند. فروید برآنست فرد پیش از هر چیز نیاز دارد در این دنیا زنده بماند. برای این هدف، فرد بایستی به قوانین حاکم بر جهان تمکین کند و آن‌ها را بناگزیر در نظر بگیرد حتا اگر این قوانین برایش ناخوشایند باشند. ژاک لکان از رضایت مندی در ناخودآگاه می‌گوید: «هنگامیکه تو رنج می‌بری شاید همان زمانی است که تو بیش از همه لذت می‌بری.» از نظر او ژوئیسانس و لذت جوئی یک یقین است ولی نمی‌توان آن را براحتی تعریف کرد. سوژه در تمایل به ژوئیسانس، ناگزیر به

رویارویی با درد میرسد و این همان چیزی است که موجب واپس زنی می‌شود و ارضا و کامیابی میسر نمی‌شود. بنابراین در چنین لحظه‌ای سوژه از هدف کامیابی چشم پوشی می‌کند و تاریخچه و انباشته‌ای از واپس زده‌ها می‌سازد. اما همانگونه که زیگموند فروید و ژاک لکان می‌گویند: واپس زده‌ها همیشه باز می‌گردند. واپس زده در پی فرصت هستند و در پی ارضای خود هستند. برای فروید فرهنگ و تمدن بزرگترین مانع بر سر راه لذت بی‌پایان است.

حال چگونه سادومازوخیسم در عرصه اجتماعی و دینی ظاهر می‌شود؟ در جامعه ایران دستگاه آخوندیسم یکپارچه مبلغ سادیسم و مازوخیسم و در نتیجه در رفتار سادومازوخیسم قرار دارد. تمام آخوندهایی که در راس دستگاه‌های دینی و فقهی، تمام روزنامه نگارانی و مبلغان دینی که در رسانه‌ها در مزیت ماه رمضان و محرم مینویسند، تمام مسئولان دسته‌های سینه زنی و زنجیر زنی، تمام معلمان دینی، تمام مداحان و قاریان، تمام توده متعصب که به عشق الله و حسین و امام زمان در آداب دینی شرکت می‌کنند و تشویق می‌کنند، دستخوش پاتولوژی سادومازوخیسم هستند زیرا در خودآزاری و دیگرآزاری به «ژوئیسانس» و لذت و اشتیاق و رضایت روانی می‌رسند. این افراد در یک ازخودبیگانگی دینی غرق شده و درد و رنج بدن و روان را نمی‌فهمند و از درد و نمایش درد، لذت میبرند. دینداران شیعه سرشار از محرومیت‌ها و عقده‌های درونی هستند که تاریخ و دین شیعه گری بصورت پیچیده و ناخودآگاهانه و با آموزشهای دینی، در آن‌ها فراهم آورده است. شدت علاقه شیعیان به ایدئولوژی امامان و دروغ‌های اسطوره‌ای ناشی از پاتولوژی سادومازوخیسم آنهاست.

الله برای بقای خود قربانی می‌گیرد

چرا در افسانه ادیان ابراهیمی، ابراهیم قصد نمود تا پسرش اسماعیل یا یعقوب را بکشد و او را قربانی خدا کند؟ این باور ناشی از آنست که انسان برای رضایت خدا می‌تواند انسان دیگر را به قتل برساند و قربانی کردن حیوان برای خدا جنبه تقدس بخود می‌گیرد. خدایان خون می‌طلبند و باید قربانی کرد و خون ریخت. به گفته ماریلین پاتوماتیس آنتروپولوگ فرانسوی: «اگر مراسم سنتی وسیله برای حفظ نظم اجتماعی واژگون شده است، رسم تطهیر و روانپاکسازی، در قلب رسوم

قربانی کردن و پایه عمل خشونت است که انسان را از اختیار محروم می‌کند و گشایش و همسوئی طبیعی نسبت به دیگری را منحل می‌سازد.» («پیش تاریخ خشونت و جنگ»، انتشار اودیل پاریس). در واقع این مراسم قربانی، ارتباط دنیای مقدس و دنیای زمینی را از طریق یک قربانی و خون ریزی برقرار می‌کند. برای آرامش و ادامه نظم، دنیای مقدس می‌طلبد تا خون ریخته شود و این خون ریزی مقدس است. قربانی کردن از آنجا که بیان اراده مقدس است، هماهنگی و آرامش را به جمع برمیگرداند، محصول کشاورزی را ممکن می‌کند، سلامتی گله را میسر می‌کند، آبیاری را آسان می‌سازد و برکت زمین و فایده آدمی را رونق می‌بخشد. این مراسم قربانی، خدا را آرام می‌کند و روح انسانی را تسلی می‌دهد. از نظر زیگموند فروید و امیل دورکیم قربانی کردن دارای منشا دینی و امر مقدس و نهاد «توتمیک» می‌باشد. برای «رونه ژیرار» برقراری و وجود مراسم قربانی کردن دارای منشا دینی آرکائیک بوده و قربانی دادن و قربانی گرفتن جهت حل مسائل و چاره سازی در برابر بحران، بطرز میمیک و غیرارادی در جامعه عمل می‌کند. از نظر او خشونت ذاتی هر فرد عضو گروه انسانی با قربانی حیوانی و انسانی مرتبط است. قربانی کردن باید به کمک جامعه بحرانی بیاید و بعلاوه خشونت نتیجه رقابت جوئی است و نتیجه واکنش میل انسان برای چیزهایی که قابل تقسیم نیستند می‌باشد. («چیزهای پنهان از زمان تشکیل دنیا»،۱۹۷۸ پاریس). بوریس سیرولنیک، روانکاو، از نوعی سرمستی «اروتیک» نام می‌برد که مرگ را مقدس نشان می‌دهد. حال در اسلام و شیعه گری قربانی نمودن دیگران و خود، با خواست الله و نمایندگان مقدس او، همسوئی دارد. مراسم دینی شیعه با ماهیتی سادیستی و مازوخیستی، به مرگ مقدس و خون ریزی مقدس تمایل دارد. الله باید منکوب کند تا بقای خود را تضمین کند. انسان‌های ازخودبیگانه شده بطرز «میمیک» و در فضای آلوده به جنایتکاری عادی شده، خود را تخریب می‌کنند تا حکومت الله تامین گردد.

منابع برای این فصل:

René Girard, «Des choses cachées depuis la fondation du monde », 1978 Paris

René Girard, «De la violence à la divinité », 2007 Paris

», 2013 Paris
Sigmund Freud, «La première théorie des névroses », 1995 Paris
Sigmund Freud, «Trois essais sur la théorie sexuelle », 2010 Paris
Sigmund Freud, «Le Malaise dans la civilisation », 1930
Boris Cyrulnik, «Psychothérapie de Dieu », 2017 Paris
Jaque Lacan, « Les écrits », 1966 Paris
Angelo Louis Marie Hesnard, «Psychologie du crime », Payot, 1963
Erich Fromm, «La Crise de la psychanalyse », 1971
Paul-Michel Foucault, «Surveiller et punir », 1975

فصل بیستم

مدرنیته، مدرنیته ناقص و زیانباری اسلام

آیا ایران به مدرنیته نیازمند است؟ تلاش برای مدرنیته از زمان مشروطه آغاز شد و ناکام باقی ماند. رابطه ما با مدرنیته در تمدن غرب چگونه قابل تعریف است؟ آیا امروز دسترسی به مدرنیته در جامعه ما کماکان یک چالش اساسی و لازم است؟ بنظر میرسد کار بزرگ مدرنیته باید ادامه یابد.

مدرنیته فلسفی بمعنای شیوه جدید در فکر کردن و همچنین بمعنای تغییر در سلسله مراتب ارزش‌هاست. این دوران مدرنیته بیان پیروزی عقل و دوره انکشاف تکنیک و علم است. سده پانزدهم و شانزدهم دوران رنسانس در اروپا است و سده هفدهم و هیجدهم دوران مدرنیته و فکر جدید است. در طی این سده‌ها نظام اتوریته و سنت‌ها تغییر می‌کند و دین جایگاه مسلط و تقدس نامحدود خود را از دست می‌دهد. از این پس در یک روند آرام و طولانی، خرافه و دین به حوزه شخصی رانده می‌شوند و بنابراین دگم‌های ایمان از حوزه اندیشه خارج می‌شوند. روشن است که ما از یک چرخش و یک روند پیچیده و متضاد صحبت میکنیم.

گذشته در ذهن ادامه دارد و واکنش‌های باورمند روانی موجودند. با این حال جامعه از قرون وسطی دور می‌شود و تحولات صنعتی و روانی و جامعه‌شناسانه از سده هیجدهم با قدرت به سده بیستم کشیده می‌شوند.

چگونه ذهنیت سنتی جامعه مشخص می‌شود؟ در این ذهنیت ایمان در برابر عقل است، روایات دینی رفتار انسان را تعیین می‌کند، اعتقاد به تقدیر و خواست آفریدگار بر همه جهان تسلط دارد، سرنوشت فرد توسط کلیسا تنظیم می‌شود، فرد در جستجوی خدا، به قرآن و دعا و نذر و باور به جهنم و بهشت و قیامت می‌پردازد. انسان به قدرت و هوشمندی خود بی‌توجه است و در انتظار نیرویی از بیرون است. دوران روشنگری این سپهر ایمانی و باورمند بهم میریزد و تردید و تزلزل را در ذهن جاری می‌سازد.

رنه دکارت در دوران رنسانس ظهور می‌کند ولی در مدرنیته معنای واقعی خود را می‌یابد و راهنمای جهان حاظر است. لایبنیتس و کانت و هگل به اهمیت ساختاری فلسفه دکارت در مدرنیته اعتراف می‌کنند. دکارت تردید فلسفی را رایج می‌کند و می‌گوید: من می‌توانم در همه چیز شک کنم، اما در این واقعیت که شک می‌کنم، نمی‌توانم تردیدی داشته باشم؛ بنابراین شک کردن من امری است یقینی و از آنجا که شک، یک نحوه از حالات اندیشه و فکر است، پس واقعیت این است که من می‌اندیشم. چون شک می‌کنم، پس فکر دارم و چون می‌اندیشم، پس کسی هستم که می‌اندیشم.

در سبک کار رنه دکارت تاکید بر عقل و تاکید به قدرت انسان است. عقل وسیله زندگی است و چون انسان دارای عقل است پس میتوان استدلال کرد و قواعد عقلانی را درک نمود. در جامعه مدرن انسان دارای سوبژکتیویته است و شخصیت انسانی با ارزش خود در جامعه پیروز می‌شود. عقل را روشنفکران اختراع نکرده‌اند بلکه نتیجه عملکرد مغز است. ولی در پیش از این دوران عقل در خدمت دین بوده است و از دین تبعیت میکرده است. ولی راسیونالیسم متولد می‌شود و این امر شادمانی بزرگی برای جامعه بوجود میاورد و انرژی روشنفکری را تقویت می‌کند و جهش تولید می‌کند.

مدرنیته بمعنای پدیده تازه و رفتار تازه است، نوعی انقلاب در منش است، نوعی انقلاب روشنفکرانه است. فیلسوفان و منفکران بطور اشکار با استبداد و دین درگیر می‌شوند، به اشاعه دانش می‌پردازند و در سده هیجدهم به نوشتن

آنسیکلوپدی اقدام می‌کنند تا دانش و منطق و عقلانیت سامانیافتگی یابد و واژه‌ها و مقوله‌های هنری و تکنیکی و علمی و فلسفی دسته بندی شده و انتشار پیدا کند. فیلسوفانی مانند دالامبر و دیدرو و ولتر در تهیه و پخش آنسیکلوپدی نقش برجسته بازی می‌کنند. رنه دکارت، توماس‌هابس، جان لاک، باروخ اسپینوزا، ویلهم لایبنیتس، داوید هیوم و مونتسکیو به تنظیم فکر ساختاری خود می‌پردازند. ریاضیات و فیزیک و اخترشناسی و علوم طبیعی مورد توجه قرار گرفته و این فکر بنوبه خود، عقل و تجربه را تقویت می‌کند. در این شرایط وحی و ایمان و باور دینی بمثابه معیار اساسی حقیقت افول می‌کند. خودمختاری عقل و خردگرایی وسیله اصلی اندیشه مدرن می‌شود.

این تلاش فرهنگی و علمی بیانگر برآمد دانش روشنگرانه در برابر اعتقاد دینی و کلیسایی است. تلاشی است تا تصویر جدیدی از جهان و الگوی جدیدی از زندگی داده شود. زمین از مرکزیت می‌افتد و کپرنیک پیروز می‌شود. زندگی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دگرگون می‌شود. فئودالیسم عقب نشینی می‌کند و سرمایه داری توسعه می‌یابد. در چنین بستری آزادی وجدان که با لوتر به حرکت افتاده، به اتوریته کلیسا ضربه وارد ساخته و دیگر اندیشی و «دینی نیاندیشی» با فیلسوفان تقویت می‌شود. در عرصه فلسفی انسان خردمند و خودمختار متولد می‌شود. انسان‌ها در زندگی خود مداخله می‌کنند و تصمیم می‌گیرند. حقیقت جوئی در این جامعه دیگر به خدا متصل نمی‌شود و از این پس به اراده و خواست خدایی وابسته نیست. حقیقت با علم و تجربه و عقل بدست می‌آید. ارزش‌ها از مقام آسمانی و الهی به ارزش‌های زمینی و انسانی گرایش می‌یابند. دنیا دیگر یک پدیده عجیب و رازآلود نیست بلکه واقعیت قابل لمس است و با شیوه علمی و تجربی و عقل می‌توان در آن مداخله نمود. طبیعت و جسم انسان قابل آزمایش و درک هستند.

گسترش مدرنیته و پروژه‌های تازه

جامعه به بستر آزمایش و پروژه تبدیل می‌شود و با مهندسان دنیای جدید پروژه‌های مدرن پرداخته می‌شوند. کپرنیک و کپلر و نیوتون و گالیله تلاش می‌کنند تا جهان و هدف آن را بفهمند. هدف پروژه مدرن عبارت از آزاد سازی انسان از طریق

هنر و تکنیک و ایجاد ترقی و پیشرفت در زندگی انسانی است. روند ترقی آزاد کننده می‌گردد. نیوتون گفت زمین نه تنها گرد است بلکه بدور خورشید می‌گردد. در قرن هفدهم گالیله کهکشان راه شیری را کشف کرد و سطح کره ماه را شناخت و اسحاق نیوتن نور را شناخت و گرانش عمومی را کشف نمود. فلسفه سده هیجدهم با اتکا به نوآوریهای هنری و علمی دوران رنسانس به انقلاب در مفاهیم فلسفی دست می‌زند. ژان ژاک روسو که از دین مسیحیت متنفر بود، در پی متاثر نمودن مسئولان دولتی عمل کرد و از قرارداد اجتماعی صحبت می‌کند. ولتر اندیشه آزاد و آزادی بیان را مطرح می‌کند و او در هنگامیکه هنوز جدایی دولت و کلیسا مطرح نیست، به انتقاد از دین پرداخته و همچون یک شهروند خواهان دور انداختن نشریات تبلیغی کلیسا می‌شود و معتقد است تبلیغات دینی در پی ایجاد جنگ داخلی هستند. ولتر می‌گوید نخبگان مسئول نباید در اموری چون ختنه و غسل تعمید و کلیسای مسیح و کعبه و مریم مقدس مداخله بکنند و بهتر است که آن‌ها کتاب‌های نویسندگانی مانند سیسترون و مونتنی و دولافونتن را بخوانند.

انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه نه تنها محصول سقوط ارزش‌های سیاسی و دینی کهنه است بلکه بعلاوه خود منشا دگرگونی‌های بزرگ در اروپا می‌باشد. انتشار «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ برابری انسان‌ها و آزادی شهروندان را اصول جامعه نوین قرار داد. به گیوتین سپردن لوئی شانزدهم در معنای سمبولیک خود، آغاز نظام سیاسی جمهوری و فکر تازه در ذهن اروپایی در باره قدرت سیاسی است.

در قرن نوزدهم «جان استوارت میل» افکار فلسفه و اقتصاد لیبرالی را گسترش می‌دهد، الکسی توکویل فیلسوف و مورخ با پروژه خود تحولات فکری دمکراتیک را توسعه می‌دهد، آدام اسمیث اقتصاد کلاسیک را پایه گذاری می‌کند و شارل داروین زیست شناسی را متحول ساخته و تئوری فرگشت را ارائه می‌نماید. با داروین اعتقاد به افسانه آفرینش در تورات و انجیل و قرآن، بطور جدی به تردید کشیده می‌شود.

دامنه مدرنیته به سده بیستم کشیده می‌شود و در این مرحله تکنیک مدرن و اقتصاد مدرن و هنر مدرن و جنگ‌های مدرن و انسان مدرن زائیده می‌شوند. در این دوران پرسش‌ها و نگرانی‌های جدید تولید می‌شود. بقول برتراند راسل: تئولوژی غایب است و از این پس منشا انسان و رشد او، امیدها و نگرانی‌های او،

بالاخره هیجانات و باورهای او، ناشی از پیوستگی اتمهای اتفاقی است و فلسفه برای ماندگاری خود باید این مطالب را به بحث بگذارد. (رجوع شود به «چرا من مسیحی نیستم؟» ۱۹۵۷). نگرش برتراند راسل از یک جابجایی صحبت می‌کند. از پارادایم کهنه به پارادایم مدرنیته وارد می‌شویم. این مدرنیته با تناقضات خود به سده شگرف بیستم می‌رسد. انسان مدرن به سلطه می‌رسد و بر طبیعت و صنعت و زندگی خود غلبه می‌کند. انسان از تصورات و باورهای پیشین و دینی خالی نشده ولی هستی او سکولار گشته است. این سده هم اوج راسیونالیسم و قدرت خلاقیت انسان است و هم تنگناهای ناشی از بینش یکجانبه عریان می‌شود. پیروزی صنعت و اقتصاد و اندیویدوالیسم همزمان با جنگ و نازیسم و استالینیسم و بمب اتم است. این پدیده‌های زشت، مدرنیته را کهنه نمی‌کند بلکه مدرنیته نیازمند انتقاد و تحول در نگرش است. در جهان ما قدرت مدرنیته و سیاست مدرنیته کماکان راهگشای خروج از تاریکی‌ها می‌باشد.

مدرنیته زندگی سیاسی را متحول می‌کند، باور دینی را به شک‌گرایی سوق می‌دهد و میان حقوق و قدرت پیوند برقرار می‌کند. در این شرایط توسعه حق فردی و حقوق شهروندی قدرت مطلقه دینی و استبداد را متزلزل ساخته، خشونت و خودسری را پس زده و دمکراسی را هموار می‌کند. مدرنیته زندگی سیاسی و اجتماعی و شخصی را دگرگون می‌کند. مدرنیته نظام حقوقی و نظام ارزشی و نظام سیاسی را متحول می‌نماید.

پروژه سده هیجدهم فلسفه روشنایی است که در موارد زیر خلاصه می‌شود:

مبارزه علیه تاریک اندیشی دینی و خرافه‌گرایی و سلطه دستگاه کلیسا، یک پروژه بزرگ روشنفکری است.

جامعه از تقدیرگرایی و تقدس‌گرایی دور می‌شود و تردیدگرایی در جامعه و در اذهان توسعه می‌یابد.

فکر سیاسی به سوی یک قرار داد اجتماعی متحول می‌شود و بردباری و آزادی و نفی استبداد به خواست رشدیابنده تبدیل می‌گردد.

اندیشه در راستای شکوه و ترقی روح انسانی و توجه به اعتلای دانش و تکنیک، جامعه را فرامی گیرد.

نوآوری‌های فلسفی و علمی سده هیجدهم اثرات اقتصادی و بازرگانی و تکنیکی و اجتماعی بزرگی در سده نوزده بوجود می‌آورد. انقلاب صنعتی و

ماشینیسم و اقتصاد سرمایه داری چهره جامعه را تغییر می‌دهد و روابط اجتماعی را تکان می‌دهد. در سده بیست میلادی جهان غرب تجلی یک مدرنیزاسیون بزرگ است و بافت طبقاتی و عملکرد روانی و سلسله مراتب ارزش‌ها بمیزان بیسابقه‌ای متحول شده است. در این شرایط باورهای دینی و رفتارهای تقدسگرا نسبت به کلیسا، بیش از پیش با سرعت ریزش می‌کنند. بگفته ژان بودریار فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی، رشد بیسابقه علوم و تکنیک، توسعه عقلانی پیاپی وسایل تولید، مدیریت و سازماندهی آنها، بیانگر مدرنیته‌ای است که بارآوری نشانه برجسته آنست: شدت کار انسانی و تسلط بر طبیعت، فصل مشترک ملت‌های مدرن می‌باشد. از نظر بودریار مدرنیته شیوه تمدنی است که با سنت مخالف است و در گوناگونی جغرافیایی و نمادها و سمبول‌ها، خواهان نوعی هماهنگی می‌باشد. این مدرنیته دربرگیرنده دولت مدرن، تکنیک مدرن، موسیقی و نقاشی مدرن، اخلاقیات و افکار مدرن می‌باشد و در یک کلام یک فرهنگ عمومی است.

مدرنیته در تاریخ غرب متولد می‌شود ولی بمعنای پایان یافتن همه جوانب دینی و رفتاری و فرهنگی پیشین نیست ولی بهرحال مدرنیته باعتبار اقتصاد راسیونل و صنعت و علم ساختاری، شخصیت انسانی جدیدی پدید آورده است. مدرنیته در غرب محدود نماند بلکه به کشورهای دیگر در شکل ویژه ایی بروز یافت. مدرنیته در کشورهای دیگر اغلب فاقد ریشه تاریخی بود ولی بشکل مادی و تکنیکی خود را بروز میداد. در کشورهایی که دارای ساختار سنتی بوده و وزنه مذهب در آن‌ها سنگین است، مدرنیته بشکل نوعی مدرنیزاسیون صنعتی و بازار مصرفی خود را نشان می‌دهد. در چنین حالتی تناقضات و تنش‌ها بصورت حادتری را خود را نشان می‌دهد. در این کشورها مانند ایران، مدرنیته در اعماق نرفته بلکه تاثیر آن در عرصه سیاسی و فرهنگی تند و پررنگ است و حالت بحرانی بخود می‌گیرد. در این شرایط گاه بدلیل سیستم پولی و اقتصاد بازار و نقش رسانه‌های جدید، نظام موجود از تعادل اقتصادی و تولیدی خود خارج شده، واکنشهای اجتماعی تند بوجود آورده و الگوی اداری و سیاسی سنتی را به بوروکراسی زمخت و فاقد شایستگی تبدیل می‌کند. کشورهایی که بطور تاریخی از روند سکولاریزاسیون محروم بوده نمی‌توانند با سرعت و با هماهنگی و تعادل به سوی کسب مدرنیته حرکت کنند. اغلب نخبگان و روشنفکران این کشورها فاقد روان و فکر سکولار هستند و دارای التقاط متمایل به دین و سنت‌ها می‌باشند. روشنفکرانی نیز هستند

که توانایی همراهی با مدرنیته را دارند ولی آن‌ها با وظایف بسیار سنگین روبرو بوده و با مخالفت قدرت سیاسی و قدرت دین و واکنش کهنه اجتماع درگیر می‌باشند.

مدرنیته در بن بست

در دوران پایانی قاجار و دوران رضا شاه پهلوی مدرنسازی جامعه و کشور به پیش رفت. در ایران در زمان مشروطه، گرایش به قانونگرایی و مخالفت با مذهب و آخوندیسم خود را نشان می‌دهد. در چنین بستری، افکار میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان، مبارزه علیه خرافه‌های اسلامی و استقبال از قانونگرایی و اصلاح را توسعه می‌یابد. در مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی مجلس شورای ملی بر پایه اولین قانون اساسی ایران و با فرمان مظفرالدین شاه بپا گشت. در این دوران جدید نهادهایی مانند دارالفنون و مدرسه‌های رشدیه و شوکتیه و ارفع الدوله و سعادت بوشهر و البرز، به سبک مدرن و جدای از مکتب خانه‌های سنتی شروع بکار کردند. این روند با طرح ایجاد دانشگاه تهران در هشتم خرداد ماه ۱۳۱۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. ساختمان راه آهن سراسری ایران در اسفند ۱۳۰۵ زمان رضا شاه آغاز شد و این پروژه، بندر شاهپور کنار خلیج فارس را به بندر شاه در ساحل دریای مازندران پیوند داد. مدیریت بانکی تازه در شهریور ۱۳۰۷ با بانک ملی ایران در تهران آغاز شد. کارخانه برق در سال ۱۳۱۷ در تهران به کار افتاد. در سال ۱۸۰۰ میلادی سفارت انگلستان در تهران آغاز بکار می‌کند، سفارت روسیه در سال ۱۸۱۴ میلادی فعالیت خود را شروع می‌کند و در اکتبر ۱۸۲۱ میلادی فتحعلی‌شاه بطور رسمی دستور تأسیس وزارت امور خارجه ایران را صادر کرد.

محمدعلی فروغی که در ۱۲۵۴ متولد شده بود به یک روشنفکر و ادیب و تجددخواه و فیلسوف تبدیل می‌گردد و نخستین کتاب فلسفی در باره فلسفه غرب را می‌نویسد و جلد نخست «سیر حکمت در اروپا» در ۱۳۱۰ در تهران منتشر می‌شود و کشف حجاب اجباری در دوران دومین دوره نخست وزیری او بوقوع می‌پیوندد. فروغی در پخش افکار روشنایی بسیار فعال است. با فروغی است که اندیشه مونتسکیو در ایران گسترده میگردد. فروغی بر جدایی سه قوه در دولت

مدرن تاکید داشت و مدافع اندیشه لیبرالیسم فلسفی و سیاسی بود. فروغی در مقدمه کتاب پل بوگار، در حمایت از اقتصاد مدرن مینویسد: «اگر انسان‌ها در امور ثروتی آزادی داشته باشند برحسب صرفه شخصی و مسئوولیتی که در کار خود دارند موجب پیشرفت امور خواهند شد. اما در صورتی که این امور به دولت واگذار شود به علت بی‌تفاوتی و تعلل و تانی موجود در دستگاه دولتی، پیشرفتی در کارها صورت نخواهد گرفت.» (اصول علم ثروت ملل یعنی اکونومی پلتیک). تفکر فروغی بیانگر گرایش به مدرنیته در جامعه ماست. این نوع تفکر با اقداماتی مانند نوسازی ارتش ایران، برقراری رادیو ایران، خبرگزاری پارس، فرودگاه تهران، موزه ایران باستان، کتابخانه ملی ایران، جلوهایی از سکولاریزاسیوان جامعه و گرایش به مدرنیته است.

این گرایش‌ها نسبت به هیولای دین و خرافه و سنت از توانایی لازم برخوردار نیست. فکر مدرن وارد جامعه شده است ولی بنیاد جامعه بر اعتقاد اسلامی و شیعه گری و تقدس دینی و مناسبات رازآمیز میان روان اجتماعی و دین مستقر است. مدرنیته به تربیت جامعه تبدیل نمی‌شود و در بخش نازکی از جامعه جلوه گری می‌کند. در دوران پهلوی مدرنیته فلسفی و سیاسی صورت نگرفت. مدرنیزاسیون اداری و شهری و صنعتی و ارضی انجام شد. مناسبات کهنه در روستا و خانواده و مدرسه جابجا شدند و لایه‌های شهری و روشنفکری جدیدی بوجود آمد. اما مدرنیته فلسفی و سیاسی و روانشناسانه صورت نگرفت و انسان به شهروند خودمختار و قانونگرا تبدیل نشد.

انقلاب اسلامی عصیانی علیه جلوه‌های مدرنیزاسیون و تغییرات جدید بود و با قدرت بیسابقه خواهان بازگشت به منحط ترین مدل سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بود. اسلام یک ایدئولوژی استعماری و انحصار طلبی است. قدرت سیاسی جدید از همان ابتدا خواهان بستن جامعه و استمرار قدرت مطلقه دینی بود. در جامعه تحقق این هدف آسان نبود. با استقرار نظام ولایت فقیهی مستبد، با ذهنیت دینی و خرافه گری توده‌ها، با استفاده از بودجه هنکفت دولتی و نفت، با سرکوب متمرکز و حاد، با تبلیغات ایدئولوژیک حاد علیه غرب، با حقنه کردن احکام اسلام و قرآن و فقه شیعه، رژیم به حکومت چهل ساله ادامه داد. ولی بستن جامعه و الگوی آخوندی خلافت علی و حسین میسر نبود. تحول دوران پهلوی و جهانی شدن مناسبات اقتصادی و فرهنگی و نقش تکنولوژی‌های ارتباطی و

شبکه‌های اجتماعی و تحولات روانی و فکری لایه‌های متوسط مدرن و زنان شهری و دانشجویان و لایه‌های هنرمند و روشنفکر در جامعه ایران، سیالیت و تغییر فرهنگی را ناگزیر میساخت. بدین ترتیب جامعه ایران از دوگانگی و تضاد هویتی مایه میگرفت. مکانیسم‌های کهنه گرا و ارتجاعی و دینی سخت از یکسو و از سوی دیگر روندهای مدرنیته گرا و تازه، در همزیستی جدال آمیز قرار می‌گرفتند. در تمام دوران چهل ساله جمهوری اسلامی، تضاد حاد میان سنت و رفتار و پراتیک ناشی از آن از یکسو و از سوی دیگر مدرنیته و رفتار و کنش همخوان آن، بطرز عریان و با تنش وجود دارد. جامعه امروز ایران با هیولای دین زندگی می‌کند و مدرنیته از عملکرد فلسفی و اجتماعی و سیاسی ساختاری برخوردار نیست.

کار ما، ادامه مدرنیته

جامعه ایران از مدرنیزاسیون وسیعی برخوردار شده ولی از مدرنیته عمومیت یافته بدور است. جامعه ایران علیرغم مدرنیزاسیون تکنولوژیکی و ابزاری، در مدرنیته سیاسی و فلسفی و فرهنگی و روانی استقرار نیافته است. مشخصات سنتی و دینی جامعه کجا نمایان می‌شود و چگونه روند مدرنیته را کند و سست می‌کند؟

یکم، قرآن و اسلام و شیعه گری در طول تاریخ آسیب‌های سنگینی بر جامعه و فرهنگ و روان ایرانیان وارد ساخته است. امروز بار و وزنه مذهب و سنت در جامعه بسیار زیاد است. در عرصه اجتماعی، قرآن پرستی، خداباوری، امام پرستی، سفره انداختن، مراسم دعا و قرآن خوانی، نماز و روزه، زیارت قبور مذهبی، رجوع به دعا نویس و آخوند، اتکا به رساله عمیله آیت الله‌ها و غیره رایج است و ذهنیت به سکولاریسم استوار دست نیافته است. گفته می‌شود ۴۲ درصد جوانان در کشور نماز می‌خوانند و سالانه ۲۸ میلیون به زیارت امام رضا می‌روند و سالانه ۲۴ میلیون نفر شیعه به زیارت چاه جمکران می‌روند. اکثریت مردم در زمان دشواری‌ها علی ابن ابی طالب را طلب می‌کنند و برای رفع مشکل خود نذرمی کنند. کلام مردم و بار مفهومی در گفتارهای روزمره دینی است و تکرار سوگند به امام و قرآن، یک پدیده روانی ناخودآگاه و پاتولوژیک می‌باشد. در واقع سوبژکتیویته دینی و تقدس گرا، حرکت ذهن و جامعه را تنظیم می‌کند و این امر در تناقض با مدرنیته است.

دوم، توتالیتاریسم سیاسی و دینی مشخصه بارز قدرت سیاسی است. استبداد دینی ریشه در قرآن و خلافت پیامبر و تعبد اسلامی داشته و با جاه طلبی‌های فردی و فسادطلبی و تربیت تاریخی درهم آمیخته است. استبداد ولایت فقیهی، نظام قضائی متکی بر شریعت، آموزش مذهبی شده مدارس و دانشگاه، اقتصاد وابسته به نهادهای مذهبی و اتوریته‌های دینی، مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که جدا از دین و مراکز تصمیم‌های مذهبی قابل درک نیست. در این مجموعه، دین فقط ابزار نیست بلکه بعلاوه مضمون ساز است. نهادهای سیاسی مانند مجلس و انتخابات و سه قوه بطور کامل از عملکرد درست ودمکراتیک بدور می‌باشند. تمامی این وضعیت نامبرده در تناقض با مدرنیته قرار دارد زیرا توسعه مدرنیته اقتصاد بازار و دانش فزاینده و سیاست لائیک و جمهوری شهروندانه می‌طلبد.

سوم، بیشتر نهادهای موجود در جامعه از عملکرد مدنی و غیر دینی بدور هستند و تعداد بیشماری از این نهادها با بودجه کلان دولت دینی فعالیت دارند. این نهادها زیر مسئولیت یک آخوند یا دیندار متصل به حکومت و لایه‌های مذهبی قرار دارند. در واقع فساد و دین و فریبکاری دینی و مداخله گری دینی و تبعیض دینی و قومی و شغلی، قراردادهای اجتماعی را منهدم ساخته و زنان را بی‌حقوق ساخته و جوانان را نا امید نموده‌اند. نبود قراردادهای قانونمند اجتماعی، نبود آموزش آزاد شده از مذهب و نبود برابری شهروندی، در تناقض با مدرنیته می‌باشد. اسلام در جامعه بنا بر طبیعت‌اش مزاحم و فریبه و انحصار طلب است و نمی‌تواند با مدرنیته کنار آید.

چهارم، در ایران فلسفه تدریس نمی‌شود و جامعه‌شناسی علمی و منقد آموزش داده نمی‌شود. علوم انسانی با سد قواعد خشک دگماتیستی و سانسوری و قدسیت احکام دینی مواجه هست. علوم انسانی باید منقد جامعه و قدرت باشد حال آنکه قدرت سیاسی در پی خفه نمودن آنست. علوم انسانی در دانشگاه، فاقد آموزش علمی و انتقادی می‌باشد. جامعه‌شناسی بطور مرتب توسط قدرت سیاسی و حوزه سرکوب می‌شود. نشریه‌های دولتی و دانشگاهی، روایات جعلی و افسانه سازی را بعنوان جامعه‌شناسی و تاریخ می‌نمایانند، دین را بجای فلسفه جامیزنند و با ایجاد اغتشاش فکری حاکمیت اعتقاد دینی را مستحکم می‌سازند. مدرنیته با وجود فلسفه آزاد و مستقل، با گفتگوی مکتب‌های فلسفی، با وجود فیلسوفان اندیشه ورز در عرصه مفاهیم فلسفی، با ملاقات همه اندیشمندان و متفکران پژوهشگر،

با برنامه‌ها و نشریه‌های تحقیقی و علمی و بدون سانسور، مشخص می‌شود و این وضعیت آکادمیک مطلوب در ایران شکل نگرفته است.

پنجم، بسیاری از روشنفکران ما نسبت به پدیده دین متوهم هستند و حافظ صلح با خرافه و شیعه گری اسلامی می‌باشند. اسلام عامل بزرگ فساد و سقوط در ایران بوده و ازخودبیگانگی ما را سبب شده است. نواندیشان دینی خرافات را به کالای دینی جدید تبدیل کرده و آن‌ها را بعنوان فلسفه و نوآوری به جامعه تحمیل می‌کنند و تاریک اندیشی را رواج می‌دهند. روشنفکران غیر دینی و اسلاموفیل و غیر شجاع، تسلیم دین هستند و وظیفه نقد دین را فراموش کرده‌اند. در چنین شرایطی، خردگرایی فلسفی و شفافیت روشنفکری و آزادمنشی فکری، قربانی فضای ناسالم هستند. این نخبگان و روشنفکران از استقلال فکری بدور بوده و با مسخ شدگی و ازخودبیگانگی خود قادر نیستند مدرنیته فکری و فرهنگی را تقویت کنند. روشنفکران طرفدار مدرنیته با نقد قرآن و نقد دین و نقد تقدس‌گرایی و با نقد استبداد و همه تباهی‌های ایدئولوژیکی، باید به روشنگری ادامه دهند.

با توجه به دلایل برشمرده، جامعه ما به تحول فرهنگی بزرگ و مدرنیته فعال نیازمند است. میراث مدرنیته غرب هنوز در ایران تحقق پیدا نکرده است. همه چالش‌های جامعه به این امر خلاصه نمی‌شود ولی پیشروی در مدرنیته یک ضرورت تاریخی است.

منابع این فصل:

محمدعلی فروغی، «سیر حکمت در اروپا»
برتراند راسل، «چرا من مسیحی نیستم؟»

فصل بیست و یکم

نقد هرمنوتیک دین و قرآن بمثابه موضوع تاریخی

در سال ۱۳۹۳ خورشیدی اولین پژوهش‌های خود را در باره قرآن، با نام «قرآن، نه کلام خدا، نه الهام محمد، نوشته‌ای تاریخی و التقاطی» منتشر کردم. با طرح این نظریه و بررسی شکل گیری قرآن بعنوان یک پدیده تاریخی و سیاسی مبحث جدیدی در بررسی علمی و هرمنوتیک قرآن در ایران معاصر آغاز شد. در این تحلیل‌ها با نگرش غیر دینی و هرمنوتیک نشان داده شد که نسخه قرآنی محصول بیش از دویست سال نگارش و تنظیم و دستکاری بوده و نویسندگان و کاتبان متعددی در این تولید شرکت داشته‌اند. برخلاف نظر اسلامگرایان گوناگون و بر خلاف نظر روشنفکران محافظه کار، تاکید بر این اصل بود که جامعه ما نیازمند مدرنیته است و یکی از عوامل کارساز در این راستا پیشبرد فعالیت تحقیقی علمی در باره قرآن و نقد قدسیت دینی است. البته نقد قرآن و شیعه گری پیش از این زمان، در جریان بود و نوشته‌هایی انتشار یافت. ولی تحلیل هرمنوتیک قرآن در سنت دانشگاهی و روشنفکری ایرانی وجود نداشت. آنچه که نواندیشان دینی

بنام «شناخت هرمنوتیک قرآن»، مطرح میکردند جز قرائت جدید اسلامگرا چیز دیگری نبود. (۱)

البته در تاریخ اخیر باید به یک کتاب با ارزش اشاره نمود. کتاب «سی و سه سال» از علی دشتی که بسال ۱۳۵۳ در بیروت انتشار یافت، نقش مهمی در نقد تاریخ نگاری رسمی اسلامی و نقد جسورانه قرآن ایفا نمود. علی دشتی با اتکا به نوشتارهای محققان غربی، یک تحقیق جدی را آغاز کرد و این بررسی انتقادی در ایران بیسابقه بود. ولی متاسفانه فرهنگ دینی حکومتی و فرهنگ اسلاموفیلی محیط روشنفکری و دانشگاهی، این نوع پژوهشگری را سرکوب کرده و به فراموشی سپرد. هیچ یک از نوشتارهای دانشگاهی ایران هرگز قادر نبود تا با بررسی جدی، قرآن را به موضوع علمی و آزمایشگاهی تبدیل کند و آن را از حالت مقدس خارج کند. استادان ایرانی با تفکری اسلام خواه قادر نبودند به نقد جدی این دین بپردازند. استادان ایرانی خود قربانی آسیب ازخودبیگانگی می‌باشند. جامعه‌شناسی دینی و تاریخ نویسی علمی دین در ایران هرگز شکل نگرفت. ذهن محققان بخاطر فقدان معیارهای آکادمیک در بررسی اسلام و بخاطر دین خوئی و ازخودبیگانگی، ناتوان باقی ماند و خود قربانی دینداری شد. (۲) ایران نیازمند رنسانس فرهنگی و نقد دین بود و نظام دینی موجود در جامعه بیش از هر زمان دیگر ضرورت نقد اسلام و قرآن را نمایان میساخت، ولی نبود نقد خردگرایانه و ناتوانی جسارت روشنفکری و نبود روش‌های علمی، این امر را ناممکن می‌ساخت. بحران روشنفکری اخیر، فروریزی ایدئولوژی مارکسیسم، عریان شدن اسلام در حکومت، اسلامیزاسیون اذهان در جامعه، شجاعت در اندیشه گری، عقب نشینی افکار اسلاموفیل روشنفکران چپ و سیاسیون و تجربه نقد علمی در غرب، فصل جدیدی در فعالیت روشنفکری می‌گشاید. یکی از مشخصه‌های این دوران نقد رشدیابنده دین در سیاست و جامعه و نیز نقد هرمنوتیک قرآن و قدسیت است. امروز دوران جدیدی آغاز شده است.

تحقیقات علمی غربی در باره قرآن

از یک سد و پنجاه سال پیش تحقیق علمی در باره اسلام و قرآن در غرب آغاز شد و ادامه دارد. این پژوهش‌ها در روند خود گام به گام پاسخ‌های جدیدی فراهم

ساخته و در همان زمان پرسش‌های جدیدی نیز تولید می‌کنند. کار تحقیقی غرب پرسابقه است و پایان ندارد. در ایران در باره اسلام و قرآن و شیعه، ما در آغاز کار هستیم و همه تجربه‌های پژوهشی غرب را نمی‌شناسیم. محیط ایرانی گرفتار استبداد سیاسی و دینی بوده و از تربیت پژوهشی لازمه نتوانسته برخوردار باشد. کار تحقیقی آغاز شده در غرب در باره قرآن بسیار با ارزش است و منبعی برای آموزش ما می‌باشد.

کار پژوهش ساده نیست. در بررسی کتاب‌های دینی، ما همیشه با دشواری‌های متعدد روبرو هستیم. در واقع دور بودن زمان نگارش و تنظیم کتاب دینی، فرهنگ و زبان کتاب، چندگانگی نوشتار و شیوه‌های نگارشی مختلف، شماره کاتبان و نویسندگان، کمبود داده‌ها، فضای تقدس، نبود تربیت پژوهشگری، عقب ماندگی موقعیت تاریخی و اجتماعی، مداخله سیاست گران، نبود استقلال دانشگاهی و غیره، پیشرفت شناخت علمی را کند و دشوار می‌کند. گفتمان حاکم و تاریخگرایی دینی اسلامگرایان همچون عامل منفی ضدپژوهشی عمل می‌کند. این گفتمان حاکم اسلامگرا نیازمند یک نقد روشن است زیرا این گفتمان تبلیغ دینی را بنام تاریخ نگاری جاانداخته است. به این لحاظ شیوه بررسی علمی برای درک کتاب دینی، باید چند جانبه باشد. همه روش‌های جدی و دانشگاهی و علمی باید مورد توجه باشد تا خطر بیراهه رفتن و یک جانبه نگری به حداقل برسد. روشن است که این دشواری‌ها در مورد اسلام پررنگتر است و روش‌های علمی و هرمنوتیک برای کشف حقیقت اساسی است. این شناخت علمی بطور قطع ما را از نوشته‌های جانبدار دینی و غیرعلمی اسلامگرایان دور کرده و بطور جدی این دین را به موضوع مطالعه تبدیل می‌کند. امروز مطالعات اسلام شناسانه جدی و قابل توجهی در مراکز دانشگاهی غرب بوجود آمده است. این شناخت کنونی پایان کار نیست و عرصه تحقیق همچنان ادامه خواهد داشت و تحولات جدیدی خواهد دید. جامعه پژوهشگری ایرانی باید باستقبال اینگونه همکاری‌های علمی برود. همکاران من در برخی مراکز تحقیقی دانشگاهی فرانسه و کالژدوفرانس پروژه‌های بزرگی را به پیش می‌برند. این گونه تحقیقات جدی، از تحلیل‌های سطحی اسلاموفیلی و کار میدانی کرنشگر در باره اسلام و تحلیل بی‌رمق پدیده‌های جوامع اسلامی کاملن دور بوده و یک کار عمیق علمی بشمار میآیند. پژوهش علمی در باره قرآن در جستجوی بررسی پایه و روندهای تاریخی و نگارشی این کتاب می‌باشد و البته

چنین کار جدی در آلمان و انگلستان نیز جریان دارد.

همانگونه که گفتیم اسلام شناسان غربی با روشی دانشگاهی و با تخصص و بودجه لازم سالیان درازی است که باره دین اسلام تحقیق می‌کنند. در تحلیل علمی قرآن از یک سد و پنجاه سال اخیر روش‌های تحقیقی بسیار متفاوت و موضوع‌های گوناگونی از جانب پژوهشگران غربی در نظر گرفته شده است. گوستاو ویل در اثر خود «مقدمه تاریخی انتقادی بر قرآن» (۱۸۴۴)، تئودور نولکه در اثر خود «تاریخ قرآن» (۱۸۶۰)، فردریش شوالی در اثر خود «گرد آوری» که بین سال‌های ۱۹۰۹–۱۹۳۸ تنظیم شد و گوتلف بروگستراسه و اتو پرتسل در کتاب «تاریخ نوشتار قرآنی»، یک پژوهش بزرگ و علمی و تاریخی را پایه نهادند. این سلسله تحقیق‌ها با اثر رژیس بلاشه «قرآن» و کتاب «قرآن، ترجمه تنظیم انتقادی سوره‌ها» (۱۹۳۷–۱۹۳۹) از «ریشارد بل»، دکترین جدید و استوار اسلام شناسی را تحکیم نمود. تحقیقات پژوهشگر انگلیسی «جون وانبروگ» در کتاب «مطالعات قرآنی» (۱۹۷۷) نشان می‌دهد که قرآن دارای یک تاریخ طولانی است و کتاب کنونی در آخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم احتمالن به سرانجام می‌رسد.

ویلیام مونتگمری وات استاد ادبیات عرب دانشگاه ادینبورگ با دو کتاب «محمد در مکه» و «محمد در مدینه» خوانشی تاریخی و انتقادی به جامعه پیش از اسلام و مشخصات اسلام مطرح نمود ولی خود متاثر از غزالی بود. شاید بتوان کتاب «اسلام و سرمایه داری» ماکسیم رودنسون را نیز در همین گروه فکری قرار داد. این دو نویسنده دستخوش نوعی شیفتگی به اسلام بودند.

جنبه دیگری در عرصه پژوهش مربوطِ به احادیث و شخص محمد است. «تئودور نولدکه» در «تاریخ قرآن» و «ایگناز گلدزیهر» در «بررسی‌های اسلامی»، احادیث وِ روایات تاریخی اسلامی را به طور کلّی ساختگی دانستند. نظریات «اینگناز گلدزیهر» مبنی بر جعلی بودن احادیث و سیرهٔ نبوی در دهه دوم قرن بیستم، توسط «همفری لامِنس بلژیکی» و «لئونه کائتانی ایتالیایی» دوباره پیش کشیده شد و آن‌ها بر ساختَگی بودن احادیث تاکید نمودند. افزون برآن، در زمینه سیره نویسی و بیوگرافی نویسی اسلام در باره دوران سرآغاز و شخصیت‌های دینی آن مانند محمد پیامبر اسلام، کتاب «محیط اجتماعی فرقه گرا» (۱۹۷۸) نقش تعیین کننده داشت و متفکرانی مانند میکل کووک، پاتریسیا کرون، ژرارهاوتینگ، یهودا نوو، آندریو ریپین، اوری روبین، هارلد موتز، مایکل لیکر، ویلیام مارسه، در

این زمینه دستاوردهای نوینی را بوجود آوردند. ژاکلین شابی با اثرش «روسای قبایل، اسلام محمد» (۱۹۹۷) و نیز کتاب‌های دیگرش «قرآن تحلیل شده» (۲۰۰۸) و «سه پایه اسلام، خوانش آنتروپولوژیک قرآن» (۲۰۱۶)، شناخت بسیار مفید و زاویه پژوهشی جالبی در باره تاریخ و جغرافیای تاریخی اسلام مطرح ساخت. تحقیقات تاریخی در باره شکل گیری نسخه قرآن و روند تاریخی دویست تا سیصد ساله قرآن با نظریه‌های فرانسوا دروش، آلفرد لوئی دو پره مار، دومینیک سوردل، میشل اورسل، گابریل تری، میشل اماری، الوئیز اسپرنجر، ژوزف برتوال، فرانسوا میشو، کریستیان ژولین روبن، فیلیپ باره، آلن ژورژ، میکل مارکس، ژرد رودیژر پویین و دیگران ، به شناخت اساسی و گسترده منجر گشت. تمامی این پژوهش‌ها ادبیات بزرگی را تولید کرد و شناخت در باره قرآن و اسلام را دگرگون نمود. این تحقیقات علیرغم تفاوت در نظر و روش، بطور قطع به قرائت اسلامی بمثابه تنها قرائت ممکن پایان داد و تاریخ اسلام را در مسیر جدیدی قرار داد. (۳، نامهای لاتین نویسندگان).

نسخه‌ها و رویدادهای تاریخ‌ساز

پژوهش در باره قرآن در مرحله تازه خود محتاج نسخه‌های کهن قرآن است تا با روش‌های علمی، تاریخ و ماهیت آن‌ها روشن گشته و رازهای ناگفته قرآن آشکارتر گردد. بازشناسی نسخه‌های متعدد قرآن و تفاوت آن‌ها و منشا جغرافیایی آن‌ها، فرضیه‌های آکادمیک را شفافتر و دقیقتر می‌سازد. قرآن کتابی تاریخی و سیاسی است که در طول تاریخ‌اش تغییر یافته و عوامل سیاسی و نظامی این کتاب را در سیالیت نگاه داشته است. از ابتدای اولین اسکلت قرآن، این کتاب در حرکت بوده و با تاریخ و اهداف حکمرانان عرب عوض شده است. قرآن رسمی کنونی مسلمانان یک دنیای پرحادثه را پشت سرگذاشته است. بنابراین در جستجوی این گذشته باید بود تا این کتاب از قدسیت و رازگرایی خارج شود. این گذشته را چگونه جستجو کنیم؟ چگونه وسایل کار را برای بررسی‌های ژرفتر فراهم نماییم؟ پیشبرد کاوشهای باستانشنانه در قلمروهای تاریخی اسلام یک امر اساسی است ولی متاسفانه پیشبرد این کاوش‌های باستانی در کشورهای اسلامی با ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها و خطرات فراوانی همراه است. عرصه دیگر برای پیشبرد کار علمی رجوع به نسخه‌های خطی کهن

قرآن است. حال در اینجا به چهار دسته از پدیده‌های مربوط به نسخه‌های کهن توجه کنید: نسخه‌های مراکز فرهنگی و کتابخانه‌های دنیا، نسخه‌های آرشیوهای کلیسا، نسخه‌های ناپلئونی، نسخه‌های دانشگاه‌های آلمان. (برگ‌هایی از نسخه‌های دستنوشته قرآن‌ها را در برگ ۳۶۹ همین کتاب مشاهده کنید.)

نسخه‌های مراکز فرهنگی و کتابخانه‌های دنیا

کتابخانه آستان قدس رضوی دارای نسخه‌های بسیار قدیمی قرآن می‌باشد. مجموعه‌های قرآنی آستان قدس رضوی متنوع است و از جمله نسخه‌ای وجود دارد که واقف آن «کشواد بن املاس» است و به خط کوفی نوشته شده و بظاهر در سال ۳۲۷ هجری به کتابخانه وقف شده است. گفته می‌شود مجموعه‌ای با بیش از ده هزار نسخه قرآنی نفیس و کهن در آستان قدس وجود دارد.

بدون شک مسجد بزرگ «کروان» در تونس یکی از مرکزی است که اسناد کهن بسیاری که متعلق به قرن سوم و چهارم میلادی است را در خود نگه داری می‌کند. در حال حاضر در این مسجد بیش از ۳۹۰۰۰ برگه و ۸۰۰۰ جلد کتاب وجود دارد که اغلب آن‌ها قرآن‌های قدیمی هستند. کتابخانه مسجد «الزیتون» در پایتخت تونس، نیز دارای نسخه‌های ارزنده می‌باشد.

موزه اسلامی بیت المقدس فلسطین که در سال ۱۹۲۳ بوسیله انجمن مشورتی اسلامی فلسطین تاسیس شده، دارای مجموعه نسخه‌های خطی مهمی شامل «مصاحف قرآن» به تعداد ۶۴۴ نسخه وقف شده در طول قرون بر مسجدالاقصی و قبۀ الصخره است. نسخه‌های خطی قرآن در این مجموعه از نظر نوع، قدمت و ابعاد متنوع می‌باشند. بسیاری از آن‌ها به صورت «ربعه» (۳۰ جزو قرآن محفوظ در یک جزودان یا «ربعه») می‌باشند. قدیم ترین آن‌ها بخط کوفی و متعلق به اواخر قرن دوم هجری و متاخرترین شان نسخه‌ای از قرن سیزدهم هجری است.

دارالکتب المصریه (کتابخانه ملی مصر)، در قاهره، یکی از بزرگترین و مهمترین مجموعه‌های خطی در جهان شناخته شده است. تعداد کل نسخه‌های این کتابخانه ۵۰۷۵۵ نسخه است که ۴۷۰۶۵ نسخه آن بزبان عربی، ۹۹۶ به فارسی و ۲۱۵۰ نسخه به ترکی می‌باشند. مجموعه این کتابخانه شامل نسخه‌هایی بسیار نادر از چهار قرن اول هجری است. بخش اعظم نسخه‌ها در قرون اولیه اسلامی به نگارش درآمده است. این مجموعه همچنین دو کتاب از کهن ترین قرآن‌های خطی از سال

۱۰۲ هجری برابر ۷۲۰ میلادی را نیز دارا می‌باشد.

در ترکیه، کتابخانه‌های استانبول و قونیه از جمله مراکزی است که نسخه‌های قدیمی و خطی فراوانی از قرآن در آن‌ها وجود دارد. این کشور نسخ قدیمی قرآن متعلق به قرن یکم هجری را از کشورهای مختلف گردآوری و منتشر کرده است. قدمت برخی از نسخه‌های خطی ترکیه به دو قرن اولیه اسلامی باز می‌گردد و برخی دیگر مربوط به دوران حکومت جلایریان ایران، ممالیک مصر و امپراطوری عثمانی است. در یک نمایشگاه در ۱۳۹۵ خورشیدی حدود ۱۵۰ قرآن قدیمی و نسخ دیگر به خط کوفی در معرض بازدیدکنندگان قرار گرفت.

موسسه مطالعات شرقی سن پترزبورگ روسیه با داشتن ۸۵ هزار نسخه خطی به ۶۵ زبان زنده و مرده شرقی، یکی از قدیمی ترین نسخه‌های قرآنی به تاریخ نیمه اول قرن هشتم میلادی را در خود دارد که در ردیف شماره چهارم مجموعه خطی مهم قرآنی جهان منتشر شده است. این مجموعه روسی همچنین ۸۱ برگ بزرگ پوستی به خط حجازی (یعنی مکی یا مدنی) شامل حدود ۴۰ در صد متن قرآن (متن کامل ۲۲ سوره و اوراقی از سایر سوره‌ها) را نیز دارا می‌باشد.

موزه موسسه شرق شناسی، دانشگاه شیکاگو آمریکا، دارای مجموعه‌ای از نسخ خطی قرآن با قدمتی از نیمه دوم قرن اول هجری به بعد است که به عنوان نسخ قرون اول / دوم هجری طبقه بندی شده‌اند. وجود نسخه‌هایی بخط مکی، کوفی و مغربی در این مجموعه، نشاندهنده منشأ آن‌ها از گستره وسیع جغرافیایی جهان اسلام است.

کتابخانه ملی پاریس فرانسه (کتابخانه سلطنت سابق) مجموعه‌هایی از نسخ خطی اسلامی که در طول قرون متمادی نگاشتنه شده اند، گردآورده و به تدریج از طریق خرید و اهدا بر تعداد آن افزوده است. این مجموعه‌ها در زمره مهمترین مجموعه‌های اروپا می‌باشد و همه موضوع‌ها را در بر می‌گیرد. در مجموعه ۱۲۰۰ نسخه‌ای متون اسلامی، تعداد قابل ملاحظه‌ای نسخ خطی قرآن نخستین سده‌های هجری نیز دیده می‌شوند.

نسخه‌های آرشیو کلیسا

در سال ۱۳۹۴ خورشیدی بخش‌هایی از یک قرآن در کتابخانه دانشگاه بیرمنگام

انگلیس کشف شد که احتمالن متعلق به یکی از قدیمی‌ترین قرآنی است که تا کنون شناخته‌شده است (۴). پژوهشگر ایتالیایی، «البا فیدلی» که برای رساله دکترای خود به آرشیوهای کهن دانشگاه رجوع کرده و به کشف برگه‌هایی قرآنی نائل می‌شود. آزمایش‌های رادیوکربن روی این برگه‌های قرآنی نشان می‌دهد که عمر آن به قرن ششم میلادی می‌رسد. به گفته «بی بی‌سی» این برگه‌ها بین سال‌های ۵۶۸ تا ۶۴۵ به کتابت درآمده است. در بررسی‌هایی که دانشگاه آکسفورد در این زمینه انجام داد مشخص شد که این قرآن بر روی پوست گوسفند یا بز نوشته شده و از میان قدیمی‌ترین متون قرآنی جهان به شمار می‌رود. در واقع این قرآن در میان آرشیو کلیسا بوده است که به دانشگاه انتقال یافته است. کلیسا در رقابت با اسلام نسخه‌های قدیمی را تهیه کرده و به ترجمه دست می‌زده است. در همین راستا «توماس ای. برمن» در کتابش با عنوان «خوانش قرآن در مسیحیت لاتین، ۱۱۴۰-۱۵۶۰» به بررسی تاریخ و معنای قرآن در طول سال‌های ۱۱۴۰ تا ۱۵۶۰ میلادی می‌پردازد. نویسنده می‌گوید «قرآن از کتاب‌های پرفروش در قرون وسطی و اوایل دوران جدید اروپا بوده است.».

«توماس ای. برمن» می‌نویسد بعنوان نمونه با خواست راهب معروف به «پیتر مقدس»، جهت آماده‌سازی مبلغان برای تبلیغ مسیحیت میان مسلمانان، اولین ترجمه قرآن توسط فردی بنام «رابرت» صورت گرفته و کلیسا حتا کپی‌هایی از قرآن تهیه می‌کند. در این دوره نسخه‌های فراوانی از قرآن به روش «کپی دستی» و دو نسخه چاپی در سال‌های ۱۵۴۳ و ۱۵۵۰ تولید می‌شود. در حالِ حاضر، دست‌کم ۲۵ نسخه خطی از ترجمه رابرت بازمانده است. دومین ترجمه قرآن به لاتین که در کتاب «توماس ای. برمن» بررسی می‌شود، اثر «مارک» اهل منطقه «تولدو»ی اسپانیا است. ترجمه او اکنون در شش نسخه کامل و یک نسخه ناقص وجود دارد. «مارک» مأموریت ترجمه قرآن شد و ترجمه را در سال ۱۲۱۰ یا ۱۲۱۱ میلادی و با دستور اسقف اعظم تولدو، «رودریگو خیمنز درادا»، آغاز کرد. اسقف اعظم رودریگو معتقد بود کهَ سلطه مسلمانان بر اسپانیا رو به ضعف گذاشته و حاکمان مسلمان به زودی از این شبه‌جزیره بیرون رانده خواهند شد. وی می‌خواست با هدف آماده سازی برای مسیحی کردن مسلمانان و یا دست‌کم سلطه سیاسی بر آنان در اسپانیایی که به تازگی مسیحی شده بود، از گفته‌های قرآن استفاده کند و تبلیغات خود را جهت دار نماید.

با توجه به آنچه بیان شد کلیسا نیز بطور مسلم دارای نسخه‌های قدیمی قرآن می‌باشد و این امر می‌طلبد تا تحقیقات گسترده‌ای صورت گیرد. نسخه‌های قدیمی هچون اسناد با ارزشی است که شناخت تاریخی قرآن را آسان می‌سازد.

نسخه‌های ناپلئونی

کتابخانه‌های قدیمی مانند کتابخانه ملی فرانسه از زمان لشکرکشی ناپلئون به مصر نسخه‌های متعددی از قرآن را در خود جای داده‌اند. در سال ۱۷۹۸ ناپلئون با چهل هزار نظامی و چهار صد کشتی و ۱۵۰ دانشمند و متخصص کارزار خود را در مصر شروع نمود و نتیجه این سفر برای فرانسه قطعه‌هایی از آثار باستانی و اسناد کهن مانند نسخه‌های خطی قرآنی بود. گفته می‌شود که «آسولن دو شرویل» متخصص شرق و مشاور ناپلئون در کارزار مصر، تعداد مهمی از نسخه‌های قدیمی قرآن را در بازار الفسطاط خریداری می‌کند و به فرانسه می‌آورد و مدتی بعد این قرآن‌ها به کتابخانه ملی فروخته می‌شود. در طول تاریخ کلکسیونرهای آثار هنری و عتیقه نسخه‌های قدیمی قرآن را نگه داشته اند، آرشیو کتابخانه‌های کلیسای فرانسه نیز نسخه‌های قرآنی را در کنار تورات و انجیل قدیمی حفظ کرده‌اند. امروز حجم انبوهی از اسناد و مواد قرآنی در نهادهای دانشگاهی و تحقیقی در استراسبورگ و پاریس گردآوری شده است.

برخی از نسخه‌هایی که در دمشق و قاهره و الفسطاط و استانبول و کروان، بودند امروز در آرشیوهای فرانسه قرار دارند. انبوه اسناد هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته است و این امر مستلزم بودجه و آمادگی متخصصان است. به گفته اسلام شناس معتبر فرانسوا دروش، فقط در کتابخانه ملی فرانسه ۲۵۰ نسخه قرآن دوران عباسیان وجود دارد که از مسجد الفسطاط مصر جمع آوری شده و به کتابخانه فرانسه انتقال یافته است. («صدا و قلم» فرانسوا دروش، برگ ۴۳).

نسخه‌های دانشگاه‌های آلمان

دو رویداد تاریخی برای پژوهشگران آلمانی فرصت بزرگی فراهم ساخت:

«گوتهلف برگستراسر» شرقسناس آلمانی که در ۱۸۸۶ متولد و در درگذشت بسال ۱۹۱۲ در دانشگاه لایبزیک استاد زبان‌های سامی میگردد. او بعنوان بمثابه افسر نظامی ارتش آلمان و نیز بعنوان فیلسوف و زبانشناس و شرقشناس در ۱۹۱۵ در استانبول مستقر شده و زبان عربی و آرامی را می‌آموزد و پژوهش‌های جدیدی را به پیش میبرد. در همین سال‌ها می‌باشد که دهکده «مالولا» در مرز سوریه را کشف می‌کند و زبان آرامی مردم محلی را تجربه می‌کند و احتمالن در همین دهکده به نسخه‌هایی از قرآن اولیه دست می‌یابد. او در دانشگاه مونیخ از ۱۹۲۶ در زمینه واژه شناسی و زبانشناسی یهودی و عربی و در زمینه اسلام شناسی به تدریس پرداخت. او در تحقیقات خود به تهیه تعداد ۴۵۰ میکروفیلم از نسخه‌های اولیه قرآن اقدام ورزید که توسط شرقشناس «آنتون سپیتالر» در سال‌های ۹۰ میلادی به اسلام شناس «آنژلیکا نورایت» انتقال یافت. اینگونه مواد و اسنادی که در ابتدا «گوتهلف برگستراسر» آن‌ها را جمع آوری نمود و سپس توسط اسناد متنوع همکارش «اوتو پرتزل» وسیع‌تر شد، اجازه دادند تا پروژه «کروپوس قرآن شناسی» (۵) سازماندهی شود. «کروپوس قرآن شناسی»، پروژه تحقیقی مهمی در دانشگاه آزاد برلن است که هدف آن گردآوری تمام اسنادی است که به درک و شناخت قرآن و اسلام کمک میرساند. این پروژه تحقیقی در حال حاضر با همکاری فرانسه به پیش میرود. دو نهاد «مرکز پژوهش علمی ملی فرانسه» و «کالژ دو فرانس» در این پروژه سهیم هستند. در آلمان آنژلیکا نورایت مسئول این پروژه در دانشگاه آزاد برلن است و در فرانسه این پروژه زیر نظر کریستیان ژولین روبن و فرانسوا دروش به پیش میرود.

میکائیل مارکس مدیر پروژه «کورپوس قرآن شناسی» معتقد است که قرآن در خلا بوجود نیامده است بلکه این نوشته در قرن هفتم در سرزمینی متولد شده که زیر نفوذ بیزانس و پارس است و تحت تاثیر جریانهای دینی شک‌گرایی و مسیحیت اولیه قرار داشته است. افزون بر آن در این قلمرو شعر عرب قدیمی و یهودیت خاخام گرا وجود دارد. برای این محققان آنچه اهمیت دارد بررسی قرآن و اسلام در بطن تاریخی است. برای انجام بررسی در پروژه «کورپوس قرآن شناسی»، پژوهشگران به جنبه‌های زیر توجه می‌کنند:

یکم، تشخیص نسخه قرآنی از سنت شفاهی، باعتبار اسنادی که قابل دسترس هستند.

دوم، ایجاد یک پایگاه اطلاعاتی که دربرگیرنده نسخه‌های بین المللی که شامل نسخه‌های پیش از قرآن اسلامی و نسخه‌های یهودی و مسیحی باشد. این امر اجازه می‌دهد تا بستر فرهنگی قرآن روشن شود.

سوم، هدف دیگر اینستکه اسناد جمع آوری شده فقط نوشته‌های مربوط به قرآن نباشد بلکه نشان دهنده محیط تاریخی باشد.

چهارم، گروه پژوهشگران آلمانی مانند میکائل مارکس، آنژلیکا نورایت و نیکولا سینایی در شیوه خود تاکید بر دیالوگ و گفتگو با فضلای ایرانی و عرب و ترک در تهران و قم و دمشق و رباط و استانبول می‌نمایند.

رویداد دیگری که نقش برجسته در پژوهش‌های قرآنی تولید نمود کشف نسخه‌های متعدد قرآن‌های صنعا، پایتخت یمن، می‌باشد. دستیابی به قرآن‌های صنعا در سال ۱۹۷۲ میلادی فرصت بسیار جالب جدیدی بوجود آورد تا پژوهشگران آلمانی به سرپرستی پرفسور «ژرد رودیژر پویین» استاد دانشگاه «سار»، مصالح با ارزشی بدست آرند و دامنه تحقیق علمی در باره قرآن را گسترش دهند. دکتر «الیزابت پویین» نیز که در این زمینه مشغول تحقیق است در یک گزارش علمی اعلام داشت که در طی سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ تعداد ۱۵۰۰۰ برگه از قرآن‌های یمنی با دقت پاک و پاکیزه گشته و عکسبرداری شده‌اند و ۳۵۰۰۰ عکس از نسخه‌های کهن قرآنی در میکروفیلم قرار داده شده و در اختیار پژوهشگران قرار گرفته است. بخش مهمی از این کشفیات توسط دکتر پویین در کتاب «ملاحظاتی در باره اولین دستنوشته‌های قرآن در صنعا» انتشار یافته است.

پرفسور ژرد رودیژر پویین در مقاله خود در «اتلانتیک مونتلی» در سال ۱۹۹۹ میلادی می‌نویسد: «از نظر من قرآن یک مجموعه نوشته‌هایی است که حتا در زمان محمد مورد فهم قرار نگرفت. بسیاری از آن‌ها نوشته‌هایی هستند که به یک سد سال پیش از محمد برمی‌گردد. در سنت‌های اسلامی حجم زیادی نوشتار و اخبار متضاد وجود دارند، در آن میان نوشته‌هایی با منشا مسیحی وجود دارد. میتوان از همه این سنت‌ها یک «ضد تاریخ اسلامی» استخراج نمود. قرآن در باره خود ادعا دارد که کتابی «مبین» و روشن است. ولی هنگامیکه خوب توجه میکنید شما ملاحظه خواهید کرد که در عمل یک پنجم قرآن بی‌معناست.» (رجوع شود به توبی لستر، ژانویه ۱۹۹۹).

با توجه به آنچه گذشت ما چهار دسته از منابع آثار قدیمی قرآنی را مورد بررسی قرار دادیم و دریافتیم که پژوهش در باره تاریخ و ساختار قرآن و نقش سیاسی و اجتماعی و حقوقی و نظامی این سند تاریخی ادامه خواهد داشت. البته اگر همکاری‌های دانشگاهی و آکادمیک تقویت شوند نتیجه کار مساعدتر خواهد بود. در حال حاضر نهادهای پژوهشی در آلمان و فرانسه نقش فعالی بازی می‌کنند ولی همانگونه که دیدیم حجم کار عظیم است.

روش‌های تحقیق و دورنمای تازه

گفتیم که قرآن آسمانی نیست و دارای تاریخ است و گفتیم که دنیای اسلام ناتوان از پیشبرد پژوهش علمی بوده و اولین کسانی که پژوهش‌های جدی و علمی را آغاز می‌کنند، متفکران غربی هستند. این متفکران خود نیز در طول تاریخ تحقیقات در غرب متحول شده‌اند و روش‌های آن‌ها پیشرفت نموده است. سه مرحله در روند پیشرفت پژوهش در باره قرآن و اسلام در غرب و بویژه در فرانسه به اینگونه بوده است:

مرحله یکم: از قرن هفدهم به این سو شرقشناسان از شناخت جامعه شرقی به زبان شناسی روی آوردند و فراگیری زبان عربی و عبری و فارسی در دستور کارخود قرار دادند. سپس، در قرن هیجدهم پژوهش در عرصه زبان و دستور زبان و ادبیات راه را بسوی تحقیقات در باره متفکرانی مانند رازی و ابوعلی سینا کشاند. در این دوران در فرانسه «هزار و یک شب» ترجمه شد. در همین زمانه، جمع آوری قرآن‌های قدیمی یا برگه‌هایی از آن آغاز شد. طی قرن هیجدهم و نوزدهم «کوسن دو پرسووال»، پدر و سپس پسر از ۱۷۸۳ میلادی تا ۱۸۷۱ میلادی کرسی زبان عربی را درکالژدوفرانس بعهده داشتند. در همین دوران است که «ارمان پی یر» کتاب «نگاهی به تاریخ اعراب» را منتشر ساخت. بالاخره «پل کازانوا» که از ۱۹۰۹ تا ۱۹۲۶ استاد «کالژدوفرانس» بود کتاب «محمد و پایان یک جهان» را منتشر نمود.

مرحله دوم: در قرن نوزدهم و بیستم، پژوهش در باره دین به نقد روایت‌های فضلا اسلامی منجر گشته و محققان کار خود را به بازخوانی و بهره برداری از

آثار قرن‌های اولیه اسلام اختصاص دادند. آن‌ها مطالعه آثار ابن هشام و ابن سعد و البخاری و الواقدی و البلادری و الطبری و دیگران، را در دستور قراردادند تا برداشت دقیقتری از قرآن و شکل گیری آن ارائه دهند. پژوهشگران غربی با نگاهی جدید منابع کهن مربوط به اسلام و احادیث و روایات را خوانده و مورد استفاده قرار دادند. دراین هنگامه باید توجه داشت که همه این منابع عربی بوده و توسط مسلمانان تنظیم شده بودند. این آثار دارای بخشهای تکراری کپی شده و در بسیاری از موارد فاقد منبع معتبر بودند. افزون برآن بخش قابل توجهی از نویسندگان و کاتبان دارای گفتمان جانبدارانه از اسلام می‌بودند. روش این نویسندگان مسلمان «نقل روایات» بوده و برای دسترسی به منبع اولیه خود گاه با هشت واسطه، فلان حادثه و فلان کردار و فلان گفته را به درون نوشتار خود می‌گنجاندند.

مرحله سوم: در ابتدا، پژوهش پژوهشگران غربی بر اساس کتاب‌های اسلامی، مطالعه قرآنی را جلو برد. ولی این سبک کار محدودیت‌های جدیدی را آشکار میساخت. از سال‌های هفتاد قرن بیستم میلادی یک جریان انتقادی بوجود آمد و پژوهشگران غربی بیش از پیش به این نتیجه رسیدند که استفاده از منابع اسلامی اولیه دارای ایراد اساسی است. آن‌ها دریافتند که این آثار چند قرن با زمان پیدایش اسلام و محمد و قرآن فاصله دارند و منابع غیر مستقیم هستند و افزون برآن همه منابع، دینی و اسلامی می‌باشند. بعلاوه نسخه قرآنی، یک سند هزار تکه و التقاطی بوده و بنابراین آثار مرجع اسلامی مانند آثار ابن هشام و طبری و دیگران اجازه درک این پدیده پیچیده را نمی‌دهند. از نظر پژوهشگران در چنین شرایطی اعتبار علمی در کار دانشگاهی و آکادمیک میسر نیست.

برای بیرون آمدن از بن بست و ادامه بررسی علمی، پژوهشگران نیازمند بکارگیری شیوه‌های جدید پژوهش بودند. شیوه‌ها و روش‌های جدید تحقیق کدامند؟ تلاش برای دسترسی به منابع غیر عربی، گسترش زبانشناسی تطبیقی، سکه شناسی، باستان شناسی در قلمرو متعلق به اسلام، زمین شناسی، گیاه شناسی، میتولوژی و اساطیر شناسی، مطالعه تطبیقی در باره یهودیت و مسیحیت و اسلام و آئین‌های دیگر مانند مانی گری و دین زرتشتی و بودایی، بررسی معماری‌ها، تحقیقات تاریخی و جغرافیایی، کشف و بررسی نسخه‌های کهن دینی مانند قرآن،

از جمله زمینه‌های تازه پژوهشی بود که مورد توجه قرار گرفت.

پرسش‌ها و پروژه‌های بزرگ

از سال ۱۹۷۳ میلادی زمانی که نسخه‌های قدیمی قرآن بطور اتفاقی در صنعا کشف شد و مورد تحلیل قرار گرفت، ما در آغاز نظریه‌های جدید در شیوه شناخت قرآن قرار داریم. کشف نسخه‌های صنعا موج تازه از پژوهش نوین را بوجود آورد و تمامی این تحولات تحقیقی سرآغاز جدیدی برای کار تحلیلی قرآن گشت. قرآن از زمان عثمان و سپس معاویه دارای اسکلت اولیه می‌شود و از آن پس بموازات توسعه دستور زبان عربی و سفارش حکام سیاسی و دینی بیش از پیش شکل می‌گیرد. محکم کاری متن قرآن توسط «ابن مجاهد» در زمان عباسیان در آغاز قرن دهم صورت می‌گیرد. تحلیل هرمنوتیک نسخه‌های کهن نشان می‌دهد که چگونه قرآن لایه به لایه تغییرات را در خود جای می‌دهد. این تغییرات در نسخه‌های قرآنی با بالا و پائین شدن‌های مختلف همراه است. در این روند قسمت‌هایی حذف می‌شوند و تغییرات جدیدی در متن وارد می‌شوند. «فرانسوا دروش» برآن است که سه قرن لازم بود تا قرآن به اهداف عثمانی برسد، سه قرن لازم بود تا نسخه قرآنی به قرآنی که ما می‌شناسیم برسد. (صدا و قلم، برگ ۵۰). در واقع نسخه عثمانی که نسخه‌های دیگر را نابود کرد، بنوبه خود مورد تغییرات وسیع ساختاری قرار گرفت. البته شیعیان عثمان خلیفه سوم را به حذف آیات موافق با علی متهم کردند و این ادعا به این معنا می‌باشد که بین مسلمانان توافقی در باره قرآن رسمی وجود ندارد. تاریخ قرآن نشان می‌دهد که متن قرآن از فرهنگ‌های گوناگون و ادیان مختلف تاثیر مستقیم گرفته است. کشف قرآن‌های صنعا وجود نسخه‌های گوناگون قرآن را بروشنی اثبات می‌کند و بعلاوه این نسخه‌ها تفاوت‌های متن را با قرآن رسمی امروزی نشان می‌دهند.

قرآن از آسمان نازل نشده، قرآن رویای پیامبر نیست، قرآن زاده تاریخ و تناقض‌های آن است. همه تحولات قرآنی با تاریخ ادیان و رقابت میان ادیان و سیاست و جنگ و سلطه گری و استعمار و اهداف انسان‌ها گره خورده است. تحلیل هرمنوتیک قرآن و فروریزی قدسیت آن، نشان می‌دهد که در پشت قرآن دروغهای بزرگ تاریخی، رویدادهای ناروشن و پرسش‌های اساسی نیز پنهان

شده‌اند. منشا اسلام چیست؟ چه کسانی در ساختارسازی قرآن شرکت داشته اند؟ نقش دقیق یهودیت و مسیحیت در قرآن چگونه قابل تشخیص است؟ محمد کیست و چه زمانی متولد شده است؟ آیا در زمان محمد مکه وجود داشته است؟ قرآن و دین اسلام در حجاز یا در خاورمیانه شکل گرفته است؟ نقش امپراتوری بیزانس و شاهنشاهی پارس در تنظیم قرآن چه بوده است؟ نقش عباسیان در قطعیت دادن به متن قرآنی چه بوده است؟

چنین پرسش‌های ساختاری، ما را تشویق می‌کند تا به پژوهش خود ادامه دهیم. پروژه‌های تحقیقاتی جدید، انتقال تجربه به پژوهشگران ایرانی داخل کشور، برنامه‌های فرهنگی برای شناساندن نتایج کار به محافل روشنفکری و آکادمیک، مبارزه علیه فرهنگ خودسانسوری، نقد دین خوئی و قدسیت، و آمادگی بیشتر برای یک مدرنیته فکری و فلسفی و علمی، از جمله برنامه‌های ضروری در جامعه ما می‌باشد.

پانوشته‌های این فصل:

۱- در کتاب «نواندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی» جلال ایجادی، نشر مهری، لندن، چاپ اول،۱۳۹۸»، درک نواندیشان از هرمنوتیک به نقد کشیده شده است. در نقد شیعه گری به سلسله نوشته‌های من در باره شیعه گری می‌توانید رجوع کنید. برای نقدهای دیگر در باره دین در جامعه و قدرت سیاسی، به کتاب «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران» جلال ایجادی، انتشارات اچ انداس مدیا، آمازون، رجوع کنید.

۲- در اینجا لازم به یادآوری است که در دوران اخیر آثار آرامش دوستدار، شجاع الدین شفا، مسعود انصاری، نقش بسیار مهمی در نقد پدیده دین اسلام ایفا نمودند. کتاب «دو قرن سکوت» عبدالحسین زرین کوب که سال ۱۳۳۰ منتشر شد، علیرغم برخی کمبودها، سکوت جامعه در نقد اسلام را شکست.

3- Theodor Noldeke, Otto Pretzl, Asselin de Cherville, Gotthelf Bergsträsser, Dr Elisabeth Puin, Gerd Rüdiger Puin, Angelika Neuwirth, François Dérouche, Christian Julien Robin, W. Montgomery Watt, Annemarie Schimmel, Ignaz Goldziher, Régis Blachère, Françoise Micheau, Michel Orcel, Dominique Sourdel,

alfred-louis de Prémare, Jacqueline Chabbi, Jérémie Schettecatte, Michael Cook, Patricia Crone, Gerald R. Hawting, Yehuda Nevo, Andrew Rippin, Uri Rubin, Harald Motzki, Michael Lecker, John Wansbrough, William Marçais, Michael Marx, Michel Amari, Aloys Sprenger, Marie-thérèse Urvoy, Manfred Kropp, Guillaume Dye, Robert Kerr, Christoph Luxenberg, Edouard-marie Gallez, Olaf, Joseph Bertuel, Gabriel Théry

4- Des fragments très anciens du Coran découverts à l'université de Birmingham Le Figaro, publié le 22/07/2015

5- Corpus Coranicum, est un projet de recherche de l'Académie des sciences humaines de Berlin-Brandebourg.

فصل بیست و دوم

تاریخ پیامبر، قرآن و اسلام ساخته می‌شود

ما نیازمند یک بازنگری عمومی و علمی در باره همه تاریخ اسلام هستیم. تاریخ تنظیم شده از جانب منابع و اشخاص اسلامی از همان آغاز اسلام تا امروز سرشار از اخبار و روایت‌ها و تفسیرهای غیرواقعی و جعلی می‌باشد. بسیاری از حوادث و رویدادهایی که توسط تاریخ نویسان اسلامی مانند ابن اسحاق و ابن هشام و البخاری و الواقدی و طبری و دیگران در گذشته و توسط فقها و شخصیت‌های دینی و حوزوی و دانشگاهی و نواندیش دینی در طول قرن‌ها تا امروز در باره اسلام گزارش شده، با واقعیت‌های تاریخی انطباق ندارند. آن‌ها تاریخ واقعی را پنهان کردند و دروغ را جای تاریخ گذاشتند. تاریخ، تکرار جعلیات نیست و آنجا که حقیقت پنهان شده سرانجام آشکار می‌گردد. البته این حقیقت جوئی نیازمند تلاش خردمندانه و علمی و جسورانه است.

تاریخ نگاری در اسلام در باره قرآن و احادیث و روایات و زندگی محمد فاقد اعتبار علمی است. ویژگی تاریخ نگاری اسلامی وجود اسنادی همچون احادیث و روایات و اخبار و تفسیر است. این اسناد پر حجم از جانب مفسران و راویان

و گزارشگران متعددی ارائه شده‌اند و این افراد همگی خود مسلمان می‌باشند و دارای بینش اسلامی جانبدارانه هستند. البته یکی از منابع اصلی تاریخ نویسی در باره اسلام، همان قرآن رسمی و نسخه‌های گوناگون و ناکامل از قرآن است. ولی پژوهش‌های تازه نشان می‌دهند که خود قرآن نیازمند بررسی موشکافانه است و نمی‌تواند بعنوان یک سند قطعی مورد بهره برداری قرار گیرد. قرآن همچون خانه‌ای است که تمام سنگ‌های بکار رفته از سنگ‌های قدیمی خانه‌های دیگر و مصالح متفاوت زمانهای گوناگون درست شده است و خود مستلزم کنکاش عمیق است. افزون برآن، انبوه حدیث و روایت جعل شده و جدا از زمانه خود درهم تنیده هستند. براستی چه اعتباری برای این احادیث و روایات جدا شده از بطن تاریخی وجود دارد؟ زمان نگارش و هدف نگارش آن‌ها کدام است؟ نگارنده هر یک از این اسناد کیست؟ آیا نامهای کاتبان به شخصیت‌های واقعی تعلق دارد یا مربوط به افراد موهوم و غیرواقعی است؟ اعتبار نگارش احادیث دویست یا چهارصد سال پس از مرگ محمد در کجاست؟ چگونه در شرایط فقدان اسناد کتبی اولیه در دوران پیامبر اسلام و یا نبود شواهد باستانشناسی آن دوران، نقل شفاهی و خاطره سازی قابل اعتماد است؟ چگونه نقل یک روایت و حدیث که به سه، چهار، پنج و شش نسل پیش برمی‌گردد قابل بازتولید است؟ بما گفتند قرآن آسمانی است ولی تغییرات چند قرنی و مدام قرآن چگونه قابل توضیح است؟

در واقع از همان ابتدا ما با اراده قدرتهای سیاسی عرب مواجه هستیم که بطور مستقیم در تاریخ سازی پیامبر و شکل دهی قرآن مداخله می‌کنند و در این راه، انبوهی از روایت گران و تاریخ نویسان رسمی را ساماندهی می‌کنند. اسلام بر تثبیت خود تاریخ می‌خواهد. اسلام نیازمند یک گفتمان کتبی است و برای این منظور کاتبان فراوان و روایان متفاوت در طول تاریخ به نگارش منشور قرآنی و رساله‌های دینی و سیاسی و آئینی می‌پردازند. اسنادی مانند قرآن و احادیث چند قرن پس از آغاز کارزار محمد تهیه می‌گردد. این اسناد به ایجاد تاریخ گذشته می‌پردازند. در چنین شرایطی، تاریخ نویسی اسلامی با اینگونه اسناد نمی‌تواند از استواری لازم برخوردار باشد و راه برای جعل و تحریف و افسانه سازی باز می‌شود. ناگفته نماند برای یک دوره بسیار طولانی منابع رسمی کاتبان حکومتی توسط پژوهشگران غربی مورد استفاده قرار میگیرند و به این لحاظ حقیقت جوئی تاریخی اسیر منابع غیرعلمی باقی می‌ماند.

بر پایه منابع اسلامی پیامبر اسلام در سال ۵۷۰ میلادی متولد و بسال ۶۳۲ میلادی میمیرد. پس از او چهار خلیفه ابوبکر، عمر، عثمان، علی به قدرت می‌رسند. پس از قتل علی، خلافت بنی امیه در دمشق شروع می‌شود که از ۶۶۱ تا ۷۵۰ میلادی ادامه دارد. با سقوط بنی امیه در سال ۷۵۰ خلافت عباسیان آغاز شده که تا ۱۲۵۸ میلادی ادامه می‌یابد. در طول این تاریخ چه گذشته است؟ شخصیت واقعی پیامبر اسلام کیست؟ قرآن چگونه ساخته شد؟ غزوات چگونه قابل بررسی هستند؟ نقش همه خلیفه‌ها و قدرت سیاسی در طول این دوران چه بوده است؟

تاریخ نویسی بنی امیه

قدرت گیری بنی امیه در یک شرایط هرج و مرج صورت می‌گیرد. پس از مرگ محمد در سال ۶۳۲ میلادی ابوبکر پدر عایشه به قدرت می‌رسد. پس از دو سال، عمرابن خطاب از ۶۳۴ تا ۶۴۴ خلیفه است و سرزمین‌های بسیاری، از سرزمین پارس تا لیبی، را به استعمار عرب درمی آورد و خود کشته می‌شود. عثمان برای کنترل سرزمین‌های اشغال شده، افراد خانواده‌اش را در ناحیه‌های گوناگون مستقر نموده و این سیاست انحصاری منجر به رشد مخالفان (خانواده علی ابن ابیطالب و دیگر قبایل) شده و او نیز در سال ۶۵۶ به قتل می‌رسد. پس از آن علی خلیفه می‌شود و همزمان با خلافت او درگیری‌های خانواده‌های عرب اوج می‌گیرد و زیر فشار، علی به کوفه فرار می‌کند. علی متهم به قتل عثمان است. معاویه که حاکم سوریه و پسر عموی عثمان است به انتقام گیری دست زده و سرانجام علی نیز کشته می‌شود. بدین ترتیب معاویه در ۶۶۱ میلادی به خلافت می‌رسد. به گفته تاریخ دان فرانسوی «روبرت مانتران» (۱) تمام تلاش معاویه برای سامان دادن قدرت می‌باشد و برای این امر، او روی قبایل عرب اتکا می‌کند و دولت او ترکیبی از اتوریتاریسم شخصی و سازش با روسای قبایل و اشراف عرب مسیحی مانند الغساسنهٔ است.

در دوران اولیه اسلام چهره محمد مبهوم است. وقایعی در قلمروهای حجاز و شمال حجاز در جریان است ولی اطلاع روشنی از محمد ابن عبدالله نیست. امپراتوری عرب گسترش می‌یابد. در وسعت جغرافیایی و سیاسی و اداری خلافت بنی امیه، در سرزمین‌های اشغال شده مردمان و ملل گوناگون دیگر و در شرایط

درگیری‌های سیاسی خانواده‌های عرب، قدرت سیاسی عرب برای مشروعیت خود باید اثبات کند که تاریخ آن به یک پیامبر اللهی و یک پیام آسمانی می‌رسد. خلفا و دستگاه آن‌ها چهره محمد و تاریخ اسلام را به نگارش درمی آورند. چگونه؟

طبق نظر «فرانسواز میشو» در «سرآغازهای اسلام» (۲)، أبو عبد الرحمن معاویة بن أبی سفیان خلیفه اول بنی امیه در دوران خلافت خود ۶۶۱-۶۸۰ از عبید ابن شاریه می‌خواهد تا تاریخ شاهان عرب و غیر عرب را بنویسد. خلیفه ابو الولیدعبدالملک بن مروان (تولد ۶۴۶ و مرگ ۷۰۵ میلادی) که از سال ۶۸۵ تا ۷۰۵ خلافت می‌کرد همین خواست را نیز مطرح می‌سازد. این خلیفه به یک سلسله اصلاحات دست زد، سکه‌های رایج بیزانس و ساسانی را که رایج بود کنار نهاد و سکه خود را زد، بناهای معماری مانند الصخره اورشلیم را ساخت و کعبه را مورد مرمت کاری یا ساختمانسازی قرار داد، از افراد بوروکراسی بیزانس برای دستگاه خود بکار گرفت و اقدام‌های گوناگونی در تنظیم حدیث و قرآن و روایت نویسی به پیش برد. سفارش برای رساله‌های حکومتی در این دوران ظاهر می‌شود. این سنت ادامه می‌یابد و در مرحله بعدی رساله‌ها و کتاب‌های تاریخنگاری باحتمال زیاد بویژه در نیمه یکم قرن هشتم نوشته می‌شود تا تاریخ در توجیه و تائید قرآن و حدیث قرار گیرد. در زمان خلیفه عبدالمالک، «اوروا ابن الزوبایر» (مرگ در ۷۱۲ میلادی) و ابن شهاب الظوهری (مرگ ۷۱۲ میلادی)، مسئول جمع آوری اخبار در باره زندگی محمد می‌شوند. این رساله و تاریخ نویسی در دوران خلفای دیگر پیگیری می‌شود.

یکی دیگر از روایت گران این دوران وَهْب بن مُنَبِّه است. «وَهْب بن مُنَبِّه تابعی» یا «وهب بن منبِّه بن کامل بن سیج»، گزارش‌نویس و تاریخ‌نگار در ۷۲۸ یا ۷۳۲میلادی در یمن میمیرد. گویند که او زبان مادری‌اش فارسی بوده است. این شخص به گزارش و روایت سرگذشت پیامبران پرداخته و به جمع آوری اسرائیلیات می‌پردازد. اسرائیلیات مجموعه‌ای از داستان سرایی، اسطوره پردازی در باره آفرینش و قصه‌های پیامبران بوده که توسط یهودیان اسلام آورده و یا دیگران، وارد قرآن و روایات شده است. بعنوان نمونه داستان فریب خوردن آدم در بهشت و یا داستان آفرینش که از دین یهود برداشت شده است. گفته می‌شود واسطه انتقال این اطلاعات حِمیَریان یهودی شده و سپس مسلمان شده‌هایی چون «کعب الاحبار» و «عبدالله بن سلام» و «محمد بن کعب القرظی» و «تمیم بن

اوس الداری» و «عبدالملک بن عبدالعزیز بن جُریح» و بیش از همه «وهب بن منبه» بوده‌اند. یادآوری کنیم که پادشاهی حِمیَر سال ۱۱۰ پیش از میلاد تا ۵۲۵ پس از میلاد وجود داشت که پایتخت‌اش در ابتدا ظفار و سپس صنعا بود. حمیری‌ها قلمرو سبایی‌ها را در سال ۲۵ پیش از میلاد تصرف کردند و سه قرن پس از میلاد حضرموت را گرفتند و در ۵۲۵ میلادی توسط مسیحیان فروپاشیدند. دین آن‌ها دین باستانی سامی و سپس از ۳۹۰ پس از میلاد یهودی بودند و گروهی از آنان به مسلمانان پیوستند. یادآوری کنیم یکی از منابع طبری برای تنظیم تاریخ‌اش وهب بن منبه بوده است. طبری می‌نویسد: «او مردی بود از ابناء فارس که کسری آن‌ها را برای جنگ با حبشی‌ها به یمن فرستاد. وهب با کنیه اباعبدالله خوانده می‌شد و کسی بود که کتب پیغمبران را خوانده بود و اخبار گذشتگان را می‌دانست.». مهمترین اثر وَهْب بن مُنَبّه «الملوک المتوّجه من حِمیَر و أخبارهم و قصصهم و قبورهم و أشعارهم»(شاهان برخاسته از حمیری‌ها، خبرها و داستان‌ها و آرامگاه‌ها و شعرهایشان) می‌باشد. بهرحال اسرائیلیات یکی از منابع مهم در تنظیم احادیث و قرآن بوده است. هر گروه و قومی اعتقاد خود را در رفتارهای دیگران وارد می‌کند و راویان با ثبت و انتقال نظر خود به تغییر افکار و سیالیت آن‌ها ادامه می‌دهند.

در دوران اولیه تعرض و تصرف عرب، محمد و اسلام در قلمروهای اشغالی مطرح نیستند. تعرض عرب به بیزانس و به پارس متکی بر چپاول گری و راهزنی و تصرف سرزمین‌هاست. خلافت محمد و ابوبکر و عمر و عثمان و علی فاقد روایتگری تاریخی است. از دوران بنی امیه شرایط جدیدی بوجود می‌آید. بنا بر تحقیق «آلبرشت نت» و «فرد دونر» در کتاب «گزارشی در باره منشا اسلام» (۳) یک پرسش اساسی در مورد اسناد تهیه شده در این دوران مطرح است. چرا طرفداران پیامبر جدید محتاج تاریخ سازی هستند؟ در چنین دورانی گروهبندهای دینی و قبیله‌ای و پادشاهی‌های کوچک در اختلاف و درگیری با یکدیگر قرار دارند و مومنان طرفدار محمد در یک گروه مجزا تشخیص داده نمی‌شوند. در چنین دورانی مومنان طرفدار محمد براحتی نمی‌توانند مرز خود را با یهودیان و مسیحیان نشان دهند. در نزد این گروه، بیش از پیش این احساس پیش می‌آید که باید دارای تاریخ مستقل بود. این حس در زمان خلیفه عبدالمالک (۷۰۵–۶۸۵) قدرت می‌گیرد و جانشینان او این امر را عملی می‌کنند. در این زمینه می‌توان

چهار عامل تشویقی سیاسی را تشخیص داد:

یکم، محمد کتابی ندارد ولی پیامبری محمد به نوشتار درمی آید تا در مقابله با یهودیان و مسیحیان تعریفی مشخص از دین محمد ارائه شده باشد. تورات و انجیل امتیاز بزرگی برای دیگر ادیان است حال آنکه برگه‌هایی بنام «قرآن» قادر به مقاومت نیست.

دوم، نوشته‌ها در ساختن هویت «امت عرب» نقش ایفا نموده و بمرور «امت مسلمان» با آداب و رسوم خود از دیگران جدا می‌شود. مردم بدون تاریخ محکوم به فراموشی هستند.

سوم، کسب سیادت و اجرای سیادت و هژمونی بر یک قلمرو و سرزمین گسترده با روایت و نقل جنگ‌ها و غزوات محمد با دیگر «کمونوته‌ها» شکل می‌گیرد. جنگ‌های کینه توزانه علیه دیگران باید احساس همبستگی و هم سرنوشتی طرفداران دین جدید را تقویت نماید.

چهارم، چگونه می‌توان به جدال‌ها و فتنه‌ها و جنگ‌های داخلی و طغیان ارتدادی دوران اول پایان داد؟ وجود سابقه تاریخی شاهان ایرانی و امپراتورهای بیزانس پراکندگی را افزایش می‌دهد و حافظه جمعی مومنان را می‌شکند. بنابراین نوشتارها و اسناد اسلامی وحدت دهنده می‌باشند و تاریخ مشترک را بوجود می‌آورند. عرب‌ها متوجه شدند که یهودیان و هلنیست‌ها و مسیحیان در خاورمیانه تاریخ کتبی دارند ولی آن‌ها ندارند و همین امر انگیزه نیرومندی برای تاریخ سازی است. حسادت به امپراتوری‌های همسایه و اقوام با تاریخ مدون برای قریش که دربرگیرنده خاندان محمد و بنی امیه و بنی عباس بود، «احساس مشترک عربیت» تولید میکرد.

تاریخ نویسی عباسی یا آغاز اسلام قدرتمند

با پیروزی بر بنی امیه، عباسیان قدرت را به بغداد می‌کشانند و فصل جدیدی در تاریخ اسلامی آغاز می‌شود. عباسیان برای سازماندهی خود بشیوه بسیار گسترده روش‌های دیوانساری ایرانیان را بکارگرفته و از نبوغ و هوش نخبگان ایرانی و اقوام دیگر بهره برداری می‌نمایند. ایرانیان پرشماری در دستگاه دیوانسالاری و فرهنگی عباسیان به خدمت پرداختند. آیا ایرانیان یا افراد با تبار ایرانی، حس

دوستی سرزمین پدران و مادران خود را از دست داده بودند؟ آیا در شرایط آشوب و سلطه گری عرب بهترین شیوه بکار گرفتن هوش خویش برای دستگاه حاکمان بود؟ رئالیسم اجتماعی یا روحیه سرسپردگی یا استحاله تدریجی؟ علیرغم پرسش ما، می‌توان گفت در قرن نهم میلادی است که بنیاد تاریخ نویسی اسلامی ریخته می‌شود و ایرانی تبارها که به خدمت قدرت جدید درآمده‌اند در این زمینه نقشی بس مهم ایفا می‌کنند. راویان و فقها و تاریخ نویسان و کاتبان و محدثین گروهی بزرگ بشمار می‌آیند که یا بطور مستقیم با دستگاه خلافت کار می‌کنند و یا بصورت خودمختار در فضای موجود فعالیت دارند.

در بغداد خلافت بنی عباس از ۷۵۰ آغاز و در ۱۲۵۸ میلادی پایان می‌یابد و همانگونه که گفته شد در این دوره یک دکترین تاریخ نویسی اسلامی شکل می‌گیرد. در اینجا میتوان از افرادی نام برد که به تاریخ نگاری عباسی واقعیت بخشیدند. ابو میخناف که در ۷۷۴ می‌میرد اهل کوفه است و نوشته‌ای در باره «جنگ شتر» و نوشته دیگری در مورد «جنگ صفین» می‌نویسد. سیف ابن عمر التمامی که در سال ۷۹۶ می‌میرد نویسنده کتاب «جنگ‌های دوران خلفا و فتوحات» می‌باشد. دو مورخ دوران عباسی، المدنی (متولد ۷۵۲ و مرگ ۸۴۰ در بغداد) طبق گزارش «الفهرست» ۲۰۰ سند و روایت و مونوگرافی تهیه می‌کند و نفر دیگر الواقدی(متولد ۷۴۷ در مدینه و درگذشت بسال ۸۲۲ در بغداد) در زمینه تاریخ و جمع آوری فقه و حدیث نقش برجسته بازی می‌کند و کتاب «المغازی» و کتاب «الطبقات» او معروف هستند.

محمد بن عمر الواقدی با تبار ایرانی (مرگ ۸۲۲ میلادی)، ابن هشام (مرگ ۸۳۳ میلادی)، ابن سعد (مرگ ۸۴۵)، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرهٔ بن بردزیه جعفی البخاری با تبارایرانی بخارایی (مرگ ۸۷۰)، خلیفه ابن خیاط (مرگ ۸۵۴)، محمد ابن سعد البغدادی (مرگ در ۸۴۸ میلادی)، عبدالمالک ابن حبیب (مرگ ۸۵۲)، ابن عبدلالحکم بن اعین القرشی المصری (مرگ در ۸۷۱ میلادی)، ابن واضح و الیعقوبی (مرگ ۸۹۷)، الدیناوری (مرگ ۸۹۱)، جابر البلاذری با تبار ایرانی (مرگ در ۸۹۲ میلادی)، محمدبن جریرطبری با تبار ایرانی (مرگ ۹۲۳میلادی)، از افراد مهمی هستند که بدنبال جمع آوری روایت‌ها در دوران اموی، به شکل منظم‌تر به تنظیم و نگارش دست میزنند. پیامبر طبق منابع اسلامی در ۵۷۰ میلادی متولد و در ۶۳۲ می‌میرد و کاتبان عبای دو قرن بعد از

مرگ به نوشتن آغاز می‌کنند و این «کتابت» متکی به نقل شفاهی و یا برخی روایات پیشین است. مواد و اسناد دوره اموی در دوره دوم به نوعی تاریخ نگاری می‌انجامد. الطبری که مورخ آملی تبار برجسته بشمار می‌آید در تاریخ نگاری خود بطور وسیع از این اسناد استفاده می‌کند. الطبری اخبار جمع آوری شده نویسندگان اسلامی را در نوشته‌های خود بکار می‌گیرد. الظوهری نه تنها به جمع آوری حدیث دست می‌زند افزون بر آن یک کتاب در باره قریش و یک کتاب در باره غزوات «مغازی» محمد و کتاب «تاریخنامه خلافا» را به نگارش در آورد.

این اشخاص نقش اصلی در جمع آوری اسناد ایفا می‌کنند، این اشخاص در زمینه تفسیر قرآن و احادیث محمد و روایات و گزارش جنگ‌های محمد و فقه و دستور و تاریخ امویه و نیز در باره خانواده امامان بنی‌هاشم نوشته‌های فراوانی تولید می‌نمایند. جابر البلاذری مورخ و جغرافیادان دوران عباسی بود و گویند او کتاب‌های فارسی را به سریانی یا سیریاک ترجمه نموده است و کتاب‌های معروفی به عربی مانند «فتوح البلدان» نوشته که در باره جنگ‌های محمد و وضع سیاسی و مالیاتی می‌باشد. کتاب دیگر او «انساب الاشراف» به عربی، که گویا در اصل ۲۰ جلد بوده و در حال حاضر سیزده جلد باقی مانده است. این کتاب در باره اشراف و قبیله‌های عرب است. او در این کتاب بخش بزرگی در باره یک یک نیاکان پیامبر اسلام می‌نویسد و پس از معرفی «انساب» و اخبار مربوط به اجداد پیامبر اسلام، به «سیرۀ» او پرداخته است. افزون بر آن کتاب، او در باره تاریخ و از جمله تاریخ امویان در زمان عبدالملک بن مروان و خلیفه ولید و تاریخ خوارج نوشته است.

نقش طبری در ساختن اسلام

در ابتدا حدیث و قرآن جدا نیستند و سازندگان این اسناد بمرور تاریخ، آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌کنند. تمام محدثین و روایتگران و کاتبان نقش فعال در این روند تاریخی دارند. در آنمیان طبری جایگاه برجسته‌ای دارد.

جلال الدین السیوطی مفسر بزرگ شافعی، مصری و با تبار ایرانی بوده است او در سال ۱۵۰۵ میلادی درگذشت، تعداد ۹۸۱ کتاب می‌نویسد و اسناد مرجع خود را کتاب‌های طبری قرار می‌دهد. او از حدیث و علوم قرآنی می‌گوید و یکی از محدثین و کلامشناسان مهم اسلامی است. ابن کثیر مفسر قرآن و متخصص حدیث

که در ۱۳۷۳ میمیرد در بینش سنتی سلفی خود از طبری پیروی می‌کند. البغوی که در سال ۱۱۲۲ میمیرد و دارای تبار ایرانی است یکی از فقیهان و مفسران و محدثین بزرگ بشمار می‌آید که کار خود را متکی به آثار طبری می‌کند. طبری درتاریخ اسلام نقش برجسته‌ای می‌یابد. براستی طبری کیست؟

در پیش در این باره گفته ایم. طبق منابع اسلامی، طبری در ۸۳۹ در طبرستان متولد شد. در باره زندگینامه او میگویند در هفت سالگی قرآن را از حفظ می‌دانسته، در ۱۲ سالگی برای آموختن به ری مسافرت می‌کند و در ۱۷ سالگی به بغداد می‌رود. در آنجا مسئول نگهداری و آموزش فرزندان خلیفه دهم ابولفضل جعفرالمتوکل می‌شود. این خلیفه در ابتدا به معتزله تمایل داشت ولی سپس به «قرآن خلق نشده» اشعرعیون جهت گیری می‌کند. متوکل در قبال شیعه و یهود و مسیحی سیاستی خشن و سرکوبگر داشت و دستور داد تا گور حسن و حسین فرزندان علی با خاک یکسان شود. طبری رابطه فعالی با محافل سنتی سلفی داشت و مکتب‌های مالکی و شافعی و حنبلی را خوب میشناخت.

طبری در سفرهای گوناگونش سیره نویسان بسیاری را در مصر و بغداد و هندوستان و ایران دیدار کرد و شناخت زیادی از آن‌ها به دست آورد. طبری در بغداد دانش خود را در فقه، تاریخ، حدیث کامل کرد، شاگردانی نیز تربیت نمود و هنگامی که در بغداد در محله‌ی قنطره البردان مستقر بود، نگارش کتاب تاریخ خود را با نام «تاریخ الرسل و الملوک» که با نام «تاریخ طبری» شناخته می‌شود، شروع نمود. او در «تاریخ طبری» یا تاریخ پیامبران و پادشاهان به توضیح تاریخ جهان از زمان آفرینش تا تولد پیامبر اسلام و سپس به تاریخ جهان مسلمان تا سه قرن پس از تولد پیامبر اسلام می‌پردازد. گفته می‌شود طبری بمدت چهل سال به نوشتن تاریخ طبری پرداخت. به این ترتیب طبری از ۴۸ سالگی شروع به گردآوری نسخه‌های پراکنده سفرنامه‌ها نمود. تاریخ طبری کتابی است به زبان عربی و یکی از بزرگترین منابع دوره اسلامی می‌باشد و درحال حاضر شامل ۱۶ جلد در ترجمه فارسی وجود دارد(۴). شیوه نگارش طبری تاریخ گذاری یا واقعه نگاری است منابع مورد استفاده طبری در بسیاری از موارد نامفهوم و مبهم است. بعنوان نمونه برای وقایع دوره‌های قبل از اسلام فاقد منابع معتبراست و شیوه او با عباراتی مانند «حدثنی»، «حدثنا»، «قال»، «ذکرعن» سامان یافته است و روشن نیست کدام مطلب شفاهی و کدام موضوع کتبی است.

باحتمال بسیار زیاد طبری از یک گروه کاتب و امکانات لازم برخوردار بوده است. طبری در کنار تنظیم تاریخ خود، به خواهش المکتفی خلیفه عباسی کتابی درزمینه‌ی وقف و فقه نوشت. نظام قضایی زیر نظر فقها از زمان امویان شروع شده بود ولی در زمان عباسیان نیاز به شناخت قضایی بسیار رشد یافته و نظام متکی به «قاضی القضات» به همراه دستگاه دیوانسالاری استوار گشت. طبری برای اجرای سفارش خلیفه در زمینه قواعد قضایی فقهی کتاب «جامع البیان عن تاویل» را نیز در تفسیر قرآن نوشت که به «تفسیر طبری» شهرت پیدا کرد. تفسیر طبری که طی ۸۹۶ و ۹۳۰ میلادی چاپ شد فقط تفسیر روایی نیست، زیرا در آن مباحث و مسائل کلامی نیز وجود دارد و نظرهای نویسنده در نقل «احادیث نبوی» نیز آمده است. تاریخ نویسی، تفسیر قرآن، جمع آوری حدیث، تفسیر فقه، از جمله ویژگی‌های کار او می‌باشد.

تفسیر طبری توجه ویژه‌ای به «مأثورات اسرائیلی» داشته و سعی می‌کرده از اطلاعات افراد آگاه و اهل کتاب مانند «نصرانی‌های نومسلمان» مطلب نقل کند. همین نکته توسط محمد بن جریر طبری به هنگام تفسیر سوره اسرا و کهف آمده است. یادآوری کنیم موارد توراتی و اسرائیلی در تفسیر طبری، عبارتند از داستان آفرینش، قصص پیامبران، بخصوص پیامبران بنی‌اسرائیل نظیر یعقوب و یوسف و موسی و داوود و سلیمان و نیز ساره همسر ابراهیم و نمرود و همسران یعقوب و روایات در باره ورود بخت نصر به بیت المقدس و قصص انبیای بنی‌اسرائیل مانند حزقیال و صموئیل و قصه بلعام. البته افزون بر طبری، یعقوبی در بخش‌های آغازین تاریخ خود داستان خلقت و قصص انبیا را مطابق تورات و با استفاده از آیات می‌آورد. همچنین نزد ابن قتیبه و مقدسی و ابن ندیم و مسعودی و ابوریحان بیرونی اطلاعات زیادی در باره تورات پیدا میکنیم. گویا ابن قتیبه ترجمه عربی تورات را در دست داشته است. بنابراین کاتبان تاریخ می‌نویسند، قرآن تنظیم می‌کنند و احادیث پیامبر بوجود می‌آورند و در این زمینه طبری یک منبع انکارناپذیر برای ادبیات اسلامی است. طبری از اسطوره‌های ایرانی موجود در اوستا و نیز تاریخ ساسانیان سخن می‌گوید، از حوادث گوناگون در مصر و شمال آفریقا و اسپانیا گزارش می‌دهد و در باره پیامبر اسلام و غزوات و «سیره» او و هجرت محمد می‌نویسد.

ارزیابی از نوشتارهای طبری و نقش او در تاریخ نگاری اسلامی و نیز گسترش

دین اسلام بسیار متفاوت است. طبری خود در کتاب خویش، تاریخ طبری، یادآور گشته که برای حفظ امانت آنچه را شنیده یا خوانده بطور دقیق بیان نموده و داوری و قضاوت درباره آن را بر عهده خواننده نهاده است: «خواننده این کتاب بداند که استناد ما به آنچه که در این کتاب آورده‌ایم به روایت و اسنادی است که از دیگران به توالی به ما رسیده است و من نیز خود از آنان روایت می‌کنم یا سند روایت را به ایشان می‌رسانم، نه آن‌که در آوردن مطالب تاریخی استنباط عقلی شده باشد. اگر شنوندگان اخبار این کتاب به برخی از داستان‌ها برخوردند که عقل وجود آن‌ها را انکار کند نباید بر من خرده گیرند. زیرا ما آن‌ها را چنان که شنیده‌ایم در کتاب خود آورده‌ایم».

در اهمیت و ارزش کتاب «تاریخ الرسل والملوک طبری»، ابن‌خلدون در کتاب‌های «مقدمه» و «العبر» خود از محمد بن جریر طبری با احترام یاد کرده و او را به عنوان مورخ و محدث ستوده است. «تئودور نولدکه» خاورشناس آلمانی می‌گوید: تاریخ طبری التقاط مطالب فراوانی است که با کوشش فراوانی فراهم آمده‌است. مطالب منابعی که با یکدیگر اختلاف داشته‌اند در آن تهذیب نشده است. اما این وضع ارزش کار او را در نظر ما تا اندازه زیادی بالا برده‌است، زیرا به این ترتیب اخبار کهن، مطمئن‌تر از آن به دست ما رسیده‌است که طبری مورخ برای تعدیل آن رنج و کوشش به کار می‌برده‌است.

بنابراین متوجه می‌شویم که نقش طبری بعنوان یکی از بزرگترین مورخان اسلامی در ساختمان پروری اسلام اساسی است و به زبان دیگر طبری خود، اسلام است. حال آنچه مهم است تشخیص جایگاه او در این دین می‌باشد. پژوهشگران امروز نمی‌توانند به او بی‌اعتنا باشند. محققان غربی در گذشته مطالب او را بعنوان سندی قطعی مورد استفاده قرار می‌دادند. در صورتی که امروز پژوهش علمی به میراث طبری با احتیاط نگاه می‌کند و روش علمی را چاره کار خود می‌داند. پژوهش علمی از تاریخ‌سازی ایدئولوژیک اسلامی خارج می‌شود و نگاه نقدانه را پیشه می‌کند.

تاریخ نگاری یا تاریخ سازی؟

در دوران بنی امیه و آغاز عباسیان مجموعه‌ای از اسناد و روایتگری‌ها بوجود

می‌آید و در دوران دوم عباسی این مواد برای کار سازمانیافته‌تر و نگارش یافته‌تر بکار گرفته می‌شود و کتاب‌های قطور و منظم تری انتشار می‌یابد. در این الگوی جدید ما شاهد روندهای پیچیده گزینش، نگهداری فکر در روند نگارش، کوتاه کردن و بازنگارشی هستیم. بیشتر این اسناد تولید قرن نهم میلادی هستند. این اسناد برای مورخان امروزی اسناد مهمی هستند که می‌توانند با سنجیدگی مورد بررسی و بازنگری قرار گیرند. با نگاهی هرمنوتیک و باستانشناسانه می‌توان به بررسی انبوه اسناد پرداخت و به تناقض‌ها و اخبار غیر واقعی آن‌ها پی برد.

اسناد روایتگران به دو دوره بزرگ اموی و عباسی تعلق دارند و با ستیزهای درونی اقوام عرب و غیر عرب و با سنت‌های مردمان دور و نزدیک آمیخته شده است. افزون بر آن جدال اموی و عباسیان در گزینش‌ها و تفسیرها تاثیر دارند. درگیری خوارج و طرفداران علی و یمنی‌ها و سیاستهای اقتدارگرایانه معاویه و درگیری مستقیم او با خانواده بنی‌هاشم و علی در اسناد تاثیرجانبدارانه گذاشته‌اند. بنی امیه توسط بنی عباس بسختی سرکوب می‌شود و بنی عباس جانب خاندان علی را می‌گیرد تا به مبارزه خود علیه بنی امیه توان بیشتری بخشد. امویان درسوریه و عراق و مصر و حجاز سرکوب می‌شوند و تاریخ نویسان عباسی شهادت در شیعه و کربلا را به نگارش درمیاورند و قدرت از دمشق به بغداد انتقال می‌یابد. (۵)

این حوادث سیاسی در نگارش و در درستی و نادرستی مطالب دخالت دارند زیرا کاتبان به منافع قدرت حاکم فکر می‌کنند یا از دقت لازم برخوردار نیستند. «شوشان بواز» استاد تاریخ دانشگاه «بن گورین» معتقد است که تاریخ طبری را نباید بمثابه یک تاریخ نگاری قطعی نگاه کرد بلکه در آن باید الگوی ایدئولوژیک و ادبی و دینی را مورد مطالعه قرار داد و باید در مورد آن ساختارشکنی نمود. شرقشناس و استاد دانشگاه کلومبیا «تیب الهیبری» در آخرین کتاب خود «هارون الرشید و روایتگری خلفای عباسی» می‌نویسد: در تاریخ نویسی عباسیان باید جنبه‌های سمبولیک و پنهانی نوشتار را درک نمود: یکم، تامین و نگهداری مشروعیت عباسیان در مقابل خانواده علی. دوم، توجه به درگیرها و فتنه‌های موجود و قدرت علما و فقها در مقابل خلفا. و سوم، پیداکردن خط تعادلی میان میراث عرب و فرهنگ پررنگ ایرانیان. (۶)

این تاریخ نگاری اسلامی از ضوابط علمی امروز بدور است. تمامی منابع

با نقل چندین راوی و با واسطه‌های چند لایه و دور و ناروشن می‌باشند، تمامی این اشخاص تاریخ نویس اسلامی منابع موجود یکدیگر را تائید نمی‌کنند، این تاریخ نویسی با میل و خواسته حاکمان و فضای موجود اسلامی خوانایی دارد. البته این منابع انبوه مواد مهمی برای تولید متون نگارش یافته تاریخ نگاران بعدی بشمار می‌آیند. در واقع برای تاریخ نگاری علمی همه این نوشته‌ها و اسناد باید اجازه بدهند تا با شیوه‌های تازه و علمی، تاریخ جدیدی از اسلام به نگارش درآید. تاریخ نویسی اسلامگرایان هرگز نمی‌تواند بمثابه منابع بیطرف و استوار مطرح باشد. این تاریخ نویسی با سفارش قدرت سیاسی و مهک‌های دینی اسلام نگارش یافته و دارای استقلال نیست. با اینهمه، هر تحلیل علمی باید آن‌ها را مورد استفاده قرار دهد و با دقت از عناصر گزارشی آن‌ها بهره بگیرد. ولی هر کاری که به این منابع محدود شود جز مجموعه‌ای از اخبار نادرست و بحث تحلیلی جعلی و افسانه نویسی و برخی توضیحات خام چیز دیگری نیست.

در بررسی قرآن و احادیث اسلامی در قرن نوزدهم «تئودرنولکه» متدولوژی تازه در پیش گرفت و ایدئولوژی‌گرایی اسلامی را متزلزل ساخت. بعنوان نمونه او قرآن را سوره‌ها به مکی و مدنی تقسیم نمود. ولی با توجه به پیشرفت متد پژوهش، امروز اینگونه جدا سازی ناممکن و غیر موثر بنظر می‌آید. در پژوهش در باره اسلام بسیاری از پژوهشگران غربی با اسناد اسلامی کار می‌کردند و ناخواسته یکسری اشتباه و نادرستی را بازتولید می‌کردند و امروز نیز آن‌ها به کاتبان اسلامی و نیز پژوهش‌های غربی در دوره پیشین توجه دارند. اما در چند دهه اخیر شیوه‌های کار پژوهشی متحول شده است. فیلولوژی و واژه شناسی، روش‌های تاریخ شناسی تطبیقی، آنتروپولوژی، باستانشناسی، تاریخ ادیان، بازشناسی متون کهن قرآن، روش‌های دیجیتالی بررسی، زبانشناسی و دیگر شیوه‌ها، کار پژوهشی را متحول ساخت و سبک سنتی تاریخ نویسان اسلامی و اتکا به نوشته‌های آنان را بی‌اعتبار نمود.

قرآن و تاریخ اسلام محصول تضادها

قرآن در زمان اسلام آغازین وجود نداشت. قرآن تاریخ دارد و این تاریخ پیش از اسلام شروع شده است. قرآن در طول تاریه دارای لایه‌های گوناگون زبانی و

نوشتاری بوده است. بنا بر نظر برخی پژوهشگران در ابتدا منشا تاریخی جغرافیایی قرآن در «شامات» در سوریه بوده است و آنهم با لوحه‌ها و برگه‌هایی آرامی و سیریاک و آواها و سرودهای نصارا آغاز شده است. (۷) پژوهشگر «آن سیلوی بواییو» در کتاب خود «قرآن به زبان خود، واژگان و استدلال گفتمان قرآنی» (۸) معتقد است که قرآن از ریشه سیریاک و بیان سرودهای مسیحیان بوده است. در همین شرایط باید توجه داشت که واژه‌های گوناگون یهودی و سیریاک و آرامی و کلدانی در نوشته قرآنی وارد شده که البته با تغییر معنایی و آوایی همراه است. گویش سیریاک که از زبان آرامی است در منطقه بزرگی از میارودان تا شمال سوریه وجود داشته است و بقول «آلفونس مانگانا» واژه‌های سیریاکی هفتاد درصد از واژه‌های غیر عربی در قرآن است(۹). افزون بر آنچه که گفته شد، انتقال تدریجی اسرائیلیات یا منابع یهودی و توراتی عامل دیگری در تنظیم «قرآن» است. در دوران اسلامی اقدام‌های عثمان برای حذف و انتخاب برگه‌ها یا نسخه‌های دیگر عامل دیگری در روند شکل گیری «قرآن» است. اقدام به جمع آوری حدیث و قرآن در زمان بنی امیه فصل دیگری از این کارزار تنظیم قرآن است. تاریخ سازی و حدیث سازی و ساختار سازی برای قرآن در زمان عباسی، مرحله بارزی در این روند است. بنابر نظر برخی پژوهشگران در قرن پانزدهم میلادی هنوز قرآن یکپارچه وجود ندارد بلکه «قرآن‌های گوناگون» هستند. در سال ۱۹۲۳ میلادی «فهد»، سلطان مصر، قرآن رسمی را اعلام کرد. البته این انتخاب مورد پذیریش همگانی نیست.

برای درک ادیان در خاورمیانه باید به ویژگی‌های بسیار متنوع اقوام و فرهنگها و ادیان و تمامی وقایع سیاسی و نظامی و اسطوره‌ها و آداب و رسوم مردمان گوناگون توجه داشت. تاریخ اسلام نیز به همین پدیده پیوند خورده است و درک مضمون قرآن و اشاره‌های افسانه‌ای آن با درک شرایط تاریخی و جامعه شناختی ممکن است. درک هرمنوتیک می‌طلبد تا به اعماق تاریخ و پیوند پدیده‌های پیچیده نگاه کنیم. از نظر جامعه شناختی و جغرافیایی در منطقه یمن تا حجاز و سوریه و بصره عراق مجموعه‌ای از قبایل و خانواده‌ها و پادشاهی‌های کوچکی بودند که تاریخ و بافت اجتماعی و فرهنگی منطقه را بسیار پیچیده نموده بود. غیر از یهودیان و مسیحیان اولیه، مردمان دیگری مانند الغساسنهٔ، لخمیون، قیس، کلب، کیندا، قریش، سبائیان، حمیریان، حبشیان، و دیگر مردمان، در این قلمرو جغرافیایی

بین بیزانس شرقی و پارس قرار داشتند. هیمار، پادشاهی دوران کهن یمن بود که در رقابت با پادشاهی سبا قرار داشت و حکومت هیمارها چهار قرن طول میکشد و در ابتدای قرن چهارم میلادی به پایان می‌رسد.

در قسمت شرقی بیزانس، پادشاهی مردمان عرب «جافنید» بود و در حمایت از بیزانس شرقی با شاهنشاهی پارس مقابله می‌کردند. پادشاهی «نصرید» زیر نفوذ پارس‌ها بود ولی این پادشاهی کوچک ارتش خود را داشت و پایتخت آن «الحیرهٔ» در جنوب عراق کنونی بود و مردمان آن «اللخمیون» نامیده می‌شدند که عرب تبار و از نظر دینی نستوری مسیحی بودند. این پادشاهی در محل جغرافیایی جنوب عراق و کویت کنونی بود. در طول عمر پادشاهی خود، اللخمیون تعداد ۱۸ پادشاه داشتند که آخرین آن‌ها «النومان» سوم بود که توسط پارس‌ها در سال ۶۰۲ میلادی کشته شد و این پادشاهی پس از سیصد سال پایان یافت. این دولت کاملن وابسته به پادشاهی ایران بود و نقش آن کنترل مردمان عرب این قلمرو و مقابله جوئی با بیزانس بود. این دولت دست نشانده شاهنشاهی ساسانی بود و امنیت حاشیه جنوب غربی و غرب ایران ساسانی را تامین می‌نمود. همین تحولات و ناتوانی و نابودی پادشاهی کوچک طرفدار ساسانی بود که حملات بعدی عرب را به سرزمین پارس آسان نمود. (۱۰)

از دوره‌های هخامنشیان اثرات گوناگونی در تمام منطقه از ایرانیان باقی بود و ناگفته نماند که در زمان خسرو انوشیروان در جدال با روم، جنوب عربستان و یمن در سال ۵۹۷–۵۹۸ به زیر سلطه ایرانیان درآمد و تا ظهور اسلام تابع حکومت ایران بود و ساتراب ساسانیان در کل منطقه جنوب عربستان «باذان» بود. در میان جغرافیای این دو امپراتوری، که میان‌رودان را نیز دربرمیگرفت، جمعیتی با اکثریتی از اقوام سامی قرار داشت و ایرانی‌ها در اقلیت بودند. این اقوام سامی، یهودیانی بودند که تلمود بابلی را نوشتند و همچنین مردمانی بودند که به زبان آسوری و لهجه‌های گوناگونی از زبان آرامی سخن می‌گفتند. اعراب نیز در میان‌رودان و شمال سرزمین عربی حجاز سکونت داشتند. در دوران ساسانیان، سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی، در میان دو قدرت بزرگ روم و پارس تمام مردمان و پادشاهی‌های کوچک کل منطقه دارای مناسبات متغییر بودند. آن‌ها گاه برخی در کنار روم و گاه برخی در کنار پارس بودند. منافع دولت‌های کوچک گاه دوستی و گاه درگیری و جنگجوئی و سیاست آن‌ها تابع دو امپراتوری بود. در واقع این پادشاهی‌ها «دولت

شهرهای» میان بیزانس و ایران بودند و در خطوط استراتژی استقلال نداشتند.

تمامی این ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در شکل گیری اسلام حکومتی نقش داشتند و اسناد راویان نیز از افسانه‌ها و تاریخ متاثر بودند. سوره الفیل اشاره به یمن و جنگ آنهاست، سوره قریش اشاره به تجارت بین یمن و شام سوریه است، سوره سباء در باره قوم سبا در جنوب عربستان است و این نکته در سوره نمل نیز آمده است، نام اقوام ثمود و عاد و لوط در قرآن در ارتباط با در تورات و آشوریان و جغرافیای این منطقه است. سوره‌های عنکبوت و ابراهیم و موسی به سنت دین یهودیت و اسطوره‌های توراتی پیوند خورده است. سوره القدر نه به نزول قرآن بلکه به مسیحیت و روح مسیح اشاره دارد. سوره روم در رابطه با بیزانس و درگیری با آن در مناطق سوریه و فلسطین است.

تاریخ قرآن پیش از اسلام بوجود آمد. قرآن نویسنده یگانه‌ای ندارد و فقط در تاریخ عرب نیست. قرآن در آن زمانه فاقد اسم است و بتدریج عناصر آن جمع می‌شوند و آگاهی انسان‌ها به نوشتار قرآن جنبه عربی و ارادی می‌دهد. این ساختمان در پیوند با همه پدیده‌هایی قرار دارد که مطرح کردیم، و افزون بر آن، تاریخ بنی امیه و بویژه تاریخ بنی عباس و تمام سیاستها و اهداف آن‌ها در شکل گیری قطعی قرآن نقش دارد. اگر اراده خلفای عباسیان نبود احادیث و قرآن چنین سرنوشتی که امروز دارند نمی‌توانستند داشته باشند. اسلام محصول تاریخی پیچیده و نتیجه اراده خلیفه و سلطان و پادشاه است.

مکتب رادیکال در نقد احادیث

کار طبری مانند کار بسیاری از تاریخ نویسان اسلامی، توسط برخی از پژوهشگران به انتقاد کشیده و گفته می‌شود که گزارش این نویسندگان، توام با گزافه گوئی و تناقضات است و احادیث جمع آوری شده فاقد سندیت تاریخی هستند. بعنوان نمونه طبری به گزارش‌هایی می‌پردازد که منشا آن‌ها گنگ می‌باشند. ایگناس گلدزیهر ۱۸۵۰-۱۹۲۱ خاورشناس مجاری و تئودور نولدکه و کریستین اسنوک هورگرونیه که از پایه گذاران اسلام شناسی مدرن می‌باشند، دارای نگاه انتقادی هستند. در سال ۱۸۹۰ گلدزیهر «مطالعات اسلامی» را منتشر کرد و در آن اظهار می‌دارد که چگونه احادیث پیامبر اسلام به فاصله‌ی دو قرن پس از او باعث ایجاد

مجادلات بر سر شرع و قوانین شدند. او به شدت بر این عقیده بود که قوانین اسلام منشا خود را از قوانین رومی گرفته‌اند که این نکته توسط متخصصان دیگر مورد قبول نیست. گلدزیهر می‌گوید تعداد زیادی از احادیث فاقد اعتبار است و ما نمی‌توانیم در کار پژوهشی به این اسناد اعتماد داشته باشیم. در سال ۱۹۵۰ «ژوزف شاشت» صحت اسناد حدیث را رد می‌کند.

در سال‌های ۱۹۷۰ یک «جنبش انتقادی» قوی نسبت به قرآن و نوشته‌ها و روایات متاخر اسلامی بوجود می‌آید. جان وانسبروگ تاریخدان و پژوهشگر آمریکایی در دو کتاب در ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ به نقد منشاهای اسلام پرداخته و مطرح می‌کند که نوشته‌های اسلامی مانند قرآن و سنت و حدیث پیامبر دارای منشا یهودی و مسیحی است(۱۱). او می‌نویسد اسلام از تحول یک فرقه «یهودی مسیحی» متولد شده که در سرزمین‌های عربی پیشرفت می‌کند. از نظر او قرآن مجموعه‌ای است که محصول ۲۰۰ سال جمع آوری است. نظر جان وانسبروگ توسط پژوهشگرانی چون پاتریسیا کرون و میکائیل کوک مورد تائید قرار می‌گیرد و میگویند تاریخ اغازین اسلام در قرن ۹ میلادی تنظیم شده و تاریخی ایدالیزه شده است(۱۲). این دین نتیجه یک جنبش سیاسی و دینی عرب و طرفدار محمد است که منشا آن نه در مدینه و مکه، بلکه در سوریه قرار دارد. طرفداران محمد با محافل نصارا و یهود که ناراضی بودند یک «ابراهیم گرایی» جدید بوجود می‌آورند. همین نظریه توسط «جی‌هاوتینگ»، «دی نوو»، «جی کرون» در بررسی مشترکشان در ۲۰۰۳ مورد تائید قرار می‌گیرد. این نظریه‌ها که در ابتدا توسط جان وانسبروگ طرح می‌شوند، مورد تائید پژوهشگران دیگری مانند مارتین‌هاندیس، ژرالدهاوتنگ، کریستف لوکزنبورگ، ادوارد ماری گاله، ژرت رودیگر پوئین، گیوم دی، آلفرد لوئی دو پره مار، قرار می‌گیرند. (۱۳)

جان وانسبروگ و سایر پژوهشگران که به خاطر نگرش قاطع خود به «رویزیونیست» معروف شده‌اند برآنند: قرآن طی قرن دوم میلادی تا قرن هشام میلادی بوجود می‌آید و حتا می‌توان این فرضیه مطرح ساخت که قرآن طی قرن سوم تا قرن نهم میلادی تنظیم و قانونمند شده است. قرآن و ادبیات مربوط با زندگینامه محمد و کارزارهای نظامی او، رونوشتی از پلمیک و جدل یهودیان و مسیحیان بزبان عربی و مطابق فضای سرزمین حجاز است. این نظریه برآنست که طی ۱۵۰ سال پس از تصرفات اغازین عرب‌ها، جنگ‌هایی که اتفاق افتاد با

مفهوم دین محمد و تک خدایی جدید یعنی اسلام، پیوند ندارند. ادبیات مسلمان در «مزوپوتامی» یا میانروردان در پایان قرن دوم تا قرن هشتم میلادی توسط شماری از نخبگان و علمای دینی تنظیم می‌شود. («دوره‌های اغازین جهان مسلمان، قرن ۷ تا ۹ میلادی»، تی یری بیانکی، پی یر گیشار، ماتیو تیلیر، چاپ ۲۰۱۲ انتشارات پوف، برگ ۳۶۲).

نگاهی بیاندازیم به حدیث نگاری و سیره نویسی تا نظر «مکتب رادیکال» در اسلامشناسی را بهتر درک کنیم.

بنا بر منابع اسلامی محمد بن اسحاق بن یسار بن خیار (متولد ۷۰۴ در مدینه و مرگ در ۷۶۷ دربغداد) معروف به نگارنده «سیره سیرهٔ رسول الله محمد بن عبد الله یا السیرهٔ النبویهٔ» می‌باشد. امروز هیچ اثری از ابن اسحاق باقی نمانده است و فقط به اعتبار ابن هشام است که ما گفتارهایی از او داریم. بظاهر اثر ابن اسحاق در ۱۲۰ تا ۱۵۰ سال بعد از هجرت نوشته می‌شود. گفته می‌شود که پدر بزرگ ابن اسحاق شخصی بنام «خیار» یا «یاشار» بوده و در مدینه برده بوده و به اسلام میگرود و جزو «موالی» میگردد. بنا بر روایات اسلامی اولین معلم ابن اسحاق پدر و پدر بزرگش بوده‌اند که در باره غزوات محمد اخبار را انتقال داده‌اند. ابن اسحاق در زمان تصرف قدرت توسط عباسیان به بغداد می‌رود. ابن اسحاق بدستور خلیفه المنصور (خلافت ۷۵۴ تا ۷۷۵) یک کتاب در چهار قسمت تهیه کرد: تاریخ پیامبران قبل از محمد، تاریخ دوران مدینه، تاریخ غزوات، تاریخ اولین خلفا. این نوشتار توسط فقیه «مالک» مورد اعتراض قرار گرفت و او مطرح ساخت این کتاب متکی بر شواهد یهودیان و «اسرائیلیات» قرار دارد. البته از کتاب ابن اسحاق تنها شماری مطلب که توسط ابن هشام (مرگ ۸۲۸ یا ۸۳۳) انتقال یافته، چیز دیگری باقی نمانده است.

أبو محمد عبدالمالک بن هشام که در ۸۳۴ میلادی میمیرد احتمالن در بصره یا مصر متولد شده بود. او در کوفه احادیث را خوانده و سپس به مصر می‌رود. ابن هشام از اخبار ابن اسحاق استفاده کرده و «سیرهٔ رسول الله محمد بن عبد الله» را تهیه می‌کند. کتاب «سیره نبوی» ابن هشام در قرن هشتم و نهم توسط کاتبان دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع بررسی کتاب ابن هشام نشان می‌دهد که او هر مطلبی که چهره محمد را کدر میساخته حذف می‌کرده است. وظیفه او ترسیم چهره محمد بمثابه یک شخصیت بارز بوده است. البته نگارش ابن هشام سرشار

از گفتارهای واسطه‌ای می‌باشد. در شیوه نگارش، جمله‌های ابن هشام گاه با ۹ واسطه مطلب را انتقال می‌دهد و در روند این مراحل حذف و تغییر و جعل و تفسیر وارد نوشتار می‌شوند. تمام این اقدام‌های تنظیمی و نوشتاری بیشتر به یک پروژه ادبی و دینی و سیاسی شبیه است و هدف آن چهره سازی برای محمد است.

«اوری روبین» استاد در مطالعات عربی و اسلامی در دانشگاه تل آویو در کتاب خود «زیبایی در چشم شما است» به بررسی زندگینامه محمد می‌پردازد و می‌گوید چهره محمد توسط کاتبان بطرزی ساخته می‌شود که مسلمانان را جذب کند. این الگو در ادامه سنت ادیان ابراهیمی و تک خدائی در خاورمیانه است. او می‌گوید «تاریخ نویسان اسلام به واقعیات و داده‌های تاریخی توجهی ندارند بلکه آن‌ها در پی ساختن چهره محمد هستند». اوری روبین می‌نویسد در منابع اسلامی تاریخ شماری بسیار عجیب است. این نوع تاریخ شماری ربطی به واقعیت ندارد. برای راویان گوناگون مسلمان بعنوان نمونه دوشنبه ۱۲ ربیعی الاول یا سومین ماه قمری، تاریخ تولد محمد می‌باشد، تاریخ رسالت محمد است، تاریخ معراج محمد می‌باشد، تاریخ هجرت محمد اعلام شده است و بالاخره تاریخ مرگ پیامبر نیز اعلام شده است. این نوع زمان شماری فاقد جدیت و اعتبار است.

نقد رادیکال در باره اسلام بیان درک جدیدی از اسلام بوده و نشان می‌دهد که در گذشته میزان درک از اسلام در غرب باندازه کافی به عمیق فرونرفت. با ارائه پژوهش‌های تازه ما به پروبلماتیک‌های تازه‌ای دست می‌یابیم و درمی یابیم که بناگزیر کاربررسی هرمنوتیک پیوسته ادامه خواهد یافت. البته طبیعت کار تحقیقی جدی نیز در دینامیک آن نهفته است.

زندگینامه پرابهام محمد و مکه موهوم

برای مسلمانان پرسشی مطرح نیست همه زندگی محمد روشن و شفاف است. ولی برای پژوهشگران زندگینامه محمد در ابهام کامل است. زندگینامه محمد سرشار از ابهام و تفسیر و تخیلات و افسانه است و تمامی تاریخ سازی توسط محدثین و کاتبان در پی ایجاد نفوذ و تاثیر در اذهان است. تاریخ‌سازان اسلامی چهره محمد را باید قدرتمند و مقتدر و مهربان نشان دهند. چنین چهره ایی با خوی مردسالاری خوانایی دارد و چکیده‌ای از خشونت جامعه است و قادر است در اعماق ذهنی

و ناخودآگاه انسان آرکائیک نفوذ کند. کاتبان می‌گویند در ابتدای رسالت محمد، در مکه مخالفان به اذیت و آزار او دست میزنند. این گفتمان حالت قربانی به محمد می‌بخشد و در روایات و در قرآن همین چهره بنمایش گذاشته شده و تبلیغ می‌شود. محمد قربانی است ولی اقتدار دارد و بر دیگران پیروز است. در همین فضای زمانی رسالت پیامبر مطرح می‌شود و قدرت و زور پیامبر برای حاکمیت یک جانبه یادآوری می‌شود. قرآن به انسان می‌گوید در برابر الله و رسول اش، تسلیم باید بشوید. برای روایتگران مسلمان در قرآن و حدیث، هدف آن است تا چهره محمد از چهره مسیح فراتر رود و تاکید شود که محمد کتاب و پیام دارد و آخرین است. چهره محمد برابر چهره یک حکمران قهار و جبار است که نسبت به بندگان خود مهربانی دارد.

ایگناس گلدزیهر از سال ۱۸۹۰ احادیث مربوط به زندگی محمد را به نقد می‌کشد. از نظر او سیره محمد و شرح زندگی او و نیز شرح غزوات و جنگ‌های محمد توسط علمای دینی بمرور تنظیم شده است و بنابراین احادیث در باره اوایل اسلام فاقد اعتبار محکم و علمی است. برخلاف دیدگاه انتقادی ایگناس گلدزیهر، «ویلیام مونتگمری وات» در سال ۱۹۵۳ کتاب «محمد در مکه» و در سال ۱۹۵۶ کتاب «محمد در مدینه» را منتشر ساخت. «موریس گودفرا دومومبین» کتاب «سفر به مکه» را در سال ۱۹۲۳ نوشت و «محمد، شخصیت و پیام او» را در ۱۹۲۱ منتشر کرد. «ماکسیم رودنسون» در ۱۹۶۱ کتاب «محمد» را منتشر کرد و در سال ۱۹۶۶ «اسلام و سرمایه داری» را نوشت. اسلام شناس تونسی «هشام جعیط» در سال‌های ۲۰۰۰ میلادی بود که سه جلد کتاب در باره «زندگی محمد» را منتشر ساخت. این نویسندگان در کار تحقیقی خود از منابع سنتی و رساله‌های کاتبان بهره گرفتند و زوایای تازه‌ای از اسلام و زمانه محمد را مطرح ساختند ولی دارای نوعی شیفتگی به اسلام بودند و قادر به گسست از بینش سنتی نشدند.

چگونه زندگینامه محمد را بفهمیم؟ در قرآن چهار بار واژه محمد بکار رفته است و این کتاب از زندگی واقعی محمد و تولد و جوانی و خانوادگی و حرفه‌ای او مطلبی نمی‌گوید. از زمان پیدایش حرکت محمد، ما سند و اطلاعات جدی و دست اول در باره محمد نداریم. آیا پدر و مادر و عموی او واقعیت دارند؟ محمد پیش از آشنایی با خدیجه چه میکرده است؟ دین و آئین خانوادگی او چه بوده است؟ جوانی او در کدام محیط اجتماعی شکل گرفته است؟ رابطه او با محافل

یهودی و مسیحی چگونه بوده است؟

البته یک گفتمان رسمی در باره زندگی محمد وجود دارد ولی این روایت زندگی متکی به همان روایات متاخیر منابع اسلامی می‌باشد. می‌گویند او از قبیله قریش و از خانوداه بنی‌هاشم بوده، پدر بزرگش عبد المطلب و پدرش عبدالله بوده و عموهایش یکی عباس و دیگری ابوطالب بوده است. افزون بر آن، میگویند او در سال ۵۷۰ میلادی در مکه متولد شده، خدیجه را بزنی گرفته، برسالت پیامبری رسیده، قرآن بر او نازل شده، چهل غزوات را بطور مستقیم یا غیر مستقیم فرماندهی کرده و در سال ۶۳۲ در مدینه میمیرد.

این روایت رسمی توسط کاتبان و محدثین تکرار شده و برای مسلمانان از اعتبار قطعی برخوردار است. ولی اعتبار این روایت از کجا می‌آید؟ برای پژوهشگران علمی قرآن و اسلام که در ایدئولوژی و باور دینی قرار ندارند این روایت قابل اعتبار نیست. برخی پژوهشگران محمد را در ابتدا جزو مبلغان عرب مسیحی می‌دانند که به نیایش و سرودخوانی می‌پرداخته است. آن‌ها برآنند که محمد مانند بخشی از قریشی‌ها با خانواده‌ها و گروه‌های «ژودئونازارئن» یا «یهودیان مسیحی مسیانیک» همزیستی داشته است و سپس محمد به یک رئیس یا سرکرده نظامی در برخی گروه‌ها تبدیل شده و تبلیغ بازگشت «مسیح» را می‌کرده است. مسلمانان می‌گویند واژه محمد بمعنای کسی است که قابل ستایش و رحمت است. محقق «ادوارد ماری گاله» معتقد است که ریشه این واژه در تورات است: بخشوده باد آنکسی که بنام خدا می‌آید و او برای اعراب رسول الله می‌باشد. او می‌گوید این واژه لقب پیامبر یهود «دانیل» بوده است(۱۴).

محل تولد محمد توسط منابع اسلامی مکه اعلام شده است. ولی پژوهشگران مختلفی برآند که در زمان تولد و زندگی محمد این شهر وجود نداشته است. برای کاتبان و تاریخنویسان اسلامی در هنگام پیدایش اسلام مکه دارای شهریت بوده، با رونق بازرگانی و محل آمد و رفت کاروانهای اجناس بوده، مرکزی برای مراسم آئینی و پرستش بت‌ها بوده و این شهر مهم، زادگاه محمد است. ادعای وجود مکه، توسط برخی از پژوهشگران مانند آلفرد لوئی دو پره مار، گونتر لولینگ، کریستف کوگزانبرگ، کلود ژیلیو، ادوارد ماری گاله و دیگران و نیز توسط برخی باستانشناسان رد می‌شود. اسلامشناس فنلاندی‌هاری هولما(۱۸۸۶-۱۹۵۴) در کتاب‌های خود «محمد پیامبر اسلام» (۱۹۴۷) و «محمد پیامبر عرب‌ها» (۱۹۴۶)

نوشت: من در تمام تحقیقات خود در باره پیامبر اسلام متوجه شدم که هیچ سند و دلیل جدی در باره مکه و وجود تاریخ مکه در دوران محمد وجود ندارد. (۱۵) پاتریسیا کرون در تز دکترای خود در سال ۱۹۷۷ از ناممکن بودن فعالیت تجاری در مکه صحبت می‌کند. «بسمه آتاسی»، معمار سعودی در سال ۲۰۱۵ در رسانه دیداری «الجزیره» اعلام نمود که تحقیقات باستانشناسی در جغرافیای مکه نشان می‌دهد که اولین ساختمان سازی مکه نه در قرن ششم و هفتم بلکه در قرن هشتم میلادی صورت گرفته است. برخی برآنند که در بهترین حالت مکه از نیمه قرن هفتم در زمان معاویه بپا شده است. نظریه تاریخی «دین ژیبسون» در کتاب «شهر معمایی»، برآنست که مکه مورد نظر مسلمانان شهر قدیمی «پترا» در کشور اردن کنونی بوده است. او در تلاش تحقیقی و باستانشناسانه خود به این نتیجه می‌رسد که تا قرن هشتم زمان عباسیان مکه وجود نداشته و قبله همه معابد و پرستشگاه‌ها بسوی «پترا» بوده است(۱۶).

مسلمانان می‌گویند محمد در سال الفیل مطابق ۵۷۰ میلادی متولد شده است. ابن اسحاق با استناد به قرآن و سوره الفیل «أَلَمْ‌تر کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحَابِ الْفِیلِ...» (آیا ندیدی پروردگارت چه بر سر اصحاب فیل آورد؟) می‌گوید: محمد در سال فیل (عام‌الفیل)، در ۱۲ ربیع‌الاول، به دنیا آمد و این روز، یک روز دوشنبه بود. بر پایه چنین استدلالی در تاریخ طبری می‌آید: «از ابن عباس روایت کرده‌اند که: پیامبر خدا به روز دوشنبه تولد یافت و روز دوشنبه مبعوث شد و روز دوشنبه حجرالاسود را به جا نهاد و روز دوشنبه به قصد هجرت از مکه بیرون شد و روز دوشنبه به مدینه رسید و روز دوشنبه از جهان در گذشت.».

ایا سال فیل مطابق ۵۷۰ میلادی است؟ بنا بر روایت اسلامی سال فیل همان سالی است که ابرهه ژنرال مسیحی حبشه با فیل به مکه حمله می‌کند و این سال، همزمان با تولد محمد است. تحقیقات مدرن با متدهای تاریخگذاری نشان می‌دهد که کارزار نظامی ابرهه بسال ۵۵۳ می‌باشد و ربطی به زمان تولد محمد ندارد(۱۷). نگاه احسان یارشاطر در باره‌ی کارزار ابرهه‌ی حبشی را بشنویم: «به گفته‌ی پروکوپیوس چند سالی پیش از سال ۵۳۱ میلادی پادشاه حبشه، به تشویق یوستی‌نیان امپراتور بیزانس و برای دفاع از همدینان مسیحی خود، که مورد آزار مشرکان و یهودیان یمنی بودند، جنوب یمن را اشغال کرد، پادشاه آنجا را کشت و دست‌نشانده‌ای را به جای او گمارد. اما این دست‌نشانده محبوبیت

نیافت و نتوانست شورش علیه خود را فرونشاند. ابرهه جانشین او شد که به گفته‌ی پروکوپیوس اصلاً برده‌ی بازرگانی بیزانسی بود. در کتیبه‌ای که یادگار پایان یافتن تعمیرات سد مأرب است، ابرهه ادعا می‌کند نمایندگانی از دربارهای حبشه، بیزانس، ایران، حیره و غسان به حضور وی بار یافته‌اند. یوستی‌نیان او را تشویق کرد که به حیره حمله کند، اما او از روی احتیاط جز تظاهر به این کار اقدامی نکرد. اما به قبیله‌ی مَعدّ در مرکز عربستان حمله کرد، که تابع پادشاه لخمیِ حیره، عمرو بن منذر سوم، بود.» در ادامه احسان یارشاطرمی نویسد: «احتمالاً همین لشکرکشی به شمال برای مقابله با سپاه حیره است که در سوره ۱۰۵ قرآن درباره‌ی حمله به مکه و وسیله‌ی «اصحاب فیل» به منظور ویران کردن کعبه بازتاب یافته است.» (۱۸)

گزارش ابن اسحاق و سپس عمومیت دادن روز دوشنبه از جانب طبری به همه رویدادهای اصلی مربوط به پیامبر اسلام بیانگر افسانه سرایی و اعتقادات موهومی است که نزد عالمان و فقهای اسلام وجود دارد.

زندگینامه محمد نتیجه تفسیر است و نه واقعیت تاریخی. روایت‌های مربوط به زندگی محمد عناصری از یک «کرپوس» و مجموعه حوادث واقعی از دوره اول اسلام نیست. این زندگی نامه با نوشتن قرآن همزمان است و از ابتدای اسلام بسیار دور می‌باشد. پژوهشگران آمریکایی پاتریسیا کرون و میکائل کوک در کتاب خود «حاجریسم»، در تائید نظریه جان وانسبروگ می‌افزایند که طرفداران محمد در مدینه عرب‌های کم و بیش یهودی هستند و تصرف سوریه و فلسطین همچون تصاحب «زمین موعود» بشمار می‌آید و در این نقطه است که نوادگان «حاجر» بسوی اسلام گرایش پیدا می‌کنند و اعتقاد مسیحیان به عیسا و نجات دهنده را در باور خود وارد می‌کنند. در چنین شرایطی محمد بمثابه یک رئیس «مسیانیک» و نجات دهنده و ادامه دهنده سنت ابراهیمی شکل می‌گیرد. محمد هویت عرب را به ارزش‌های یهودی پیوند می‌دهد. چرا قرآن داستان‌های کهن را تکرار می‌کند؟ این داستان‌ها غیر تاریخی هستند و اغلب توراتی می‌باشند و تمامی این داستان‌ها روایت نقلی برای کتابی هستند که برای عرب هویت تولید می‌کند. در دوران‌های پس از محمد، نزد مسلمانان نیاز به یک «روایت» و «گفتمان» موجود است تا به محمد مشروعیت داده شود و خود هویت پیدا کنند.

تاریخ نویسی اسلامی چیست؟ تمام عناصر گزارشی در باره زندگی محمد متاخر بوده و بقول «سلیمان بشیر» (۱۹۴۷-۱۹۹۱) تاریخ شناس عرب اسرائیلی و استاد دانشگاه عبری اورشلیم در کتاب خود «عرب‌ها و سایر اقوام در ابتدای اسلام» روش نگارش زندگینامه محمد، از حال به گذشته، بازگشت به گذشته یا «رتروپروژکسیون» می‌باشد. این امر، همان تاریخ سازی است.

آنچه در تاریخ اسلام روی داد فقط نتیجه سیاست حاکمان نبود، بلکه افزون برآن یک «شعور جمعی ایدئولوژیک دینی جعل کننده» بر اذهان غالب شد. روانشناسی جمعی ویرانگر و تراژیک بوجود آمد تا روان را مسخ گرداند، موهومات را مقدس بداند و اندیشیدن را به سقوط بکشاند. دروغ به تقوا و صواب تبدیل شد زیرا سیاست «امت خودی‌ها» علیه غیرخودی‌ها بود. ما دستخوش یک جعل بزرگ تاریخی شدیم. پنهانکاری‌ها و خرافه‌های ایدئولوژیک و استبدادها و خشونت‌ها بکار گرفته شد تا حقیقت اسلام عریان نشود. استعمار ذهنی و ازخودبیگانگی ناخودآگاه ما، هوشمندی را به سستی و خاموشی کشاند و ما نتوانستیم به قرآن و اسلام انتقاد داشته باشیم. آسیب عمیق روانی و روشنفکری و فرهنگی فقط به ایرانیان محدود نمی‌شود. آسیب ناشی از اسلام، یک آسیب جهانی است. (۱۹).

پانویسی و منابع برای این فصل
1- Robert Mantran, L’expansion musulmane. VIIe – XIe siècle, 6e édition, coll. «Nouvelle Clio, l’histoire et ses problèmes », PUF, 2001, Paris..
2- Micheau Françoise, les débuts de l’islam, éd: Téraèdre, 2012
3- Noth Albercht Fred Donner «Narratives of islamic origines »
۴- تاریخ طبری در ۱۶ جلد به کوشش اِنی کاظمی برای نخستین بار در سال ۱۳۸۶ به نسخه الکترونیکی منتشر شده است
5- Mathieu Tillier, Pierre Guichard et Thierry Bianquis «Les débuts du monde musulman, VIIe-Xe siècle: de Muhammad aux dynasties autonomes », éd: PUF
6- Tayeb El-Hibri, “Harun Al-Rashid and the Narrative of the Abbasid Caliphate”
7- Edouard-marie Gallez, «Le Messie et son prophète » et Olaf, «Le grand secret de l’islam »

8- Anne-sylvie Boisliveau, «Le Coran par lui-même. Vocabulaire et argumentation du discours coranique autoréférentiel »
9- Alphonse Mingana, Syriac Influence on the Style of the Kur'ān, BJRL 2, 1927, 80.
10- Robert Mantran, L'expansion musulmane. VIIe – XIe siècle, page100
11- John Wansbrough 1928-2002 historien Quranic Studies: Sources and Methods of Scriptural Interpretation (Oxford, 1977) et The Sectarian Milieu: Content and Composition Of Islamic Salvation History (Oxford, 1978).
12- P. Crone et M. Cook. «Hagarism". The Making of the Islamic World, 1977,
13- Martin Hinds, Geraid Hawting, Gerd-Rudiger Puin, Christoph Luxenberg, Guillaume Dye, Edouard-marie Gallez, Alfred-Luis de Prémare
14- Olaf, «Le grand secret de l'Islam », Mahomet et les judéonazaréens, page 61
15- Harri Holma, «Mahomet, prophète des Arabes: Esquisses de la vie de Mahomet et des origines de l'Islam ».
16- Basma Atassi, architecte saoudien, Dan Gibson «The Sacred City », voir «Quranic Géography, Canada 2011. La ville de "Pétra".
17- Déroche Fr., "Abraha et l'année de l'éléphant", dans Dictionnaire du Coran, 2007, Paris, p. 8-9.
۱۸- «حضور ایران در جهان اسلام» احسان یارشاطر، ترجمه فریدون مجلسی
۱۹- برای شناخت بیشتری از دیدگاه من، شما می‌توانید به دو اثر دیگرم مراجعه کنید: «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران، جلال ایجادی، نشر اچ‌اند اس مدیا، لندن، آمازون. دیگری، «نواندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی»، جلال ایجادی، نشر مهری، لندن، آمازون انگلیس.

پیگفتار

ضرورت انتقاد هرمنوتیکی بر قرآن

امروز متن رایج قرآن یگانه است ولی انسان‌هایی که آنرا تفسیر کرده و تبلیغ می‌کنند، بسیار متنوع می‌باشند. برای اینان قرآن یک وسیله تظاهر و تشخص و تملک است، قرآن هویت بخش مردمان بیشماری بشمار میرود، برای آنان قرآن مقدس است و مطلق کننده تبعیت روان و مغز است. ولی در عرصه علمی، تورات و انجیل دارای یک تاریخ طولانی تحلیل تاریخی و سندشناسی و زبانشناسی و معناشناسی و بررسی غیر دینی بوده‌اند. این دو کتاب در تاریخ خود به موضوع آزمایشگاهی و دانشگاهی تبدیل شده‌اند. پژوهشگران غربی از صد و پنجاه سال پیش این بررسی علمی را با قرآن آغاز کردند، ولی در دنیای اسلام و در ایران، قرآن در فضای روحانی و مقدس، باقی مانده و هرگز به میدان آزمایش علمی انتقال نیافت. در جامعه دینی ایران، این کتاب «مقدس» تنها در راز هستی خود، معنا داراست. در ذهنیت جامعه، قرآن از کتاب‌های دیگر بطور قطع جدا می‌شود و جایگاه آسمانی پیدا می‌کند.

کار دانشگاهی نمی‌تواند به مشاهده پدیده دین بسنده کند و محافظ قداست باشد. دانشگاه محل تبادل نظر و تدوین علمی و آکادمیک می‌باشد. دانشگاه با حمایت از پژوهش علمی و فراهم نمودن امکانات تحقیقاتی و با برگزاری سمینار با شرکت متخصصان ایرانی و بین المللی، تولید فکر علمی و هرمنوتیک و جامعه شناختی و فلسفی را فراهم می‌سازد. متاسفانه بلحاظ استبداد ولایت فقیهی و ایدئولوژی مذهبی مسلط، دانشگاه ایران از این خصوصیت بدور است. در دانشگاه ایران تاریخدان و جامعه‌شناس و متخصص ادبیات و فیلسوف، با فکر مذهبی، تحقیق می‌کند و کار تخصصی اشان، تابع اعتقاد دینی است. اغلب این دانشگاهیان با کتاب قرآن مناسبات پیچیده روانشناسانه و روانکاوانه دارند و دستخوش وابستگی «معنوی و روانی» نسبت به «قرآن الله» می‌باشند. هر جا که تناقض میان کار تخصصی و اعتقاد دینی باشد، انتخاب مطلوب علمی و تخصصی، به کنار رانده می‌شود.

دین در برگیرنده مفاهیمی مانند گناه و صواب، مقدس و غیرمقدس، قیامت و خلقت توسط خدا، پیام آسمانی و پیامبر خدا، اعتقاد به امور فرا طبیعت و آفریدگار یکتا و جاویدان، اعتقاد به روح و اخلاق دینی، و غیره است. این مفاهیم ذهنیت فردی را ساختارسازی نموده و معیارها و ضوابط را تنظیم می‌کند. چه بسا یک ذهنیت بطرز آشکارا فاقد اعتقاد دینی باشد و بطرز پررنگ، در شکل دینی عمل نکند. ولی این دستگاه دینی با پیچیدگی در روانشناسی فرد عمل می‌کند و انتخاب‌های او را متاثر می‌سازد. بقول میرچا الیاد، انسان «غیردینی» اعتقاد فراطبیعی و «ترانساندانس» را نمی‌پذیرد، حال آنکه فرد «دینی» دنیای «مقدس» را می‌پذیرد. (کتاب «مقدس و نامقدس»، چاپ پاریس). از انجا که جامعه تاریخی ایران دینی است و از آنجا که اسلام و فرهنگ قرآنی با انهدام جنبه‌های غیردینی، عقلانیت را ناتوان ساخته یا گرایش‌های فکری مستقلانه را تضعیف نموده، بنابراین رفتار اجتماعی و روانی با تقدس آمیخته است. دانشگاه ایران از این رفتار دینی آزاد نیست و پدیده‌هایی مانند رشته‌های علوم انسانی و از آنمیان فلسفه، گرفتار این فضای ساختار دینی می‌باشند. روشن است که در چنین فضایی دین و تقدسگرایی خواهان استمرار حاکمیت خود بر فلسفه می‌باشند و از هر نقد علمی و هرمنوتیک بر قرآن ممانعت بعمل می‌آورند.

پژوهش علمی در پی آنست تا دین را مانند پدیده‌های دیگری چون، جامعه،

فرهنگ، ادبیات، دولت، لایه‌های اجتماعی، فساد در جامعه، ویژگی زنان، بیکاری جوانان، بوروکراسی، اعدام در جامعه، تروریسم، و غیره مورد مطالعه قرار دهد و آنرا بشیوه هرمنوتیک در متن تاریخی و فرهنگی و زبانی و اجتماعی و سیاسی وروانی، به تحلیل بکشد. در کار علمی هیچ قداستی نمی‌تواند مانع کار باشد و دین مانند هر پدیده دیگری باید مورد بررسی علمی قرار گیرد. جامعه ایران دینی و دارای فرهنگ دین خو و رازآمیز و رسوم جادوگرانه و خرافه پرستی است. در ایران و جامعه اسلامی، احساس گناه و تقدسگرایی و مجموعه عوامل بازدارنده تاریخی و فرهنگی و روانی، بشکل بسیار سنگین عمل کرده و از پیشرفت دانش هرمنوتیکی و نقد علمی دین و مذهب جلوگیری می‌کنند. تاریخ ما دینی باقی مانده است، دانشگاه ما در فضای دین نفس می‌کشد و دین به موضوع علم تبدیل نشده است. در چنین فضای دین خو، قرآن به بررسی هرمنوتیکی درنیامد. نوشته دینی، «مقدس» باقی ماند.علیرغم خشونت و تبعیض و افسانه‌ها و اعتقادات فرسوده و کنگی‌های بسیار در قرآن، این کتاب مقدس باقی مانده است و ذهن ایرانی ناتوان از تشخیص است. روان ایرانی در برابر این حجم غیرعقلانی و تبعیض گرا، به اعتقاد خود ادامه می‌دهد و این کتاب را بدون قید و شرط مقدس می‌خواند. از دیر باز ایدئولوگ‌های دیندار و روشنفکران چپ و رادیکال و بالاخره دانشگاهیان، به ستایش و کرنش در برابر «متن مقدس» دست زده‌اند. همه این نخبگان پیوسته دین تجاوزکاران عرب را مورد حمایت قرارداده‌اند. ولی در همان زمان، تلاش افرادی مانند صادق هدایت و علی دشتی در انتقاد به اسلام، با موج خصومت و سانسور و کینه جوئی مردم و روشنفکران و حاکمان روبرو گشته است. این فضای تنگ و افترا، مسبب عقب ماندگی کار دانشگاهی در بررسی مستقل از دین است.

ساختار تاریخی قرآن

از نگاه تاریخ و جامعه‌شناسی، قرآن از آسمان نیامده است، رویاهای محمد نیست، مقدس نیست. قرآن در جغرافیای شبه جزیره عربستان، در میان جمعیت معینی از عرب و یهود و با کوشش افراد گوناگونی متولد می‌شود. بقول ژاکلین شابی، متخصص فرانسوی، فرهنگ‌های کهن مانند اهورامزادی ایرانی و فرهنگ مصری بر یهودیت تاثیر گذاشته‌اند. در پی آن، فرهنگ بابلیان و آشوریان و نباتیان و یهودیان

و نصارا و غیره، بر شکل گیری ابتدایی قرآن تاثیر قاطع دارند. ولی قرآن باعتبار کتابت‌های بسیار فراوان، با کاتبان متعدد و در دوره طولانی دویست ساله، به کتاب شریعت تبدیل می‌شود. قرآن از ابتدا «حدیث نبوی» نیست، قرآن سخنان محمد نیست، قرآن سخن دین یهود و تمامی تمایلات سیاسی و اجتماعی و مراسم آئینی یک دوران بزرگ است. قرآن دربرگیرنده نشانه و پیام و حکم روحانیان یهودی و مسیحی اولیه تا بزرگان قریش و کاتبان چهار خلیفه و سپس مشاوران خلفای بنی امیه و عباسیان است. روشن است که این چندگانگی گسترده در طول تاریخ اسلام به مکتب‌ها و گرایش‌های بسیار متنوع تقسیم شده و امروز این گونه‌های اعتقادی و آئینی، یک دنیای پر تضاد را تشکیل می‌دهد. قرآن و درک‌های شیعه گرانه از آن در ایران، بخشی از این مذاهب و مکتب‌های متفاوت بشمار می‌آید. با توجه به این روند تاریخی و با توجه به رشد گرایش محافل دانشگاهی غرب به اسلام شناسی، فعالیت‌های پژوهشی بمرور سامان یافت و یک تولید دانشگاهی پربار میسر شد. بررسی هرمنوتیک و علمی در غرب شروع شد تا رازهای قرآن اشکار شود. هیچک از ایدئولوگها و مورخان اسلامگرا قادر نشد تاریخ علمی قرآن را ترسیم کند. آن‌ها در بهترین حالت یک تفسیر متفاوت از قرآن عرضه نمودند ولی این شناخت هرگز نمی‌توانست علمی باشد. تفاسیر طباطبایی و طالقانی و بازرگان و شریعتی و مطهری و سروش و شبستری، مجموعه‌ای از اعتقادات گوناگون دینی بوده و هیچ رابطه‌ای با شناخت علمی هرمنوتیک قرآن و اسلام ندارد.

این وضعیت نمی‌تواند قابل قبول باشد و جز عقب ماندگی فکری و دانشگاهی و تاریخی معنای دیگری ندارد. یکی از مهمترین کارهای لازم در جامعه ما گسترش تحلیل‌های هرمنوتیک از ادیان و اسلام و قرآن است. دانشگاه ایران باید در این عرصه خود را مجهز کرده و متخصصان علمی را در این پژوهش‌ها به کار گیرد. البته استبداد دینی موجود از چنین شرایط علمی جلوگیری خواهد نمود. محققان ایرانی داخل کشور و خارج از کشور می‌توانند دامنه پژوهش کنونی را توسعه دهند. من در تحقیقات خویش، بنوبه خود دری را در بررسی هرمنوتیکی گشوده ام، ولی باید دانست که حجم کار بسیار است. آثار معتبر در دانشگاههای غرب باید به خوانندگان فرهیخته فارسی زبان شناسانده شود. انتشار پژوهش هرمنوتیکی یک وظیفه سترگ می‌باشد زیرا نقد دین، توسعه خردگرایی، نقد ازخودبیگانگی فرهنگی ایرانیان، ارتقای روحیه و فهم فلسفی و جامعه‌شناسی، وابسته به درک هرمنوتیکی

از قرآن است. قرآن باید در جامعه به یک کتاب نقد شده عادی تبدیل شود. روان دین خو و رفتار و فکر مسخ شده، باید به روند انتقادی و آزادگی به پیوندند.

فضای دانشگاهی، فضای شیفتگی پاتولوژیکی

متاسفانه محیط دانشگاهی ایران با فضای دینی آغشته است و گفتمان فلسفی و علمی زیر سلطه سنگین مذهب، قادر به شکوفایی نیست. وجود روشنفکران دینی و دانشگاهیان دیندار و تکنوکراتهای اداری و مدیریتی، اجازه نمی‌دهد تا نقد علمی هرمنوتیکی در باره دین و قرآن پا بگیرد. نظام دانشگاهی از همان فردای انقلاب اسلامی و با انقلاب فرهنگی آقای عبدالکریم سروش و آیت الله خمینی، با از دست دادن استادان مدرن و لائیک، توانایی‌های زیادی را از دست داد. در دوران اخیر، با تسلط روحانیت و همسوئی روشنفکران دینی، ضربه‌های متعدد ولایت فقیهی، علیه جامعه‌شناسی و فلسفه سازماندهی شد و دانشگاه به حوزه نزدیک شد. این نزدیکی در منطق و محتوا جز کاهش کیفی علوم انسانی و نابودی هرگونه پژوهش علمی در زمینه اسلام و قرآن، نتیجه دیگری نداشت. در این محیط در عرصه پژوهش دینی، گفتمان فلسفی مستقل وجود ندارد و تفسیردینی در زمینه موضوع‌های فلسفی، جای فلسفه را گرفته است. افزون بر آن، جامعه‌شناسی دینی و جامعه‌شناسی نقاد رفتار دینی و مجموعه پراتیک‌ها و رسوم دینی و اوهام و رازگرایی در رفتار اجتماعی، ممنوع است.

فضای دانشگاه دینی است. سایت دانشگاه علم و صنعت انتشار دهنده همان پیام و سیاست حوزوی است. این سایت از «خودکفایی قرآن راه حل سیاست امروزین» صحبت می‌کند و تاکید بر «بازگرداندن قرآن به حوزه و دانشگاه» دارد. نظام دانشگاهی ایران دربرگیرنده استادان و انتشارات و سایت‌های دانشگاهی فراوانی است که با هدف تبلیغ دین اسلام و قرآن و پخش ایدئولوژی علیه مدرنیته و علیه نقد علمی، بوجود آمده‌اند. بعنوان نمونه سایت «دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم» در باره قرآن می‌نویسد: «این کتاب از نوع و مقوله کتاب‌های شناخته شده بشری نیست و به هیچ وجه نمی‌توان آن را با هیچ کتاب بشری مقایسه کرد.»، انسان «ناخود آگاه در کمند جاذبه بی‌مثال این کتاب اسیر و شیدا می‌شود به گونه‌ای که نمی‌تواند براحتی خود را از این عشق و شیدایی آزاد سازد.». سایت

دانشگاهی ادامه می‌دهد: تصویری که قرآن از خداوند ساخته چنان زیبا، دلنشین و عقل پسند است که انسان نه یک دل بلکه هزار دل بدان می‌بازد و نظر بازان چنان در نظر بازی و تماشای آن چهره دل انگیز حیران و سرگردان‌اند که فقط عشق از حیرانی آنان با خبراند. خدایی که مستجمع تمام صفات جلال و جمال است. هیچ نقص و عیبی در او راه نداشته، یگانه و یکتا و بی‌همتاست. قرآن کتابی فراتر از تاریخ، قرآن کتب آینده نما، قرآن مُهر ناتوانی بر پیشانی بشریت است.

اینست شیفتگی پاتولوژیک ذهن ایرانی. برای این ذهن قرآن معجزه و فرا تاریخی است و خرد انسانی ناتوان از اندیشیدن می‌باشد. همانگونه که مشاهده می‌کنیم واژه‌های دانشگاه از واژه‌های علمی و محققانه کاملن دور و بیگانه‌اند. در رسانه دانشگاهی، ما با یک فضای دینی و عرفانی مواجه هستیم و نزد دانشگاهیان ایران، افکار تدوینی در عرصه علوم انسانی و بحث قرآن اغلب بطرز شدید دارای شیفتگی دینی است. در واقع مفاهیم، متانت و شخصیت علمی ندارند، آن‌ها از دستگاه زبانی عرفان و دین و پریشانی فکری، مایه گرفته‌اند. ذهن دانشجو و استاد، با واژه هرمنوتیک و نقد علمی قرآن بیگانه است. نقد قرآن یک «گناه» بزرگ یا رویداد شرم آور قلمداد می‌شود. در این بستر دینی، ذهنی که انتقاد علمی قرآن را مطرح کند بمثابه یک «ذهن پاتولوژیک و روانی خطاکار»، محکوم می‌شود. دین، نقد دین را همچون یک «جنایت» ارزیابی می‌کند. حال آنکه منطق دانشگاهی به استقبال نقد علمی دین می‌رود. در جامعه دین خوی ایران، که دستخوش ازخودبیگانگی فرهنگی و شخصیتی می‌باشد، انتقاد هرمنوتیکی و علمی دین و قرآن، امر عادی نیست بلکه نماد «الحاد و کفر» است. این حکم «بطلان» نقد دین، فقط از جانب دینداران مطرح نمی‌شود بلکه همین حکم از جانب خیل عظیم روشنفکران و دانشگاهیان و دانشجویان و سیاسیون چپ و راست و ملی و جمهوری خواه نیز طرح می‌شود. روشنفکر غیر دینی با معیارهای متمایل به دین و قدرت، به دفاع از دیندار و دین توده بلند می‌شود و به عنوان «مدافع تعادل» جامعه، به دفاع مذهب و خرافه در جامعه اقدام می‌کند. ترس و بی‌دانشی و روانشناسی کرنش بر جامعه مسلط می‌گردد. در چنین فضایی است که فلسفه سقوط می‌کند و اندیشه انتقادی نابود می‌گردد و دین و خرافه در امان می‌ماند.

ایران زیر فشار دین خویی

دین در جوامع انسانی دارای ریشه‌های عمیق پنهان و آشکار است و بسیاری از جوامع شخصیت خود را با فرهنگ دینی ساخته‌اند. جوامعی که دارای عقلانیت و فرهنگ علمی و رفتار سکولاریستی بوده، از استقلال رفتاری و فکری بیشتری برخوردارند. جامعه ایران روان مستقل از دین ندارد و از فرهنگ لائیک محروم است. بنابراین محیط دانشگاهی و روشنفکری ایران از این فضای دینی و آسیب‌های ناشی از آن، متاثر است.

در ایران کتاب‌های بسیاری زیر عنوان «فلسفه و الهیات» منتشر می‌گردد. چند نکته را مورد توجه قرار دهیم. یکم آنکه در ایران اغلب دو واژه فلسفه و الهیات در کنار یکدیگر گذاشته می‌شود و این بیانگر آنست که حوزه فلسفه از الهیات بشیوه روشن جدا نشده و دو دستگاه واژگانی و مفهومی مستقل را تشکیل نمی‌دهند، افزون برآن، دستگاه دینی موجود مدام در تلاش تولید ابهام است. دوم اینکه آثار منتشر شده بیشتر ترجمه آثار فلسفی غرب هستند. در این زمینه انتشار آثاری از نیچه، ژان ژاک دریدا، ماکس وبر، هگل، هیوم، جایگاه برجسته‌ای بخود اختصاص می‌دهند. البته این امر بسیار مثبت است ولی ترجمه‌ها همیشه دارای کیفیت نیستند و تولید اندیشه فلسفی توسط ایرانیان محدود است. سوم اینکه از میان این آثار، ترجمه آثارهانری کربن جایگاه ویژه‌ای دارد و این آثار مورد علاقه و توجه افراد زیادی است. این علاقه به مکتب «تئوزفی» کربن، که ترکیبی از تئولوژی و فلسفه است بیشتر تابع مفاهیم دینی و عرفانی قرار دارد. چهارم اینکه انتشار کتاب‌های نویسندگان ایرانی در عرصه فلسفی اغلب در همان فضای مسائل دینی و تقدس‌گرایی دینی قراردارند و بهیچوجه بطور مستقیم در نقادی علمی دین و قرآن نیستند. این پدیده ناشی از تقدسگرایی و دین خوئی موجود در جامعه است. پنجم، کتاب‌های آرامش دوستدار نقد جالبی از فرهنگ دینی و دین خوئی در جامعه است. کتاب برجسته «فلسفه و سیاست» از جواد طباطبایی، به نازایی اندیشه در سنت ایران زمین می‌پردازد. این کتاب به تحلیل در باره کربن و هگل و غزالی و ابن خلدون و فخررازی می‌پردازد و «تاریخ عدمی» در ایرانزمین را به نقد علمی می‌کشد. این نوع پرداخت‌ها بطور مستقیم بسوی نقد قرآن جهت ندارد، ولی پایه فکر دینی را مورد بررسی نقادانه قرار می‌دهد و اینگونه تحقیقات فلسفی برای جامعه ما اساسی است. ششم، کتاب «آفاق فلسفه در سپهر فرهنگ»

از رضاداوری اردکانی است، که با نگاهی دین خو، به بررسی فلسفه و فرهنگ و علوم انسانی و فلسفه اسلامی و روشنفکری و انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی اسلامی و فردید و روشنفکر دینی و «منورالفکری» ایرانی نزد شریعتی و مطهری و سید حسین نصر، می‌پردازد. چنین اثری، منشا اصلی سوء تفاهم‌های فکری است و عامل تحکیم فرهنگ دینی و مانع درک هرمنوتیکی است.

اسلامگرایان همیشه فلسفه را به الهیات و عرفان تقلیل داده‌اند. کار فلسفه خداپرستی و فرشته پرستی نیست، کار فلسفه تقویت دانایی انسان است، کار فلسفه پرداختن به زمین و انسان و آزادی و مسئولیت و فرد و تضادها و دورنمای بشریت در زمین است . کار فلسفه بهره گیری از دانش بشری در تمام عرصه‌ها و از جمله در زمینه اخترشناسی و بیولوژی و ژنتیک و آنتروپولوژی و تکنولوژی‌های مدرن و جامعه‌شناسی هرمنوتیک متون مقدس بوده تا اندیشه را نیرومند سازد. فلسفه با امر اندیشه در باره زمین و طبیعت و انسان، به انسان خودمختاری و استقلال بیشتر می‌بخشد. خوار شمردن دنیا و آرزوی جبروت و لاهوت را داشتن و در تقدسگرایی و خرافه زیستن ضد فلسفه و ضد فلسفه زندگی است. این طرز تفکر جز انحطاط فکر چیز دیگری نیست زیرا در بطن خود مرگ را می‌طلبد. صوفیگری و درویش گری و عرفان گری و قرآئی‌گرایی و شیعه گرایی، جلوه‌های گوناگونی از دین‌گرایی است و این دینگرایی از روانی ازخودبیگانه و ناتوان از اندیشه ناشی شده است. تمامی این اعتقادات انسان را به سوی جهان موهومات لاهوت می‌کشاند، انسان را تخریب می‌کند و در کردار، جهان را در دست نابکاران باقی می‌گذارد. ما برای تحول در جامعه و فرهنگ، برای رشد سکولاریسم، برای گسترش ذهنیت علمی و عقلانی و نقاد، به نقد دین و قرآن نیازمندیم. بررسی هرمنوتیک قرآن یکی از راه‌های اساسی برای هموار سازی تحولات اندیشه و مدرنیته فلسفی است.

نقد هرمنوتیک قرآن در ایران غایب است و جامعه روشنفکری، با این روش علمی آشنایی ندارد. جامعه نخبگان دستخوش آرکائیسم فکری است و نیازمند یک تحول فرهنگی و فلسفی می‌باشد. گسترش بررسی هرمنوتیکی و علمی در باره قرآن، پایه نقد رازگرایی دینی است. محیط روشنفکری سیاسی ایران اسلام زده است و فاقد قدرت یک تفکر مستقل از دین می‌باشد و به همین خاطر توانایی انتقاد به دین را ندارد. این گروه از نخبگان روشنفکری در یک وابستگی روانی

درونی شده، نفس می‌کشد و قادر نیست به جامعه یک دورنمای جسورانه ارائه نماید. حال آنکه پیشرفت جامعه و ارتقای اندیشه فلسفی و خردمندانه و ترقی پژوهش‌های دانشگاهی، در گرو آزاد شدن روان و اندیشه از تقدسگرایی است.

محورهای پژوهش برای آینده

در پایان این پی گفتار، باید یادآوری کرد که به پژوهش‌های کنونی نمی توان بسنده کرد. جامعه شناسی دین عرصه ای بسیار گسترده و باز است و متکی به همه دانش‌های جهانی است. جامعه شناسی، امری بومی و محلی نیست بلکه از همه پژوهشگران و تئوری ها مایه می‌گیرد. در ایران جامعه شناسی دین بخاطر سلطه دینی و استبدای جایگاهی ندارد. رشد و توسعه آن به همین گونه پژوهش‌ها در باره قرآن و اسلام و ادیان دیگر و نیز رفتارهای اجتماعی ناشی از آن، موکول می‌شود. پس برای رشد جامعه شناسی و توسعه خردگرایی و نقد قدسیت در ذهن، می‌توان محورهای پژوهشی را در زمینه‌های زیر ادامه داد:

یکم، بررسی تاریخ تدوین و تنظیم قرآن در دوران پیش و پس از اسلام و بررسی هرمنوتیک از التقاط تاریخی آن

دوم، بررسی قرآن در مطالعه تطبیقی با یهودیت، مسیحیت، آئین زرتشت و نیز فرهنگ‌ها و زبان‌های کهن مانند آسوری و بابلی و کلدانی و مصریان و نباتیان و غیره

سوم، بررسی قرآن برپایه محتوای معنایی و اجتماعی و سیاسی آیات و پیام‌های تاریخی و اسوره‌ای نهفته در آن

چهارم، بررسی ریشه افسانه‌های قرآن و آئین‌های دیگر و تاثیرگذاری‌های فرهنگی در پهنه زمان و تاریخ

پنجم، بررسی نقش یهودیان و مسیحیان اولیه و ایرانیان در ترکیب و تنظیم قرآن و روایات اسلامی

ششم، بررسی نقش توسعه آداب و باور اسلامی در ایران از دوران ساسانیان تا صفویان و پس از آن

هفتم، بررسی نقش دستگاه دولتی اموی و بویژه دستگاه خلافت عباسیان در تنظیم و انتشار قرآن‌های اولیه

هشتم، بررسی تحلیلی قرآن و احادیث و روایات در نگاه مورخان اسلامی و بررسی متد و روش پژوهش گران غربی و طرح «نقد رادیکال» یا «رویزیونیست»،

نزد برخی از پژوهشگران غربی در دوره اخیر

نهم، بررسی خشونت در قرآن و در تاریخ اسلام از پیامبر اسلام، محمد، تا آیت‌الله خمینی

دهم، بررسی قرآن و انتشار آن در سرزمین‌های عربی و در سرزمین‌های امپراتوری ایران و روم شرقی و شمال آفریقا و اسپانیا

یازدهم، بررسی روانشناسی قرآن و روانکاوی انسان‌ها در چارچوب ایدئولوژی قرآنی و اسلامی و شیعه‌گری

دوازدهم، بررسی زبان و واژه‌های قرآن و پیوندهای آن با زبان‌های دیگر خاورمیانه

سیزدهم، بررسی قرآن و تاثیر آن در دوران عباسی و آنچه که به عنوان تمدن اسلامی معروف است

چهاردهم، بررسی تقابل ایدئولوژی قرآنی و فلسفه در طول تاریخ و تحلیل «تئوزفی» در جامعه مسلمان

پانزدهم، بررسی همسوئی و تضاد میان افسانه ها و احکام قرآنی با فرهنگ و آداب و آئین‌های پیشین ایرانیان

شانزدهم، بررسی دین خوئی پیش از اسلام نزد ایرانیان و ازخودبیگانگی ناشی از اسلام. جایگاه نقد قرآن در مدرنیته فکری و فلسفی

هفدهم، بررسی تاریخ هرمنوتیک قرآنی و اسلام با جغرافیای قومی و جغرافیای طبیعی و امور باستان شناسی و زبانشناسی و سکه شناسی در دوران‌های سیاسی گوناگون

هیجدهم، بررسی جنگ‌ها در حمله اعراب و اقوام متحد خلافت علیه شاهنشاهی ساسانیان

نوزدهم، بررسی اقدام‌های جنگی و نظامی و تخریب و غارت از یکسو و از سوی دیگر بررسی روندهای گوناگون رخنه و نفوذ و تاثیر گذاری اسلام در سرزمین‌های ایران

بیستم، بررسی جایگاه و نقش قرآن در هویت ایرانیان و جابجایی‌ها و حرکت‌های هویتی ایرانیان.

پایان

نگاره‌های نسخه‌های دستنوشته قرآن



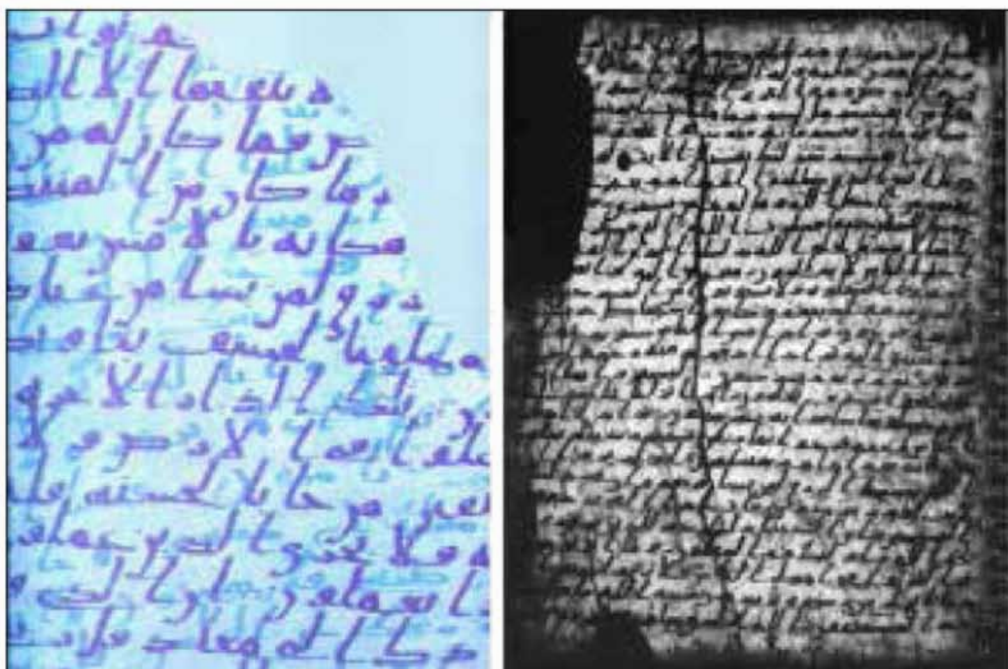
نمونه‌ای از انجیل که در پشت آن نوشته قرآنی است (قرن ۸



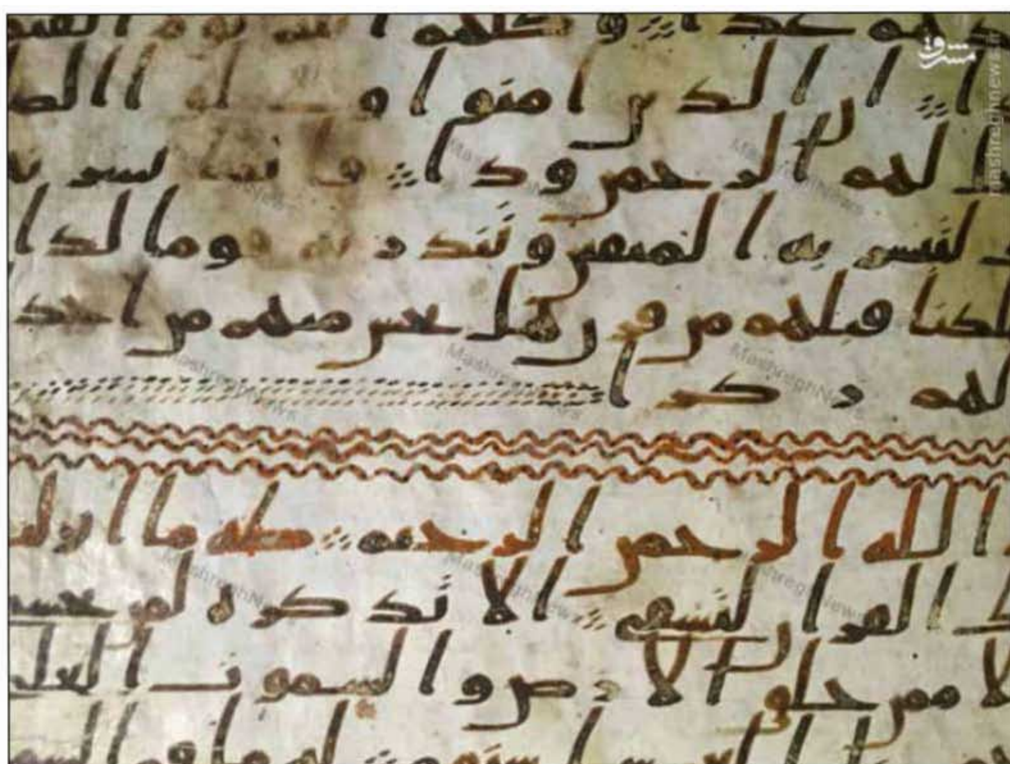
برگی از قرآن بیرمنگام، شاید کهن‌ترین نسخه از قرآن در قرن هفتم میلادی



نسخه توبیگن، دوره ۶۴۹ تا ۶۷۰ میلادی، خط کوفی که در کوفه رایج بوده است. خط کوفی از خط سیریاک (سریانی آسوری) سرچشمه می‌گیرد



نسخه صنعا توسط دانشمندان آلمانی در ۱۹۷۳ کشف شد



نسخه قرآنی که در چین کشف شد و متعلق به قرن ۸ و ۹ میلادی است



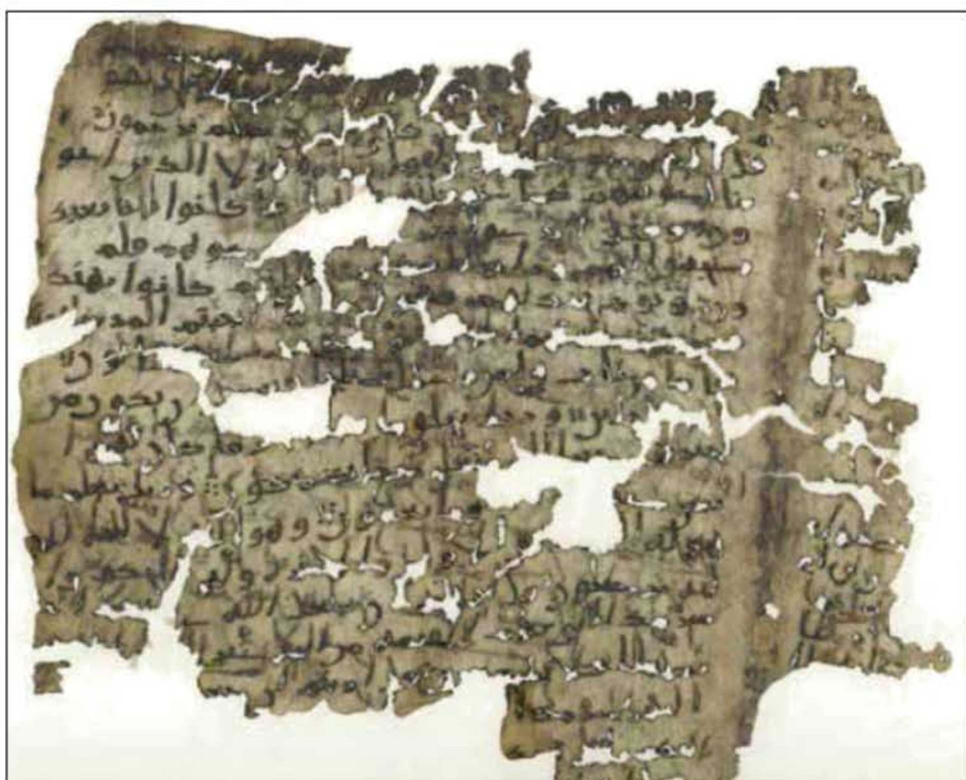
نسخه حجازی ازقرآن قرن هفتم میلادی



برگی از قرآن قرن دهم میلادی در موزه لوور پاریس



نسخه حجازی از قرآن در کتابخانه ملی فرانسه



قرآن قرن هفتم میلادی سبک مکی



نسخه زینت یافته از قرآن قرن نهم میلادی



قرآن تاشکند قرن نهم میلادی



اعراب در سال ۷۵۱ میلادی کاغذ را نزد زندانیان چینی کشف می‌کنند و نوشتار قرآنی روی کاغذ آغاز می‌شود

این کتاب متکی به منابع پژوهشی و آکادمیک گسترده می‌باشد. در درون متن کتاب تمام منابع مورد استفاده مشخص شده است. آوردن منابع و رفرانس‌های آکادمیک در متن گنجانده شده تا کار خواننده آسان شود. این منابع هم فارسی و هم فرنگی است. افزون برآن، در پانوشته‌ها در پایان فصل نامهای پژوهشگران و نویسندگان به لاتین و فارسی آمده است تا در صورت نیاز، به آن‌ها رجوع شود.

در اینجا یک پهرست از نوشته‌های مربوط به اسلام و قرآن میاوریم تا کارهای پژوهشی آینده به آن‌ها توجه داشته باشد. نوشتار این کتاب نیز متکی به چنین اسنادی از نویسندگان فرنگی است که در هنگام نگارش مورد توجه بوده‌اند:

Adonis, «Violence et Islam», Seuil, Paris, 2015
ALEXANDER Paul J., 1985, The Byzantine Apocalyptic Tradition, Berkeley & Los Angeles, University of California Press.
Amir-Moezzi M.A., «Le Coran silencieux et le Coran parlant», éd: CNRS, 2011
Arkoun Mohammed, «Lectures du Coran», Albin Michel, Paris
Assmann Jan, «Le monothéisme et le langage de la violence», Bayard, 2018

Averroès, «Discours décisif», Flammarion, 1996
AVI-YONAH M., 1976, The Jews of Palestine. A Political History from the Bar Kokhba War to the Arab Conquest, New York, Schocken Books.
BASHEAR Suliman, 1990, «The Title «Fârûq»and its association with 'Umar I», Studia Islamica.
Bianquis Thierry, Guichard Pierre, Tillier Mathieu, «Les débuts du monde musulman, VIIe-Xe siècle», PUF, 2012
BLACHÈRE Regis (trad.), 1947-1951, Le Coran, 3 vols., Paris, G. P. Maisonneuve. BROCK S. P., 1987, «North Mesopotamia in the Late Seventh Century. Book XV of John Bar Penkâyë's RîS Mellê», Jerusalem Studies in Arabic and Islam.
Blachère Régis, «Introduction au Coran», Maisonneuve, 1941
Bottéro Jean, «La plus vieille religion», Folio, Paris
Brague Rémi, «Où va l'histoire ?», Salvator, 2016
Buresi Pascal, «Géo-histoire de l'Islam», Belin, 2018
BUSSE Heribert, 1996, «The Destruction of the Temple and its Reconstruction in the Light of Muslim Exegesis of Sûra », Jerusalem Studies in Arabic and Islam.
CAMERON Averil, 1994, «The Jews in Seventh-Century Palestine», Scripta Classica Israelica.
CAMERON Averil, CONRAD Lawrence I. (dirs.), 1992, The Byzantine and Early Islamic Near East, I Problems in the Literary Source Material, Princeton, Darwin Press.
Chabbi Jacqueline, «Les Seigneurs des tribus, l'islam de Mahomed», Biblis, 2013
CRONE Patricia et COOK, Michael, 1977, Hagarism. The making of the Islamic world, Cambridge, Cambridge University Press.
CRONE Patricia, 1994, «The First Century Concept of Migra» Arabica.
DAGRON Gilbert et DÉROCHE Vincent, 1991, «Juifs et chrétiens dans l'Orient du VIIe siècle» in Centre de recherche d'histoire et civilisation byzantines, Travaux et Mémoires.
Dawkins Richard, «Il était une fois nos ancëtres»
De Prémare Alfred-Louis, «Aux origines de Coran», Téraèdre, 2015

De Prémare Alfred-Louis, «Les fondations de l'islam, entre écriture et histoire»
DÉROCHE Vincent (éd.), 1991, Doctrina Jacobi nuper baptizati in G. Dagron et V. Déroche, 1991.
Dérouche François, «Le Coran, une histoire plurielle», Seuil, 2019
Dérouche François, «Les origines du coran, le Coran des origines», Actes de Colloque, Paris, 2015
Djait Hichem, «La Grande discorde», Folio, 1989
DONNER Fred M., 1991, «The Sources of Islamic Conceptions of War» in John Kelsay et James Turner Johnson (dirs.), Just Warand Jihâd. Historical and Theoretical Perspectives on War and Peace in Western and Islamic Traditions, New York, Greenwood Press.
DRIJVERS H. J. W., 1992, «The Gospel of the Twelve Apostles: A Syriac Apocalypse from the Early Islamic Period».
Freud Sigmund, «Trois essais sur la théorie sexuelle», Puf, Paris
Gabriel Mark, «Islam et terrorisme», Ourania, 2007
GIL Moshe, 1992, A History of Palestine, Cambridge, Cambridge University Press. Traduction de l'hébreu par Ethel Broido.
Goldziher Ignace, «Sur l'Islam, Origines de la théologie musulmane», Desclée de Brouwer, 2003
GOLDZIHER Ignaz, 1981, Introduction to Islamic Theology and Law, Princeton, Princeton University Press. Traduction de l'allemand par Andras et Ruth Hamori.
Guénon René, «le Théosophisme, histoire d'une pseudo-religion»
Guidère Mathieu, «Au commencement était le Coran»
HALDON John, 1992, «The Works of Anastasius of Sinai: A Key Source for the History of the Seventh-Century East Mediterranean Society and Belief» in Cameron et Conrad.
Hanna Zakarias, (Gabriel Théry) «L'Islam, entreprise juive», «de Moise à Mohammed», ESR
Hanna Zakarias, «Vrai Mohammed et faux Coran», ESR
Hanna Zakarias, «L'Islam et la critique», ESR, 2013
HAYMAN A. P., 1985, «The Image of the Jew in the Syriac Anti-Jewish Polemical Literature» in Jacob Neusner et Ernest S. Frerichs (dirs.).

HOYLAND Robert G., 1997, Seeing Islam as Others Saw It, Princeton, Darwin Press.
Hussein Mahmoud, «Al-Sira», Grasset, 2005
IDJADI Didier, «Les nouveaux penseurs islamiques, Le mouvement des Lumières ou l'obscurantisme», Publication Mehri, Londres, 2019
IDJADI Didier, «La sociologie des fractures et des transformations dans la société iranienne», «Sociology of fractures and changes in iranian society». Edition H&S Media. 2014
Ibn Warraq, «Pourquoi je ne suis pas musulman», Age d'Homme
JEFFERY Arthur, 1938, The Foreign Vocabulary of the Qur'an, Baroda, The Oriental Institute.
Laignel-Lavastine, «Pourquoi serions-nous encore préts à mourir?»
BLACHÈRE R. Le Coran, v. 1947-1951.
LEWIS Bernard, 1949-1951, «An Apocalyptic Vision of Early Islamic History».
Liogier Raphael, «Le mythe de l'islamisation»
Luizard Pierre-Jean, «Histoire politique du clergé chiite»
MADELUNG Wilferd, sans date, «al-Mahdî», Encyclopaedia of Islam, Leiden, E. J. Brill.
Marchand René, "Mahomet, Contre-enquete", Echiquier, 2006
Marys André, «Les anthropologues et la religion»
Mervin Sabrina, «Histoire de l'Islam: doctrines et fondements»
Mervin Sabrina, «Histoire de l'Islam», Champs
Micheau Françoise, «Les débuts de l'Islam», Téraèdre, 2017
MINGANA Alfonse, 1907-1908, Sources syriaques, Leipzig, Otto Harrassowitz pour Imprimerie des Pères Dominicains à Mossoul.
Mordillat – Prieur, «Jésus selon Mahomet»
Orcel Michel, «L'invention de l'Islam», Paris
Ouardi Hela, «Les Califes maudits, La déchirure», Albin Michel, 2019
Ouardi Hela, «Les derniers jours de Muhammad», Albin Michel, 2018
PRAWER Joshua, 1996, «Christian Attitudes toward Jerusalem in the Early Middle Ages» in Prawer et Ben-Shammai.
Rosa Hartmut, «Aliénation et accélération», Paris

Roux Jean-Paul, «Histoire de l’Iran et des iraniens», Fayard, 2006
Russell Bertrand, «Science et religion», Folio essais, Paris
Shaked Shaul , «Islam» 2015 et «Eschatologie» in Zoroastrianism and Zoroastrian influence» 1998
SACHEDINA Abdulaziz Abdulhussein, 1981, Islamic Messianism. TheideaofMahdiin Twelver Shi'ism, Albany, State University of New York Press.
SHARP Andrew, 1995, Jews and Other Minorities in Byzantium, [Ramat-Gan], Bar-Ilan University Press.
Soler Jean, «La violence monothéiste», Fallois, Paris, 2008
Tolan John, «Mahomet l’Européen», Albin Miche, 2016
TRIMINGHAM J. Spencer, 1977, Christianity among the Arabs in pre-Islamic times, London, Longman Group.
Vauclair David, «Judaisme, Christianisme, Islam», Eyrolles
W. Montgomery Watt, «Mahomet», Payot, Paris, 2017
WHEELER Brannon M., 1991, «Imagining the Sasanian Capture of Jerusalem» Orientalia Christiana Periodic .



جلال ایجادی، استاد دانشگاه در فرانسه، در دانشگاه «کنام» پاریس، دانشگاه پاریس ۱۳، دانشگاه پاریس شرق مارن لاواله، دانشگاه «اکول سانترال پاریس» تدریس می‌کند. او در زمینه جامعه‌شناسی، تاریخ هرمنوتیک قرآن، جامعه‌شناسی صنعتی و کار، نظام‌های مدیریتی، اقتصاد پایدار و اکولوژی درس می‌دهد. جلال ایجادی شمار بسیار بزرگی مقاله در باره نظریه‌های جامعه‌شناسی، محیط زیست، اقتصاد پایدار، جامعه‌شناسی دین، قدرت سیاسی، نقش روشنفکران، سکولاریسم، فلسفه، جامعه‌شناسی سیاسی، نقد روشنفکران دینی، نقد ایدئولوژی شیعه، آسیب‌های زیست محیطی، منتشر کرده است. افزون بر آن، او در برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی متعددی شرکت داشته و سلسله برنامه‌های تلویزیونی او در باره محیط زیست و جامعه‌شناسی دینی سیاست و فرهنگ، یک دکترین گسترده آموزشی را تشکیل می‌دهد.

او کتاب «جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه ایران» را در ۱۳۹۳ خورشیدی، نشر «اچ‌اند اس مدیا»، منتشر کرد که مورد استقبال فراوانی قرار گرفت. آخرین کتاب او «نواندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی»، می‌باشد که در سال ۱۳۹۸ توسط «نشر مهری» منتشر شد.

Bibliographie de l'auteur

IDJADI Jalal Didier, sociologue, est l'auteur de l'ouvrage « Les nouveaux penseurs islamiques, le mouvement des Lumières ou l'obscurantisme». L'auteur analyse les différents courants islamiques en Iran et met en évidence l'obscurantisme inhérent à l'idéologie islamique. Les courants les plus réformateurs sont caractérisés par un éternel retour à l'Islam d'origine. Cette analyse sociologique, philosophique et historique démontre les facteurs d'échec de la sécularisation et la nécessité d'une approche critique intellectuelle. L'élite musulmane soutient une réforme basée sur la religion, mais une expérience longue révèle l'impasse du projet islamique. IDJADI, l'auteur, a déjà publié « La sociologie des factures et des transformations dans la société iranienne » et « Analyse historique et herméneutique du Coran ».

Didier Idjadi enseigne au CNAM, à l'université Paris XIII, à l'université Marne la vallée, à L'Ecole Centrale de Paris.





نـــــشـــــرمـــــهـــــری
منتشر کرده است:

بوسه‌ی آسمانی ● کرولاین مری کلیفلد؛ برگردان: سپیده
آوازهایِ فالشِ کشورم ● فیروزه فزونی
در صدای تو میدانی چیست؟ ● جمال ثریا؛ برگردان: بهرنگ قاسمی
پرواز ایکاروس ● هلیده دومین؛ برگردان: علی‌اصغر فرداد
ماه مجروح (مجموعه آثار کمال رفعت‌صفائی) ● به‌کوشش حسین دولت‌آبادی
سوار بر قایق حیات ● سروده‌های علی تقوایی، طراحی‌های شکوفه کاوانی
تلفظ برهنگی زن در ماه ● نرگس دوست
کتابِ نامقدس ● محمود صباحی
رَعشه‌های خوف، رَخشه‌های خُجسته ● سیاوش میرزاده
اینجا برقص ● حسن حسام
مرا به آبها بسپار ● کتی زری بلیانی
دیترامب‌هایِ دیونیزوس ● فردریش نیچه؛ برگردان: محمود صباحی
آوازهای زیبایی‌ات ● شاعر: ماریو مرسیه؛ برگردان: هدی سجادی
تندیس زن گمنام (شعرهای اروتیک چپ) ● آنا ماریا روداس؛ برگردان: علی‌اصغر فرداد
یکی به آبی عمیق می‌اندیشد ● حمزه کوتی
مرا با چشمان بسته دوست بدارید ● پومن شباهنگ
دل به دلبری افتاد ● کوروش همه‌خانی
یک گل آبی رنگ، رنگ لبخند خدا ● موژان صغیری
تکه‌ای از قلب خدا ● موژان صغیری
رد پای طلایی ● موژان صغیری
آذرخش آذر آیین ● دارا نجات
هنوز ● مهتاب قربانی
قاصدک‌های بی‌خبر ● بهرام غیائی
در همه شهرهای دنیا زنی است ● نیلوفر شیدمهر

مرثیه‌ای برای شکسپیر ● شهروز
دفترهای دوکا ● شهروز رشید
رساله‌ی تبر ● محمود صباحی

داستانِ فارسی

رمان

دندان هار یک روایت آشفته ● مظاهر شهامت
دوار ● میثم علیپور
هنوز از اکالیپتوس‌های یونسکو خون می‌چکد ● عیسی بازیار
آن‌سوی چهره‌ها ● رضا اغنمی
الیشا ● فرزانه حوری
بوته‌های تمشک (والش‌کله) ● محمد خوش‌ذوق
سندروم اولیس ● رعنا سلیمانی
پیش از تردید ● فهیمه فرسایی
بگذار زنده بمانم ● بردیا حدادی
مریم مجدلیّه ● حسین دولت‌آبادی
توکای آبی ● حامد اسماعیلیون
شب جمعه ایرانی ● جواد پویان
آنها دیگر از آن ایستگاه نگذشته‌اند ● مهدی مرعشی
خانه‌بان ● مریم دهخدایی
گدار (در سه جلد) ● حسین دولت‌آبادی
ما بچه‌های خوب امیریه ● علیرضا نوری‌زاده
چشم باز و گوش باز ● زکریا هاشمی
لیورا ● فریبا صدیقیم
سلام لندن ● شیوا شکوری
اوروبروس ● سپیده زمانی
اثر انگشت ● رئوف مرادی
کبودان ● حسین دولت‌آبادی
خون اژدها ● حسین دولت‌آبادی
مرداب ● رضا اغنمی
باد سرخ ● حسین دولت‌آبادی
چوبین در ● حسین دولت‌آبادی
ایستگاه باستیل ● حسین دولت‌آبادی

اشک‌های تورنتو ● سیامک هروی
سرزمین جمیله ● سیامک هروی
گرداب سیاه ● سیامک هروی
بوی بهی ● سیامک هروی
سیب را بچین ● لیلی ناهیدی‌آذر

مجموعه داستان کوتاه
در من زنی زندگی می‌کند ● مژده شبان
الفبای گورکن‌ها ● هادی کیکاووسی
روزی که مادرِ سگ شدم ● نوشابه امیری
هلنا گذاشت و رفت ● سانا نیکی‌یوس
مردی آن‌ورِ خیابان زیرِ درخت ● بهرام مرادی
خنده در خانه‌ی تنهایی ● بهرام مرادی
آن زن بی‌آنکه بخواهد گفت خداحافظ و دختری بنام بی‌بی بوتول دزفولی ● عزت گوشه‌گیر
روزی روزگاری رشت ● مهکامه رحیم‌زاده
داستانی برای مردگان ● رضا نجفی
گرد بیشه ● رضا مکوندی
کلاغ‌های پایتخت ● لیلا اورند
ریچارد براتیگان در تهران ● حامد احمدی
پشت چشمان یخ‌زده ● نگار غلامعلی‌پور
اما من حرفامو تو دلم می‌گفتم ● فرامرز سیدآقایی
دو زن در میانه‌ی پل ● نیلوفر شیدمهر
کافه در خاورمیانه ● سعید منافی
اشک‌های نازی ● رضا اغنمی
سیندرلا بعد از نیمه شب ● فرزانه گلچین
سوت ● فریبا منتظرظهور

داستان ـ ترجمه
رمان
سرای شابندر ● محمد حیاوی، ترجمه‌ی غسان حمدان
پرنده شب ● اینگه بورک بایر، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
حرامزاده‌ی استانبولی ● الیف شافاک، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
گوآپا ● سلیم حداد، ترجمه‌ی فرزام کوهسار
سودایی ● جی ام. کوتسی، ترجمه‌ی محسن مینوخرد

مجازات غزه ● گیدئون لوی، ترجمه‌ی فرهاد

داستان بلند
آلتس لند ● دورته هانس، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
زن تخم مرغی ● لیندا. دی. کرینو، ترجمه‌ی میم. دمادم
گنگستر ● کلایو کاسلر و جاستین اسکات، ترجمه‌ی فریده چاجی

تاریخ ـ پژوهش ـ نقد و نظر
داستان شهر ممنوعه (پژوهشی جامع در باب دگرباشان در ایران) ● کامیل احمدی
نواندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی ● جلال ایجادی
من و کوزه (شکل و ساخت داستانیِ ترانه‌های خیام) ● حسین آتش‌پرور
رادیکال دهه ۷۰ ● مهدی یوسفی (مِیم.ئازا)
دگرباشان جنسی در ادبیات تبعید ایران ● اسد سیف
افسون‌زدایی از افسانه‌ها؛ نقد و متن‌شناسی رمان‌های معاصر ایران ● جواد پویان
مروری برحملات اسکندر، اعراب و مغول به ایران و سقوط سلسله‌های هخامنشی، ساسانی و خوارزمشاهی ● گردآورنده: فریدون قاسمی
واکاوی نقد ادبی فمینیستی در ادبیات زنان ایران (مجموعه‌ی مقالات) ● آزاده دواچی
رساله یک کلمه (میرزا یوسف مستشارالدوله) ● به کوشش باقر مؤمنی
در همسایگی مترجم (گفت‌وگو با سروش حبیبی) ● نیلوفر دُهنی
سایه‌های سوشیانت (منجی‌گرایی در فرهنگ خودی) ● س. سیفی
ادبیات و حقیقت (درباره آثار سینمایی و ادبی عتیق رحیمی، برنده افغان جایزه گنکور) ● نیلوفر دُهنی
کتابی برای کتاب‌ها ● اسد سیف
آیین های روسپیگری و روسپیگری آیینی ● س. سیفی
ایران و اقوامش: جنبش ملی بلوچ ● محمدحسن حسین‌بُر
چهره‌ای از شاه (زندگانی، ویژگی‌های اخلاقی و کشورداری محمدرضا شاه پهلوی) ● هوشنگ عامری
غرور و مبارزه‌ی زنان (تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳) ● الیزابت لونو، ترجمه‌ی مهدی اورند، متین باقرپور
زنان مبارز ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی ● بنفشه حجازی
آن‌شی‌گائو، بودای پارسی ● خسرو دهدشت‌حیدری (دوتتسو ذ نجی)
کتاب سنج چهارم ● رضا اغنمی (نقد و بررسی کتاب)
جستارها در زبان و تاریخ فرهنگ پارسی ● مسعود میرشاهی (نقد ادبی)
خرافات به مثابه ایدئولوژی درسیاست ایرانیان از مجلسی تا احمدی‌نژاد ● علی رهنما

تاریخ غریب، خاطرات شاه نادر کیانی ● به کوشش مسعود میرشاهی
بانگ نوروزی در پرده واژه‌ها ● مسعود میرشاهی
نور مایل و سایه‌ها ●نسرین ترابی (مجموعه مقالات)
سرگذشت شعر پارسی از سنگ تا چاپ سنگی ●محمود کویر

هنر مدرن، نقاشی و عکس
منظومه‌ی ناپیوند واله‌گی ●شعر–داستان از الهه رهرونیا؛ نقاشی حبیب مرادی
سفر ایشتار به دنیای زیرین ●نجوا عرفانی
من آنجا پشت خورشیدم ●منصور محمدی (مجموعه عکس از طبیعت کردستان)
تازیانه بر باد ●مژن مظفری
این است بدن من ـ مجموعه آثار هنر مفهومی ●رضا رفیعی‌راد

کودک و نوجوان
بیژن و شیر زخمی ●نیلوفر دُهنی
نابغه‌ی کوچک ●فریبا صدیقیم
لولو و جوجو ●نرگس نمازکار

نمایشنامه
ادبیات، بازی، بدن: در جستجوی فضاهای در‌ـ‌بین ●گردآوری و ترجمه: مازیار هنرخواه

طنز فارسی
لبخند از پشت سیم‌خاردار (داستانک‌های علیرضا رضایی) ●به‌کوشش: هوشنگ اسدی
قلبم ترانه‌ی تکرار است (گزیده‌ی آثارِ پرویز شاپور) ●به انتخاب: کامیار شاپور، فرناز تبریزی

خاطرات
من به روشنی اندیشیده‌ام، من به صبح... ●عباس منشی‌رودسری. به‌کوششِ: بانو صابری
گذرِعمر (خاطرات یک پرستار) ●فرزانه جامعی
هی دلم می‌خواهد بخوابم ●مهشید جهانبخش
زخم‌های‌بی‌التیام (خاطرات‌فرشته‌هدایتی) ●فرشته‌خلج هدایتی
آرزوهای کال (در سه جلد) ●فرانک مستوفی
روزی که پیر شدم ●نوشابه امیری
مالا (در دو جلد) ●محمد خوش‌ذوق

كتاب

باربودا (مجموعة قصص قصيرة) ● سبيده زماني، ترجمها: علي حسين نجاد

أحدُهم يفكـرُ بماءٍ أعمق ● حمزه كوتي

Novels

The Legend of the Passageways of the Sandstruck Villa ● Written by Donya Harifi, Translated by Arash Khoshsafa

Dog and The Long Winter ● Written by Shahrnush Parsipur, Translated by Shokufeh Kavani

Tales of Iran ● Feridon Rashidi

Sharia Law Shakespeare ● Feridon Rashidi

The Mice and the Cat and Other Stories ● Feridon Rashidi

The Outcast ● Feridon Rashidi

Half Eaten Biscuit ● Banafsheh Hajazi

The Individuals Revolution ● Amir Heidari

Uneducated Diary by A Minded Man ● Matin Zoormad

Poetry

Unfinished Today (A collection of 50 years contemporary Iranian poetry) ● Translated by Roozhin Nazari, Kaveh Jalali

The Divine Kiss ● Carolyn Mary Kleefeld, Translated by: Sepideh Zamani

Another Season ● Freydoun Farokhzad, Translated by Nima Mina (German and English)

Drama

The Others ● M. Chitsazan

Perhaps Love ● Mark Hill

Research - History

The Right to Primary Education for Children with Disabilities in Iran ● Parastoo Fatemi

The Forgotten Conquerors (Tales From The Castle Of The Moat) ● George Sfougaras

Kings, Whores And Children: Passing Notes On Ancient Iran And The World That We Live In ● Touraj Daryaee

Memories

The Trouble Maker ● Mike Payami

Persian Letters ● Mehrdad Rafiee

Children's Books

I Am My Brother, I Am Not My Brother ● Alireza Mahadavi-Hezaveh\ Translated by Arash Khoshsafa\ Illustrated by Fatemeht Takht-Keshian

My Doll ● Fariba Sedighim

The Padlock ● Ana Luisa Tejeda\ Illustrated by Nazli Tahvili

Who Is the Strongest? ● Feridon Rashidi\ Illustrated by Sahar Haghgoo

Charli in the Forest ● Rasheell Barikzai

Baby Grandma ● Shiva Karimi

Namaki and the Giant ● Ellie I. Beykzadeh



MEHRI PUBLICATION

Research * 28

L'analyse historique, herméneutique et sociologique du Coran

IDJADI Jalal Didier

British Library Cataloguing Publication Data:
A catalogue record for this book is available from the British Library | ISBN: 978-1-9160343-1-0|

|First Edition: Mehri Publication, 2019. 392.p |
|Printed in the United Kingdom, 2019 |

|Book & Cover Design: Mehri Studio |



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com

L'analyse historique, herméneutique et sociologique du Coran

IDJADI Jalal Didier



کتاب «بررسی تاریخی و هرمنوتیک و جامعه شناختی قرآن» از جلال ایجادی، یک نوشته تحقیقی آکادمیک در زمینه اسلام شناسی و پژوهش علمی در باره قرآن بشمار می‌آید. این کتاب، یک شناخت علمی قرآن منطبق بر روش تاریخی هرمنوتیک، را عرضه نموده و بدور از توهم و تقدس، شرایط پیدایش و شکل گیری و تغییرات تاریخی قرآنی را توضیح می‌دهد. قرآن منشا جادوئی ندارد بلکه محصول تاریخ اجتماعی و سیاسی قلمرو سامی و عربی و قدرت سیاسی خلافت عربی است. این پژوهش به خواننده اجازه می‌دهد تا تاریخ واقعی و مضمون تاریخی قرآن درک شود. این کتاب در راستای تحقیق‌های گوناگونی است که در غرب متولد شده و در همسویی با آثاری است که در زمینه جامعه‌شناسی دین و تاریخ علمی ادیان در دانشگاه‌های غرب تدریس می‌شود. این کتاب نه تنها یک پژوهش علمی است بلکه افزون برآن، متکی بر جامعه‌شناسی نقادانه دین بوده و حامل اندیشه‌ای است که با مدرنیته فرهنگی و فلسفی و اجتماعی گره خورده است.

اسلام شناسی رایج در ایران مجموعه‌ای از تبلیغات اسلامگرایان است و فاقد ارزش علمی می‌باشد. دیدگاه اسلامی فاقد درک فلسفی و تاریخ انتقادی می‌باشد و در طول تاریخ سدی در برابر دانش و گسترش فرهنگ نو بوده است. توسعه فکر مدرنیته در ایران مشروط به نقد علمی قرآن و اسلام می‌باشد. مطالعه کتاب «بررسی تاریخی و هرمنوتیکی و جامعه شناختی قرآن»، یک ضرورت تاریخی برای جامعه روشنفکری و سیاسی و شهروندان آگاه بشمار می‌آید.



£ 25.00



www.mehripublication.com